

اوم تہست

وہم شاستر ہندی شرح یا گیتہ لکھنوی ہرقی ہر سہ وہیا

مولفہ و گیانیشور اچارج سابق زیر ہمارا چہ بکر ماویہ

موسوم ہتہ

مشاکشا

ہر بان فارسی

مترجمہ اعلیٰ لال ہارسی لکھنویہ ہندوستان ہندوستان ہندوستان

طبع ہندی لکھنویہ ہندوستان ہندوستان ہندوستان

۱۱۵۹

فهرست

مقاله‌های هر سه مقاله

صفحه

- مقاله اول در آچار یعنی عبادات مشتمل است بر سبست و نه فصل ۹
 مقاله دوم در بویبار که عبارت از معاملات باشد بر چهل و پنج فصل قرار یافته ۹
 مقاله سیوم در برایشیخت که آنرا کفارات خوانند متضمن است بر هفتاد فصل ۸۵

تفصیل مقاله اول

که در آچار یعنی عبادات است

- ۹۰ فصل اول در بیان بون یعنی قوم
 ۱۱ فصل دوم در بیان کارکرد و حمل
 ۱۱ فصل سیوم در آداب زیارت و اران
 ۱۲ فصل چهارم در بیان پاک شدن از شائسته و غایط
 ۱۲ فصل پنجم در ترتیب آنچه چون
 ۱۳ فصل ششم در بیان ترتیب غسل
 ۱۳ فصل هفتم در آیین سند حیا
 ۱۴ فصل هشتم در بیان صفات شاگرد
 ۱۴ فصل نهم در بیان آیین بر حه چاری
 ۱۵ فصل دهم در آیین کتختی
 ۱۶ فصل یازدهم در بیان آیین زلیست زنان
 ۲۳ فصل دوازدهم در بیان ترتیب محافظت زین
 ۲۵ فصل سیزدهم در بیان آیین مردی که زن او بمیرد
 ۲۶ فصل چهاردهم در بیان آن لوم و پرت لوم و آن کد که مگس را میگویند و کارکرد
 ۲۶ فصل پانزدهم در بیان آنکه ششروت و سمات در کدام آتش هوشم غیر کار کرد ۳۰
 ۳۰ فصل شانزدهم در بیان آنکه ششروت و سمات در کدام آتش هوشم غیر کار کرد ۳۰

- ۳۰ فصل شانزدهم در بیان آیین گرامت یعنی اهل تعلق
- ۳۴ فصل هفدهم در بیان سناک دهرم که آن هم گرامت دهرم است
- ۴۵ فصل هیجدهم در بیان آیین خوراک برهمنان و چترتری و بس
- ۵۰ فصل نوزدهم در بیان دهرم بر چهار برن
- ۵۱ فصل بیستم در بیان پاک ساختن چیزیکه نجس شده است
- ۵۸ فصل بیست و یکم در بیان مصرف خیرات
- ۵۹ فصل بیست و دوم در بیان ترتیب دادن خیرات
- ۶۰ فصل بیست و سوم در بیان نتیجه خیرات دادن
- ۶۱ فصل بیست و چهارم در بیان آنکه خیرے خیرات نکرده باشد ثواب آن باشد
- ۶۲ فصل بیست و پنجم در بیان ترتیب شتر ذبح
- ۶۳ فصل بیست و ششم در بیان پید نمودن گیش
- ۸۲ فصل بیست و هفتم در بیان ترتیب گره شانت
- ۸۷ فصل بیست و هشتم در بیان بعضی آیین پادشاه
- ۹۱ فصل بیست و نهم در بیان مقادیر اوزان
- ۹۲ تفصیل مقاله دوم
- بیداراد حیاے که عبارت از معاملات باشد متعلق بر دو فصل
- ۹۳ فصل اول در بیان آداب تعلیمش و تفحص سناکشی و او خواه
- ۹۴ فصل دوم در بیان آنکه در کدام جا و عده بنیاد گرفت
- ۹۵ فصل سوم در بیان آنکه مدعی و شاہد اگر ازین قسم باشند آنها را در ونگو باید دانست
- ۹۶ فصل چهارم در بیان کیانیکه از آنها جرم مانده باید گرفت
- ۹۹ فصل پنجم در بیان آنکه اگر زنی بوده و راجه بکی داده بود باز راجه بدیگرے داده
- ۹۹ فصل ششم در بیان جرم مانده که شخصی در قطع معامله شرط نموده باشد

- ۹۹ فصل هفتم در بیان بعضی دعوی و بیان آت تا
- ۱۰۰ فصل هشتم در بیان صورت ملکیت
- فصل نهم در بیان آنکه شاید معتبر است و در بعضی جات تقسیم و بعضی جا به سند عمل کنند ۱۰۰
- ۱۰۲ فصل دهم در بیان مراتب تنبیه
- فصل یازدهم در بیان منظور داشتن مناقشه که دیگر شخصی کرده باشد ۱۰۳
- ۱۰۴ فصل دوازدهم در بیان کسانی که به آنها داد نباید داد
- فصل سیزدهم در بیان آنکه مال گم شده باشد صاحب مال عاود شود ۱۰۴
- ۱۰۵ او حکم مال لاوارث -
- ۱۰۶ فصل چهاردهم در بیان فیصل نمودن مناقشه قرض
- ۱۱۲ فصل پانزدهم در بیان ترتیب ضمانتی
- ۱۱۳ فصل شانزدهم در بیان ترتیب گرو
- ۱۱۵ فصل هیجدهم در بیان مناقشه امانت
- ۱۱۶ فصل بیستم در بیان آنکه شاید چه قسم می باید
- ۱۲۲ فصل نوزدهم در بیان ترتیب اسناد
- ۱۲۴ فصل بیستم در بیان دین و قسم دادن
- ۱۳۲ فصل بیست و یکم در آیین بخش میراث
- ۱۴۵ فصل بیست و دویم در بیان رفع مناقشه حدود
- ۱۴۹ فصل بیست و سوم در بیان مناقشه حدود چارپایان و گاوهایان چارپایان
- ۱۵۱ فصل بیست و چهارم در بیان مناقشه مال که در غیبت صاحب مال فروخته شود
- ۱۵۲ فصل بیست و پنجم در بیان آنکه کسی دزد گرفت و مخفی ساخت و بجا که ظاهر ننمود
- ۱۵۲ فصل بیست و ششم در بیان آنکه شخصی بکس چیزی داد و خواهد که واپس گیرد
- ۱۵۴ فصل بیست و هفتم در بیان مناقشه که در خریداری بهرسد
- ۱۵۴ فصل بیست و هشتم در بیان مجرای دادن حق الشار

فصل سبت و نهم در بیان آنکه رسیان و چشم و غیره بجهت بافتن کحل و پارچه و غیره داده باشند ۱۵۳

فصل سی اتم در بیان آنکه اگر دو غلام و غیره چند قسم است هر کدام چه خدمت بجا آورده ۱۵۵

فصل سی و یکم در آیین چو بهری و غیره که خلاف حکم بعمل آرد ۱۵۶

فصل سی و دوهم در بیان مناقشه نوکر و ضرور و کرایه کش ۱۵۸

فصل سی و سوم در بیان مناقشه قمار بازی ۱۵۹

فصل سی و چهارم در بیان مناقشه دشنام ۱۶۰

فصل سی و پنجم در بیان مناقشه که در جای یکی کسی را بخت و لکذنه بخاک نهد و شل گیرن یکی که بخت ناز و ۱۶۱

برای بقی مجروح سازد - ۱۶۲

فصل سی و ششم در بیان جریمه و تقصیر خون ۱۶۵

فصل سی و هفتم در بیان آنکه اگر کاردار بفرزند در بگیرد و بخواهد که از او بدو بعضی خصوصیات بگیرد ۱۶۶

فصل سی و هشتم در انداز زکواته ۱۶۱

فصل سی و نهم در بیان مال لا وارث و مناقشه شرکای مال ۱۶۲

فصل چهل و یکم در بیان دزدی و خون ناشن ۱۶۳

فصل چهل و یکم در بیان مراتب جریمه شمشک و زردنگا بدار ۱۶۶

فصل چهل و دوهم در بیان تحقیقات خون و بعضی خصوصیات دیگر ۱۶۷

فصل چهل و سوم در آیین تحقیقات زنا و غیره و آنچه که بزمناستعلق باشد ۱۶۸

فصل چهل و چهارم در بیان مناقشه زن و شوهر و بیان جریمه خلاف حکمی و بعضی جریمه دیگر ۱۶۹

فصل چهل و پنجم در بیان آنکه مناقشه را فیصل دادند و بعد از آن حاضر شود که غلطی را آن وقت ۱۷۰

تفصیل مقاله سوم ۱۷۵

پراشتاد و هیای که آنرا کفارات خوانند مشتق بر بقا و فصل است

فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سونک و بزرده سونک و زن حائضه ۱۸۵

فصل دوم در ترتیب پاک شدن که از دست رسانیدن بعضی چیزها پاک میشود ۲۰۰

فصل سوم در بیان پیدا نمودن روزی بر بهمنان ۲۰۳

- فصل چهارم در آیین بان پرستیده ۲۰۳
- فصل پنجم در آیین سنیاسی ۲۰۶
- فصل ششم در ترتیب آفرینش ۲۰۹
- فصل هفتم در بیان کرم بابک که با تواردوم یکدام اعمال بصورت زبون و حال از بون متولد میشود ۲۱۰
- فصل هشتم در بیان عمل بد ۲۱۱
- فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراشیخت ۲۱۵
- فصل دهم در بیان تفصیل پنج گناه بزرگ ۲۱۷
- فصل یازدهم در بیان گناهانیکه برابر پنج گناه عظمی اند ۲۱۹
- فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از گناهان عظیمه کم و از گناهان صغیره زیاده اند ۲۲۰
- فصل سیزدهم در بیان گناهان صغیره ۲۲۰
- فصل چهاردهم در بیان پراشیخت گناه عظیمه ۲۲۲
- فصل پانزدهم در بیان پراشیخت شراب خوردن ۲۲۹
- فصل شانزدهم در بیان پراشیخت دزدی طلا ۲۳۵
- فصل هفدهم در بیان گزلبلیک ۲۳۷
- فصل هیجدهم در بیان پراشیخت شهنشه که رفیق چهار کس باشد قاتل بر همین کوز دطلای بر همین شراب خوار و گزلبلیک ۲۳۷
- فصل نوزدهم در بیان پراشیخت گناه که در قتل برقت لوم عائد میشود ۲۳۹
- فصل بیستم در بیان پراشیخت گناهان صغیره - اهل پراشیخت کشتن ماده گاو ۲۴۰
- فصل بیست و یکم در بیان آنکه هر گناه را که برابر قتل ماده گاو نام گذارند پراشیخت آن برابر قتل ماده گاو باید دانست ۲۴۶
- فصل بیست و دوم در بیان پراشیخت گناه که پراشیخت آن را نگفته باشند ۲۴۷
- فصل بیست و سوم در بیان پراشیخت شهنشه که گاتیری فراموش کرده باشد ۲۴۹

۲۴۸ فصل سبت و چهارم در بیان پرایشخت زنا زنگر متن

۲۴۸ فصل سبت و پنجم در بیان پرایشخت زندی

۲۵۰ فصل سبت و ششم در بیان پرایشخت شخصی که قرض او پس ندرده باشد دجک نکرده باشد

۲۵۱ فصل سبت و هفتم در بیان پرایشخت شخصی که خیر نغز و ختنی بفرشده و توابع آن

۲۵۲ فصل سبت و هشتم در بیان پرایشخت برادر خود که پیش از برادر کلان کتخدا شده باشد

امثال آن

۲۵۳ فصل سبت و نهم در بیان پرایشخت زنا

۲۵۶ فصل سی و یکم در بیان پرایشخت زنان زانیه

۲۵۸ فصل سی و یکم در بیان پرایشخت برادر کلان که برادر خود و پیشتر از او کتخدا شده باشد

از زنا نگر گرفته باشد

۲۵۸ فصل سی و دوم در بیان پرایشخت برهمن که نمک بفرشده یا سود بگیرد

۲۵۹ فصل سی و سوم در بیان پرایشخت کشتن چتر سی و بیس و شو و در وزن

۲۶۲ فصل سی و چهارم در بیان کشتن دیگر حیوانات

۲۶۵ فصل سی و پنجم در بیان پرایشخت بریدن اشجار سبز

۲۶۶ فصل سی و ششم در بیان پرایشخت دقتی که آدمی از قسم زک و زنا نفاشه و جانور

کس را بکشد

۲۶۶ فصل سی و هفتم در بیان پرایشخت انزال که بے جماع واقع شود و پرایشخت

۲۶۶ شخصی که حقارت بید کند و بیان پرایشخت دیگر

۲۶۹ فصل سی و هشتم در بیان پرایشخت برت لوپ

۲۶۹ فصل سی و نهم در بیان پرایشخت که سناس و عمرم گذار شده تعلق

۲۶۹ اختیار کند یعنی گر هست شود

۲۶۹ فصل سی و دهم در بیان پرایشخت شخصی که از مکان پرایشخت بگریزد یا در پرایشخت ساقانند

۲۶۹ فصل سی و یازدهم در بیان پرایشخت شخصی که یک پرایشخت کلان و یک پرایشخت خرد

بر او مقرر شده باشد و پرايشت شخصه که زنا را اولش کند و پرايشت
بر همه جاری که مرتکب امور منوعه شود

۲۷۱

فصل چهل و دوم در بیان پرايشت پسر که مرتد یا بجای خطرناک نفرستد
فصل چهل و سوم در بیان پرايشت غارت و آدمی که شخصه را بوجوب و دروغ بگماهد
ستم ساز و دزدی که بزنی برادر جماع کند

۲۷۲

فصل چهل و چهارم در بیان پرايشت شخصه که بزنی حایض جماع کند و پرايشت
زنان حایض که بیکدیگر را مساس کنند

۲۷۳

فصل چهل و پنجم در بیان پرايشت فروتن پسر و غیره منوعه
فصل چهل و ششم در باب پرايشت شخصه که از گسائیکه جگ شتر و نه نباید گسائید و بگماید
فصل چهل و هفتم در بیان پرايشت بر همین که پرومیت شود و رشود
فصل چهل و هشتم در بیان پرايشت شخصه که بید و فراموش کند و بعضی چیز را بگوید
فصل چهل و نهم در بیان پرايشت شخصه که او را در راه بوجوب ترک کند یا بکارت
و خمر مردم را بگماید و بوجوب زانیل سازد یا بر همین براه جماع کند
و بعضی امور دیگر

۲۷۴

فصل نچاهم در بیان پرايشت شخصه که ترک خدمت آتش کرده باشد

۲۷۵

فصل نچاه و یکم در بیان پرايشت قتل زن و پرايشت صبیاد

۲۷۶

فصل نچاه و دوم در بیان پرايشت قمار بازی و دروغ گفتن و بر همه جاری
که خلاف قانون عمل آرد و ابواب دیگر

۲۷۷

فصل نچاه و سوم در بیان پرايشت شخصه که خود را بفروشد و بر همین که بر چهار
سوار شود و بر همین که خدمت شود و بکند

۲۷۸

فصل نچاه و چهارم در بیان پرايشت شخصه که بدختر ناگنیز از ناکند

۲۷۹

فصل نچاه و پنجم در بیان پرايشت جماع که بزنان طوائف بکند و جماع که از حیوانات
فصل نچاه و ششم در بیان پرايشت شخصه که اختیار شرم بکند علم منوعه شود و امور منوعه بکند

۲۸۰

۲۸۴

فصل پنجاه و نهم در بیان پریشیت برهن که از جای ممنوعه حیرت بگیرد یا در تیره حیرت بگیرد

۲۸۵

فصل پنجاه و دهم در بیان پریشیت شخصی که آب و خوراک ممنوعه خورده باشد و تفصیل آن در آن ممنوعه پس خورده و خصوصیات دیگر از همین قبل

۲۹۲

فصل پنجاه و نهم در بیان پریشیت برهنان که در شراب و طعام منجورند

۲۹۳

فصل پنجاه و دهم در بیان پریشیت بر مجاری که در شراب و طعام با کمال اول که به سرده میکنند طعام بخورند و تفصیل جانای ممنوعه و غله ممنوعه

۲۹۴

فصل شصت و یکم در بیان پریشیت شخصی که او را بر زور داده و غلام کرده باشند و در بیان پریشیت رفتن بملک ممنوعه

۲۹۹

فصل شصت و دوم در بیان پریشیت کاره که ذات را زبون بکند

۳۰۰

فصل شصت و سوم در بیان گناهای که پنج قسم مقرر ساخته و بیان پریشیت هر پنج قسم و پریشیت رفتن بملک ممنوعه

۳۰۵

فصل شصت و چهارم در بیان پریشیت بعضی افعال و مبهمه که از کسی صادر شود

۳۰۶

فصل شصت و پنجم در بیان تنبیه شخصی که پریشیت نمیکرده باشد

۳۰۸

فصل شصت و ششم در بیان آنکه شخصی گناه کرده و بخواد که خودش پریشیت پوشید کند

۳۰۹

فصل شصت و هفتم در بیان آنکه شخصی را برای حکم کردن پریشیت چندس می باید

۳۰۹

فصل شصت و هشتم در بیان آنکه شخصی گناه میفرموده و خواهد که پریشیت آنرا در حینه بکند

۳۰۹

فصل شصت و نهم در بیان ترتیب روزه که با بی نوشته شد و ذکر نموده آمد

۳۱۵

فصل هفتاد و دوم در بیان خیرات که از رگد زان از پریشیت خلاص میشود

۳۲۵

مقاله اول

آچار او حیا سے کہ آنرا بزبان عرب عبادات گویند شتمل است برست و نه شغل

سالم شود و غیره جمیع از منیشران بخدمت جاگید و لکیده آمده القاس که دند که دهرم هر چار برین
 که بر همین و چتری و میش و شود و ر باشد و بر چار آسرم که بر همه چاری و گر هست و بان پرست
 و سنیاس باشد و جمیع که پدر آنها از قوم دیگر و مادر از جنس دیگر باشد و در هندوی بعضی
 از آنها را آن قوم و بعضی را پرست لوم گویند چنانچه معلوم خواهد شد بیان نمایند و دهرم
 در دو قسم است اول را شروت دوم را سمارت نامند شروت آنست که از عید دانته شود
 مثل جگ و اگنوترو غیره سمارت آنکه از بر و س سمرت دانته شود و اینها هم که طرز سمارت
 بدینچون آن بر پیش قسم است - برن و دهرم - آسرم دهرم - برن و آسرم دهرم -
 گن و دهرم - نخت و دهرم - سا و چهارن دهرم - برن و دهرم آنکه آن دهرم مخصوص
 بیک برن باشد مثلاً شراب از قسم سمر و تیدیه و غیره به بر همین منع است - آسرم دهرم آنکه
 وقتیکه کسی بیک آسرم که مقام و نامند رسید موافق آن آسرم کار کند چنانچه شخصی که
 بر همه چاری است یعنی بمقام بر همه چیرج رسید او را لازم است که پرستش آتش و
 گدیه بکند - برن آسرم دهرم آنکه مثلاً بر همین است و بمقام بر همه چیرج رسید مثلاً
 در اصل بر همین برن است بر همه چیرج پیش گرفت باید که او عصای چوب و هاک
 بدست بگیرد اگر بر همه چاری از برن دیگر شود و عصای آنها از چوب دیگر گرفته اند -
 گن و دهرم آنکه مثلاً شخصی که استحقاق سلطنت داشته باشد بمرتبه سلطنت رسید
 یعنی با شاه شده یا و لازم میشود که غمخواری خلایق بکند - نخت و دهرم آنرا گویند که کار
 که او را باید کرد و کرده یا کار که نباید کرد و هر کسب آن کار ممنوعه شد بجهت پاک شدن
 از گناه مذکور یا پیشچیت میکرده باشد سار چهارن و دهرم آنکه بهمه وقت بهمه کس لازم است
 مثلاً کسی را نباید کشت و حاضر باید بود و روزی نباید کرد و امثال آن میگویند که بازمانده

که پسر برین و چتر می و پیش ز ناز گرفته باشد اگر ناخوردنی بخورد و یا ناگفتنی بگوید و یا کار نکارد و نی
 کند گفتگاری نمی شود و آنرا پاره شپخت نباید کرد و لازم است که اول ز ناز گرفته و هر شش بخورد
 بعد از آن مغزی بید بید بجا کند و کند و در مقامیکه توطن داشت لحظه فکر ننموده بایلان جواب داد
 که من و هر م شها میگویم فاما و در همان قدر زمین که آنهوسه سیاه در انجا بخورد و دیگر در
 این و هر م باید کرد و در جاس و دیگر این و هر م نباید کرد و بخت آنکه اگر جگ و جوم و غیره و آن
 ازین قبیل در انجا بکند ثواب حاصل نمیشود فاما اعما که براسه هر روز لازم است
 مثل غسل و سینه و غیره و باید کرد و هر م از چهار ده و علم معلوم میشود و آن و
 نیاسه شاستر و میمانا و هر م شاستر و باید کرد و آن شش پیر است کشتا و کلب
 و چهند و جوش و نیکت و بیکر و چهار بید - هر چهار ده را می باید که برین و چتر می
 و پیش بخورد تفاوت در اینها نیست که برین خود بخورد و دیگر بکس تعلیم کند و آن دو دیگر
 خود بخورند فاما و نیست که دیگر تعلیم کنند فاما شخصی که سزاوار خواندن این علوم باشد
 آنست که از زمانیکه در حال باور و آید که در زمان فرو شدن بطریق مقرر و انجمن بید کند و این
 باشد تفصیل کتب سمرت نیست سمرت منو سمرت اتر سمرت بشو سمرت باریت سمرت با لیکه
 سمرت او شش سمرت اگر اتر سمرت جسم سمرت استیم سمرت سمرت -
 سمرت کاتبین سمرت بر سیمت سمرت پراسر سمرت بیاسن -
 سمرت سنگه سمرت کشت سمرت و چند سمرت گوتم سمرت شاتاپ سمرت
 و هر م آنست که در ملک و وقت و مال و بخت پیش خود و یا تر بد و آنرا اثار و هر م باشد
 ملک آنکه مثل بنارس و غیره تیر چند باشد و وقت آنست که مثل کنون و خسوف و یارو
 شکر انت و غیره باشد مال آنست که بروش خوب پیدا کرد و باشد خواش آنست
 که بخوشی دل بد بد تفصیل پاره پیش ازین خواهد گفت ملک و وقت شرطیت و در هر وقت
 و در هر جا که بخویش خود مال خوب بد بدان و هر م است جگ و جوم که در آن را تیر و هر م گویند بکس
 خیرت بد بدان و هر م است باید که در ذات خوب باشد و فاضل عالم باشد چاره حل است که از انجا هر
 ظاهر شود و یک چهار بید و و هم کتب سمرت سه و هم چری که خوانند فاما

آن اختیار که خلعت سحر نباشد صورتش آنکه هر دم که در آن به وجود برنج هر دو درست است
از هر دو بهر کدام که خواهد امتیاز نماید مثال دیگر بر همین اگفته اند که در سال ششم زمار بگیرد و
ابتداء سال از آمدن حمل کند یا تولد شدن ازین هر دو یکی اختیار نماید چهارم قرار داد
بزرگان و نیکوکاران و آنهم می باید که خلعت سحر نباشد شالشی آنکه کسی قرار بدد که بخواهد
همراه طعام آب نخواهد خورد و بدانکه آنچه در بیداری است از سحرت زیاد و باید دانست و بچنان
سحر از چیز است که مختار بزرگان باشد زیاد است و اختیار کرده بزرگان از قرار داد و بر کس
زیاده است تا ما بیان شرد که پسند خاطر و قرار داد مطابق کتاب سحر باشد و شناختن
آفریدگار و دهرم جوگیش بدانند که من عرف نفسه فقد عرف ربه بر جمیع دهرم مقدم
است و بر اے شناختن آفریدگار جای مقرر نیست و هر جا که خواهد این سعادت حاصل
کند دیگر آنکه چهار بر همین فاضل دانای بر سه بید و دهرم شاستر و جمیع علوم یا یک جوگیش
که بصفات مقرر و موصوف باشد و دهرم بر اے که بنمایند قبول باید کرد -

فصل اول در بیان برن

اول بیان برن لازم است تا بر اے هر کدام دهرم مقرر و ظاهر کند بدانکه برن چهار
بر همین - چھتری - بیش - شود - از آنجمله سه اولین را و چهارمین یعنی دو بار تولد شده
یعنی آنکه از شکم مادر بر آید و دوم و تئیکه زمار یا قندار کارانها از هنگامیکه بچل مادر
در آید تا زمان فرو شدن با فسنو یا به بید مقرر است چنانچه با سجا گفته خواهد شد -

فصل دوم در بیان کار کرد و حمل

از زمانیکه زن حائض از غسل فارغ شده باشد و هر چه بخواهد حمل اختیار میکند
از آنوقت تا روزیکه بچه پیروز در شکم مادر حرکت نکرده و در نیامان هر کاریکه بر اسی ایشان کنند
آنها بوسون گویند آنچه در ماه ششم یا ششم از اید است حمل کنند از اینست گویند آنچه
در هنگام تولد بچه کنند از اجابت گرم گویند و آنچه روزیاز و هم از تولد بچه بعمل آورند آنرا گرم
گویند و آنچه در ماه چهارم از تولد بچه کنند آنرا بگرم نامند آنچه در ماه ششم از تولد بچه کنند
آنرا ان پارسن گویند و در کار کلنگا با شوق مطابق رسم نیاگان خود بعمل باید آورد و بوسون

وسینت در محل اولی باید که در براس هر محل جائز نیست و در نام کردن یعنی اسم بچه تعیین کردن
اگر بر بنیاگان پدری و مادری نیایسم و یو تاملی سازند بهتر است و تفاوت در کار کرد تولد پس دختر
اینست که در تولد پسرافسونا خوانده کار بکنند و در تولد دختر اعمال بجای آورده و اما فسون بخوانند
گرد و هنگام بختگانی دختر فسونهای بخوانند

فصل سوم در بیان اواب نازاران

لازم است که بر همین پسرخود را در سال هشتم زنار بدید خواه از تولد حساب کنند خواه از محل هر دو هم
جائز است چهرمی را باید که پسرخود را در سال یازدهم زنار بدید و پیش از لازم است که در سال
دوازدهم پسرخود را زنار بدید حساب سالها همان ترتیب که براس بر همین نوشته شد و قول بعضی
اگر بر روش بنیاگان خود زنار بدید یعنی در هر عکس که با او اجازت زنار گرفته باشد در همان سن زنار
بگیرند پیش از زنار گرفتن بر روش که خواهد بماند زنار را بختگانی نیز زنار است باید که بعد از بختگانی
و هر میش بگیرند و پسرو است و لازم است که زنار داده ترتیب غسل و غیره بنا گردید و بدید و بدید
تعلیم نماید

فصل چهارم در بیان ترتیب پاک شدن از شیشه و غایط

باید که بوقت قصاص حاجت زنار بر گوش است که ده روز و از صبح تا شام روز شال شسته
فارغ شود و در زیننه که این کار بکنند انجیان می باید که خاکستر بران نباشد تا دران رجالت گردد
از زمین جسته نخس کند و در شب جنوب رویه بکنند و پاک شدن از شیشه و غایط بعد از شسته آلت را
بر داشته آب و گل بشوید و براس غایط عضو پائین را هم از آب و گل بشوید نهایتش در هر دو
عمل هر دو جار آفتد باید شست که اثر بوسه و نجاست نماند هر دو دست و پا هم از آب و گل
آب و گل باید شست و شامر گل یا مقدار آب را شتر غنیت رختن اثر بوسه از شستن آب و گل
شر است در کنار آب نشسته آبدت نباید که آب را بطرفی برداشت و بیرون کار بکنند
یعنی اعضا نهانی بشوید که اثر بوسه و نجاست نماند و هر دو دست و پا هم از آب و گل باید
شست بعد از این آچون باید کرد

فصل پنجم در بیان آچون کردن

در جاسے پاک نشسته و بر دو دست در میان هر دو زانو گرفته از دست راست بر او بر همه تیرتخته
 آچون بگیرد و نشال کرده بر نشیند یا بشنق رویه باید نشست هر دو پا را شسته بر آسچون
 بر نشیند (در اصل سمرت جاگیده لکیده شستن باینه نوشته است در شرح که متا کشر باشد
 شستن با نوشته است) بدانکه در دست راست چهار تیرتخته قرار داده اند طرف انگشت خنصر
 نزدیک بند متصل کف دست راست پر جابت تیرتخته مانند طرف شبانه نزدیک بند دست اتر
 تیرتیرتخته گویند جانب بنفش میان دست جایی که پنج انگشت است آن را بر همه تیرتخته گویند
 جانب سر انگشت وسط بطرزیکه آب از بالا سر انگشت وسط روان شود آنرا دیو تیرتیرتخته گویند
 در راه رفتن و وسقه که سوار باشد یا ستاده باشد و خوابیده و خمیده و پاس پوش پوشیده
 و بر فرش خواب و غیره مضروشات آچون نباید گرفت بر زمین یا کاه یا برگ یا تخته چوبی نشسته
 آچون بگیرد و خوب است مقدار آب آچون بر همین آفتاده راست که آب تا سینه برسد و چهره
 آفتاده بگیرد که آب تا حلق برسد و بین آفتاده بگیرد که آب تا کام برسد فاما هر کدام را سه بار
 آب بهین ترتیب که گفته شد باید نوشید و بعد از نوشیدن بنیاد سر انگشت تا سر بند دست
 و دو بار بلب پانچین ساس کند بعد آب در کف دست چپ گرفته بدست راست اندکس از آن
 آب بر داشته بر بالا سر و هر دو چشم و هر دو سوراخ بینی و هر دو سوراخ گوش و سینه
 بر ساند و بنفشان فاما بر آفتاده از آن هر جا بر آفتاده بدست راست از بالا سر دست چپ
 بر دارد و بر داشتن یکبار جائز نیست اینقدر کار کرده را آچون نامند فاما شود روز زمان هر چهار
 برن و طعنه که باو زار نژاده باشند جمیع اینها را بر آسچون یکبار آب نوشیدن کافی است
 آب آچون آنهارا بر پیش باشد و اینها از راه دیو تیرتخته که سر انگشت دست راست باشد
 آچون بگیرند و اینها را در آچون دیگر اعمال بجای باید آورد آب آچون می باید که پاکیزه باشد
 شود و بنیاد روده باشد خمره و بود و رنگ تغییر نیافته باشد خوشبو یا چیز دیگر داخل نکرده باشد
 آسے که فی الحال آلوده باشند و کف یا حباب بر آن باشند تا بر طرف شدن
 کف و حباب از آن آچون بناید کرد و آب باران در عین بارش بکف دست
 گرفته آچون بناید کرد

فصل ششم در بیان ترتیب غسل

بعد از آچون آب پاکیزه مشروط بشماره مذکور غسل بکنند و اگر مشبه جنایت باشند غسل و آب از سر تا پا تمام بدن را پاکیزه بشوید و در غسل جنایت نکند و اگر در آب روان غسل کند باید که در بر و سر و اندام و بر دانی آب ایستاده غسل بکند و اگر روان نباشد و آب تالاب مشرق و غل کند بعد از غسل قدری آب گرفته افشونه و آید خوانده آب بر سر افشاند بعد از آن بر پایام بجا آورد و بعد از بر پایام نیایش آفتاب کند و افشونه و مقرر بخواند بعد از آن گایتیری بخواند گایتیری با افشونه و دیگر مقرر است بر دو سوراخ چپ گرفته سه مرتبه بخواند آنرا بر پایام گویند

فصل هفتم در بیان ترتیب مسند هیا

اگر مسند هیا بوقت صبح میگذارد باید که پیش از طلوع آفتاب مشرق رو نشسته بعد از بر پایام تا زمانیکه آفتاب طلوع کند گایتیری بخواند و باشد و هنگام شام از وقتیکه هنوز آفتاب غروب نشده بعد از بر پایام تا زمانیکه ستاره باغیاان شوند گایتیری بخواند و باشد و در وقت رو بمغرب کرده باید نشست بدانکه روز بهانست که از صبح تا شام تمام آفتاب دیده شود و از هر وقت صبح و شام و قتیکه نصف قرص آفتاب دیده شود آنرا مسند هیا گویند و قتیکه تمام قرص غروب شود از آن وقت شب است بعد از مسند هیا در هر دو وقت لازم است که بخنوم بعد از بجوم پیش بر دو باور و غیره بزرگان قبیله رفته نام خود گرفته بگویند که من خلاصه ام آفتاب خدمت بجای آورم نیایش بجا آورد و اگر علم بخواند و باشد باید که بعد از این پیش معلم رفته آفتاب قواضی بجا آورد و قتیکه معلم بفرماید نزدیک رفته بنشیند و شروع در خواندن علم کند

فصل هشتم در بیان صفات شاگرد

پیشتر از بالا که گردن پوشیده پیش معلم باید رفت مثل دوپشه و همیشه بطرز زس زلیت کند که نفع علم در آن باشد و خود را محو رخصاے معلم سازد و شاگرد و شش را باید که در بین صفات و صفات باشد شاگرد که سکه عبارت از آنست باید که نیکی کسی فراموش نکند و کینه و بغض در دل نداشته باشد عاقل و پاکیزه و باطهارت باشد و مریض نباشد و ناتوان بین نباشد در خدمت استاد مشغول باشد و با ادب باشد این قسم شاگرد را تعلیم باید ساخت

فصل پنجم در آئین بر مذهب چارمی

باید که بر همه چاری چوب مقرر و پوست آهوسه سیاه و زردار و سیاهان سوخت که در کمر می بندند
 همیشه با خود نگاه دارد و بر همه چاری را باید که از خانه برهنه ای بکشد تا آن بیج عیب معیوب نباشد
 بر همه چاری را باید که از براس معلم یا زن معلم یا پسر معلم گدائی بکند و سوسه اینها برای گدازان
 طلب نماید و آنچه از گدائی حاصل کند پیش او تمام بپزد و اگر استاد معلم موجود نباشد
 پیش پسر معلم یا زن معلم ببرد و مطابق فرموده آنها بخورد و قول بعضی آنست که از خانه برهن
 و چترسی و بیش بر همه چاری را گدائی گرفتن درست است تا با بشر طریقه خانه برهن نباشد
 و قول بعضی آنست که از خانه شود و نیز گدائی بگیرد و نهایتش از خانه شود و وقتی گدائی بگیرد
 که ضرورت پیش بیاید و از خانه کن برهن گرفتن درست است طرز در یوزه روزی بر همه چاری
 برهن باشد باید که تو خیرت بدو بگوید و اگر از برن چترسی باشد باید که خیرت تو بدو بگوید و اگر
 از برن بیش باشد باید که خیرت بدو بگوید بعد از آن که از گدائی خیر حاصل کند بنوعی آورد
 و در هنگام خوردن خاموش باشد و بکلم معلم بخورد تا اما آنچه اول کار بگوید از قسم چون غیر
 پیش از خوردن مقرر شده است بجا آورد و بخورد و در صورت طعام نگا دارد و اگر وقت منتهی باشد
 بنوعی نکرده باشد وقت طعام خوردن بنوعی بکند نه با رجم لازم است تا زمانیکه بر همه چاری آ
 طعام یک کین بخورد از دو سه خانه طعام بخورد تا بهشت جانیت اگر بپزد یا بنوعی در صورت طعام بخورد
 تناول نمودن درست است بر همه چاری برهن را باید که هر چه در شراده نچیده باشند بخورد و تاثیر
 در شراده از طعامی که بر همه چرخ او بر دو میل نکند مثل عسل و گوشت چترسی و بیش اگر
 بر همه چاری باشد در شراده طعام نخورد بر همه چاری را باید که زغن و تیل بر خود نمالد و
 دوده و سریر در چشم نهد و سوسه پس خورده معلم پس خورده و دیگر سوسه نخورد و بپزد
 مزه در طعام نکند و درشت نکند و وزن مواصفت نکند و جان نکند و در هنگام طلوع غروب آفتاب
 نه بنشیند و روغ نه گوید و تسخیر و خراج نکند عسل و گوشت نخورد و عیبت مردم نکند و فتن بگوید
 و خوشبو بر خود نمالد و گداسه خوشبو نکند و در بیان آنکه معلم که ام کس را
 گویند که آنرا در بندی اگر نامند معلم آنست که براسه شخص از میزگامیکه در محل را در آمده

آتا را گرفتن جمیع کارهای مقرر باستعداد او بجا آمده باشد و بنید تعلیم نموده باشد آنرا
 معلم آن شخص نامند این قسم معلّم پست و شخصه که در کارهای دیگر دخل نداشته باشد زائر
 داده تعلیم میدهد آنرا آچارچ گویند و شخصه که از بر همین بید یا بنتر یا علوم دیگر مثل هدایت تعلیم
 کرده باشد آنرا ادبادهیا گویند و شخصه که جگ بکشد آنرا قوج نامند تعلیم این مردم ترتیب تقدیم
 و تأخیر که گفته شد بجا باید آورد و اما تعلیم مادر بر همه زیاد است و در میان مدت بر همه حرج
 بر همه چارسی و لازم است که اگر کتبی میسر نشود براسه خواندن هر بید دوازده سال بطرز تدریس
 بگذرانند و اگر دوازده سال نتواند براسه خواندن هر بید کمتر از پنج سال جائز نیست اگر سه بید یاد و بید
 یا یک بید بخواند درست است و اگر کمتر از مدت مقرر بید از مدت فهم تمام نتواند درست است و را
 همانقدر مدت که هر چهار بید بخواند کافی است و در میان وقت تراشیدن ریش
 اگر پس بر همین باشد باید که چون شانزده ساله بشود کیشانت کرم بکشد یعنی ریش تیر باشد و اگر پس
 چتر می و پیش باشد باید که چتر می در سال بست و دویم و پیش بست چهارم از عمر خود کیشانت کرم
 بکشد یعنی ریش تیر باشد و در میان آنکه اگر در بست که سابقاً نوشته شده زائر گرفتن بحسب
 ضرورت میسر نشود تا کلام وقت زائر بگیرد پس بر همین آتا را تا نیکه شانزده ساله پوره نشده باشد
 و پس چتر می آتا و تا نیکه بست و دو ساله پوره نشود زائر گرفتن درست است و پس پیش آتا تا نیکه
 بست و چهار ساله پوره نشود زائر گرفتن درست است و اگر درین مدت بهم نتواند گرفت بقت
 یعنی مرده و میشوند و از کار کردن برن خود یا بازمی مانند باید که پریشانت کرده پاک شده تا
 بگیرد و در میان فایده خواندن پس آتا که تا بید نتواند آیین جگ کردن
 در راه ریش عبادات و اعمال حسنه دانسته نمی شود و بید و سحر را باید خواند دیگر آنکه هر قدر
 فرحت دیوتا پاکه از خوانیدن شد و شیر خالص حاصل میشود همانقدر از خواندن رگ بید
 که هر روز بخواند حاصل می شود و همچنین خوشنودی بدیوتا پاکه از خوانیدن آب حیات
 دروغن زرد میسر شود همانقدر از خواندن هر روز جگر بید حاصل می شود و همچنین
 خوشنودی بدیوتا پاکه از خوانیدن سوم بلی دروغن بدست بیاید از خواندن سام بید
 که هر روز خواند حاصل می شود و همانقدر که از خوانیدن مید یعنی چربی گوشت دیوتا بخوشنود

میشود از خواندن هر روز اترین بید خوشوقت میشوند و القدر که خوشنودی دیوتها از ترین گوشت
 و برنج پنجه و عمل حاصل میشود از خواندن هر روز سجده پرن و مهاجرات و دهرم شاسته و
 کتب دیگر علوم میشود هر روز از اینها مقدار حسب المقدور باید خواند و القدر خوشنودی نیاگان که
 از دنیا گذشته اند از خواندن عمل و روغن زرد حاصل میشود از خواندن هر چهار بید و غیره
 و کتب که بالا گذشت میسر میشود و وقتیکه خوشنودی دیوتها و نیاگان حاصل شدند قطع تمام نمیشد
 میسر شد - و در بیان آئین برهمه چاری می که مقرر کرده باشند که تا آخر سال با سه عمر
 برهمه چاری باشند و کتبخانته و باید که بطرز مقرر منظر زیست بکنند و در خدمت آچار چرخ بگذرانند
 و اگر آن نباشد در خدمت پیشکش و اگر آنهم نباشد در خدمت سنگو حله و اگر او موجود نبود متصل
 آتش عمر سیر برود و حواس از بون سازد و این قسم برهمه چاری بعد از مردن به برهمه لوک
 سه رود و از آمد و رفت دنیا خلاص می شود و ترتیب برهمه چاری تمام شد -

فصل دوم در آئین کتبخانی

بعد از آن که کسی را در برهمه چیرج دو از ده سال گذشت یا پنج سال بعد باید از خواندن تمام
 نمود یا همانقدر که در آئین برهمه چاری بیان نموده است از بید بخواند و اراده نمود که کتبخانته شود
 می باید که آنچه معلم بخواند بد حسب المقدور با دستاویز چیرج بگذرانند و اگر قدرت نداشته باشند
 همان طور اجازت گرفته به نیت کتبخانی و ترک برهمه چرخ غسل بجا آورده و بران نیکو سیرت پیشند
 صورت کتبخانته شود و در سه راکه بجای دیگر کتبخانته کرده باشند و زنی راکه با مردی جمیع
 شده باشند نباید خواست و زنی راکه عضو از اعضا کتبخانته کرده باشد نباید خواست مثل
 کور چشم و یا شش انگشت و در دست یا پا داشته باشند و مثال آن در بیان آئین
 خصوصیات زن خاک جانی که در آن ماده گاو و آن تمام دیده بسته باشد و خاک چو تره
 و خاک خانه آدم و غاباز و فریب و بنده مرد و هم خاک که راب و ریاد و خاک زمین شور و خاک زمین
 زراعت و خاک چهار راه خاک زنی که در آن مرد و راس سوخته باشند و او بهشت غلوه
 جدا جدا بر بندد و دختر که راکه کتبخانته شود که را بهر شد یا نجانه پدر آن دختر خود رفته
 بگوید که از آن میان یکی بردارد و اگر غلوه خاک اولین بر دشت شوهرش صاحب چهار پاییان

بسیار شود و اگر غلوه خاک دوم برداشت صاحب چهار پایان بسیار شود و زن در
 سر انجام مصالح بکند اگر زن جوهر نام مشغول باشد و اگر غلوه سوم برداشت زن باز باشد و اگر غلوه
 خاک چهارم برداشت زن صاحب عقل و با شعور باشد و اگر غلوه خاک پنجم بر وزن مادام بسیار
 و مرض باشد و اگر غلوه خاک ششم برداشت در خانه او غلبه بسیار جمع شود و اگر غلوه هفتم بر وزن
 زن بدکاره ظاهر شود و اگر غلوه خاک هشتم برداشت و در میان آن انگه زن چه
 قسمی باشد یا بد بلکه بجه از شش چیز وجود میگیرد سه چیز از طرف پدر است و سه چیز
 از طرف مادر است استخوان و مغز استخوان و رگ سه چیز از طرف پدر است و گوشت و پوست و
 خون این سه چیز از طرف مادر است پس بدتر که از طرف مادر خواهد بود و اگر از طرف پدر باشد که باید که در عمر
 و قد از شوهر کمتر باشد زن باید که مرض دائمی نباشد زن باید که بجز سه که مذکور امید به شدن
 نباشد گرفتار نباشد زن باید که برادر داشته باشد بحجت آنکه پدر دختر از بس سپهری قرارند پدر
 که بپسند که از آن متولد شود و او را من گرفته بجای سپهر خود قرار خواهد داد و اگر این معنی اظهار
 کند و در دل خود قرار بدد در انصورت هم سپهر بسیار دایمی است و سه باید که گوهر و مهر و زن
 و شوهر هر یک آن نباشد مختلف جائز است و بعضی گفته اند که تنها گوهر پدر شوهر یا گوهر زن مختلف باشد
 و بعضی گفته اند که گوهر مادر نیز باید که مختلف گوهر زن باشد اگر بدتر مومن و در قرابت مادر
 کند بشود آنگاه است چهارمین باید که در نوجوانی خود اگر کند شود و میوه نیست در قرابت
 پدر و مادر کند شدن مهر چار برن منع است و اختلاف گوهر بر همین وجهی و حشری و حبش متولد
 شود در جایز است چهری و بیش گوهر و پدر و زن و مادر باید که گوهر و پدر و زودیت خود را گوهر
 و پدر و زن و اعتبار کند باید دانست که قرابت جانب پدر تا هفت پشت منظور باید داشت و
 خودش هشتمی پشت باشد و قرابت جانب مادر تا پنج پشت اعتبار باید کرد و خودش ششم
 باشد اگر شخص بر همین باشد و زن از قوم چهری خواسته باشد و از آن اولاد بهم رسند و
 همچنان همان بر همین از دختر بر همین یا دختر بر این نیز اولاد بهم رساند پس میان اولاد تا سه پشت
 کندانی جایز نیست بعد از آن جایز است دختر شخصی باید گرفت که تا پنج کسی جانب پدر و پنج کسی
 جانب مادر با هیچ عیب و نقصانی راه نیافته باشد و در مردم مشهور باشد و دختر فاضله

خوب و بزرگ و غنی باید گرفت بعضی مرصعا هم هست که بمیراث میرسند دختر شصتیکه مرصع موثر
 باشد هر چند بصفتا پسندیده موصوفا باشد باید گرفت و در بیان امین و دختر شصتیکه اول
 از طرز باس که در امین و دختر گرفتن گذشت آنچه مناسب احتیاط باشد همان مقرر است
 و دختر شصتیکه باید واد که در برن و غیره برابر انگلس باشد یا بر انگلس فضیلت داشته باشد به کمتر از
 خود نباید واد تحقیق باید کرد که مرصع است یا نامر واد واد از آن بهم خواهد رسید یا نه طریقی دانستن
 این چنانست که آب منی شخصه که بر آب پاشند غرق نشود مرصع است اگر تشنه بکند و بر روی
 شاس کف پیدا شود و در تشنه صدای برآید باید دانست که مرصع است و اغلب که از نیتقم اولاد بکسر
 و اگر خلاف این باشد زجولیت نذار و باید که واد واد آنست و افش و صاحب شعور و جوان
 صتم باشد و پیر باشد مقبول انحلالی باشد که گذاشتن از دست مطالب بیرون نیست یا بر
 خط نفس است یا بر بیهوشی از آن اولاد است یا بر آنست که شخصه ز سر و دارد و
 میخواهد که در جگ و غیره مصرف صرف سازد چون بعضی کارهای مثل جگ و غیره بے زن
 نمی تواند کرد که گذاشتن لازم است بر همین و چتر می و بیش اگر از قوم شود و دختر گرفته باشند
 و از آن دختر پسیر تولد شده باشد باعث و جاگیمه و کینه آن پسیر خوب نیست و بکار نیست نمی آید
 نهایتش بعضی قبول داشته اند بر همین می تواند که دختر بر همین و چتر می و بیش بگیرد و بچان چتر می
 و دختر چتر می و دختر بیش می تواند گرفت و بیش و دختر بیش بگیرد و شود و جزو دختر شود و نمی تواند
 گرفت و بر همین و چتر می و بیش را بدختر شود و گذاشتن و در هر صفت نهایتش اگر بگیرد نمی
 گرفت زوجه که هم برن باشد کلا آنست و بر همین و چتر می و بیش را بدختر از برن دیگر پخته
 باید گرفت که مثلاً زن بر همین که دختر بر همین بوده فوت شد و بے زن نمی تواند بود و دختر بر
 هم نمیزد آنوقت بدختر چتر می گذاشت و اگر دختر چتر می بهم نرسد بدختر بیش گذاشت و در هر صفت
 بر آنست هر کدام مقرر است و اگر زن فوت نشده واد را که گذاشتی دیگر بکند جائز نیست

و در بیان کتختانی که آن بر مذهب گویند است -

کتختانی اول و آنرا بر اسمعیه بواه گویند موزنش آنست که پس بعضی آنکه گذشت بهرینه
 بلطیف و دختر ابان کتختا سازد و بطلب کرده بدو حسب المقدور چتر بد پسیر که از آن پسیر دختر

بهم رسد بخت و یک از نیاگان گذشته و ده از آئنده و یک خود را از گنا بان پاک سازد و بشری که آن
پسر باین مقرر عمر بسر برد و این قسم کند ای را پسند وی را معصه بخواه گویند۔

کتخدائی دوم و آنرا دیو بخواه گویند صورتش آنست که بعد از جنگ ششخته که از جنگ کنایه باشند
چیز می بیند عیوض آن دختر را آن شخص که خدا کرده بدید پسند که از نیا بهم رسد چهارده کرسی
را بدستور که بالاگشت از گنا بان پاک می سازد۔

کدخدائی سوم و آن را آنکه بخواه گویند صورتش آنست که یک ماده گا و یک گاو گرفته
و دختر را که در کوه جدا و لاد این قسم که خدائی شش کرسی پاک می سازد۔

کدخدائی چهارم و آنرا پراچاپ بخواه گویند صورتش آنست که ششخته آمد و براس خود
از پدر دختر و دختر طلب کرد و پدر دختر قبول نموده و دختر خود را حاضر نموده گوید که تمام دو با هم
اعمال حسنه بجا آرند و این را گفته و دختر را که خدا کرده بدید و لاد و لاد می که از این کدخدائی بهم رسد
دوازده کرسی را پاک می سازد۔

کتخدائی پنجم و آنرا اشر بخواه گویند صورتش آنست که ششخته به خویش قوم و دختر
واده و دختر ششخته را براس خود که خدا سازد۔

کتخدائی ششم و آنرا گاندھرب بخواه گویند صورتش آنست که زن و مرد و با یکدیگر
پیش از کدخدائی به کدخدائی شدن را رضی شوند بعد از آن کدخدائی بشود۔

کدخدائی هفتم و آنرا اچھس بخواه گویند صورتش آنست که ششخته و دختر که را در
جنگ یزور بیاورد و بان کدخدائی شود۔

کتخدائی هشتم و آنرا اپناج بخواه گویند صورتش آنست که ششخته و دختر که را از غنیه
بر و بان کدخدائی شود اگر بر همین بدختر بر همین یا چھتری بدختر چھتری یا بیش بدختر بیش یا شود

بدختر شود که خدا می شده باشد باید که زن و شوهر دست یکدیگر گرفته کدخدائی شود و اگر

بر همین بدختر چھتری کدخدائی شده باشد باید که زن تیر در دست بگیرد و اگر بر همین بدختر

بیش کدخدائی شود باید که زن چوب را ندن گاوان در دست بگیرد و آنرا پسند سی پنا گویند

و اگر بر همین بدختر شود کدخدائی شود باید که کنار و پارچه زن در دست بگیرد و مرد از هر یک

که باشد و زن هم بر آن خود که خدا می شده باشد باید که دست یکدیگر گرفته که خدا بشوند
و بر میان آنکه صاحب اختیار و داون دختر کمیت باید که پدر کنیان دان بدو و اگر پدر
که از شوهر بود و گرفتار است بد کنیان دان بدو و او لاین بشرط صحیح المزاجی و دختر او و بین بدو
شخصه که دختر او و آنرا که خدا نهد و به بهانه بگذرانند پس در بعضی که آن دختر را شود گند
کشتن یک طفل بحال آن شخص عاید می شود و عبارت از این شخص شخص مخصوص پدر است بلکه مخصوص
انما است که براسه داون کنیان مقرر شده بهمان ترتیب تقدیم و تاخیر یک بعد دیگر می چنانچه
بعد کنیان دان نوشته باشد می خواند می شوند و دیگر صورت مسطور است که دختر تا هشت سال
گور می دمانه سال و نهمی و تا ده سال کنیان می نامند و ده سال که بگذرد آنرا بر حسب لامی گویند
حیض منید یا نه بین آن دو صورتیکه از عمر بعضی چیز با سه براسه دختر و اما بدو هم رسد از عمر داون
آن دختر بر هیچ کس گناه نیست و اگر دختر از مردیکه بجهت داون کنیان دان مقرر شده که از دست
باشد آنوقت دختر بر ضا سه خود شوهر که بعضی مقرر موصوف باشد و اگر منید صاحب دختر
و قتی که دختر نامزد شخصی کرد و باز خلاف آن نکند و اگر شخصی برگردد و بگوید که دختر منید هم از آن
بر ابر و زجر مانده باید گرفت و صورتیکه بر سه تواند گشت آنکه در پسری که امر و دختر شده عیب کالان
ظاهر شود مثل بیت و لنگ و غیره کم اعضا و عین امثال آن یا حرام زده باشد و از پس سابق پیشگر
در علم و فضل و غیره خوبی افضل تر هم رسید آنوقت می تواند که برگردد و ناما بر گشتن تا بماند وقت
که بهفت بجا نوزده باشد بعد از هفت بجا نوزده ممکن نیست و هفت بجا نوزده گویند که در وقت
که خدائی داماد و عروس هفت مرتبه برگرد آتش میگیرد و اگر پدر و دختر عیب و دختر که مشابهی شده
باشد ظاهر کرده که خدا بکند از پدر و دختر جرمانه او تم ساهیس باید گرفت زسه که هیچ عیب نداشته باشد
و شوهر خواهد که پیش از که خدائی یا بعد از که خدائی آنرا ترک کند از شوهر آن زن جرمانه او تم ساهیس
باید گرفت و اگر شخصی دختر که را پیش از که خدائی بجهت متهم سازد و عال آنکه در آن دختر عیب
نمک و نباشد از آن شخص صد پن جرمانه باید گرفت و دو قسم زن را نباید خواست و با آنها که خدا
بناید شد یک شیر مجود و دوم سویی برنی باز بر مجود و قسم منقسم میشود و یک چیتا دوم چیتا چیتا
آنکه نامزد شخصی شده و محبت نموده و چیتا آنکه که خدایا شده و اما روه مرد ندیده است آنرا بگیرد

شوے زنی آنکہ شوہر خود را گذارشته شوہر دیگر از برن خود دیگر وقت باشد بہر صورت کہ باشد آنرا
 نباید خواست شخصے کہ بے پسیر ہمیر دو برادر خود را داشته باشند آن برادر را میرسد کہ بموجب فرمود
 پیر خود سے کہ زن برادر متوفی از حیض پاک شود تا سترہ روز بر بدن خود روغن زردچرنبود
 بآن زن جماع کند تا مادامیکہ بآن زن حمل باشد بعد از آن جائز نیست آنوقت اگر جماع کند تپت میشود
 اگر برادر خود را گذارشته باشد تا بیفت کرسی ہر کس کہ ماند و باشد آن آن شخص اہل بیار و دیگر اگر ہم نباشد
 ہم کو تر این عمل کند قول منور کھیشتر آنکہ این اعمال برائے زن است کہ مانزد شخصے شدہ باشد
 و آن پیش از کہ خدائی ہمیر دآن زن ببرد اور شوہر گذارشدہ باشد بہر ترتیب اولاد ہم رساند
 و بر میان ترتیب محافظت زنیکہ زنا کر و چاہے باشد اولاد باید کہ زیور
 وجہ لازم تجل اندوکیدہ گیرد و دواس غلام یا محکوم از نسا زود نکند و کہ دخت پاکیزہ پوشد
 سرسہ یاد و در چشم نکند و ہاقتہر خوراک بد بد کہ سند زنی باشد و بحر فم سے بد متنبہ ہنمودہ باشد
 و نکند کہ بر چارہ پای بخوابد برائے آزار دادن او این کاریجہ نہ فاما باین چیز تا آن زن پاک نہ می شود
 و اگر پرائیشت نکند پاک نمی شود و پرائیشت ادا نیست کہ برائے مرد زانی خواہد نوشت و بر میان
 آنکہ دختر تا ہش سال نشود کہ خدا نباید کہ و زن ہمیشہ پاک است چرا کہ از روز تولد تا دو سال
 با تباب ہنوز نہ شوہر اوست و این شوہر پاک میسد بد و بعد از دو سال تا دو سال دیگر
 گذر ہر یک سال شوہر اوست در خجرت این آواز خوب میدہد بعد از چار سال تا دو سال دیگر
 آتش ہنوز نہ شوہر اوست این نیز پاک میکند پس ظاہر شد کہ تا ہش سال دختر را کتہ نباید کرد
 نہ سبکہ پیش از حیض زنا کردہ باشد آن بدکاری بعد از حیض پاک سے شود این زنا است کہ قصدنا
 در خاطر نمودہ باشد و اگر زنا بجهت نمودہ باشد از پرائیشت باید کہ و قول دیگر آن است کہ زن
 حاملہ تا وضع حمل نکند آنرا پرائیشت نباید فرمود پس زنیکہ پیش از دیدن حیض زنا کردہ باشد
 اور آفتہد زمرست بد بد کہ حیض بر بند بعد از آن پرائیشت لغو یا تا مطمئنہ حمل بر طرف شود
 و بر میان آنکہ کہ نام زمان زنا ترک باید داد و اگر زن برہمن و چھتری و بیش از شود حمل ہنوز
 ترک آن باید گفت و اگر حمل نشدہ باشد از پرائیشت پاک سے شود زنیکہ حمل بنید از رویا شوہر را کتہ
 آنرا ترک باید داد و از زنیکہ گناہ عظیمہ کہ آنرا پاک گویند مباد و شود ترک باید داد و اگر زن شخصے

به پسر یا مرد میان شخص جماع کند آن شخص را باید که زن خود را ترک و بدین سبب که بعد از بون تراز
جنس خود جمع شود آنرا ترک باید و او ترک و او را با اعتقاد اهل سمیت آنست که بان زن جماع کند
و با اتفاق او اعمال حسنه بجا نیاورد و در جاسه محفوظ نگاه دارد و بان و پارچه پیاپی نوشته شد بدین
و در میان آنکه با وجود زن اول زن دوم چه وقت بخوابد از آنکه از شراب منع باشد
و شراب بخورد و یا غیره به هم رساند که از زن به شدن محال باشد یا عمل شود یا نه چنانچه باشد یا
خیزد خرج ز فضائل میکرده باشد یا حرف ناملاک میگوید باشد یا دختر بسیار می رسد زاننده باشد یا
بیشتر به جنگ میکرده باشد یا شوهر را آزار میداده باشد بر این قسم زن زن دیگر بخوابد یا از
اول را طعم و پارچه بدو و اگر بدگناه لازم می آید و او را با عزت نگاه دارد و زنیکه سواست شو خود
بدیگر مردم جمع شود و در دنیا نیک نام میشود و در آخرت همراه پارتی می باشد و در خانه شخصی که
زن فسادان بردار شوهر باشد و فهم باشد و مرضی را می بخورد و عیسری زاننده باشد و در خانه
شیرین میگفت باشد اگر این قسم زن را شوهر کند از آنکه از شراب منع باشد یا عمل شود یا نه چنانچه باشد یا
خیزد خرج ز فضائل میکرده باشد یا حرف ناملاک میگوید باشد یا دختر بسیار می رسد زاننده باشد یا
بیشتر به جنگ میکرده باشد یا شوهر را آزار میداده باشد بر این قسم زن زن دیگر بخوابد یا از

فصل یازدهم در بیان احکام زنیست زان

زنی را سبب باید که فرمان پذیر شوهر باشد و اینکار را بر جمیع اعمال جواب مقدم و اندک اندک
که آنرا پاک گویند از شوهر جدا شود و پاک شدن شوهر از آن گناه جمع نشود و در خدمت میکرده
بعد از آن که شوهر را بچیت آن گناه بچندین شوهر سابق با هم باشند و در میان فساد
زن خواستن و بان جماع کردن و الا آنست که با اتفاق زن بگرم
بچند دیگر آنکه اولاد اینکس بهر دو و آخرت از اعمال پسندیده و اولاد و نفع باینکس برسد
و در میان ترتیب پیمیدان نمودن پسند از زن که زن حایض شد تا نازده
شب ممکن است که بار و شود باید که در چهار شب اول از حیض و ایام متبرکه که اشیمی و چترشی و
پور ناشی و اما وس و شکر انت باشد نزدیک زن زود و بعد از گذشتن چهار شب از حیض در
شبهای زوج که ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و چهاردهم و شانزدهم باشد جماع کند تا پس
شب براس آن گفت که جماع روز و هر سه وقت منع است اگر شخصی در مقام بر چه چرخ

مثل شده اده و غیره باشد باید که درین شبهاے مقرر بعد حیض که نوشته شد باذن مواظبت
 بکند به برجه چرخ نعمتان نذر و اگر نزد عامی می شود وزن را در حیض طعنه نوزاد که زبون شود
 و قوت بگیرد نزدیک این قسم زن اگر در آن شبهاے مقرر مرد و پسرتولد می شود چه اگر آب منی
 زن زیاد و باشد و خمریشود و اگر آب مرد زیاد و باشد پسری شود و اگر خون حیض زیاد و باشد و
 حمل بماند از آن محل و خمر بهر سکه بعضی اوضاع آن به پسری باشد و در خمر گها و مول بزنجار
 نباید کرد و باید که تا دور وقت جماع به طالع مرد خوب باشد و در هر شب یکبار جماع کند ازین
 ترتیب پسری متولد شود که جمیع صفات حمیده موصوف باشد یعنی مردان مثل بدن
 عقیده می باشد که از تنخم آنها فرزند نمی شود و باید که مرد از آن قسم نباشد ملاحظه طالع
 و بدختر و غیره در جماعیکه تا شانزده شب بعد از حیض میکند لازم است برای آنکه بعد از شانزده
 شب مذکور زن بارور نمی شود تا شانزده شب از حیض گفته اند که مرد جماع بکند بعد از شانزده
 باید که اگر زن را ضعیف باشد جماع بکند و الا نه بکند که منع است اگر زن بخوابد که سواے این شبهاکه
 بعد از حیض مقرر شد جماع بکند معیوب نیست مرد برضائے زن جماع بکند و الا نه منع است
 سواے زن حلال بدگر زنان جماع نباید کرد و دیگر آنکه مقرر است که بعد از کنهائی شدن
 بقول جمعه تا یکسال و بقول بعضی تا دوازده روز و بقول بعضی تا شش روز و بقول بعضی
 تا سه روز جماع نباید کرد و بطریق برجه چار می باید بود اگر در نیت زن حالیض شود جماع
 باید کرد بدینصورت برجه چرخ نمیرود و اگر بعد پاک شدن از حیض جماع نکند عامی می شود
 و اگر مرد و مرثی باشد آنرا معاف است و اگر شوهر زنیکه در شب شانزدهم از حیض رسید و
 همان روز روز شراوه نیاگان او باشد باید که چون نصف شب بگذرد جماع بکند اگر زن بعد
 از حیض غسل کرده باشد و شوهر بان جماع نکند گناه است که از کشتن طفل کلان میشود بحال آن
 مرد عاقل می شود اگر زن پارسا باشد شوهر را لازم است که آنرا عزیز بدارد و زوئیر و پاره
 درخشی و سبب باو بدید و اهل قبیله شوهر آنرا بزرگ دارند و زمان را لازم است که کار و با
 خانه بجا آورند و اسباب خانه بجا آید و مقرر محفوط نگا دارند مثل آنکه غله افشان نزدیک
 باون در زمین قائم کرده باشند و دست همان باون را متصل آن نگا دارند و باون در

لیکن اگر بدارند این مادن و دسته اخیر عبارت از سل و لودهاست که از سنگ میسازند و بادن
و دسته اولین را که غلافشان نزدیک آن باید داشت عبارت از موسل و اوکل است که برآ
کوفتن غله بکار می آید وزن را میباید که بسل حکم شود بسیار خراج نکند و قییم باشد و تعظیم نرگان
قبیله بجای آورد و مشغول خدمت شود هر باشد و اگر شوهر در خانه نباشد بجای آن مسافر شده
رفته باشد زن را لازم است که هیچگونه بازی نکند و خوشبو و اویشن بر بدن خود ننهد و بوزم
نه نشیند و در مجلس گفتاری و غیره شاد و بیاز و دوانانه بنید و خند نکند و بنجانه بیگانه ننهد
اندیشیده نزد زن باید که برگزیند و بختیار خود نباشد پیش از گفتاری بدر محافظت بکند و بعد از گفتاری
شوهر محافظت کند و اگر شوهر نباشد پس محافظت نماید و اگر سپر نباشد مردم قبیله و اگر در قبیله
جانب شوهر و پدر و مادر خودش کس نباشد پادشاه محافظت بکند.

فصل دوازدهم در بیان ترتیب محافظت زن

باید که بعد از شوهر پدر و دختر نگار و اگر پدر نباشد مادر و اگر مادر نباشد پس و اگر آنهم نباشد
برادر و خواهر محافظت او بکند و اگر آنهم نباشد خوشداس و اگر آنهم نباشد خسر و اگر آنهم نباشد مامون
محافظت کند باید که بسل اینها نباشد زن را باید که بعد از مردن شوهر در جمعه چرخ بشوید یعنی
جاء نکند و اگر زن بعد از مردن شوهر سستی شود اولی است یعنی خود را بسوزد و اگر زن بی
خود را با شوهر مرد و در آتش بسوزد پس شوهر خود را بر چند فاسق و گناهکار عظیم باشد بهشت
میر و قاسم کرد و پنجاه لک سال با هم در بهشت باشند و زن تا خود را با شوهر بسوزد از لباس
زن بیرون نمیرود و بعد از سوختن اگر متولد میشود پسری شود و انی قسم زن یعنی سستی قبیله
پدر و مادر خود را پاک میسازد و چنانچه مار گیر مار را از سوراخ برمی آرد همان کور زنیکه سستی شود شوهر
خود را بر چند بدو رخ رفته باشد کشیده به بهشت برین می برد و آنرا میگوید که یک جفت کبوتر بخر
آشیانه داشتند هگامیکه یک صیاد که تمام روز بطلب صید تردد کرده و چیزی نیافته
بود و گرسنه و عاجز در زیر درخت آمده جا گرفت هر ساعت از آزار گرسنگی ناله و فریاد میکرد
و خواهش نمی آید کبوتر با داده خود گفت که من تاب دیدن آزار این گرسنه ندارم و خود را در راه
حق ایشا کرده طعم این می شوم این را گفت و پر مار را جمع کرده خود را بر زیر درخت صیاد که

مشتاق این قسم دستت بود فی الحال آن کبوتر را گرفته پروبال کنده آتشی افروخته و از ایران
 مرده تناول کرد و آرام یافت ماده کبوتر که احوال ز خود را آنچنان مشابهه کرد بخاطر خود آورد
 که بے شوهر زیستن مراد شواری نماید این را در خاطر گذارند خود را در بهمان آتش بخت
 سوخته جان داد و قتی که ارواح او با عالم بالا رفت ز خود را در بهشت یافت و هر دو با هم در بهشت
 مقام گرفتند مطلب ناز و از ایراد این حکایت آنست که کبوتر زن چون خود را در راه عشق شمار کرد
 بر خیزد بر آس صبا و کشته شد به بهشت رفت و ماده او که بر او شوهر خود سوخت آنهم در بهشت جایافت
 و **ربیان** آنکه تنی بر آنکه نام زن را گویند اگر شوهر در کاره بجد باشد زن نیز در جایگاه
 بجد شود اگر خوشنود شود زن بر خیزد آنرا داشته باشد می باید که خوشنود شود و اگر شوهر بیسر
 رفته باشد زن همیشه عکس باشد و لاغر شود و اگر شوهر بمیرد خود را بسوزد و این قسم زن را بت برتا
 گویند زمان هر چهار زن و جمیع قوم را باید که بدین ترتیب زیست نمایند زنی که حامله باشد
 یا بچه خورد که شیر میخورد داشته باشد باید که خود را بسوزد و سستی نشود و زن برهنه را باید که سگی
 شود و لیس بشوهر بکجا بسوزد و اگر موضوعی که بامیر نشود خود را بسوزد که عاصی میشود زمان تحیری
 و بیش و شود و آرام و قسم سوختن درست است اگر باشوهر بکجا سوختن میسر شود سهگامی
 و اگر بکجا بمیرد باید بر آس او خود را علنی سوخت آن را کاشنی میگویند بر آس زمان
 این سه قوم ثواب در هر دو صورت برابر است میگوید خود را بقصد کشتن منع کرده اند بسیار
 بد گفته اند اما اگر زن بر آس شوهر سستی بشود بسیار خوب است و گناه لازم نمی آید نداشتن
 آنکه زن سستی خود را در آتش بر دوش مرده یا بسوزد و بطور دیگر بمیرد به بهشت نرسد و در صورت
 مردن طرز دیگر این است زمر غرور بمیرد یا بکارد و امثال آن بر اق خود را بکشد یا از بدن
 افتاده بمیرد علی بن ابی القیاس زن را باید که ببله چادر و جلای رضا بشوهر از خانه بیرون
 نرود و دیگر مرد حرف نزنند بوقت ضرورت بچهار کس حرف نزنند بقال و سناسی و طبیب
 و پیر و بطل و نذره راه نرود زن را باید که نام خود را بمرد بگانه ننماید تا هنگام نکاح پارچه
 پوشیدن پستان پوشیده دارند آنچنان پارچه پوشند که مطلقا پستان نمودار نشود و درین
 دو گروه خنده نکنند قبیل شوهر را از آنند پسند با قبحه و فرغیده و هر ازاده و زانیه و سناسی

وزمان فقیر و گدا و تاشاگرد و نظریار و فسون گرد و شیریکجا نباشند و حواس راز بون سازند و فقیر
زمان در دارین نیک نام میشوند پیش از کنه داری زمان را در غرور و پوشیدن اختیار است کنه داری
برای آنها بهتر از ناز و گریه است بعد از کنه داری بطور مقرر زیست باید کرد -

فصل سیزدهم در آیین شویهر که زن و بمیر

اگر زن الکن ہو ترسی بمیر و آن زن را باتش الکن ہو تر باید سوخت و شوهر را لازم است کہ اگر زن دیگر نداشتہ باشد باز بسرعت کند البشو و الکن ہو تر میکردہ باشد صحبت آنکہ اگر سر ہم برسانیدہ باشد و جگ نکرده باشد بان پرست و سنیا سی نمی تواند شد و در مینوریت یک روز ہم بے زن حلال نیاید بود و اگر برہمن از چار برہن زن خواستہ باشد باید کہ اعمال صواب بھرا سی دختر برہمن بجا آورد و اگر شخصے دوسر زن از قوم خود خواستہ باشد باید کہ اعمال حسنہ باقیباق زن کلان بجا آورد اعمال حسنہ مثل جگ و مادہ گا و دادن و کثیان دادن و امثال آن و انچہ کہ در بالا گذشت کہ اگر زن الکن ہو تر سی بمیر و آنرا باتش الکن ہو تر باید سوخت و ماہر نہی کہ ہمراہ آن الکن ہو تر گرفته است بہانہ آب باتش الکن ہو تر باید سوخت و دیگر آن را جائز نیست آئین کتھدائی و لوازم زن بانجام رسیدہ

فصل چهارم در بیان آنکه ان لوم و پرت لوم
که ام کس را میگویند و کار کرد هر کدام چیست

برهمن را گفت که از چهار برهن زن بخوابد و چتر می باشد برهن و بیش از دو برهن نشود و از یک برهن زن که قوم خودش باشد و دختر بگیرد و اولاد یکدیگر از زمان مختلف القوم ببرد نام هر کدام علیحد است نمائیش اولاد برهمن که از دختر برهن باشد و اولاد چتر می که از زن بهم جنس خودش باشد و اولاد بیش نشود و که از زن بهم جنس آنها باشد بهتر است و آنها هم جنس پدر خود هستند باقی اگر چه داخل اولاد هستند اما در مرتبه دوم اند اکنون بیان ان لوم و پرت لوم ان لوم است که پدر برهمن باشد و مادر از چهار برهن باشد یا پدر چتر می باشد و زن از سه برهن باشد سوا سه دختر برهمن یا پدر بیش باشد و زن از دو قوم باشد بیش یا شود یا پدر شود یا باشد و مادر از دو قوم خود باشد بشرطیکه زن کجائی گرفته باشد در بیان نام و کار کرد و اینها که نوشته شد بیان ان لوم چهار برهن باشد و مادر از چهار برهن فرزند سه که از دختر برهن پیدا شود نام او برهمن و کار کرد

یا شود و باشد اولاد انبارت لوم است و اگر دارانش باشد چهری یا بیش یا شود و باشد اولاد آنها
 پرت لوم است و اگر دارنگاه باشد و پدر شود و باشد اولاد پرت لوم است اگر پدر برهن باشد و مادر
 مورد و با شکست باشد اولاد واهی گیر شود و اگر پدر برهن باشد و مادر انباشت باشد اولاد و اگر باشد اگر
 مادر کرنی باشد و پدر برهن یا چهری باشد اولاد برهن یا کجیه و اولاد چهری او اگر شود اگر پدر برهن
 یا چهری یا بیش باشد و مادر کرنی باشد اولاد آنها لوم میشود و بانی برهن قیاس این جیس
 تفصیل اولاد هر کدام که جایگاه نوشته شده همانست که زن و مرد با هم کنند اولاد هر ساینده
 باشند اگر مردی از زنی که با آن کنند نوشته باشد اولاد برهن باشد برهن زن از هم جنس
 و هم برهن و هم قوم یا از برن اسطی یا از برن زبون باشد آن اولاد و بکار نمی آید و اعمال حسنه مثل
 جگ و شتر و موهوم و امثال آن نمی تواند کرد و زار نمی تواند گرفت بلکه آن اولاد را در شمارده نباید
 طلبید اگر شود هر زن باشد و زن از دیگر سیه سیه برهن آن سیه را کنند گویند و اگر شود هر مرد باشد
 و زن از دیگر سیه سیه برهن آن را گویند و زنیکه پیش از کندانی اولاد از کسی برهنه آن سیه را
 کائین گویند اگر زن پیش از کندانی حامله شده و بعد از کندانی شدن سیه زاید آن سیه را سینه
 گویند و اما باشد هر یک در صورت مرد و زن از یک برن باشد و حرم این چهار قسم اولاد و حرم
 شود و در حرم با دهاران و حرم که پیشتر خواهد گفت مقرر نموده اند و در بیان بعضی از خصوصیات
 ان لوم که از زمان مختلف القوم باشند بترتیب ذات پدر یا مادر یا پدر برهن باشد و مادر و قوم
 شود و از آن دختر سیه برهن آن دختر را برهن کنند و از آن باز و دختر سیه شود و از آن برهن
 کنند و همچنین اگر شش مرتبه واقع شود و فرزند سیه که بنعم مرتبه متولد شود آن فرزند داخل
 برهنانست و اگر پدر برهن باشد و مادر پیشانی به ترتیب که در عدد زن شود فرزند ششم داخل
 برهنان است اگر پدر برهن باشد و مادر چهری باشد به ترتیب که در اولاد شود و رانی مذکور شد فرزند
 پنجم برهن میشود و اگر پدر چهری باشد و مادر بیش فرزند پنجم بطریقی که گذشت داخل چهری است
 اگر پدر چهری باشد و مادر شود و رانی به ترتیب سیه فرزند ششم چهری سیه شود و اگر پدر بیش باشد
 و مادر شود و رانی به ترتیب سیه فرزند پنجم داخل میشود و اما این زمان را باید که بطریق تقدیری
 خواسته باشند اگر اولاد برهن یا چهری یا بیش که از زمان مختلف القوم انچه که بماند داشته اند

پیدا شده باشد در میان کیم که گزینست کند پسین ترتیب که مذکور شده باصل خود باز اجماع می شوند.

در بیان آنکه از کدام چیز از بدن اعلی برین زبون منتقل میشود اگر اولاد بر همین آئین بر همین راه
بضرورت گذاشته تا پنج کرسی کار چھتری بکند فرزند پنجم داخل چھتریان میشود اگر پنجان کار بکنند
فرزند ششم داخل میشد و اگر همان ترتیب کار شود در بکند فرزند هفتم شود و باید شمرده و اگر اولاد چھتری
تا پنج کرسی سپر بر سپر کار بکند فرزند پنجم میشد و اگر پنجان کار شود در بکند فرزند ششم شود و اگر
و اگر اولاد میشد کار شود در بکند فرزند پنجم شود و میشود پس بهر کدام آنها لازم است که اگر آباد اجداد را
گذاشته کار دیگر بضرورت و بندگانگی میشت پیش گرفته باشند بوقت فراخی ترک آن کار کرده و
برای شعیف سوزده بشود و آباد اجداد خود عمل نمایند مان برین تمام شد -

فضل ما تروى و در میان آنکه شریعت و سمارت و در که اهل تش و غیره کار کردند

الگو اگر کن بوت که در باشد از اشرف نامند و آتش اگر کن بوت که کن بوت بر پیش از کتبہ ای جائز نیست تا ندانند
 اگر کن بوت که کن بوت آتش روز کن بخدای خود را نگا بر او بل بسوی او آتش ندکودر میکرو باشد و طعام از آن آتش
 می بخیه باشد بر کاک آتش ضرر و باشد از آن آتش بگیرد بشر فیکر بر او نداشتند باشد یا از بار اول
 جدا شده است و بعد از آن کتبہ شده است و اگر اگر کن بوت بری نیست و از بر او جدا شده باشد یا بر آتش
 اگر کن بوت کشته شد باید که از خانه پیش آتش آورده از صخره افروخته یا خاوند آن آتش را خاوند دارد و اگر شوم
 مرده باشد و آتش کشته شود زن او را باید که در آتش عموم اعیان که را ندکودر و کما و دو کما که آتش کشته شد

فصل شانزدهم در بیان آئین گریخت

باید که چون نصف از چهارم پیرش باقیماند از خواب بیدار شود و آنچه در آن روز باید کرد و بجا آورد و دیگر
طلوع آفتاب نزدیک صبح از قضا حاجت فارغ شده دست و پا چنانچه مقرر شد شست و
مسواک نمود و سینه ها بسپارد و درازی چوب مسواک دو اوزه انگشت باشد و از درخت چوب
خار دار نگیرد و از شیر دار و سبزه چوب مسواک برابر سه انگشت خفتر باشد و مقدار کوچکی که از
جله مسواک بر آید پاک نمودن دندان از دندان نرم میکنند باید که بر آید نصف بند انگشت باشد
و از همان قسم چوب دیگر زبان را پاک میکنند از انگشت و گاه دگل و چوب د و بک و مین و بزرگ مسواک بنام
که چوب مسواک را افسون خوانند از درخت و غیره که می شکند باید شکست و اگر مسواک در خانه داشته باشد

بوقت کردن این افسون بخواند معنی آن افسون اینست عمر و قوت و نیکبختی و مصلحت و سپردن
 در جانور و زور و علم و دشمنی و وحدت فهم اسے نباتات بمن بد و سندندها پیش از مساوگ جان نیست مجتبی
 را مساوگ کردن و شنیدن سر و و دیدن ر قاضی منع است شمع که اگر بوتری نباشد او پیش از
 غسل سندندهای می تواند کرد اگر جنابت باشد بے غسل سندندها ممکن نیست بوقت ضرورت اگر بوتری
 نیز پیش از غسل سندندهای می تواند کرد و کلیه آنکه بر اسے سندندها بے صبح اگر جنابت نباشد غسل ضرورت
 دو اگر بوتری اول غسل بعد از آن سندندها سوده بوم بکند غرض بعد از سندندها و بوم نیایش
 آفتاب بجا آورد و بعد از آن حسب المقدور معنی سید بخواند بعد از آن میانسا و غیره علم تکرار نماید
 بعد ه پیش راجه برود و این راجه مخصوص بادشاه و راجه نیست بلکه عبارت است از صاحب
 حکم و مالداران دیگر است انجا رفته خدمت نماید یعنی خدمت در انجا نیست که علم و فضل خود
 ظاهر سازد و امثال فرخ و حالت خود کار بکند فائده و رفعت انجا و خدمت بخا و در آن نیست که
 از انجا بجهت صرف محبت مال یافته میشود و اسے که لا تقدیم دارد که فراخ هم آن می تواند شد بخا
 که دوپیش شود بخانه آمد و باز غسل بجا آورد و اگر در ایام آلت برانے غسل میسر شود بهتر شود و بعد از غسل
 سندندها کند بعد به بنیت دیوتا و رکعت و پتر ترین که عبارت از آب وادن است بجا آورد و بعد از آن
 بسندل و گل و برنج افسون خواند و دیو یو چاک کند و دیوتا از قسم تشن و جماد یو و آفتاب اشال آن با
 بعد از آن از طعامی که خواهد خورد و اسے گرفته بل بشوید بکند و افسون میخواند باشد و این را پنج
 مایه یک نیز مانند محبت آنکه به نیت پنج قسم طعام می اندازد بر طبقه و دیوتا و پتر و مملکت
 و حیوت اندک از طعام بخت به نیت دیوتا و در آتش بعد از دو به نیت اجنه و سنگ و دست و پا و زل
 و گناهیگاران و مرصیان و کلاغان و کر ماسے ریزه اندک هر بار بر زمین اندازد و نیا پیش نیت
 نیز که ام هر بار اندک طعام باید انداخت و اینند از طعامی که در مایع منجمه اند بکند از آب و غله
 خام نباید کرد و این کار که از بر اسے است که در کوفتن و آس کردن غله و پاک کردن زمین
 که سرکان ریزه می میرند از اعمال آن گناه بر طرف میشود و اگر بکند بر پشت لازم می آید و هر روز باید که دو مرتبه
 صبح و شام یا دوپیش و شام وقت طعام این عمل بجا آورد و باید دانست که تناسل طعام این حکم نیست اگر
 طعام نباشد و میوه بجز دیوتا و یک گذشت از میوه بل شود و یو بکند و اگر آتش باشد خشن بل شود و در آب

بنیاد از بعد بر روی اگر استیت بیاید و طعام در روزین تمام شد و چیزی باقی نمانده براسه استیت از سر نو بر روی
 کرده طعام بخورند تا ماه و درین طعام سخت بل نشوید و لازم نیست و سر روز به نیت اروح نیاگان طعام بدید و اگر طعام
 نباشد میوه و اگر میوه نیست شاد آب بدید و همین دستور بایان بدید و اگر این اعمال که بحجت بخش طعام گفته شد
 بجا نیار و محض بقصد خوردن خود و نه نزد طعام مخصوص بماند که نوشته شد نیست بلکه بدینا اول بخورد و آن
 و بعد از آن دختره را که غذا کرده باشد تا ماه و نه روز و نه ماه در باشد پس از آن کهن سالان بعد از آن زمان حامله
 بعد از آن شخصی که چهار باشد یا شخصی که طاقت گرسنه بودن مطلق نداشته باشد و دختران خرد و سال سالان
 و نوکران را طعام بدید از بهر اینها خود و زن بخورد و بر است این جماعه که اول بایا طعام دادن جائز است
 ترتیب احتیاج نیست مطلقا آنست که پیش از خود اینها را بخورد بعد از آن خود بخورد و سر چهار برن را باید
 که بایرون از جلو چهار برن بر که ام برن که باشد طعام بدیند و هنگامیکه طعام خوردن نه نشیند باید که بخورند
 گرفته نشیند و انسون مقرر خوانده باشند آب بیک طرف خوش و دایره براسه آنست که در آن مجمع و مجلس طعام
 شخصی که از داخل بری سر زده طعام بخورد و باشد باین نظر انگیس خود را از آنجمله جدا ساخت تا ماه و نه روز
 مشروط است که از برین دایره طعام و آب چیزی نگیرد و نه چیزی برین اندازد و قول بعضی نیست که در
 گرفتن و برین انداختن چیزی مضایقه نیست تا ماه آدم در آن داخل نشود و بعد از طعام خوردن باز چو
 بکند بعد ازین باز علم بخورد اگر نه حیاض تمام بعد هنگام طعام سائل بیاید از برین که باشد باید که طعام نخیزد
 باینجا بدید و اگر معتد و نه باشد جاسه خواب و فرش گسترده و اینچنین ممکن باشد و آب بدید و شخصی که سر روز بیاید
 آنرا از جلو سالیان نباید شمر و اگر در هنگام طعام از خوشان چیزی داد و روی خود و دوستان یا اهل بتلیه
 کسی بیاید آنرا طعام باید خورد و اگر سائل بر بچاری و مان برست یا سنیاسی باشد یا نه یا بچهار بدید و در
 آب در دست انداخته بچهار باید داد و بر بیان آنکه بچهار چه چیز را سگ بدید و نه مقدار آنکه
 برابر تخم خاموس است آنقسم یک لقمه را بچهار گویند و چهار لقمه را پنجگن نامند و شازده لقمه را
 هشت گویند و چهل و هشت لقمه را اگر میگویند و آنرا اگر اسن تر نامند از هشت هشت غله یعنی
 و هشت هشت گویند یک گوشت مشود و از هشت گوشت یک گوشت مشود و از چهار گوشت یک گوشت مشود و اگر نه گوشتی
 بداید باید که گوشت کلان و اگر نه رشته باشد بزرگان با و بکند و گوشتی که این بر است شاست گا و نه براسه و آن نیست
 و سر و نیست که البته باید و بلکه ای تعلیم است چنانچه میگویند که خانه از شاست و این گوشت برای کشتن

اگر کسی بگوید که براس کشتن گفته اند غلط است براس آنکه در اشوک جاگه و لکیه که اصل کتاب است برین طرز از ایشان
که اب کلیت یعنی این کلمه نسبت که نزدیک به بر وجهه طعام تهیه بخوراند و ملائمت نماید و بعضی سمرت نوشته اند که
منفی اب کلیت کشتن است چنانچه در سه جگه گاه و بزمی کشتند و نمایش در کج کشتن گاه و بزم است زیرا باید کشت
اگر بخانه کسی کمتر تری بیاورد و گاه و بزم نودن حاجت نیست آب و جاس نشستن و به در ساسه یکبار نشستن
یا بادشاه یا پادشاه یا در دست یا دما یا خمر یا عجم یا مومن و غیره این قسم مردم بخانه کسی بیایند باید که آنها را پذیر
و طعام بخوراند و اگر همان سال باز بیایند به پرک حاجت نیست مد پرک شکر و خجرات را یکجا کرده میازند و اگر غسل
تثابا باشند نیز درست است و دیگر سمرت مسو است که تا زمانیکه در قصر کسی پذیر تری یا در خرد کو خفین نه پذیر تری از آنجا
و اما طعام نباید خورد و بعد از برود و بعد طعام خوردن عیب نیست بیشتر تری و سید پارک و آهتقه بر این اندام
شخص که سید خوانده باشد و شاستر دیگر نیز دانسته باشد از آن تری گویند و سیدت نیز مانند شفتیکه یکا کھا
از سید یعنی یک شعبه سید میدانسته باشد از سید پارک میگویند آهتقه آنست که مسافر باشد شفتیکه خواست
بر محله لوک داشته باشد باید که خدمت اینها بجا آرد و اگر هست را باید که در خاطر خود مقرر سازد که براس
طعام خوردن البته بخانه مردم باید رفت فاما اگر مردم خوب که طعام آنها براس خوردن جایز باشد
طلب نمایند برود و طعام بخورد و در هنگام طعام خوردن بلکه هیچ وقت حرف بسیار و دروغ و بهیود
نگوید و دست و پا و چشم و شکم و غیره را بموجب حرکت نهد و بسیار بخورد و بیشتر تری و مسافر که بعد از
خوردن طعام سیر فرشته باشند آرد و از راه و اگر بدیده و دیگر برود تا به صحرای سیر برساند بعد از طعام در آخر
روز با اتفاق دوستان پران و اتناس و غیره علم بخواند تا شام شود چون شام شد سببها و جوا
بکند بعد از آن در بستور روز مره با مردی که گفته شد طعام بخورد و فاما شکم سیر بخورد و بعد از آن حساب
جهو خرج روز مره فمیده بخوابد و بازن حلال صحبت دارد بعد از آن بوقت هر مده صورت که نصف
از چهارم هر شب با قیامه بیدار شود و در بیداری نکور اعمال خوب آنچه کرده باشد یا خوب کرد
بیاورد و یعنی بید که در آن شب به مانده باشد بفهمد و در آن فکر کند بعد از آن کار کرده که
باید کرد و چنانچه سابق گذشته از غسل و غیره بجا آرد و بزرگی از چند چیز حاصل میشود و خواندن علم
مقید بودن در اعمال خوب و ستوده کلان سال شدن و بزرگ یک قبیله باشد و مال بسیار داشته
باشد پس اگر هست را لازم است که قویتم بزرگان و بجا بیاورد و نمایش تعظیم شخصی را که در اعمال خوب

مقدم شمار دو همچنان تقطیم بزرگ قبیل را بر تقطیم بزرگ بمقدم را تفتیکه بمهرنجا و ساله شود تقطیم آن
بسیار ضرورت و تقطیم متمول را بر تقطیم بزرگ قبیل مقدم بار و اگر شود در ششاد ساله شود تقطیم او
بجای آورد و در میان آنکه گزشت اگر در راه رفتن بجایه ذیل رو بر شود و آنها را به سید خود
در کنار بایستد تا آنها بگذرند پس سال شخصی که بار بر سر داشته باشد پادشاه سنانک مرضی آن
شخصه که بجهت کند آئی خود میرفته باشد از آب دست دو دیوانه فضل و اگر را به از یک طرف و از دنیا
که نوشته شد هر کدام از طرف مقابل بایستد باید که بر وجه راه بدهند و اگر سنانک و پادشاه مقابل
واقع شوند باید که سنانک را بدید سنانک از برین که خوابد باشد و آید که اگر برین از مقابل
بر برین را بدید اگر دو کس سال مقابل بایستد کس نه راه بدید اگر در عرض را بر باشند بر کس که در میان
بمعلم متناز باشد دو سیه آن راه بدید و در بیان ترتیب بمهر ساندن روزی اول
این برین برین برین که برین چتر می دیش باشد و اول و آنها را که ان لوم باشد خواندن سید گنگ
و خیرات دادن جائز است نهایتش برین خیا نچرا این سه کاو میکند سه کار دیگر میکند تقطیم سید میکند و یک
کند و از جاسه خوب خیرات بگیرد و بدین وجه روزی بمهر ساند و اگر بدین طریق میسر نشود ضرورت
برای اوقات گذار می دیگر سه زراعت و سوداگری بکنند و بوقت ضرورت از آن سود بگیرد و خود
زراعت و سوداگری نکند و همچنان اگر برای برین سیر معلوم از قوم برین هم رسد حسب التماس برین
آن سیر را چتر می و تیش تسلیم کنند نهایتش برین سیر تا تفتیکه میراند آنها را معلوم و استاد خود بداند
بعد از آنکه از خواندن فارغ شد برین سیر استاد آنها شود و خدمت آنها بیاورد - این چتر می و
اوقات گذار می بر اوقا بدهند و محافظت ریزه رعیت نماید و اگر گذر شمشیر زدن اوقات گذر
حاصل کند آیین بیش برای اوقات گذر سود بگیرد و زراعت و سوداگری
کند و محافظت با نور شل ماده گاو و غیره کند آیین شود و در شود و هر دو صورت هم برای
تحصیل ثواب و هم برای اوقات گذر خدمت و غلامی برین و چتر می و تیش باید که دو اگر غلامی
اوقات گذر نشود از سماری و زراعت و محافظت با نوران و بارداشتن و دو کان غله نزد
و غیره اجناس فروتنی ساختن و داد و ستد در تاصی و مصوری و سود و سازندگی از قسم تقار و تیش
و غیره اوقات گذر حاصل کند و غالباً بر سه ای کار بکنند که برین در آن مشغول و تقطیم برینان بجای آورد و

آئین زلیست بشو و رشو در راباید که سوا سے زن محال خود بدگیر سے میل نکند و از آچون
 غسل و دست و پا شستن مافیل نباشد هر چه براسه شود و مقرر شد و بجا آرد و دیگره و باطارت
 بماند و از خبر داری و فرزندان و قبیله خود و سالت نماید و آثار آسوده نگاهد و دست قسم شد و دست
 بکشد آنکه در روز ماهه مقرر بکند چنانچه روزیکه نیاکان از عالم رفته باشند یا شش ماهه کنگت در
 ماه کنواری این شش ماهه زانفت گویند دوم آنکه هر وقت که بر سر تر بکشد مثل پرانک و غیره برسد یا روز
 کسوف یا در تولد سپهر شش ماهه بکند آنرا نیمتسمه گویند سیوم آنکه براسه انجام کار سه شش ماهه قرار
 کند و بعد از حاصل شدن آنرا در شش ماهه بکند و آنرا کام گویند این بر سه قسم شش ماهه شود و بجا آرد
 و پنج جگ که عبارت از نمید یواست شود و میگرد و باشد فاما افون نخاوند و بجا سولها بر این
 کلمه گوید که نمه و بر بیان مسا و هارن و همر هم بر چهار برن راباید که آنرا بجا آرد و بجا
 برو شش زلیست نماید که از و بیع کس آنرا زرسد که زانکشد و حرف راست و دست بگوید و دست
 بگوید فاما آنچنان احتیاط بکار برد که درین است گفتن چنانچه آنرا زرسد و در بعضی صورت پنج جاد و غنق
 جائز داشته اند یکی در جائیکه گفته او گنوائی شخصی شیشه باشد بگوید دوم اگر بزین جماع کرده باشد و کس
 برسد اگر دروغ بگوید عیب نیست سوم در جائیکه از دروغ گفتن زنده بماند و کشته نشود چهارم در
 جائیکه از راست گفتن تمام مال و دینیه و غیره باشد پنجم از دروغ گفتن اگر کار بر همین ساخته شود و در
 دزدی سعی نماید و دزدی نکند و او را دگر و در غسل کردن و تاب بردون مقید باشد و او را
 در ضبط خود بار و و خیرات بدهد و دل زایدست خود نگاهد و اگر به شخصه روز مره بدایفته باشد و
 آن بکند و اگر کس پناه بدارد آنرا محفوظ نگاه دارد اگر شخصه آرد او برساند و آنرا آن نکوشد و آنرا
 یافتن خود را از نصیب خود بداند کاریکه مقتضای سن خورد و سالی باشد آنرا در خورد و سالی میکرد
 باشد و ایام جوانی نکند و همچنان آنچه در جوانی میکرد مقتضای آنوقت بود و در بگام میری نکند
 هر کاریکه موافق عمر و عقل و مال خود باید بکند و در پوشاک خواندن و سخن گفتن بطریقی که قبلیه خود عمل کند
 بدی و شرارت نکند اگر کسی را در راه و جلال بدیند و خود را آنحالت نباشد و آنرا نشود و غیبت نکند
 بوقت احتیاج و ضرورت زراعت و سوداگری که ممنوع است بکند اگر زراعت داشته باشد عادت
 نکند حرف موافق صورت مجلس بگوید ملبوس موافق مکان جای مثل در بار یا در تریب یا خانه بیوشد

این مرد و در این لباس منع است اگر ممکن باشد پیران و سحر بشود اگر امکان داشته باشد
 خبر مردم قبله بگیرد و دیگر از اطعام بخوراند و خبر آنها بگیرد و اگر دست رس نداشته باشد قرض
 اینجا رنبا بد کرد همچنان اگر دست رس داشته باشد و خبر بگیرد و عاصی میشود و بخت اوقات گذر
 در هنگام ضرورت بخت خیر است که گرفت آن بر همین منع است بگیرد آئین ساریت و هر چه تمام شد
 در میان مشروطیت و هر چه که گن موزی باشد شش که بخوابد سوم جگ کند اول ماه خود
 بفهمد که سه ساله آذوقه یا زیاده بر سه سال در خانه دارد سوم جگ کند و در سوم جگ سه برشته شود
 شش را که اینقدر باید چنانچه مفصل نوشته شد نباشد و سوم جگ کند عاصی میشود و ناتیقین
 در آن صورت بدین روش گفته اند که بخت حصول مطلب نیست که ده باشد و شش را که لازم شده باشد
 که سوم جگ کند و در اندازده ماه بناید گرفت و جگ باید که شش را که کیسه آذوقه در خانه داشته باشد
 او را باید که گن موزی سوم روز ماه و دو روز ناشی و جگ که در هر برسات مقرر است کند و در میان
 اعمال که هر گاه موزی را از هر هم است در برات یکبار سوم جگ کند و در سه روز
 یعنی بعد از برشته شدن پشو جگ کند و قتی که غله فصل خوب باشد سوم کرده بعد از آن آنرا بخورد و در
 برسات جگ کند چنانکه اگر گن موزی از پریشانی احوال جمیع آنها گفته شده تواند که در سه روز یک مرتبه
 بشوئری است کند شش که زر داشته باشد و خیر تنهاست که در جگ مقرر است بدید یا خیر از آن
 که مناسب حال غسان است بدید جگ آن شخص بناید است و شش که از خانه شود و بخت جگ زر گرفته
 جگ کند آن شخص در او و سوم در خانه خندان متولد خواهد شد اگر شش به نیت جگ از جاس خیر است
 آورده و از آنجا خیر نگذارد است تا صد سال کلاغ یا شگفت خواهد شد و در میان این سه روز
 بر هم چنان در خانه برهنه که غله خرج دوازده روز یا صرف اهل عیال باشد آن غله را که شول در خانه
 گویند در خانه برهنه که غله بخت شش شش روز باشد آن غله را که صبحی و جهان گویند در خانه برهنه
 که غله صرف سه روز باشد آن را بر یک گویند و در خانه که غله خرج کرده باشد بخت یک جگ
 از آن خیر است و اگر از آن شش شش روز یا شش شش روز یا شش شش روز یا شش شش روز یا شش شش روز
 و شش صاحب راحت غله در دره که در ویران باشد که در شش شش روز یا شش شش روز یا شش شش روز یا شش شش روز
 آنها را چیده جمع کند و این جمیع که در این راه است گویند اگر خوش نیست و آنست که از آن غله

ز راحت یک یک چیده جمع کند این عمل را او تنه برت گویند چهار قسم غله که شول و غیره که نام نماندند
 بلکه آنچه لشکر سلاجم کند بهتر است زیاد و بر دوازده روز غله بکشند چار نیست نمانش این طرز زیت نمود
 را و نبات گذاردن براسه برهنه خانه است باید دانست که برهنه او قسم داده اند یکی جا با و دوم خانه جا
 است که از تعلیم کردن خیرات گرفتن و جنگ کشاندن خود را برکنار دارد و او بطور سلا و آنچه جمع کند
 زیاد و بر صرف دوازده روز گاه باشند و او و شالین است که تعلیم کند و خیرات بگیرد و جنگ کشاند
 و از نه گاه دارد و با و دوم رست نماید شالین بر چهار قسم است یکی آنکه تعلیم بدو و زراعت و سوداگری
 و محافظت جان و این نماید شالین گاهانی دوم آنکه تعلیم بدو و جنگ کشاند و خیرات بگیرد سوم آنکه تعلیم بدو و جنگ کشاند
 چهارم آنکه تعلیم کند شالین چهارم از سوم سوم از دوم و دوم از اول بهتر است مرتبه برهنه جا با و
 از مرتبه برهنه شالین اعلی است آئین گرهت و هر م با فخر م رسید

فصل ششم در بیان کشتن تاک و هر م و هر م و هر م

بدانکه سه قسم است یکی آنکه بیدار تمام خوانده غسل کند از باد یا سنگ گونید دوم آنکه بیدار تمام
 خوانده است و بر همه چرخ را گذارد و آنرا برت سنگ گونید سوم آنکه بیدار تمام خوانده و بر همه چرخ
 گذارد و آنرا برت سنگ گونید از این که سنگ گونید شده است او را سنگ گونید بعد از
 کشتن آن گرهت میشود و بر میان ز لیسیت سنگ تاک مار که از گزشتن نماند چندی و بر
 نباید خواند گیر و هر چند که خوانده خرسه داشته باشد و مصارت اختیار نماید از خشکی جگ نباید گزاید جنگ
 کشانیده خرسه گیر و از احوال تخفیفه نافه نباشد از شخص خیرات گیر و اگر خواندن سوا علم قریش
 بیدار و آن دو هر م شاست و غیره یا بر سر و سوا سر و که در خواندن میام بیدار می آید خری حاصل
 گیر و با و میک و جنگ و غیره هم گانه توان شد اگر با نام کاسه شود یا بدین طرز ز ر س حاصل کند
 میوب است اگر یکاسه رفت و خرسه نیافت آذره شود پریشان خاطر گردد و وقتیکه از گزشتن عاثر
 بشود از باد شاه یا منی باسی یا از خشکی جگ نمودن انگش است و او را باشد خیرات بگیرد و از این که خیر
 داشته باشد از گزشتن و این مردم که میوه و جنگ و یا کشندی و یک برقی و یک مسته و یک قی
 و شکر هم کلام نشود و سببی است که اعمال خوب بر آن بکشد و مردم او را خوب بگویند
 بگویند و در نمود خوب باشد و در حقیقت میباشد و اعمال خوب از ته دل نمیکرد و باشد تنگ است

اینجا که در کتاب
 در عبارت از و
 باشد

که خوب را بد و برانیک و خوب میگفته باشد خوش آمد و مردم میگوید باشد مثل آن که بگوید بهشت غلام
است و دوزخ خلاف است حاصل کلام آنکه در اعمال حسنه از ره سبب دلیل شک پیدا میکردند
یا کفندی آنت که میدود و حرم شاسته ترند خوانند و سواسه چپا آسرم که برجه جاری و گرفت
و بان پرست و سنایی باشد آسرم دیگر پیدا کنند مثل سیوره و اشمال آن یکی
آنت که مدام نظر در نمازخانه بدی مردم نمی اندیشیده باشد یا هر کس را چه قسم از او بد و دشمن
کار خود باشد و لاسیت بچا طوسی کند و دغا باز باشد که مخته آنت که اعمال منوعه میکرد باشد
بیضال برقی آنت که عیب جی سبب باشد و در اندازی مردم بکند و حریص باشد عیب خود را بچای
دارد و خود را بچرم خوب و نماید و در زدن و کشتن مردم ساعی باشد اگر اندک عمل حسنه از او صادر
شود بسیار کرده و مجرم و نماید و مخته آنت که در همه جا و همه وقت با همی کج باشد این تفصیل
برای آن گفته شد که خود را این اعمال بجا نیاورد و صحت حبا نیال نشود آدمیم بر مقلب باید که
همیشه دو پا برشته و سفید پاکیزه پوشیده می باشد و ریش نزارش و بدوت را قصر کند و از اینجا
نزار و ناخن رست و پا چایچه معلوم است و در می نموده باشد خوشبو سبب باله کل که بر آن شب
گذاشته باشد و گل بدو را بوی کند حایل مللا و اشمال آن اگر باشد بوشد و اگر داشته باشد پاچه
چرخین پاره شده و پوشش پیش بر زن مخصوص پیش زن خود همراه زن خود طعام بخورد و اگر خور و اولاد
زبون هر سید یک پاچه پوشیده طعام بخورد و پاچه دوم لازم است که بر خود پوشد البته ماده
پنج خمر بخورد و زنهار کاسه کند که در آن خطر جان باشد مثلاً در سر را به شیر نشسته است
راه تردد نباید نمود و اشمال آن در هیچ وقتی حرف نلایم که باعث آزار خلق باشد گوید حرفیکه
مناسب مجلس نباشد یا در گفتن آن به شخصه آسب رسد گوید و در مجلس نزل بازی اگر بطریق خنده
نبرد جایز است و در بازی میجویند و در غوغا کف و در غوغا کف و در مال دیگر بطلو
تصرف نکند سود پاشیه که مقرر است بگیرد زیاد یا زیان بگیرد و حلقه طلا پوشد از بالا
چاه و آتش جبهه نزد و در ملکه که در بسیار باشد و در همه جاری یکند ناری پوشد و گشت
دو زنا بر پوشد عصا سبب بانس در دست بگیرد و بعضی گفته اند که ستاک لازم است که سبب پاچه
با خود نگارد و سبب و حق دوم پاچه خور و مثل انگو چیده سوم پاچه که از بالای آن پوشد یک نفر

پراژ آب دایم با خود نگا دارد و کتاب بنده نگا دارد و اگر بگوید تو تنها ایگاه دایم را بجای آورده
 انبار کرده باشد یا برهن یار و غن زرد یا فصل یا چار را بنده یا درخت پیل و درخت بزرگ را در رفت
 بر سر راه بناید آنرا دست راست گذاشته برود و بطرف زرد عبور نماید که آنرا دست چپ واقع نشود
 در رویا و سایه درختی که مروم در زیر آن نشسته باشد و سایه هر خنجر که ازین قبیل باشد و سر راه
 و خانه بستن ماهه گاوان و هر آب که باشد و خاکستر زردینی که مرده یا در سوخته باشد و در گن
 گاوان و در زردینی که قلبه را نی کرده باشد یا کاشته باشد و در کاه سبز رنده و جانکه چو تره و
 امثال آن برای نشین ساخته باشد و در خرمن دراه و کوه و در کنار دریا و بزرگیکاه فرس
 نه کرده باشد غایط و تشنه کند از کاه که در جگ بکار نیاید فرس کرده غایط و تشنه کند برود
 آتش و آفتاب و باد و ماده گاو و قناب و پیکر دلیه و برهن و زن غایط و تشنه کند و پاد را نه کند
 رد و بطرف این چیزها نموده این عمل نکند و اینها را دیده نیز انگیزد کند یعنی در آنوقت اینها را بنده
 سر برهنه غایط و شاش نکند آفتاب را در وقت طلوع و غروب و دو پھر و وقت کسوف و شعاع
 آفتاب و قنیک و آب افتاده باشد نه بنده سواست وقت جماع زن را برهنه نه بنده زن را برهنه
 جماع ساخته نه بنده زن را در وقتیکه طعام میخورد نه باشد یا عطسه یا دریا یا خیاره یا کشید یا خیار
 بطور خود نشسته باشد یا سرمه و دوده در چشم میکشید یا باشد یا تیل و اویشن بر بدن خود میمالد
 باشد یا برهنه باشد یا از آنده باشد نباید دید و کسی که خوبی خود میخواسته باشد در وقتیکه زن
 بحالت مسطوره معیده باشد نه بنده همراه زن نخورد و بول و غایط خود را نه بنده یا وقتیکه اجبار
 نباشد کسوف و خسوف و ستاره هاننه بنده سایه خود را در آب نه بنده در هنگام بارش باران
 اگر بجای برود چیریه بر سر پوشیده نرود و در باران بر سر پوشیدن سنگ را منع است که
 منع نیست و افسون خوانده برود تا برق آسیب نرساند افسون دفع ضرر برق انیمت -

(درینجا افسون بنده مسطور است معنی آن نیست که این

برق گنایان دارد و در یکجا را آهسته آهسته برود و در وقت خواب بجانب مغرب و شمال سر کند
 و برهنه بخوابد در خانه خالی که دیگر کسی در آنجا نباشد خواب نکند باید که دوم دوم در آنجا نباشد و الا

میسوب است قف و خون و غایط و بول و ریش و در آب نیندازد پوست شامی و غیره و غلکه که از آنرا
 بپوشی مانند پوست و استخوان خاکستر و بغم و ناخن و مو و یک بر پوست آدم و غیره می باشد و در
 سر گن در آب نیندازد و بدست و یا آب را نه که بر کفن پار آب آتش گرم کند و از بالا آتش بگذارد
 یعنی اگر آتش افتاده است از بالا آتش بر آن جسته زده زود قف و بول و غایط و ناخن و پوست
 و استخوان و غیره که انداختن آن در آب منع نموده اند و در آتش هم نیندازد آتش ابدین قف نکند
 آتش را با نیندازد آتش را در زیر خود نگاه ندارد چنانچه بعضی مردم خود را بر آبی میخوانند و آتش در زیر
 میگذازند آب و شیر و غیره و آنچه از نوشیدنی است بر دو کف دست برابر جیب نموده بخورد و آنرا
 با یک کف دست باید خورد و بزرگان که خواجیه باشند آنرا از خواب بیدار کند بقرعه قمار سازد
 و باز سی اقسام دیگر که از آن محرم بود و نیاز و مثل حبس از بالا آتش را ده گاه کند با مرص نجای
 کار که خلاف آیین خلایق که اینکس در آن میان است یا خلاف دین و شرع است که اینکس
 در آنجا داخل شده و آیینی که خلاف آیین نیاکان باشد نه کند بشرطیکه کار که و آنها موافق شرع
 باشد بجا یکه دو موضوع مرد و برسد در آنجا زود و بشناوری اندوز یا بگذرد و در جایی که
 موس و پرو خاکستر و پوست غنله و انگشت و سفال ریزد و استخوان و پیه و نجاست مثل
 قف و بغم و شاش و غایط و غیره افتاده باشد نه نشیند اگر گوساله دیگر و شیر و در و شیر
 باشد بگوید که تغافل بکند در خانه یا در دیهیم یا در شمر یا در خانه کمی در آید باشد از در
 برود و از راه نامتعارف زود و از راهی که مسک باشد خلاف شاستر عمل میکرد و باشد
 خیرات نگیرد از شخصیکه اوقات گذران از بگذرد جان کشی مثل مایه گیر و تصاب و صیاد باشد
 و از شخصی که تل می ساخته باشد یعنی تلی و از شراب فروش و زنان طوالین و بادشاه مسک
 که خلاف شاستر عمل میکرد باشد خیرات نگیرد و پوشیده نماید که مال چکس منع کرده که خیر
 نگیرد فاما هر چه این حرف زیر نوشته شده ده مرتبه زبون ترا از بالا خود است مثلاً تلی ده مرتبه
 زیاده ترا زبانی گیر زبون است علی بن القیاس آملین خواندن مجید و تکرار از
 نمودن جسد از ماه ساد شروع کند در ماه ساد روز یکم و هفت پنجم باشد
 یا مردن پنجم هر روز که باشد شروع نماید فاما بعد از آنکه باریان ببارد و نباتات برود و باران ببارد

سادن خواندن بید شروع کند و اگر احیاناً در ماه سادن اسماک باران باشد و نباتات زوید در
 ماه بعبادون روزیکه سروان بختبر باشد شروع کند چهار و نیم ماه بید بخواند و باشد بعد از آن راه
 پوس روزیکه درونی بختبر باشد اگر شش اشمی پوس باشد سروان و سید رفته در کنار آب خواندن سید
 ترک نماید یعنی تنها خواندن بید ترک کند و الا در نیت سواسه بید خبری دیگر خواند اگر از ماه بعبادون
 خواندن بید شروع کرده است روز پر و اشکل بچپه ماه مانگه ترک نماید و یک شبانه روز خبری بخواند
 بعد از آن در اشکل بچپه بید بخواند و در کشتن بچپه بید انگ نیوانده باشد در نگامیکه بید نیایه بخواند امنیت
 روزیکه خواندن بید شروع کند سه روز بعد از آن خواند روزیکه خواندن بید ترک نماید یک شبانه روز بخواند
 نماز شام اگر غرض ابر بشود روزیکه سبب از فلک صید غلام شود زمین طرز رشتی ستاره کلان
 از آسمان بقید راس این چهار خبر شبانه روز بید نیاید خواند اگر شکسته و در خشکی یک یک میگذرانند
 باشد و خیش بید بید نیاید خواند اگر شتر ذری از قبیل خود بید و سه روز بید بخواند و قیامه ای که قیام از
 بید است بخواند یا متر که قیام از بید است بخواند یا برهن که قیام از بید است بخواند و تمام کند که روز
 و یک شب بید بخواند روز پور ناشی و اما در سوس و سوس و اشمی و سوس و چوسی و کسوف و خسوف و
 پروا و در آن روز که در آمد و برآمد فصل که از جمله شش فصل باشد درس بید بگیرد و روزیکه طالع شمس
 خورده باشد یا خیرات شراره گرفته باشد شبانه روز بید نیاید خواند خشکی در شراره و یکو و شش غلام
 خورده باشد سه شبانه روز بید نیاید خواند اگر استاد و شاگرد رفته اند و درس بید گفته میشود و این
 جانوران که چهار پای و عوگ و آسم و سنگ و آبر و گربه و موش باشند یک از میان بگذرد و تاسه روز
 بخواند بشرطیکه جان روز شروع خواندن کرده باشد و اگر درس نوبت باشد و استاد و شاگرد یا
 شاگردان با هم رفته خواند هاسه سابق بخواند و باشند و از تقسیم جانور بگذرد و یک شبانه روز بخواند روزیکه
 اندر و چ بر داند یا بیند از شبانه روز بید بخواند و روز از حق اندر و چ بختی که شش بچپه یا که کسوف است و یا
 روز یک و سوس ماه کنواری روز بر خاستن اندر و چ است در بعضی جان نوشته شد که براسه فلان خبر باشد
 نباید خواند و الا و مثلاً بوقت نماز شام عمل آمده باشد در منصور تا وقت باز نیاید خواند یعنی
 هشت بید بخواند بعد از گذشتن هشت بید بخواند تا زمانیکه آواز سنگ و غیره که نوشته میشود
 گوش برسد بید نیاید خواند سنگ و شغال و خرد او و کوه و مداسه سنگا متن بالنس و آواز خواندن

تمام بیدار از مرض و غمناک و صدای بازی و صدای ادا پاک و صدای بجز و صدای مرزنگ
 و صدای بین آواز پای اعراب و در جاسی نجاست یا سرده یا شور یا چاندل یا قیت نزدیک باشد
 و در زین که مرده را سوخته باشد بیدار نماید خواند و در زمین نجس و در وقتیکه خود با طهارت نباشد
 و هنگامیکه صدای غریبان باران و برق متواتر میشده باشد و میان آب و نصف شب افشار
 از پیر دوم و سوم است و در وقتیکه با و تمیزی و زنده باشد بیدار نماید خواند طعام خورده دست
 پا و قیت دست خشک نشده باشد فی الحال بیدار خواند و در زیک خاکستری باریده باشد و هنگامیکه
 اطراف و جانب هوا بطرز بنیاید که گویا میوز و هنگام سندهای صبح و شام و هنگام باران
 که اکثر در بواسی زمستان از خانه می شود و بنویس بخار می شود که هیچ بطن نمی آید و هنگام
 از جانب یا شاه و در و غیره بیدار خواند و در وقت تندرستی و در جاییکه زبون باشد و بدو و شرب
 می آید باشد بیدار خواند و قیت که سردتری یا زگرگی نجاست بیدار ترک خواند بیدار کند اگر در وقت
 بر بیدار خواند و قیت که بر اثر شتر و قیل و اسب و کشتی و درخت و اعراب و جبل و رخت و غیره باشد
 بیدار خواند و در زمین شوری بیدار خواند و قیت که غلطیده باشد یا سر و پا بر فرش باشد بیدار نماید خواند
 یا بر پاگذاشته بیدار خواند و در وقت خواندن بیدار اگر هر دو پا گدازد و یک پا خود و البته بزمین افتد
 و در یک گوشت یا طعام سوخت خورده باشد بیدار خواند آیین خواندن بیدار تمام رسید یا از زمین
 گریخت و سنانیک باید که از بالا سایه بکشد و کشته و معلوم و استاد و راجه و سنانیک
 و آچار و در توج و زن و دیگر سینه گزرد و بر سایه آئینه ایستد بالا خون و غایط و بول
 دست و لطف و چرخ بدن و او شین که مالیده باشند آب که از غسل خود بیا که دیگر بزمین افتاده باشد
 بنایه ایستد بالا آن پاسه بناید گذاشت از بالا و از زیر سایه میزش و بر جانور که بر گداشته باشد
 سلیقه سوم بی نگردد و بر زمین که بیدار و پیران غیره بسیار شنیده و خوانده باشند از دار و باد شاه خورا
 بدنگوید و زبون نشمارد و بچکاره نداند و بر پیران که در حال بوجه حلال مقیم باشند از هر فیکه که از آزار برسد
 نگوید عیب شخصی فایز کند و طعام پس خورده و بول و غایط و آب که در آن باشند باشد از خانه
 بیرون اندازد و شروت و دهرم و سارت و دهرم سیکرده باشد گاو و آتش و در زمین و غله
 و طعام منجته را در قیت که چیرے خورده دست نشسته باشد یا با طهارت نباشد دست نرسد

و اینها را به پاماس نکند و اگر نماند مناسب کرد و دست رسانید با طهارت شده و چون که در
 بسر گوش و سینه و دست و زان آب رساند غنیت و خدمت کس نکند کس را نرزد فاما غنیت
 شخصی و تنیه کسانیکه بانگس آزار برسانند لازم است بر آس آموختن و یاد گرفتن بهر سر و مرد
 عبید را تنیه بکند فاما بر پیمان برزد مثل چاکب اینها را بهم بکند نرزد و از سر تا پا نرزد بر پشت و زان
 اولی است کار صواب و عمل خوب در دل بگذارد که خواهم کرد و اعمال خوب از زبان ذکر کند
 باید کرد و از اعمال آنچه مقدور باشد از دست و زبان بکند اعمالی که خلاف راه در رسم باشد مثل
 گاو کشی و غیره بعل نیارد اگر بکند بشت نخواهد یافت فاما در وید و مسافر و برادران حقیقی و مجازی
 که از یک مادر خواه از دو مادر متولد شده باشند از زبان شوهر و در و خوشا و ندان که با ناست
 در میان باشد و مومن و پیر و ضعیف که از هفتاد سال زیاده باشد و خردول که عمرش شانزده
 نشده باشد و مریض و شخصی که بانگس نماند و او باشد و طالب علم و طبیب مردم تعلیم داری
 پیری و شخصیکه جگ بکند و پرومیت و اولاد خود و زن طلال خود و عبید و خواهر که شوهر نداشته باشد
 مناقشه نماید و خرشته بکند اگر بنا لا بای که دیگر سه کند و وقف نکند و است برسد پنج مشت خاک
 بر آرد و غسل بکند اگر کسی تالاب بکند و راست نموده است فاما هنوز وقف نکرده و کسی بگوید اینجا
 غسل بکند پنج مشت خاک بر آرد و حاجت نیست از تالاب غسل بکند اگر کسی تالاب راست نموده
 وقف کرد و در آن تالاب غسل بکند احتیاج بر آرد و پنج مشت خاک نیست از تالاب بگیرد که
 وقف نکرده باشد پنج مشت گل بر نیارد و بهای سر کار آب بگیرد اگر تالاب رسیده و نمیداند که
 خدا و طایرین وقف کرده است فاما پنج مشت گل از آن تالاب بر آرد و بهای سر و اندازد بعد از آن غسل
 تالابیکه خود راست کرده اگر وقف نموده باشد در هر دو صورت و در آن غسل نکند و بر پوران نکند
 مسطور است که تالابی که خود کند و باشد تا وقف نکند در آنجا غسل نکند ازین آیهها بجهت غسل گل
 بر نیارد و بهای سر که خودش بر بایستد شور پوسته باشد و بهای سر که بگیرد یا داخل شده بهر پای
 شور پوسته باشد و تالاب بهای سر که و تالاب از است کرده باشد مثل چمک و کور که کیت و غیره آب
 زینتی که آن زمین از شدت باران نابریه و عین حشره باشد و آب در آن زمین جمع میشود و بجا
 که از کوهسار تراوش میکرده باشد و میوشید و باشد تا این قسم آب میسر شود و آب دیگر نکند

برای غل هر روزه این شرف است اگر برای پاک شدن از نجاست و دیگر آلودگیها و وجود غل
 بکند عیب نیست و در چارپائی و چوکی و تخته چوکی و باغ و خانه و ایوان و سواری و سواری دیگر از قسم
 بیل و غیره بای اجازت صاحب مال تصرف نباید کرد و غل مرد میگوید تفصیل نوشته میشود و بخورد
 و دیگر در آن تفصیل نیست از جمله شروت و سمات هر کس که بر دالین بود ترازم شده باشد و انگند
 شود و در پرت لوم که آنرا دالین بود تر جایز نیست که در پرت لوم است که مال دارد و خود نمی خورد
 وزن و اولاد و انگند از دیگر بخورند و دیگر و نوکر را از او میداده باشند و تفصیل که در قید باشد و در
 و عین و دشت و چارن و کشتی گیر و بس و چو ر یعنی قومیکه بالن اخی شگافند و تپت و تفصیل
 او را بعلیه قسم ساخته باشند فاحشه و قبه و زمان طوائف و تفصیل که با بجا و بمر دم بسیار جنگ
 میکنانیده باشد طبیب فاما طبیب که از رنگد ز طبابت اوقات گذر میکرده باشد و تفصیل که از
 جلا این مرضها مرض داشته باشد از دهنک سنگ مشانه بر من مرض معده مثل علقه و غیر
 و جلوه و غیره بکند و بواسیر و بواسیر و بواسیر و تفصیل که بدم در غضب بوده باشد زن را زانی
 که از عمر مال یا علم و پوست حی بوده باشد و دشمن و تفصیل که بدی و کینه از سینه و بیرون رود
 و تفصیل که بجر فحاشی یا عیال و دیگر باعث آزار خلاق میشد باشد فاق بر همین تفصیل که بوقت
 زنا نکرده و اگر بعد از آن زنا نکرده است فاما پراشیت نکرده باشد و تفصیل که پس خورده و دیگر
 می خورده باشد و تفصیل که از غایب باشد و تفصیل که بر خلاف آیین مقرر و دیگر گرفته باشد و تفصیل که با اختیار خود باشد
 و دیگر که از شوهر یا پس یا اهل قبله که محافظ او نباشد و دیگر که از اعمال زرگری اوقات
 گذر میکرده باشد و طار از جاس بجا بجا بدل ساز و شال و انگه از طرق گوشواره ساز و دیگر
 گوشواره دست بر منجن است بنامید و اشغال آن شخصیکه در همه جا و همه کار محکوم زن باشد و تفصیل
 در و بیبه خانه نمجانده و بوم بکند و تفصیل که بمر دم بسیار زنا میکرده باشد و تفصیل که بمر دم براق جنگ
 فرخست اوقات میگذراند و میزند باشد مثل دوکان و دار لایق شمشیر و غیره و دیگر و در و دیگر و خیال
 و غیره و تفصیل که از رنگد و در و در اوقات گذر میکرده و تجارت صاحب اتمان مکان شخصی که
 خانه بخانه می خورده باشد و تفصیل که بان دل بر و بخت راجع که محسک باشد و خلاف
 شاستر عمل می کرده باشد و تفصیل که بمر دم خورده و تفصیل که بمر دم خورده و تفصیل که بمر دم خورده

حق او کرده باشد قبول نکند شخصی که جاندار را کشته اوقات گذر میکرده باشد مثل صیاد و ماهی گیر و قصاب
و غیره و گاو و شتر آب فروش و شخصیکه زن او زاینه باشد مردانی آن زن در خانه همان شخص میماند باشد
شخصی که در بدی دیگران مقید باشد دروغ گوئی را از بچی با و فروش و غیره کسیکه مدح مردم میگفت
باشد شخصی که سوامی میفرودخته باشد دست دادم مشغول خوردن باشد دادم شور و غوغا مینماید باشد
دادم ترسناک باشد شخصیکه بجهت اعمال قبیحه مردم او را بد میگفت باشد فقیر دادم حیران باشد دادم گرم
باشد همیشه در گریه باشد آن مردم را که نام بنام گفته شد از هر برن که باشد غدا آنرا نباید گرفت
و نباید خورد و از جمله شود غدا جماعه ذیل بای گرفت و خوردن آن جایز است شخصیکه در خدمت او گاو و
اوقات صرف میکرد باشد مثل امیر شخصی که از آبا و اجداد دوست اینکس باشد و غلامیکه از حمه نظام
خود زائیده باشد شخصی که در زراعت شریک اینکس باشد جام شکسته یعنی مردی بشکر یک از دل جان
گوید که من بشما تعلق دارم و از شما هستم کمال یعنی کوزه گران اینکس نامک به انصرام رسید -

فصل سیم در بیان خوراک برهن و چتری و پیش

غله و غیره خوردنی شخصی که براسه خوردن جایز است اگر بر کراهیت بد بد نباید خورد و گوشت برانوریکه
مخص براسه خوردن خود کشته باشند نباید خورد گوشت جانور س که بعضی از گوشت هاسه آن جانور
در جگ یا بجهت خوراک اتفه یعنی مسافر صرف نشده باشد نباید خورد و در ضرورت و قحط سال اگر
سواسه گوشت خوراک بنم رسد در آن صورت به تصرف جگ و خوراک اتفه خوردن گوشت جایز است
گوشتی که مخص براسه خوردن خود پخته باشند نباید خورد و طعاسه که در آن موسه یا گرم داخل شده باشد
نباید خورد چیزیکه ترش نیست و آن چیز بعد از نگاهداشتن ترش شود آنرا نباید خورد و سواسه جغرات اگر
چیزه مثل مصالح و غیره در چیزه داخل نموده نگاهدارد و آن چیز گدشتن مدته ترش شود آنرا
نباید خورد و طعاسه را که یکبار پخته باشند و باز دوباره اگر آنها را به پزند نباید خورد و طعاسه که
شب بران بگذرد و نباید خورد آب مونگ که در آن زنجبیل و میسل دراز انداخته باشند یا شکر نیز بران
افزوده باشد نباید خورد و پس خورده کسه نباید خورد و طعاسه ساس کرده سگ نباید خورد و برطل سکه
نظر آدم تپت یعنی مرد و افتاده باشد نباید خورد و طعاسی با که بمکش و زن حایض و چاندال اشغال

در وقت صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره و گاو و شتر آب فروش و شخصیکه زن او زاینه باشد مردانی آن زن در خانه همان شخص میماند باشد

نباید خورد و اگر جماعتی استاده باشند و شخصی آنها را این عبارت بحجت خوردن طعام طلب نماید که کسی
 چیزی نخورد باید که از آن جماعت برین قسم طلب از آن طعام نخورند اگر غله و طعام از بر همین است
 و اینها شود گرفته به بر همان بخش بکند یا غله و طعام شود راست و از بر همین به بر همان بخش نماید
 و اگر خورد و شود سه چاند از این برت بکند جماعتی نشسته طعام میخورند و یکی آچون گرفته ترک طعام
 خوردن گرفت و دیگران را نیز باید که طعام را ترک بکند که در وقت خوردن طعام شخصی برگرد و خود از آب
 یا خاکستر خط کشیده است بخورد و هر که بر کشیدن خط اینکس از آن گروه جامی شود اول آچون کرده
 شروع در خوردن طعام بکند و بعد از خوردن آچون بکند و بعد از آن آچون نباید خورد و خوردن
 چیزی با اگر شب بر آن بگذرد جایز است بدین تفصیل دو رخ و شکو و قدسیا و حرات قار و گندم و آرد و جو
 و بر چای و آرد و ساخته شود و از آن هم باید خورد و در سمرت شکم که دیگر سمرت مسطری است که بر
 از آرد و جمیع اقسام غله ساخته شود اگر شب بر آن بگذرد باید خورد و اگر از گشتن به قی این چیز باید دو رخ
 و غیره نوشته شده ترش شود باید خورد و اما اگر ضائع و بویوش و نباید خورد و اگر شخصی یا جماعتی آچون
 شروع در خوردن طعام کرده باشند و بعد از آن دیگری رسیده و او را بجهت خوردن طعام نمایند باید که
 نخورد و گویند آن مردم از خوردن طعام فارغ شد بر خیزند و اگر کسی طعام بخورد و اگر جماعتی بحجت از آن
 طعام نشسته اند از آنجا خیزد آچون گرفته شروع در خوردن طعام کردند و یک دو داخل شده
 بشروع کردند باید که اینها بر خیزند و از آن نخورند و اگر برگرد و خود از آب یا خاکستر شیش ازین خط
 کشیده باشند جایز است که اینها هم بخورند طعام بویوده ماده گاو نباید خورد اگر کلاغ و غیره جانور
 امثال آن از طعامی چیزی خورد و باشند آن طعام را نباید خورد و بطعامی که دانسته باز اینها
 باشد نباید خورد و در میان آنکه طعامی که بر آن شب گذشته باشد و باید خورد که امامت هر چه از
 روغن زرد یا تیل نمک باشند و چیزی که بر آن روغن مالیده باشند بهر خیزند شبها بر آن بگذرد باید خورد
 ماده آرد گندم و جویشی شالود و رخ و حرات و غیره امثال آن نیز خیزند و شالود و جویشی و جویشی
 شرط آنست که تا زمانی که خور و بوسه خیزد یافته باشد خورد و بعد از آن تغییر شدن خور و بوسه نباید خورد
 همه خور و دنی نمک خواهد خام که از آن میزش و جویشی شود و بعد از آن گشتن چند سرتش شود و باید خورد
 تا ترش نشد منع نیست و جویشی آرد و آب چیزی که داخل آن شده باشد از آنش طعام نمک

اعتبار کرده باید خورد و زبان معده و می خور و فی را آن گویند شالاش آنکه آرد غله هرگز آنرا نجس شدن
 به آب و نمک آن میشود و میوه هر کدام که باشد اگر آب و نمک و آتش بر سر بدان داخل شود آنان شود
 بعد از داخل شدن بر سر خیر میوه را مثل طعام اعتبار کرده باید خورد و هر غسکه که پوست او را بر طرف کرده
 باشد مثل برنج و گندم از داخل شدن آب و آتش داخل آن میشود و پوری که از آرد گندم و روغن
 می نهند و پوره که آرد گندم و روغن و قند سیاه می نهند و بهوری که جو بریان کرده را گویند و شالو و خوات
 باخم مغز و ج کرده و شالو و آرد و جو و تیل و شیر برنج و شاک اگر شب برینا گذشته باشد باید خورد
 فاما اگر در حالت آنها قیوسه راه سیاه نباید خورد و در میان شیر که نباید خورد
 روز یک که گا و زرا بخوابد و زیکه گا و زرا با و جمع شود شیر آن تخور و مقر است که دو وقت صبح و شام شیر
 می دوشند اگر بسبب ماده آنچنان شده که دو وقت شیر نمیدهد و یک وقت شیر میدهد پیشتر آنرا نباید خورد
 شیر ماده گا و س که بچه موجود نباشد بچه دیگر س آورده بدوشند نباید خورد ماده گا و دگا و میش
 و بز و غیره روز یک زاید از آن روز ماده روز شیر او را نباید خورد و بچه ماده گا و یک همیشه بعد از آمدن
 می مرده باشد شیر آنرا نباید خورد و شیر ماده گا و س که یکبار و بچه زاید نباید خورد و شیر
 ماده گا و یک شیر آن همیشه بطور خود سیلان می شده باشد نباید خورد و این حکم در همه جا تنها بر شیر
 نیست شیر و خجرات و روغن و ماست هیچ چیز اینها نباید خورد و شال و سرگین اینها محبوب نیست
 شیر شتر و شیر جمیع جانوران که قسم آنها نه شکافته باشند و شیر جمیع جانوران که دو پستان داشته باشند
 موائه بر نباید خورد و شال و سرگین اینها نیز نجس و حرام است و شال و شیر جانوران صحرائی موائه
 گا و میش حرام است و شیر و شال و روغن و سرگین خرماده حرام است طعامی که بپخت
 نذر و بل و قوتی نچته س بوده باشند پیش از بل و نذر نباید خورد و مصالح که بجهت بوم طیار گردیده باشند
 پیش از بوم از آن مصالح نباید خورد و آنچه از بوم بقیه ماند خوردن آن بسیار نجس است گل و غیره
 آنچه از درخت سمجنه حاصل شود نباید خورد و صمغ درختان بشرطیکه صمغ سفید یا سرخ باشد و از
 شکافتن درخت برآمده است نباید خورد و صمغ سفید اگر بلور خود و برآید بخورد صمغ که بلور خود و سرخ
 برآمده است نباید خورد و اگر گوزه و گافور براسه خوردن جایز است آنگاه که بعد از شکافتن درخت
 حاصل شود و هر چند سرخ نباشد نباید خورد و مثل تازی و گوشت جانور که بجهت بگ آنرا کشته باشند

چهارک
صحرای
پهل

آزماينک گوشت آن در جگ صرف نشود نبايد خورد و هر چه از سينه که در آنجا سرگين و نجاست
افتاده باشد برويد نبايد خورد و غيره را که آدم يا جانور خورده باشند و تخم آن از شکم بر آيد
از تخم نکودر جگر برويد نبايد خورد و کتومسي را نبايد خورد و جانور اينکه گوشت خام ميخورد و باشد گوشت
انسانا نبايد خورد گوشت باز و جره و گيده و غيره و امثال آن که گوشت خام ميخورد و باشد نبايد
خورد و گوشت پييده گوشت طوطي و گوشت جانور اينکه گوشت و غيره و نه گوشت بقره و گنده ميخورد
باشد مثلاً باز و غيره گوشت مهيبي و ساريس و گوشت جانور که تخم او نشکافته باشند مثلاً
اسپ و غيره گوشت شترک يعني نميس گوشت جانور پرنده که در ديو سگرت کرده باشد مثل کبوتر
و غيره نبايد خورد گوشت زراغ و مرغ آب و کچلي چکواي اينه سرخا و شکار که يعني ميان او و بيمار يعني اينکه
گوشت جانور که ناخن خوراک از هم پاشيده بي خورده باشند مثل کچور و غيره نبايد خورد و در قسم
جانور که خوراک خود ناخن پاک ميکنند گوشت طاوس و کوه و امثال آن بايد خورد و گوشت مرغی
که در ديو سگ باشد و آن عبارت از خروس زرماده است نبايد خورد و گوشت کبوتر و فاخته
و شکار و گرس و زراغ و کوه و خروس زرماده و طاعل نبايد خورد و و طحاميکه از کنج و برنج اينکه
و برنج با مصالح کجا کرده چخته باشند و طحاميکه از برنج و شير و قند سياه چخته باشند آزاد و عرف
رسا و لگويند و شير و برنج و انچه از آرد و گندم بے روغن چخته باشند مثل نان و طحاميکه از آرد گندم
بار و روغن چخته باشند مثل پوري اگر بنيت ديوانا يا خوراک است چخته چخته باشد و محض براسه خوردن
چخته باشد بد است نبايد خورد و پانچيت آن بسيار است چخته گفت که محض براسه خوردن خود
طعام طبيع کند مطلب از کرا را اين چيز است که اينها را مطلق محض براسه خود نبايد چخته گوشت
کنجک آبادي و صحرای نبايد خورد و مطلب آنکه کنجک نبايد خورد گوشت کلايه سياه و گبر و گنده
گوشت پرنده که در انگشتان دست آنها حاصل نمائند و مثل دهم چخته باشد مثل شکر و زاده
و غيره نبايد خورد گوشت مولا و هر جانور و غيره که گفته نشود که کدام جانور است و گوشت نيکونگه
گوشت جانور که پايه او سرخ باشد يعني گوشت کتومسي و غيره و نبايد خورد و در جاست که
جانور آن را کشته براسه فروختن حي آورده باشد گوشت تسليخ آنرا نبايد خورد و از شش چينه
نباید خورد و شش لکور بنه و بي چينه و گوينه و آن در کتان و ديو نادر است در انچه هر چه جانور

گوشت قید واهی نباید خورد چه چکه ضائع شده باشد نباید خورد و اگر دو ساگ ناری و ساگ سن
 و ساگ محض و کوکبی و یاد بخان و کوکبادار گل و هاگ که میسوا باشد نباید خورد و کوکب و قسم
 می باشد که در از دو مگم و در از بخور و کوکب و میوه و گل که غیر موسم و بیوقت شود نباید
 خورد میوه درخت برود درخت پاکر و درخت پیل و میوه کتیر و میوه که دم نباید خورد و تا ملنگ نباید
 خورد میوه نیب نباید خورد از شیر مرغ تا اینجا هر چه منع کرده است اگر شخصی چیزی را از اینها دانسته
 بخورد سه شبار روز روز باید داشت تا پاک شود و اگر نادانسته اند که خورده باشد چهار پر روز
 که یک روز باشد روز به بار و اگر نادانسته بسیار خورده باشد یک شبانه روز روز به بار و در قبول
 دیگر اگر شخصی این چیز را به منوعه نماند بسیار همه را خورده باشد باید که دوازده روز روز به بار
 و درین دوازده روز شش ماهه گا و گم و آرد و جوی خورده باشد مرغ و بیه که خرد و س باشد
 و کوکبی و چاند یعنی پای و خوک و بیه و سیر و گرنجن نباید خورد و صورت پایز نیست که گره و دست
 کلانست و صورت سیر و آرد و صورت گرنجن نیست که گره او بشبیه سیر است و سرنج
 می باشد و گره و خور و می باشد از سینه از مردم معتبر و کتب طبابت تحقیق شده است که گرنجن
 گذر را میگویند هندوی گاجر بعضی شلغم را نامند اصح آنست که گذراست (باعتقاد سنا کثرا
 که گرنجن شلغم را گویند اگر کسی ازین شش چیز که نوشته شده دانسته بکشد بخورد و چاند ازین باید کرد و اگر دانسته
 تا مدت بخورد و پت یعنی مردود و میوه و آرد و هر م میورد و اگر نادانسته مدت بخورد و ساعت چن که چیه
 یا چاند ازین بطرز سنیا سی بکند و اگر نادانسته که چند بار بخورد و قبول شکم که کفیشتر آرد و از ده شب
 شیر خور و سواے آن هیچ تناول ننماید و جانور اینکه پنج ناخن داشته باشند آنچه بجهت خوردن
 حلال است و آن جمله پنج جانور است سید ها که در هندوی کبهر گویند که قسم از شیر است شاتیش
 خور و لی باشد و سگ را نیز از گوشت ها باغنه شک بشت شکلی خرگوش (گوشت ها گوشت را میگویند بانه و
 خرگوش در عالم مشهور آمده شکلی سیاهی گویند تحقیق نموده شده) گوشت بوزنه و گریه و غیره
 پنج ناخن دار سواے پنج جانور مذکور که حلال نموده حرام است که گدن حلال است بقول
 رتبه شش گوشت که گدن سواے روز شش ماهه نباید خورد واهی که براس خوردن حلال است واهی
 که دهن او شل شیر کلان می باشد (در طرف گوشت که پوزنه از بکری گویند و پوزنه در و خور و آرد)

و ماهی که بر پوست او پولک باشد و پولک در بند و سی سپهره گویند در ماهی عبارت
از آنست که از جمیع ماهی رو به رو و پشمن بسیار اول اند بحجت دلیلیما صرف باید کرد هرگز گوشت غیر
که از ایندست گوشت را به خوردن حلال کرد و اینچه حرام کرد بر اے سه برن مقرر است که
بر سه برن و چغیری و بر شیش باشد از پنجاه و هصرم هر جای برن میگوید۔

قصص ائمه و سیدان و حکیم و حکماء

اگر تخم خشک پ کرده باشد که سواست ششده صرف یک گوشت بخورد و اول کام شست زنی
خورد و اگر غله بهم نرسد گوشت پیدا شود و بے خوردن جان میرود بخورد و اگر بسیار است و بخورد
گوشت مفبر نمی شود بخورد و در شراره اگر بخانه تخم بخت خوردن طعام طلبیده باشد
و آنجا گوشت پخته اند بخورد و اگر آنرا ترک کند و بخورد و بخت و یک کرسی حیوان می شود گوشت
که از صرف یک باقی مانده باشد و گوشتیکه بخت خوردن بر بنیان پخته باشد و گوشتیکه
بر بنیت دیوتا یا بنیاگان یا بخت اتقه پخته باشد بخورد و اول پانها خورائیده آنچه باقی ماند
خورد و اگر بسیار گوشت خوردن به میشود و اد بخورد و بهیر و عامی می شود و اگر سواست یک
شراره گوشت بخورد و گناهکار نیست و اگر در شراره و یک گوشت بخورد و گناهکار میشود و بخت
خوراک قبیل اگر گوشت پخته باشد بخورد و حاصل کلام آنکه سواست در چهار محل گوشت خوردن
حرام است و آن چهار محل این است یک آنکه بے خوردن گوشت جان میرفته باشد دوم
شراره سوم یک چهارم بر بے خوردن بر بنیان و اتقه گوشت پخته باشد بعضی دو جای دیگر
باید داشته اند یک گوشت که بخت دیوتا یا ارواح بنیاگان پخته باشد دوم آنکه بخت خوراک
قبیل پخته باشد جانور س که افسون مید خوانده کشته باشند باید خورد و جانور س که
در کشتن او افسون خوانده باشند نباید خورد و در کشتن جانور که در صحرای وقت شکار مثل آهو و غیره
میرند خواندن افسون و رگد نیست چرا که بر حسب بے جمع آنها افسون خوانده است
اگر تخم سواست صرف یک شراره و خوراک اتقه و طعام بنیت دیوتا و بنیاگان و قبیل
جانور بخت خوردن خود نکند هر قدر سواست که بر اعضا آن جانور باشد افتد و در روز
دوازده خوراید بود و تنها آن شخص بدوزخ خواهد رفت بلکه شش کس بدوزخ خواهند رفت

تفیس آن بهشت کس نیست یک آنکه در کشتن صلاح بدید که باید کشته و دوم شخصی که افسون
خوانده جانور را بکشد سوم شخصی که پوست بکشد و بریده بند بند جدا کند چهارم فروشنده پنجم
خرید کننده ششم کسی که طبع نماید هفتم شخصیکه جانور را از جاسه بیار و دیگر گفته بدو ششم
کسی که بخورد و اگر جانور را بنام وینت و تو تا مقرر کرده بکشد گناه نیست مشغوف خوردن گوشت
نباید بود و در بیان قاعده ترک خوردن گوشت شخصیکه از هر چهار برین سنگین
کرده خوردن گوشت سواست گوشت جگ بگذارد و هر چند آن شخص در گریخت و حرم
باشد بمنزله عابد مراض که بجنود می شنید گوشت می خورد و اگر شخصی سواست گوشت جگ
و گوشت شراب و سنگین کرده بگذارد و مطلق گوشت نخورد و در هر یک از این که بخوردون
گوشت بگذرد و صواب یک شود و بعد جگ می باید تفیس خوراک حلال و حرام تمام شد
فصل ششم در بیان پاک ساختن جگر که نجس شده باشد

جزایم که بشتن آب سرد پاک شوند بشرطیکه شخصی که طعام خورده و دست و دهن ناشته باشند دست
آن شخص آبنازسد و چیرس آن ظروف از دست او جدا شده نه چسبیده باشد ظروف طلا و نقره
و مروارید و زهره و صدف و غیره آنچه از آب بهر سبب باشد سنگ بشرطیکه ظروف نقاشی باشد
ساک یعنی سبزی تنبوه و غیره لیسان سن موج آنچه از درخت و کاه حاصل شده باشد نجس
مثل ترب و ادوک و زرد چوب میوه آبنه و غیره چیزیکه از چرم ساخته باشند مثل پایش و شک
پارچه ظروف بانش ظروف جگ که از چوب میازند اگر باین چیز پاک نوشته شده

آن قسم دست برسد که چربی و روغن یا تیل یا بنیا بچسبید بدین طرز پاک نمی شوند ظروفیکه بجهت نجس
طعام جگ موجود کرده باشند و ظروفیکه در آن غله و غیره نگاه میداشته باشند و ظروفیکه
از آن روغن و تیل و در جگ سوم میگذرانند یا بنیا اگر دست شخصیکه بعد از طعام خوردن دست و دهن
ناشته باشد برسد بدان مطلق چیرس از دست او جدا شده بچسبید آب گرم بشوید پاک می شوند
اگر دست آن شخص که طعام خورده دست و دهن نشسته است بدان طرز رسید که چیرس از دست
او جدا شده یا بنیا چسبید اگر ظروف فلزات یا از قسم مروارید یا از قسم سنگ است بجا کسراگر
ناکسرا باشد بگل یا بیده بعد از آن آب بشوید اگر دهن کلاغ یا پرند سیاه یا این ظروف بر سه

بسنگ باله بعد از آن بشوید اگر اندک از دوسه طرف و نه اهل مسگران به تراشند اولی است
 طرف چوب که در آن نخورده باشند تیرشیدن پاک میشود و سوسه گریه و موش هر جا نوبه که
 مثل سنگ یاد داشته باشند بفروفت و دهن برساندن طرف را تراشند استعمال نباید کرد
 باد و موش از هر قسم جاکه بر خیزد و بخیزد برسد آن چیز ناپاک نمی شود گرچه اگر انیکس را مساس کند
 ناپاک نمیشود اگر انیکس بقتید گرچه را مساس کند غسل لازم است از دیگر سحرت نوشته شمشیر که
 از چوب در جگ میسازند و غلافشان و چرم که در جگ می آرند و موس و از کلهی و غده و اجزای که
 با نیا دست نداشتند برسد آب گرم بشویند تا پاک شود و اگر توده غده یا انبار یا رچه یا توده طرف
 و دست چانڈل و غیره ازین قبیل بآن برسد در آن متاع لگه کند اگر کبیر از نصف دست رسیده
 متاع دست رسیده را بشوید و بباقی آب بقیضا گذارد نصف یا از نصف زیاده دست رسیده را
 بایشست بشرطیکه بار یک آدم باشد و اگر متاع آتقد راست که یک آدم تواند برداشت بر وجه آب
 بقیضا گذارد چیرے از پیش خورده از دست جدا شده بخیزد چسپیده باشد تا از زمان خاک مالیده با
 بشویند که رنگ و بوسه آن برود و این آئین براسه پاک نمودن هر چیز است و تفصیل بک نمودن هر
 جدا تر گفته خواهد شد اگر غده بسیار مردم بسیار آورده جمع کردند و پاره از آن مردم پاک باشند پاره
 ناپاک بوسه پاک نمودن آن غده آب باید فشانند چوبی آلات و آنچه از شاخ گاو میش و آنچه از استخوان
 نیل و غیره ساخته باشند اگر آنها بشستن از آب و خاک پاک شوند بهتر است و اگر بدانند که باین طرز
 آلودگی از آنها نمیرود تراشند الوقت پاک میشود طرف و فیکه از پوست کدو و ناریل و جمل و غیره از قسم
 میوه و غیره ساخته باشند و نجس شود آب و خاک شسته بعد از آن بموسه دم ماده گاو مال
 پاک شود و اگر طرف جگ نجس شده باشند بعضی را به واسعه که نوسه از خل است و بعضی را به شیا
 پارچه پشمین بعد از شستن باله پاک شوند اگر پارچه پشمین مثل شال و قالی و شطرنجی و غیره که از پشم
 گوسفندی سازند و پارچه پشمینی مثل دارائی و غیره و پارچه پشمی اگر نجس شوند به رویه و شاش
 ماده گاو و آب بشوید بعد از آن آب خالص بشوید تا پاک شود و پارچه یا چیر که از پوست درخت ساخته
 باشند مثل برباد و ثاٹ و غیره اگر نجس شود آب و شاش ماده گاو و یا شیر و میوه درخت جمل
 یکجا کرده شسته بعد از آن به آب خالص بشوید پاک می شود و پارچه که از پشم بز کوهی باشد اگر نجس شود

آنرا بارگ و آب و شاش داده گا و در بید بشود تا پاک شود و این قیسم شستن پاک نمودن از ابتدا
شستن طر و ف شاخ و استخوان و پوست میوه درخت در صورتی است که پس خورده اند و این آن
چسبیده باشد و اگر در میان چیزه باشد که بعد از شستن ضایع میشود و نجاست سهل و کم آن
است همانقدر تا جاناوقت بشود که بدان شستن ضایع بشود و بعد بر آن آب بنفیند و در سایه خشک کند
تا پاک شود و اینها هر چه نوشته شد عبارت از نجاست طعام پس خورده است اگر این چیزه پاک گفته شد
نجاست مثل غایط و غیره برسد پس بر آب پاک شدن هر کدام چنانچه تفصیل گفته است بشود باقیان
آب پاک نمی شوند اگر آنها را به پوست غله و نمک و قند سیاه و کهار و شیر میوه درخت بل داخل کرد
بشود بهتر است و **در میان چیزه** از رسیدن طعام پس خورده نجس شده باشد و آنها را
نشود و نباید شست و در آفتاب خشک کرده یا باله بعد آب افشانند همین قدر کافی باشد و آن
نهالی که به پارچه رنگین اگر از زعفران یا محض زرد و چوب و غیره که رنگ آن از شستن ضایع می
اینها را رنگ کرده باشند و اگر آنها مثل غایط و غیره رسیده باشد باید شست بقول شکر که همیشه
جمع اقسام پارچه رنگین اگر از شستن ضایع شود شستن حاجت نیست آب افشاندن در صورتیکه
نجاست رسیده باشد کافی است اما پارچه که ز پوست الی ساخته باشند و نجس شود آنها را بشو
زرد و آب و شاش داده گا و بشود پاک شود بطرف گلی اگر دست نداشت بار و عن چسبیده بر
از کار میرود و اگر باز در آتش بریزد اگر دست بر آید پاک است و اگر دست چا نال یا شخصه مثل مثال
باشد و شراب و خون و غیره نجاست بطرف گلی برسد پاک نمی شود و باید انداخت اگر غلظت و غیره
برسد شستن پاک میشود اگر دست چا نال بطرف گلی برسد همچو پاک نمی شود دست دیگر بر
گا و زرد و آب و چر در کار خود پاک است بادشاه و ملا زمان بادشاه و معمار و طبیب و اس یا غلام
اگر در ماتم باشند بغسل کردن فوراً پاک میشود چیزه که بجهت فروختن در دوکان آورده باشند
آن همیشه پاک است نجس نشود و از زمانه اهل سوگ غله و چیز دیگر منع است اما از خانه انتقال کارکن
فروختن است منع نیست بر معمار و سنیاسی که آنها را بچهارگون فقره نموده اند اگر نجاسه
بجهت بچهارمیانند و آن صاحب خانه آچون نگرفته بچهارمید عیب نیست پاک است و همچنان
اگر اینها بچهار گرفته بر آید میرود محبوب نیست اگر بدین آن دست یا دهن نرسد شستن

و زمین خود حاجت نیست پاک نمودن زمین بر هفت قسم است جاروب دادن سکونت در زمین که
 نجاسته افتاده باشد آن نجاست خود بخود بر طرف شود و اثرش ازلان نماید این قسم زمین اما آن
 دت ماده گا و گراویندن آفتان شیر و شاش ماده گا و آب سرگین ماده گا و بارین باران کنند
 و تراشیدن آب سرگین ماده گا و اندودن در سرگین ماده گا و قفاوت نیست هر دو بر یک قسم است بخش
 زمین بر سه قسم است صورت پاک نمودن هر کدام نوشته میشود زمین قسم اول آنکه
 در زمین که آدم میوخته باشند یا دت دید جانداران در آن سکونت گرفته باشد به پنج طرز پاک
 باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود سوختن ماده گا و گراویندن آفتان شیر و شاش ماده گا و
 و سرگین گا و آب کنند و تراشیدن در زمین که آدم متولد شود یا بمیرد یا نجاست بسیار در آن
 افتاده باشد به چهار قسم پاک باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود ماده گا و گراویندن آفتان
 شیر و غیره که نوشته شد کنند و تراشیدن زمین قسم دوم آنکه در زمین که سنگ
 و خاک و خردت بسیار در آنجا مانده باشد بر سه قسم پاک باید کرد ماده گا و گراویندن آفتان
 شیر و شاش سرگین ماده گا و آب کنند و تراشیدن در زمین که شیر یا مرغ خاکی دت دید
 در آنجا مانده باشد بر دو قسم پاک میشود آفتان شیر و غیره کنند و تراشیدن زمین قسم
 سوم آنکه در زمین که انکشت و پوست غله مثل حبوس و غیره و موس و استخوان و خاکستر
 دت بسیار در آنجا مانده باشد بکندن و تراشیدن پاک می شود بعد از این قسم پاک کردن
 لازم است که هر سه قسم زمین را در جمیع صورت جاروب برده و سرگین گا و بنیز از دو در خانه
 هر دو در جاروب دادن و بس گین گا و چو کا دادن لازم است در چیز خوردنی اگر دم یعنی نفس
 ماده گا و بر سه یا موس هر اعضا که باشد یا گیس یا گرم و کیست و موس چه و غیره از این قبیل داخل شود
 بخیاک و آب و خاکستر بنیزد و بخورد و نظیر بخر خوردنی کرده را بر سه یا گرم هر چه از اینها مناسب
 و اند بکنند قول گویم که کھشت است که اگر طعام یا چیز دیگر بموس و گیس و غیره که در صدر نوشته
 بکجا طبع شده باشد نباید خورد و اگر بعد از طبع شدن افتاده باشد فی الحال آنرا دور بکنند و طعام
 آفتان آب و غیره پاک سازد و بخورد و در بیان تفصیل پاک نمودن اگر ظرف
 مس رجعت و سرب و سنج و قلعی نجس شده باشد نجاست و ترشی و شک و آب بشوید اگر گرم

نجس شود آب و خاک تر کافیت و بر آید از آن سطر تنها آب باید شست اگر ظروف روغن
 و این نجس شود بجا که تر آب بشوید نجاست هر چیزی از اینها که گفته شد بهر چه بر طرف شود باید
 لازم نیست که ظروف را بر روی زمین بکشند و بشوید و آنچه در اینجا گفته بالاتر از آن آیین پاک نمودن
 اگر نجاست بشستن یکبار برود و مکرر باید شست اگر ظروف روغن را ماده گاو بوسیده باشد یا گوسه
 شود و روان افتاده باشد یا دست چاغل رسیده باشد یا سنگ و زجاج آنرا نجس کرده باشد آب
 و خاک تر باز باید شست هر چیزی را که از پاچه چنان توان گذرانید مثل روغن و غیره که سه چکر اگر
 نجس شود از پاچه گذرانیده در ظروف بنیاز و پاک میشود و انقیصم پاک کردن روغن و غیره در انصاف
 است که گرم مثل مویچه و لکس غیره و روان افتاده باشد اگر در روغن و غیره که خاصیت بکین
 دارد و موی یا گوشت یا از این قسم نجاست دیگر داخل شد یا سنگ یا کلاغ در آن دهن انداخته قدر
 خوردند باید دید که آن چیزی چه مقدار است اگر از یک پرسته زیاده باشد هر جنس که باشد اگر روغن
 باشد روغن اندازد و اگر تیل باشد تیل اندازد و همان جنس را در ظرفی که آن جنس در آن میباشد
 آنقدر بنیازد که ظرف پر شود و چیزی را اندازد بالاس آن بر زمین بریزد و آنرا پاک میشود و اگر از
 یک پرسته کم باشد بنیازد و نگاهدارد و فاما هنگام و حالت و ملک نگاه کند یعنی دیگر میشود
 یا نه اگر میرسد شده باشد بنیازد و بکار برد و اگر روغن و آب و عسل و تیل و شیر و آنچه از شیر
 ساخته باشد در ظروف شود و آب باشد در ظروف خود بنیازد و پاک می شوند اگر بر پرت لوم
 شود و شیر و روغن و عسل را در ظرف خود اندوده باشد در ظروف خود انداخته بپوشاند
 و از پاچه بگذراند پاک می شوند اگر شور و پرت لوم چیزی که در روغن نچته شده باشد بپوشاند
 بالاسه آتش بخارداشته بخورد و اگر خون یا نفهم یا نجاست و غیره بر بدن یا پاچه یا ظروف
 برسد و بجزیر یا نیکه یا بن نوشته شد می تواند شست اول گل مالد بعد از آن آب بشوید فاما
 آنوقت بشوید که رنگ و بوسه آن نجاست برود آن زمان پاک میشود و نهایش پاچه ظروف
 تمام باید شست اگر نجاست نظری کل برسد پاک نمی شود و تفصیل نجاست استخوان آدم
 میت منی غایط خون شاش خون جنین پشه پوست عروق اشک منفر استخوان چرک چشم
 بلغم شرب چرک گوش ناخن از این چیزها آنچه تعلق با انسان دارد و تعلق از آدم جدا بشوند

داخل نجاست میشوند تا زمانیکه هر چیز بجای خود است نجس است اگر این چیز یا از دیگرے باینکس
 بالا تر از ناف سوارے هر دو دست برسد غسل باید کرد و اگر این چیز یا از خود همین مکان برسد آن کثرت
 بشود و آچون کنبه پاک میشود اگر این چیز بایه نجس خواه از دیگرے خواه از خود باندام یا بمن تراشید
 و بهر دو دست برسد آن مکان بشود و آچون کنبه پاک می شود و اگر با این ل تلی خاطر نمی شده با
 از بهمن برسد که من پاک شدم و اگر ظرف باشد برسد که این ظرف پاک شد اگر بهمن در جواب
 بگوید که پاک شد می پاک میشود و الا نه از سر نو بشود براس پاک کردن هر چیزی که نام نه برده شد اگر
 نجس شود بشود و اگر شستن بجهت آنکه ضائع خواهد شد ممکن نباشد آب بر آن بقیا پاک می شود
 اگر آب یا چیزی دیگر را سگ یا کلاغ یا خیر و دیگر بچشیدن نجس می کرده باشند و اینکس از اینکس
 خمریت عیب ندارد و قول دیگر آنست که اگر در هر سال یک کرچه کبذ از این قسم خیر یا نیکه نداشت
 خورده باشد تمام سال پاک میشود براس دانسته خوردن این قسم پریشیت کنبه اگر از آن آب نخورد
 باشد و عمل دیگر دانسته کرده باشد پریشیت احتیاج نیست و اگر بفرش و جامه و هر چه سوارے
 خوردن و آشامیدن است سگ و غیره مساس کنبه و اینکس اطلاع نباشد عیب نیست و اگر در
 زمین پاک یا کوزه آفتد آب که یک ماده گاو و آنرا شکم سیر تواند خورد و باشد بشرطیکه رنگ و مزه
 و بوے آن تغییر نشده باشد و دست چانڈال و غیره مرد و بدان رسیده باشد براس آچون غیر
 باید گرفت که پاک است و اگر آفتد آب در جاسے بنے خاوند میان طرف یافته شود پاک نیست
 براس آنکه در ظرف شبه می شود و اگر ظرف پاک آب از چاه بر آورده باشند آن آب پاک است
 اگر آب باران در ظرف پاک نگاه دارد پاک است و برابر گساجل است و قبول و قبول رکبیش سوارے
 آب گنگ بر آسے که کیشب بگذرد استعمال نباید کرد و بچوے براس خوردن منع نیست براس
 غسل و غیره نظارت منع است آلاب و باولی و چاهے را که چانڈال و پیت ساخته باشند
 آب آن براس خوردن و غسل نباید گرفت که پاک نیست گوشه که براس خوردن حلال باشد
 آن جانور را اگر سگ زده باشد یا چانڈال و باز و سیاه و پهلپه و غیره جانور شکاری زده آورده
 باشد پاک است بشرطیکه از آن میان نخورده باشند شاع آفتاب شاع خیر که باشد شاع
 و سواره و آتش و غیره همیشه پاک است گر دگ و کلاغ و شتر و خر و آدو یعنی بوم و خوک

و مرغان و بیه و بز و گداز می بینند و گداز می رسد و گداز می رسد که از جادو بر می خیزد و نجس است و در حال
 کم می کند و سوسه این گداز می رسد که برسد پاک است واده گاو و اسب و سایه در حقان و زمین و باد و گیس
 و شبنم و کهر پاک است گداز می رسد از پستان شیر می خورد و دست از ناشسته شیر می رسد و شبنم نیست شیر
 پاک است و در سالان از نایک شیر می خورد و دست از ناشسته شیر می رسد و شبنم نیست شیر
 می بیند و این گداز می رسد که پاک می شود و در دهن بر آب پاک است و دهن با ده گاو و غایط و چرک
 آدم پاک نیست و پاک نمی شود اگر از زیر ساه و رخت گداز کند و در سنگه و زنگه باید گفت اگر چنانچه
 یا آدم نجس بر آه رفته باشد اگر شب است بشعاع ماه آن راه پاک می شود و اگر روز است بشعاع
 آفتاب و باد آن راه پاک می شود و قطره و قطره و باد و دهن آدم بر آه از یک بر دیگر می رسد یا از خود خود
 یا از بدن حیوان یا با سوسه دیگر می بیند و نجس می کند اگر عرق خود بر خود بپاشد نجس نیست اگر موسه سلبت
 و در دهن نجس پاک است اما پاک نمی شود و احتیاج شستن نیست اگر چرخ خوردنی در دندان چسبیده مانده
 و بعد از سوسه خود بخورد و بعد از آن از دهن بنیاد و دایکس در صورت نجس نمی شود اگر نجس و باطل
 ماند و در صورت نجس نجس نیست قول گوئیم که کشتن آن که اگر آن چیز که دندان چسبیده است یا در میان
 فاصله دندان مانده بسیار خور و است زبان آن نجس پاک است و اگر کلان است و زبان آن را است
 می کند تا بعد شدن آن آدم پاک نمی شود و قول دیگر آن است که اگر آن چیز که دندان چسبیده یا در
 فاصله دندان مانده اگر جدا شود و فرو بر و نجس نمی کند و اگر از دهن بیرون آید و نجس نمی سازد و اگر
 چیزه بخورد و اثر چربی آن شستن از دهن و دهن بر و پاک نمی سازد و اگر چیزه بخورد و اثر چربی آن
 شستن از دهن و دهن بر و پاک نمی سازد و اگر چیزه بخورد و بعد از آن دهن باید شست و اگر
 برگ بتول بر آه خوردن و شستن و میوه آچون لازم نیست اگر انگشت بطرف اندرون لب دهن
 کرده باشد آچون باید کرد و اگر برگ بتول خورده است یا میوه خورده است و چیزه از آن دندان
 چسبیده مانده یا طعمه خورده دهن شستن و اثر چربی آن در دهن و دست باقی است نجس
 نمی کند بر آه غسل و غیره چیزه که در شسته می شود آچون در آخرین اعمال باید که غسل آب و شیر
 و غیره و فیکه نوشند و هنگام عطسه بعد از خواب بعد از طعام را سوسه رفته باشد گریه کرده باشد
 و هنگام صواک کردن از گداز و ریح گفته باشد بر آه خوردن و نف بنیاد و دو پارچه را بید کرد

پارچه دیگر می شود بر آس خواندن و تعلیم نمودن و خوردن هر چند پاک باشد و آنچه اول در دو
 آنچه آخر تکبیر بر آس غسل و خوردن مشروبات اول یک آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و
 آنچه اگر گل و سرگین داده گاو آب و مغال ریزه و غیره را سنگ یا کلاغ یا چا نڈال مساس کند و ده با
 برسدین باد پاک می شود و انیکس را بنج می کند خانه که از خشت است اگر آنرا چا نڈال مساس کند
 با شادن باد پاک می شود و خانه که از گاه و برگ می جوید ساخته باشند اگر آنرا چا نڈال مساس کند
 با شادن آب پاک می شوند گر به همیشه ناپاک است نماندیش خود آن دست بناید که دین پاک
 نمودن با تمام رسید

فصل بیست و یکم در بیان مصرف خیرات

بر عباد از ریاضت اول بر همین راه پیدا نمود و موجب موجب و ساقی بر همین ان بود که
 و اعمال صواب بشود و اینها بنوعی زیست نمایند که باعث آسودگی و روتد و تیر باشد پس
 ظاهر شد که اگر خیرات بر همین بدو صواب کلیه حاصل می شود و از چتر می و بیش و شود و هم در ذات
 و اعمال پسندیده بر همین فایق است و در میان بر همین بر همین که در خواندن مجید و شنیدن سخن
 بر آن و غیره سبقت گرفته باشد بزرگ است و در میان این قسم بر همین بر همین که در بجا آوردن
 اعمال پسندیده محبوبی که مقرر است مقید باشد زیاده است و در میان این قسم بر همین بر همین
 که حواس خمسہ را از بون ساخته مشغول خدا طلبی باشد بزرگ است اگر از بر همین بر همین تنها یک
 صفت موصوف باشد چنانچه عالم است و پس یا مراض است و دیگر هیچ و یا در ذات بر همین است
 باشتاد و اعال خوب ساعی است و دیگر چیزه ناین قسم بر همین اگر چه مصرف خیرات
 است فاما چنانچه باید نیست در بر همین که این همه صفات جمع شده باشد آن بر همین مصرف
 خیرات است و بالاتر از آن نیست و آنرا پسندون یا تو گویند و بر بیان آنکه اگر کسی
 با این همه صفات موصوف نباشد و هر کدام یک صفت دارد کدام یک بهتر است بر همین
 چهار قسم است ذات بر همین بر همین عالم بر همین مشغول اعمال حسنہ بر همین عابد مراض از اول
 دو بر همین و از دو بر همین سو بر همین و از دو بر همین چهار بر همین خوب است تا چهار بر همین باشد پس بر همین
 بدو بر همین تا دو بر همین باشد با اولین داده گاو و زمین و کنجد و مسلمانند

فصل بیست و دوم در بیان ترتیب و اول خیرات

باید که اول مطابق مقرر ششکلیک کند ماده گاو و زمین و گنجد و طلا هر چه بر آید خیرات باشد برین
که بعضی تها که گفته شد موصوف باشد بدین طریقه خود نیز بر حقیقت صفات آن برین دانایا باشد
و تشخیص بدین صفات موصوف نباشد و پست و مردود باشد اگر خوبی خود بخواند باو هیچ مذید و اگر
شخصه که بدین صفات موصوف نباشد بدین وقت و اول خیرات نباشد و بدین وقت نیز نه نباشد
و بدین یکا برست طلبیده بدین پانچیز به گفته بدین آقا مس و ان میگویند اگر شخصی زرے یافت
یا به تیر تیر رسید یا به گام و اول خیرات است مثل شکر آنت و دوا و شی و غیره و در حالت برین
که بعضی صفات مقرر موجود باشد برین پانچیز نام شخصی را که بدین صفات است و آن شخص او را میداند و خاطر
گذرانیده ششکلیک کند و بر آید او بفرستد تا با به آیت برین غیر معترف خیرات مذید و اگر
بعد از ششکلیک بطور پست که آن برین ترکیب گنایان یکسره یعنی پست شده آن خیرات باو مذید
و بدین یکا به بدین شخصی که از خواندن و عبادات عاری باشد باید که طلا و ماده گاو و زمین و گنجد خیرات
یکم را اگر بگیرد و خود را و شخصی که باو میدد بدین روزی که بر خیرات دو قسم است یکی آنکه هر روز مقرر
کرده است و آن را یومیه میدد و دوم آنکه در تیر تیر یا در روز متبر که میدد باید که در تیر تیر و روز باشد
متبر که مثل شکر آنت و غیره از یومیه مقرر زیاده بدین نام باید که بدین برین موصوف بعضی صفات مذکور باشد
دیگر باید که حسب المقدور هر روز پانچیز مقرر خیرات بدین اگر کسی خیرات طلبیده باو و در و اول
خیرات غلین نشود و فر خاک شده بدین و اگر بجهان شخصی رفته خیرات بدین صواب آن به نهایت است
و اگر طلبیده خیرات بدین صواب هر کسی که بزار است و اگر بعد از سوال کرد بدین بدین صواب هر کسی که بعد
است ترتیب و اول ماده گاو و شاخ آنرا طلا و سیم آنرا به نقره بگیرد باید که گاو و شمشک نباشد مسکین
و سوار و ملازم باشد یا چوپان و ظرف و زمین همراه ماده گاو و بدین ماده گاو و شیر و آب باشد و حسب المقدور
جزوے نقد خیرات بدین صواب و اول آن اینست هر قدر موسی که بر اعضا سے آن ماده گاو و
آنقدر سال شخصی که خیرات میدد آنرا در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاو و کپا باشد شخصی که خیرات
میدد آنرا باو دانه که سی و دیگر شش اگر گذشت و شش از آنکه از گنایان پاک ساخته هر قدر موسی
که بر اعضا سے آن ماده گاو و باشد آنقدر سال در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاو و دیگر بجهان میدد باشد

چنانچه بعضی از آن بچه بیرون آمده باشد بدست خود که آنرا سید هر قدر موسی که بر او خفاست آن را دود
و بچه است همانقدر بگردد و بهشت بماند براسه دادن خیرات در همه جا بر همین بصفت موصوف مطالب
است و پاسب بچه تا وقتی که بیرون آمده و باقی در شکم ماده گاو است آنقسم ماده گاو را که خیرات است
گویند تمام زمین را خیرات میدهند اگر طلا و نقره میسر نیاید ماده گاو شیر دارد بدین نام ماده گاو عقیمه یا
اگر هرگز شیر نخورد و در دهن ماده گاو یکدانه زاید است و لایق را نمیدان است و حقیقت شیر دادن
معلوم نیست باید داد ماده گاو بشیر طبعی لاغر و سرخی نباشد بدین قسم ماده گاو هم اگر بشیر و مضر
بد بد بهشت میرود در بیان خیرات که برابر دادن خیرات ماده گاو است بخف اندر اسب کوفته و
باده آمده است با سواری داده نمیشد برساند یا جاسه خواب و فرش گسترده و طعام باو بدهد
تا آنرا در طرف شود و برابر خیرات ماده گاو است اگر خدمت مرض بکند باو و بدینجهان حکم
دارد و پرستش و توکمانیز برابر این است اگر بخانه بر زمین یا بنجانه چغری چغری یا بنجانه چغری
یا بنجانه چغری بر زمین آید باید که پاسه آنها را بشوید و طعام بخوراند و پس خورده آنها را بیرون
بریزد این اعمال نیز برابر دادن ماده گاو است زمین باید داد فاماز میند که قابل زراعت باشد چراغ
بنجانه بر زمین در رتبه که باو به تکیه باید داد براسه بودن مسافران فامد و مسافر باید راحت مسافر
و باو باید داد و تهریم جن خود بد طلا و گاو که بار تواند برداشت و پارچه و طعام و آب و کنجد
در دهن زرداگر بد بهشت میرود

فصل بیست و سوم در بیان نتیجه خیرات اول بعضی خیرات

اگر آب بد بهشت سیراب باشد اگر عسل بد به آرام و آسایش بی نهایت بیاید اگر کنجد بد به دوا و دوا
بیاید اگر چراغ بد به چشمه سار روشن و خوب بیاید اگر پارچه بد به چند لوک بیاید اگر اسب بد به کمان
لوک بیاید اگر دانسته یا نادانسته گناهی کرده باشد برابر پوست گاو زمین بد به از گناهان پاک می شود
بیان مقدار پوست گاو هفت دست مقدار یک دانه است و سی دانه را نوزق گویند زمین که حاصل
ضرب لول و عرض آن ده نوزق باشد آنرا چرم ماده گاو گویند فامه راست ساخته یا خریه بد
و فلج بد شمشیر که پناه بیاید یا کس پناه بد پاسه پوش بد کلاه باران یا خیر که باران ماند و ریح آب
باران و آفتاب بکشد باید و او جمیل و گل بد به زعفران و صندل و غیره عطریات بد به بل و اعجاز

و غیر مرکب سواری عید و بار و ادای بد و در وقت انبساط و غیره در وقت میوه دار بد و از قسم طعمه شکر
و غیره هر چه مقبول طبع اینکس باشد بخت صواب بد بد بلیک و مفروش خواب بد و اگر این چیز را
که نوشته شد بد یعنی بشود و اعمال صواب خود بد بگوید و دوست دارد و پدر بد و از دادن ثواب
ثواب می آفرید و اگر کسی بخاطر براری که بخانه اعمال حسنه داده میشود و اعمال ذمیه تیر باید داد و بد بگوید
اعمال ذمیه ساقط نمی شود بلکه ذمیه و دوزخ را گویند و میشود و اگر گیرنده اعمال ذمیه طبع زر سینه اعمال
ذمیه بگیرد و هر قدر زر ذمیه که بگیرد و دوزخ را گویند بر ذمه خود ثابت میکند اگر در جای خوب
مثل ترکت و وقت خوب مثل شکر است و بد بر زمین خوب مثل شکر و تری خیرات بد بد ثواب
آن بسیار است و اگر همین خوب بر وقت بسیار بر خیرات بد بد ثواب آن کم است و در میان بد
خیرات که بطریق خواندن علم داده شود و صورتش آنست که بد بگیرد علم تعلیم کند تا آفریدگار العبد
یا کتب بد بد بد و این خیرات همیشه در بر وجه لوک بماند و از انجا بر نیاید زیادتی صواب در دادن
تعلیم علم از آن جهت است که خیر دگر در آن نمی آید و علم زوال پذیر نیست -

فصل است و چهارم در بیان آنکه خیر و خیرات نکرده باشند

و صواب خیرات در انصورت حاصل شود که اسم است بر همه که بجهت صفات موصوف است و مستحق
خیرات گرفتن است اما خیرات نیلگیر دهر صوابیکه بجز خیر ادا و ان بشود با و نیز میسر است صورتش آنکه مثلاً
اگر کسی با داسب بدو داد و رد کند نیلگیر و صواب خیرات اسپ می باید بهین دستور بهر حال که ندانید
صواب دادن آن می باید و در بیان آنکه چیزی که بطلب بخانه نیلگیر آمد خیرات بدو باید داد
هر خندان شخص اعمال قبیحه که ده باشد این خیرات را که نوشته میشود رد کند و آن نیست کش خیراتی
مثل سالک شیرازی خوشبو که گل حشرات زمین زراعت و خانه گوشت پلنگ مفرشات آب
در وقت مشکل در خانه هر کس که پناه بیاید بگیرد و جوهر باریان نموده خانه جوهر سیوه پنج مثل ادرک
و زرد چوب و روغن زرد و عمل چوب سوختنی از رفته طعام بخیه که بجهت خوردن تجویز شده اما
از چهار قسم کس اینها را هم بهیچ وجه نیلگیر و آن چهار کس نیست زنان مطهره و فاشه و خواجیه سدا
و عتیق و آدم تپت چاندال و امثال آن دشمن بجهت پرستش دیو تا خوردن آنکه و بجهت پتر
و ادستای بجهت قوت زن و اطفال و مادر و پدر و بجهت قوت خود از همه جا خیرات باید گرفت

نما و خیریت هم از چهار جا به مسطور نگیرد بیان خیرات تمام شد.

فصل بیست و نهم در بیان ترتیب شراد

آدم متوفی را زبان هندوی بنیت گویند آنچه بخوابش و خوشنودی خود به بنیت اروح آن
غله یا نقد عوض غله بدادند شراد گویند و آن هر دو قسم است یکی آنکه به بنیت سه کس
مثل پدر و جد کمال شراد گویند و آنرا پارس گویند دوم آنکه تنها برای یک کس شراد گویند
آنرا ایکو دشت گویند و گناهیم که قسم مخفی شود یک جزو گویند شراده کنگاگت و اماوس
و غیره روزی و مقرر می داخل هر روز است و این را رفت گویند دوم را نخت گویند
و صورتش آنست که ایا با بجای رسید که تیر تمد است یا پس متولد شد شراد باید کرد
کامک گویند مثال آنست که بخت حصول مثله شراد جزو کرده باشد و بعد از کامیاب شدن
شراد بخند باز آنهم برین وجه است یکی آنکه هر روز گویند دوم آنکه در روزی سه مرتبه شراد
گویند سوم آنکه در هنگام تولد پسر شراد گویند چهارم آنکه ایکو دشت گویند پنجم آنکه از فوتیدن
در روز دوم شراد میکنند و آنرا اسپندی گران گویند شراد هر روز آنست که هر روز
طعام به برهمنان به بنیت پدر بد شراد ایام تبرک آنست که در اماوس و غیره آنچه نوشته
میشود بکند اماوس بشرطیکه در دور روز که اماوس و چودس یافته می شود بکند و در پنج حصه
مقرر کرده سه حصه از اول روز ترک کند ابتدا سه حصه چهارم را که پراهنه گویند بگردد و اگر در
اماوس یافته شود شراد گویند اگر در هر دور روز که چودس و اماوس باشد اماوس در آن
می شود پس در روزیکه در پراهنه آن روز زیاد یافته شود شراد گویند و اگر در هر دور
برابر باشد در روز دوم شراد گویند و در جمع شراد که مثل اماوس یا ششی یا نونی حصه را
دید و بکند این ضابطه مرعی باید داشت چهار ششی که شش بچشمینت و شش شراد و نام بود
همینت در لکهن و پس شش شراد لکهن و میان می شود و پنج حصه ماه کنوار و روز شکرانت
خصوصا چهار شکرانت شیکه و ثولا ذکر است و کروتی که بر زمین خوب بدست میفتد و باید
که این قسم بر زمین باز بست آمدن محالست بی پات و روز تریوشی که خنجر گاه باشد از تاب
از دست خنجر باشد آن روز را گنج چاه گویند و این تریوشی در کنگاگت ماه کنوار سه شود

نایقش پیشدادن و برین تریوشی متع است روز کوف و خوف چهار جو گاد و آن چهار روز است
 که در هر روز یک جگ ابتدا شده روز یک یکا یک بخاطر بر بند شراره باید کرد و روز یک متاع خوب
 لایق شراره بدست بیاید مثل گوشت خوب چاره متع که هر کدام متع در هر روز یک پیدا شده است
 سه نومی که شن بچه ماه کنوار و کاک و آگن تفصیل ایام متبر که تمام شد شراره سوم آنکه در هنگام
 شدن پس بکشد شراره چهارم آنکه بنام والدین بکند و آنرا یکو پشت گویند شراره پنجم آنکه
 بعد از فوت شدن شخصی روز و او از دهم شراره بکشد بر بنی که سواسه شراره هر روز براسه
 شراره دیگر سه باید چه قسم و بکدام صفات موصوف باشد اول آنکه خاوند بر چهار تبید باشد
 بیشتر طیکه آنچه خواند و است آنرا بر اموش نگرده باشد دوم آنکه آنحال نزار و نایقش پیدا خوانده است
 و بسیار شنیده است و آنرا شراره تری گویند سوم آنکه راه حق سبحانه تعالی خوب دانسته باشد
 و آنرا بر همه گیانی گویند باید که در هر سه بر همین میانه عبارتند برین جوان معنی متبر و برین که از
 اقسام بید است میداند شراره باشد بر بنی که جلیقه سام که جزو سه از سام تبید است بخواند آنرا
 جلیقه ساما گویند بر بنی که جزو سه از دگ بید بطریق مقرر بخواند آنرا توهو گویند بر بنی که
 جزو سه از دگ بید و جبهه بید بطریق مقرر بخواند آنرا تر سوپز نامند جزو سه از بید عبارت از
 یک شعبه تبید است و آنرا در هندوی شاکها گویند اگر این قسم بر همین پیدا شود خوب است اگر
 شراره برهم رسد بر بنیانیکه نوشته شده شود براسه شراره خوب اند و خواب را ده بر بنی که جگ
 کنایه باشد و اما دشمنیکه جگ کنایه باشد خسر مومن بر بنی که جزو سه از جبهه بید بطریق
 مقرر بخواند آنرا تها چکیت گویند و خسر مریه خوشان و ابل قنبد بر بنی که در اعمال خود
 قائم باشد بر بنی که عابد و متراض باشد بر بنی که براسه اگنوت ریخ کند داشته باشد یا علم
 اگنوت ریخ کند خوانده باشد بر محجاری بر همین خادم مادر و پدر بر بنی که در و انبسن راه حق
 سبحانه تعالی کامل باشد سواسه این بر همین براسه کناییدن شراره باری نیست اگر از این قسم
 بر بنیان که گفته شد شراره بکشد ثواب بی نهایت حاصل میشود و بر بنیانیکه در شراره نباید
 جلبید برین تفصیل اند مرضی که از جمله مشتب مرض کلان مرضی با و راه یافته باشد تفصیل
 مشتب مرضی سابق ذکر شده و بر بنی که عضو سه از اعصاب او زیاده باشد یا کم باشد که در چشم

بر من را دل تحقیق باید کرد و یکایک آزرده نمی شده و باشد بر همین و شش که شش را و می کنند بل و زبان لازم
دوست افعال بد کند و بر منباز که نیوته داده است بوقت این بر این طلب نموده بشیرین زبانی که می باید
بعد از آن پاسه آنها بشود و چون بکناند و بجا نیکه سه را داده باشد بشاند و خود در دست
و چپه داشته باشد اگر چه براسه این کار بر این مقرر نموده اند اما اگر ابتدا یک گهری پیش آرد و پسر
کرده باشد گهری دیگر تمام کند خوب است و این وقت را کتپ کال گویند و بر بیان بر پنج اسم که روز را
پنج حصه قرار داده اند پرات و شکم و مدھیان و اپراهن و سائیکال طریق این کتپ کال
که مقدار روز را پانزده حصه کرده هفت حصه از اول ترک کند ششم بر حصه باشد کتپ کال
و از ابتدا ششم حصه تا چهار حصه دیگر که مجموع تا آن وقت از جمله پانزده حصه روز و از ده حصه
میگذرد براسه شش را خوب است و بر بیان آنکه شش پیرا و شش و کتپ بیگویند این
بر شش خبر و در گذشته گناهان اند ششم حصه روز از جمله پانزده حصه چنانچه مفصل مرقوم شد
طوطی شای که گدن کل گوی که از نیال می آرد بھوٹ و غیره گویند بھت پوشیدن فرش
کردن فقره و بھه کجاده کاو و ناسه و فقره معنی کتپ است که گویند و گویند و تیشی
سوزن را گویند مطلب آنکه سوزنه گناهان در شش را و کخذائی و در مار و اون و بنگام متولد شدن پسر
و آنچه از قسم خوشحالی باشد به نیت بشوی و دو چهار بر همین ۱۲ بخورند و به نیت پدر و جد و کلان
شش بر همین به نیت جد مادری و پدر جد مادری و جد مادری شش بر همین که مجموع
پسیده باشند بخورند و بعضی در نیت آن غایب داشته اند که مجموع شش باشد اگر
شش مادر و پدر و جد مادری علوه کند براسه هر کدام چهار بشوی و دو که عبارت از چهار بر
است لازم است اگر هر سه را یکی کند چهار بر همین کافیت ترتیب شش و او یا هم مستحکم
به نیت بشوی و دو یک بر همین به نیت پدر و جد و جد کلان سه بر همین بیان ترتیب به نیت مادر
سه و همین دستور به نیت جد مادری سه بر همین اطعام بخوراند و جمع شش را و مادر و جد
باید کرد که از بالا پوشیده باشند و چهار طرف آن پرده کرده باشند و خانه را از سر گزیده کاو
چو کا داده باشند زمین جنوب دویہ نشیب باشد و قول بعضی آنست که در شش را و او یا هم
متبر که به نیت بشوی و دو بر همین مشرق روید نشاند و بر منباز که به نیت پدر و غیره نشاند

شمال رویه نشاند و اگر میسر نباشد براس همه یکیک بر زمین نشاند در شرود چپیه که ساسه بجا برآید
 فواید و بارشده شود بر زمین کافیت و در شرود برده که ایام سور باشد همه جاب بنیت پدر زمین
 بشوید و باطل شود و بنیت مادر بر زمین بشوید و باطل شود و بنیت جد و دوی بر زمین بشوید و باطل شود
 کند و اگر نخواهد براس همه یکیک کند و اگر احیاناً در زمین نیاید یکیک را بشوید و باطل شود و اگر را بنیت
 آباد و طعام بخوراند اگر یک بر زمین ببرد و چون براس بشوید و بر زمین دوم لازم است طعام
 حصه بر زمین بشوید و باطل شود و اگر نگاه دارد و اگر بر میپاری بیاید و بخوراند و اگر بر میپاری نباشد در آتش بوم کند
 در دیگر مرتبه مرقوم است که اگر سطلق بر زمین ببرد و بر زمین از دجه قرار بدد و سوال و جواب
 هر دو نمود میگفت باشد ترتیب طعام خورائیدن بر زمینان شر و هو اول است
 بر زمینان بشوید و از دست خود اندک اندک آب برساند بعد از آن یک دجه خواهد بود و دجه گرفته
 هر دو منرا نماید و یکبار که در دست بر زمینان بشوید و باطل شود و زمین ترتیب و دجه براس نشستن آنها
 بدینا و دجه نشستن بطرف دست راست بر زمینان بشوید و باطل شود بعد از آن بجه بر زمینان بگوید که
 بشوید و باطل شود و آنها بگویند که اطلب بعد و افسون مقرر خوانده بشوید و باطل نماید در وقت
 جو گرفته برسد بر زمینان بشوید و باطل شود از دور پرستش دیتو یا با وقت شر و هو زار باید که بر دو شوق
 باشد ترتیب نشاندن هر دو بشوید و باطل است که اول سیکه را در پیش شرق نشاند و دوم راست
 چپ او نشاند و در وقت پرستش دیتو یا با شمال رویه بنشیند و زین که پیش بر زمینان
 بشوید و باطل است جو میداند و بالا سه جو و طرف از مس خواه برنج یا از فلذات دیگر بسوی زمین
 نگاه دارد میان آن طرف انگشتری که از دجه میازند نگاه دارد بعد از آن دو دو دجه بر روی
 سر که از آن طرف نگاه دارد و افسون خوانده میان آن طرفها آب وجود چندان دگل میداند
 بعد از آن هر دو انگشتری دجه از میان طرف گرفته و افسون خوانده با آب در دست بر زمینان
 بشوید و باطل شود بعد از آن چندان دگل و دحوب و وی و قدر سه پارچه بجان بر زمینان بدد
 براس قشقه و مالیدن بدن چندان زعفران کافور اگر پراکنده گله که در شرود جانز است و اینها
 خوب اند و جوی بیابانی گله که از آب بر ویر مثل کنول و هر گله که سفید باشد گله که در شرود
 جانز بنیت اینست گله که بوسه نداشته باشد گله که بوسه آید تمه باشد گله در خسته که آن

درخت میان جبهه شترک باشد و آن جمیع از یک قبیله نباشند مثل درخت نشین تمام دیده گلهای
 سرخ سوسه زعفران و سوسه گلهای سرخ که از آب برتند گل درخت خار و اگر گل آن درخت
 که گل سفید و خوشبو باشد آنچه براسه بخور جائز است گوگل خندان خود و دیو و اگر بخور سینه و هوپ
 گوگل بد به روغن و عمل آن یکجا که ده بخور بد به بخور پخته که از حیوان ببرد نباید و ادخل شکر
 ترتیب چرخ از روغن زرد و روغن کنجد و هر چربی و منقش استخوان نباشد پارچه که باید و اول باشد
 جاسه پاره نشده باشد شسته و سفید ریمان کنده داشته باشد یکسخت پوشیده باشد چون
 ازین فارغ شد شروع در پرستش و شرا و نیاکان بکنند اول زنا بر دوش راست بنشیند از دو
 بر و جنوب بنشیند و دست بر همان آب بد بد از آن یک در بجه خواهد و بعد گرفته هر دو دست را
 یکجا کرده و در سر جانب یخ سوراخ کرده سرد و دم از آن سوراخ بگذارد و اینها را در دست بر همان
 بد بد از آن از دو بجه همین ترتیب ساخته بخت نشستن بر همان از طرف چپ بد بد از آب است
 بر همان بد بد هر یک که دست بر زمین از هر قسم چیزی در دل و از آب دست و میسایند و باشد چنان
 نیت نیاکان را در و قبالت نزدیک بر بر همان بشوید و اینها را اول سیکه از کشتایند دوم را دست
 چپ اول سوم را دست چپ دوم نشاند بعد از آن از اینها سوال کند که تیران را طلب نمایم بر همان
 باید که جواب بد بد که طلب بعد از آن افسون خواهد و کنیز نشاند و طلب نماید بعد از آن افسون دیگر
 بخواند در پرستش و یوما هر جا گفته است در پرستش نیاکان بکنند باید صرف کرد و گفته است
 بدستور بر همان بشوید و باید بد بد از آن که پیش بر همان بکنند از اخت پیش هر کدام بر زمین طرف
 خواه جلوسه طرف از فقره و غیره فلذات هر چه باشد بگذارد و از سه طرف کم نباشد فاما
 اول در بجه آب و غیره آنچه پیش ازین گفته است و در طرف فاما از اخت پیش بر همان باید که پشت
 وقت و این را گفته نام گو تر نیاکان بر زبان بیاورد و بعد از آن آب اگر گداز جمیع طرف فاما گرفته و در
 یک طرف جمیع کند بعد از آن یک در بجه بنویسد بر زمین بگذارد که نوک آن دو به جنوب باشد آن
 آب را بر آن انداخته از آن طرف پوشد بعد از آن در بجه که میان طرف فاما و دیالاسه آن طرف
 بگذارد و بعد از آن خوشبو و دود و دود چنانچه بخت دیوتا گفته بود و اصل از دو بر بار
 نام نیاکان سه برده باشد بعد از آن در یک طرف بر رخ نیت بنشیند از دو در یک طرف روغن

و از برهمنان براسه هوم رخصا بگیرد و زنا بر دوش راست گذاشته نزدیک آتش رفته
 و دو درجه در بر دوش گرفته و من را در پنج پنجه بیندازد و از آن هوم کند و از آن
 درجه را که در دست داشت شکسته میان آتش بیندازد و در بر جا که طرف گفته است نشاند
 ترا که از نقره باشد و اگر نقره نباشد از مس یا برنج هر چه میسر شود و سانس غروف گلی تول یا کند
 رکبش آن که اگر آگن پوتر است این هوم که گفته شد در آگن کند بکشد و اگر آگن پوتری نیست
 در دست برهنه و خواه در آب هوم کند قول دیگر آنکه شراد و بهر شست قسم است اگر آگن پوتری
 شراد میکند در چهار قسم که اول نوشته خواهد شد در کند آگن هوم کند و در چهار قسم اخیر
 در دست برهنه هوم کند و اگر آگن پوتری نیست در بر شست قسم در دست برهنه هوم کند
 چهار شراد و قسم اول اینست چهار ستمی کرشن بچیه بهنیت و شش شراد و نو می کرشن بچیه
 بهنیت و شش شراد و که در پنج یا چشبه کرشن هر دو دوازده ماه مقرر است شراد و روز ناماوس
 و پتر بچیه و غیره چهار شراد و اخیر شراد و کارنگ که روز پنجشنبه یا جمعه حصول مطلب کند شراد و
 که روز تولد پس باکره من زنا را بکند یا بکند تا مابا پاشا ندان باغ یا مقرر ساختن دیوتا
 کند چهار شراد و اشتمی کرشن بچیه بهنیت و شش شراد و که بهنیت یک کس کرده باشد
 و آنرا بگوید و شش گویند غله نیت هوم که در دست برهنه انداخته است باید که برهنه آنرا
 بعد از خوردن طعام دیگر که بهنیت خوردن او داده باشد یا آن یکا کرده بخورد اگر چه آن بخورد
 نیاگان خوش شود و سایر ستمی شونده شراد و روز ناماوس لازم است اگر کند صاحب برایش می شود
 بعد از آن افسون خوانده آب بران طعام معیانه بعد از آن افسون خوانده انگشت بر برهمنان و
 و طعام برساند بعد از آن آب وجود درجه در دست گرفته طعام برهمنان بشوید و او را خشک کند
 بعد از آن طعام حصه نیاگان را آب و کند و درجه در دست گرفته و نام و گو تر نیاگان بر دوش خشک کند
 بعد از آن در دست برهنه آنرا آب افسون خوانده بداند تا آینه نوشته بعد از آن گایتری دو افسون و گو تر
 برهنه آنرا بگوید که بصیغه خاطر و صل طبیعت طعام بخورد برهمنان که بهنیت نیاگان طعام می خورد باید که آنرا
 طعام خوردن حرف تر کند و دیگر آنکه مقرر است که ششمی که پدرش نوشته باشد اگر روز ناماوس
 شراد و بهنیت پتر کند و صاحبی می شود و این شست باید که و باید دانست که خوردن برنج قسم است

یکے را نماید و باید خورد و دوم آنکه بے غاییدن میتوان خورد و سوم لمبیدن خورده شود چنان
 آنکه یکیدن خورده شود و میل نشیکر پنجم آشامیدن خورده شود و باید که طعمی که بر بهمنان بخورند
 از هر پنج قسم هر کدام که خواست طبیعت آنها بیشتر باشد بخورند یا طعمی که نیاگان او دوست میدارند
 یا طعمی که خودش بر آن رغب است بر بهمنان بخورند و باید که طعام پوشیده که باشد ممل پوشیده
 اینست برنج لنگنی و جفت و دیگر برنج که بسیار باریک و سفید و اعلی باشد جو گندم و گندم اش
 برنج پاستی و تنی و غیره غله سحرانی کال شک آبی جفتیگالایکی زنجبیل مرج انگوژ و قند سیاه
 شکر کافور نمک سینه هانک با خمر کھل زایل کید کتار شیر و جوات و
 دروغن و غیره آنچه از ماده گافاز است شیر شند برنج گوشت سواے این پوشیدنی و گندم
 در بعضی سمر نوشته اند و بر بهمنان چمن که در شراد و نهاده خورند که در م قدس بخورند
 گوشتی مشرب گوشت که بزبان پوز کھاری میگویند و بسیار از ج مالش پیچیده و با نان
 باد بخان کالان ساگ پوسه چیزیکه از انگرانس ساخته باشند و پیل پنج کباب پنی وادیان نمک
 زنگار نمک شونیر شیر و جوات و دروغن از گاو میش ماده گاو قشاس و در بند و می سر صبه گاو
 شیراده گاو که از از امیدن ده روز بر آن گذشته باشد برنج شالی چیده و دیگر غله که پوست او
 بسیار و غله اندک باشد که بسیار ریخته شود نصف باریک نصف درشت می باشد باید دانست
 که طعام ممنوعه را بر اے آن تفصیل گفت اگر هنگام ضرورت جنس پوشیده بهم نزدیک سواے
 این ممنوعه دیگر جنس هر چه پیرسد بخورند شش که شراد و میکند باید که در غضب نشود و اضطرابی
 نکند و بصحیف خاطر باشد آفتقر طعام پیش بر بهمن بگذارد که شکم سیر بخورد و بقیه با طعام بقیه
 بعلام و نوکر که صاف دل و راست کردار باشد بخورند بحبت آنکه حصه تیران و اس برگ است
 و اگر این قسم طعام و نوکر نباشد در زمین گویند از آنیکه بر بهمنان از خوردن طعام فارغ
 شود شخصیکه شراد میکند افون مقرر و پید میخواند باشد بعد از آنکه بر بهمنان شکم سیر شوند
 خود گاتیری و دو افون مقرر و پید بخورند بعد از آنکه برنج و غیره غله خفته در دست گرفته
 از بر بهمنان سوال کنند که شما سیر شدید و آنها گویند که سیر شدیم بعد سوال کنند که طعام قیامت
 چه کنیم آنها جواب بدند که شما ایرانی و دوستان خود بخورید بعد از آن پیش بر بهمنان که نیست

نیاگان آنهارا طعام خورایند است اول درجه نوک بجنوب رویه بر زمین گذارد و آب کنگد
 بران انداخته بلا س آن برنج سخته مذکور را که در دست داشت گذارد و بعد هر مرتبه دوم بالا
 آن آب و کنگد بنفشه و بعد در دست برهمنان آب بجهت آچون افسون خوانده بدین آهنا
 افسون خوانده بنوشند این خورایند طعام به برهمنان تمام شد و در بیان ترتیب این
 طعامیکه از بقیه سوم باقی مانده و طعامیکه از خورایند برهمنان در مطبخ باقی مانده بقایا
 هر دو طعام را جمع کند و قدری کنگد در آن بنیزد و اگر آگن بهتر است و سوم آگن بهتر میگردد
 باشد نزدیک کنگد آگن بنشیند و اگر آگن بهتر است یا شعله است که اگر آگن بهتر گفتن جایز
 نیست نزدیک مکانی که برهمنان طعام خورده اند و بجنوب بنشیند و نوک درجه بر زمین
 رو بجنوب کرده چند بدین شرح جدا آرد سی تا سه کرسی به ترتیب جدی پرسی باید کرد و بعد از آن
 به برهمنان آچون بدید و بخورد و گوید که خیر و خوبی نصیب شود برهمنان گویند همچنین شود و بعد از آن
 در دست برهمنان آب بدید و بعد حب الهند در بنیت و دیو تا طلوع به نیت نیاگان نقره و سرب
 خیرات بدید و از آن آب که در ظرف باشد بر زمین بنفشه بعد از آن در خواست خوشنود
 بشوید و او نیاگان کرده افسون مقرر پس بخواند و در برهمنان گردیده و نشتکار بگوید بعد
 فرست که به نیت آمدن نیاگان و از آگون گذاشته بود و داشته راست بکنند و نیاگان را
 دست بدید و سایند و افسون خوانده بخت کند بعد از آن برهمنان را اگر از زبان دیده اند و از
 و اگر از دیده جدا اند تا سر حد برسانند و بخت گرفته برگردد و او آنچه از پند و ان طعام باقی مانده
 یا ایدان دوستان و خوشان بخورد و اگر بخورد و به شجاعت بر او لازم می آید گوشت اگر خواهد بخورد
 و الا نه خیر فاما برهمنان دیگر گوشت البته بخورد شعله که شراره کرده و او را بهفت خیر روز شراره
 ترک باید و در مسواک برگ تمیز خوردن غسل متیل بالیه روز و داشتن جاع تناول طعام
 دیگر س و دوبار خوردن او به شعله که طعام شراره خورده است آن روز بهشت خیر ترک بدید
 خوردن طعام و غده دوم در آن رفتن یعنی در جاییکه ساکن است از اینجا قصد دیده دیگر کند یعنی
 گفته اند که از دو کرده زیاد نمرد و بار بدار و و به غده علوم خواند جاع کند خیرات بدید خیرات
 از جاسه دیگر که بدید و به ترتیب با هم بخورد و به ترتیب که تمام شد و به ترتیب با هم بخورد و به ترتیب

مثل تولد شدن بسپرد و دختر و غیره خوشحالی آیین این شراد و غیره همان دستور است که در شراد و
ایام متبرکه گفته شد و اینجا از آن تفاوت است نوشته شده شود و اینجا بر آن نشاندن بر همان
بشود و به مشرق رویه گفته و بر همان تیر آن را در شمال گفته و اینجا به بر همان رویه به مشرق بگفتند
و خود رویه به مشرق بنشیند و در هر کار که در نیت نیایگان حرف بماند می گفتند بر زبان می آوردند
و پیوند اینجا از بیرون برگ درخت بر یا خجرات آیینیه بدو در همه جا لازم است که بعد از نیت
قول اشوالاتین رکعت شتر است که بر همین در همه جا به نیت هر کدام زوج باشد فرد باشد و در در همه
بخ نباشد زنار در همه وقت بردوش چپ باشد خوشبو و گل هر چه بدو و بار بدو بر سر
نقشن بر همه است و بدو در موم در دست بر همین بگفتند بعد از آن افسونه ها سه مقرر خواند و طعام
بر بر همان بدو در جانیکه بجهت بنشیند آن می نشیند زمین را بر گین ماده گاه و بیالاید و در همه را
نوسه بر زمین بگذارد که نوک آنرا بطرف مشرق باشد و روغن و خجرات یکجا کرده اهلعا میگوید
از خوردن بر همان در مطبخ باقی مانده به نیت هر کدام دو پیوند بدو قول شات آپ رکعت شتر است
که درین شراد و شتراد سه شود و نیت آرد و بعد از نیت کلان دوم به نیت پدر و بعد
بعد کلان سوم به نیت جد و ادبی تاسه که می ترتیب شتراد و ایام خوشوقتی با نظر ام رسید
و در میان آیین شتراد و یکو و شتر که به نیت یک کن میکنند یکو و شتر از بیگو میگویند که در آن
شراد و بر همین بشود و یوانی باشد و شتر سه دیونیت و طرف ارگه سیکه می باشد و در همه را
دست گرفتن سیکه مقرر است و به نیت یک کس شراد و میکند و پیرا طلب نمی نمایند و موم
نمیکنند باقی ترتیب شتراد و همان دستور شراد و ایام متبرکه است زنار در همه وقت بردوش
راحت بگذارد و قول رکعت شتر است که شتراد و نیت و تیرا ماد و پیرا نیت و شتراد و نیت تیر آن
در آن نیت بگفتند و شتراد و یکو و شتر در دهان بگفتند و شتراد و نیت نیایگان خوشحالی نیت صبیح باید کرد و باقی
نکود شد که طعام بقیه شتراد و دوستان و آشنایان بخورند و در بعضی شراد و طعام بقیه را
نباید خورد و تفصیل آن شراد و آنست و آن شش شتراد و است که در ابتدا به نیت مرده
میکند روز اول و در سوم و در پنجم و در هفتم و در نهم و در یازدهم و در بیست و یکم و در بیست و سه
و نیکه صاحب شراد و از آن خودش طعام بخورد و بقیه آن طعام دیگر را نباید خورد و هر قسم

طعام نیت که باشد در شراب چون شب بران بگذرد و اثر نباید خورد و آیین شراب و ایکو در شب نیت
 در بیان ترتیب شراب و سپیدی کردن طرف اگر چه بر همان که خوشبوست و آب و کبدر
 داشته باشد چهار بکند به ترتیب شراب و سه سابق تفاوت همین است که در اینجا چهار طرف
 باشد و چهار بر همین لازم است اول یک طرف به نیت پدر مرده کرده شراب و برسم ایکو در
 بکند و سه باقی را ابتدا از جد گرفته برسم شراب و ایام متبرکه شراب و بکند آب طرف اول گرفته
 اندک اندک در سه طرف اندازد و ناماند که در آن طرف نیم گذارد و این آب را در دست برین
 انداخته شراب و برسم ایکو در شب بالضرر و رسا شراب و سپیدی کردن براسه مادر هم بکند و
 شراب و ایام متبرکه شراب و مادر علیحد و جائز نیست باید یکجا نام هم برد و شراب و سپیدی کردن
 پند نیز چهار باید کرد و پند اول را بعد از شراب و سه حصه بکند و آن سه حصه را در سه حصه چند دیگر
 داخل کند بدین ترتیب پدر از بریت برمی آید بقول جاگیه و لکیده آخرت غلط است و میگوید که
 در پرتان مار کند و مرقوم است که شش کشته میزد و از روز فوت شدن تا یک سال در پرت
 میباید و در اینجا عمر گرسنگی و تشنگی سخت عاجز می شود تا زمانیکه به نیت او میباید و شراب و
 نکند از پرتیت خلاص نمی شود هر چه پیش از میباید و شراب و براسه او بکند ضایع است و آن شراب
 شراب و نیت شراب و روز و از دهم از فوت شدن شراب و بعد از یک نیم ماه از فوت شدن
 شراب و بعد از شش ماه از فوت شدن دو اذنه شراب و در تمام که همراه یک شراب و شش ماه
 بعد یک سال از فوت شدن بعد از شراب و سپیدی کردن شراب و ایکو در شب نباید کرد و اگر بعد از سپیدی
 شراب و ایکو در شب بکند نام بریت نه بد و اگر پدر فوتیده است و جد در قید حیات است و شراب و
 سپیدی کردن بکند باید که از ابتدا سه جد کلان سه کرسی گرفته بطریق صدر شراب و بکند و پند
 در آن سه پند که به نیت آن سه کس نموده داخل کند اگر جد و جد کلان هر دو حیات باشند
 همین ترتیب از جد جدا اعتبار نموده شراب و بکند تا به نصف میت اکثر این را بقول گذارد و میگوید
 که غلط است در میضرت سپیدی کردن نمی شود بفع و دیگران جائز داشته اند تا شش کرسی
 از شراب و بهره و حصه میباید که کسی به تقم از سپیدی میباید که کسی چهارم که در سه پند
 بنام پدر و جد و جد کلان میباید که کسی نیم از دو پند که بنام جد و جد کلان بدین پند

و کسی ششم از یک پنجه که بر نیت جد کلان بر بدست یاقوت برین وجه از سه پنجه بر شمش کرسی
 است یا نیت شخصی را که برین یا ماد و گاو گشته باشد یا اخته باشد شراد و سپند سی کران بر نیت او
 بیا نیت در جیب شراد و نام او را ترک کرده و بنام نیالکان شراد و بکنند زن که فوت شود اگر کتبی
 آمد بخبر حق آتش بخواه یا گاو گشته بخواه یا آرا چس بخواه یا تیلح بخواه شده باشد یا در آن دختر خسر
 خود را بچای سپید داشته باشد گوئی تر آنها در شراد و بنام پدر آنها باید خواند اگر کتبی آن آمد بخبر
 بر آنچه بخواه یا دلو بخواه یا آنکه بخواه یا پاجایت بخواه شده باشد گوئی تر آنها موافق گوئی تر شوهر آنها
 خواندن درست است و اگر گوئی تر آنها را بگویند نیز جایز است هر دو قسم را درین چهار کتبی برای
 آن تجویز کرده اند که نفر رگد شنگان قبیل خود کرده بر راس که رفته باشد بر همان راه سلوک
 بایکد و دیگر رگد را و دروش یکسان نباشد بعضی را گوئی تر شوهر و بعضی را گوئی تر آنها خوانده باشند
 از هر دو وجه هر کدام که مقبول و مطلوب انگیس بنشیند بران گویا نام بر دین پنجه شراد و مادر که در بنام
 سپندی کران حیدر اگر شوهر آن زن در حیات باشد سه پنجه بنام جد و جد کلان و جد کلان تر
 ساخته آن پنجه را درین سه پنجه داخل کند و اگر شوهرش مرده باشد در پنجه که بنام شوهرش
 باشد داخل کند بعد پنجه نام شوهرش را شکسته در پنجه دیگران داخل کند اگر زن شخصی فوت
 شده و از آن زن پسری نیست باید که شوهر شراد و سپندی کران براس او بکند و پنجه را
 در سه پنجه از ابتدا بر مادر خود و کسی حساب کرده داخل بکند و اگر در حیات باشد ابتدا از
 جد کند اگر شوهر براس زن شراد و سپندی کران بکند و پدر و مادر شخصی که شراد و سپند زده اند
 باید که بنام پدر و جد آن زن در سپندی کران پنجه داخل بکنند زن که سپیدگانی است شود
 یعنی با شوهر سوخته باشد پنجه را جدا بکند یا پنجه دیگری بکند و اولاد که از کتبی آتش بخواه و
 گاو گشته بخواه و آرا چس بخواه و تیلح بخواه شده باشد و یا پسرختر باشد و اینها شراد و
 مادر بکند باید که پنجه شراد و سپندی کران مادر به پنجه جد و جدی داخل بکند اگر اولاد از کتبی
 بر آنچه بخواه یا دلو بخواه یا آنکه بخواه و پاجایت بخواه شده باشد و پنجه شراد و سپندی کران که
 آنها بکند هر دو طرف داخل میشود پنجه به پنجه در داخل کند و اگر پدر حیات باشد بکند اگر جد
 حیات باشد بکند و اگر رسم قبیل لغز دیگر باشد بران روش عمل کند و در حال حاضر

شراره دارد در آنجا بجا بگذرد هر چهار ششگی کردنش بکجه هجنت و ششش در این راستا گویند
برده شراره شل تولد پس روکتختی و غیره شراره و گیشاره روزیکه فوتیده است و در هر شراره
سه نیت بکند که بنام مادر دوم بنام جد و سوم بنام جد و کلان باقی شراره مادر با شراره
پدر یکجا بکند چنانکه شراره پدر کردن بر فرزند لازم است همان قسم شراره جد اداری بر نواسه
لازم است فاما اگر جد اداری پسند داشته باشد بر نواسه لازم نیست فاما اگر در آن صورت هم
بکند ثواب میاید شراره اداری خشکی روز سپیدی کردن با جد اداری شده باشد از لازم است که شراره و جد اداری
پدر و نامادر یکروز باشد شراره و سپیدی کردن باید که بعد از یکسال از فوت شدن بگذرد اگر پیش از یکسال کرد باید که در آن وقت
داشته باشد بچه که از آب و حقیقت در غلبه بر زمین بد شراره سپیدی کردن سولای از چهار روز
جایز نیست روز و از دهم از فوت شدن بعد از یک نیم ماه از فوت شدن روز تولد شدن پس
و کتختی و غیره و اشمال آن بعد از یک سال فاما چهار بار شراره بکند در آن چهار روز یک روز
کافیست اگر پس از آن موتریت و شراره میکند باید بر آن موتری بوده است باید که شراره سپیدی
در روز و از دهم بگذرد اگر کتختی نیست در آن سه روز هر روز یک بار شراره سپیدی کردن
بکند یعنی گفته اند که شازده شراره را چنانچه تفصیل نام آنرا در صد گذشت هر چند شراره سپیدی
کرده باشد بر نواسه مقرر بکند قول بعضی آنست که پیش از شراره سپیدی کردن شازده
شراره را سه انگشت برسد و یک وقت بکند و روز و از دهم شراره سپیدی کردن بکند
فاما شق اول خوبست و شق دوم زبون است و در هر شازده شراره اگر مطابق شق دوم
عمل بکند نصیابطه شراره ایکودر شق عمل باید کرد و اگر بد شق اول عمل کند باید که نصیابطه شراره
ایام تبرک شراره بکند یعنی سه پند بد و بعضی در تصویرت هم نصیابطه شراره ایکودر شق
تجرب کرده اند مناسب آنکه بدستور یک در هر سال کرده است بکند یا چنانچه بزرگان او کرده
باشند بکند اگر شخص فوت شده است و چهار پس و از دهم هر چهار پس را لازم نیست که
شراره سپیدی کردن بکند بلکه کافیست و تا پس کلان باشد پس خور و کند سیاهی
که فوت بشود بر سه او شازده شراره و شراره سپیدی کردن نباید کرد بر سه او در روز
یا دهم از فوت شدن شراره بکند نصیابطه ایکودر شق در هیچ وقت بر کسیناسی شراره

نباید کرد اگر شخصی فوت شده است و پسر نزار و دیپسر دور دست است بر کس که در آتش داده باشد
 و پند روز اول داده است باید که تازه روز همان شخص چند بدو خواهیم که تر باشد خواه خلاص گو تر
 زن باشد خواه مرد هر که آتش داده است تازه روز پند بدو در سحر و تیش مرقوم است که بر آ
 شود روز و از دهم شروع میکنند می گران باید که فلان انسان نباید خواند شراد و سید می گران
 اگر پسر کرده باشد باید که شتراد و بعد از یک ساله و شراد و ایام هاسه متبر که البته بکنند اگر بکنند عا
 سه شود اگر سواسه پسر شراد و سید می و دیگر سه کرده باشد دیگر شراد و بر او فرض نیست
 اگر بخوابد بکنند اگر نخواهند اگر شخصی مرده است و تاریخ روز فوت شدن شخص معلوم نشد
 باید که روزی که ششیده است همان روز یا روز و اما و س در ماهی که ششیده است یا اما و س
 ماهی که در آن ماه خبر فوت بشود و قرار بدو باید و دیگر از خانه مسافر شده بود آن روز قرار بدو اگر
 پیرا گن پوتری فوت شده باید که کار شراد و تا یک نیم ماه از روز سوختن مطابق مقرری عمل اردو باقی
 اند و مردن حساب کرده بکنند ششید که گنوتری نیست جمیع کار و از روز مردن حساب باید که آنچه
 بقیه گفته اند که چون شراد و روز یا از دهم بکنند یا یک میشود غلط است صحبت آنکه ایام سوگ
 پیرا بر کدام طبقه مختلف است چنانچه شود در تا یک ماه سوگ است حساب آنست که روز
 یا از دهم درین وقت شراد و پاک سه شود و همین که از شراد و فارغ شد باز سوگی است پاک
 سها وقت میشود که از سوگ بر آید روز چهارم در هر سال شراد و باید که بطریق و شش و اگر انکو در
 بکنند و شراد و دیگر بکنند و اوقات پیرا میگنید قول بعضی از که پیشتر آنست که بر روز اما و س
 یا در روزی از پیرا چه که ایام هاسه مقرر شده است که فوت شد باید که به نیت
 شراد و بطریق ایام متبر که بکنند یعنی سه پند بدو در ایام هاسه دیگر اگر فوت شود شراد و چه
 بطریق ایکو در شش بکنند یعنی یک پند بدو و قول بعضی از که پیشتر آنست که پسر بر دوازده
 قسم باشد از آنکه دو قسم پسر یک که آنکه از خود پیدا شده باشد و هم آنکه از زن پیدا
 شده باشد از آنکه چهره گویند اگر شراد و بکنند در جمیع ایام سه پند بدو و اگر پسر آن از دهم
 دیگر از شراد و بطریق ایکو در شش بکنند اما قول صحیح آنست که اگر بر روز اما و س یا در روزی
 از روز هاسه پیرا چه فوت شود شراد و آنرا بطریق ایام متبر که باید کرد و در باقی روز اگر فوت

شد باشد اختیار دارد خواه انگو درشت بکند خواه سه پنجه بد بر مناسه خود یا بطریق دیگر
 نیاکان خود عمل نماید شراب و سنسیاسی روز چھ یا ه بکند بطریق ایام متبرکه سه پنجه بد بدین کار
 باد و گاه بخوراند یا بر بخوراند یا به چمن بد بد اگر اینها موجود نباشند در آتش بسوزند یا در آب بمین
 نیز از دانه های که بر بھمان طعام میخورند باشند زیتنه را که در آن پنجه بران کرده پاک بکنند
 و در میان چیزهای که در شراب و اگر بد ثواب بسیار حاصل می شود و آن چیز را که در شراب
 میگویند گفته اند کجبه برنج جو ماش و غیره و اگر اینها موجود نباشند آب و پنجه های خود فی مثل اردی
 و غیره و میوه اگر اینها را که نوشته شد در شراب و بخوراند تا یک ماه تیران سیر می شود و در میان
 چیزیکه از خراشیدن آن تیران بسیار سیر می شود اگر ای که براسه خوردن جایز است بخوراند تا ده
 سیر می شود اگر گوشت آهوسه سدر خه بخوراند تا سه ماه سیر می مانند اگر گوشت بز و قحطار
 بخوراند تا چهار ماه تیران سیر می شود اگر گوشت پرند می خوردنی بخوراند تا پنج ماه تیران سیر می شود
 اگر گوشت بز بخوراند تا شش ماه تیران سیر می شود اگر گوشت پتیل بخوراند تا هفت ماه
 تیران سیر می شود اگر گوشت آهوسه سیر می نماید بخوراند تا هشت ماه سیر می شود اگر گوشت سابر
 که از پوست آن سابر بند شمشیر و غیره می سازند بخوراند تا نه ماه سیر می شود اگر گوشت خوک صحرانی
 بخوراند تا ده ماه سیر می شود اگر گوشت خرگوش بخوراند تا یازده ماه سیر می شود اگر شیر باد و
 یا شیر برنج بخوراند تا دوازده ماه سیر می مانند اگر گوشت کرگ یا گوشت ماسک که قسمی از اهای است
 و پولک آن بسیار کلان می شود یا غله صحرانی خود و مثل برنج سیاهی و تنی و غیره یا گوشت بز
 و غیره یا نور خردلی که سرخ باشند یا گوشت بز سفید کلان سال که در هنگام آب خوردن
 شوک هر دو گوش از آب برسد و خسی باشد یا عسل یا کال شاک بخوراند یا در گیاه شراب کرده
 چیزهای خیرات بد بداید هر دو را بد و بر پاک یا در نمک یا در روغن بکند یا در روغن زیتون شراب
 بکند و نیز بد بد صواب از احدی و نه تیه نیست اگر در تیر و دشی این پنجه گها پنجه تر باشد و شراب
 بکند ثواب آنرا عدد بی نیست این چیز را که براسه خوراندند در شراب و معتبر کرد و براسه هر چهار
 برن است قول پوست رکب شیر آشت که اگر چه غله صحرانی و غله خود و رو گوشت و عسل براسه
 طعام شراب گفته اند تا مناسب آنکه بر بھن بخله صحرانی خود و و حقیقی و دشی به گوشت و

بر توج آمده باشد در همین وقت اختلال ظهور انجا میاید و آنست که ضایع کننده کار پاکست و ضایع
 شدن کار چه چیز است اگر پیش وینایش ضایع کننده کار با بجا نیاید چه در ابتدا چه در میان و وقت
 کار ضایع شود و بر تها و لبش و پیش این هر سه بزرگان گنیش را که از جمله جمیع خدمتکاران همیشه سرور
 عنایت فرموده قرار دادند که اگر کسی در تها و لبش و پیش این هر سه بزرگان گنیش را که از جمله جمیع خدمتکاران همیشه سرور
 بیرون صورت نه بند پس ضایع کننده کار با گنیش شد شخص که خواب بیدار زوری بسته اداست خدمت
 گنیش کار را پیش هر دو گنیش بران غضب میکند و نشانه غضب نمودن گنیش آنست که آن شخص در
 خواب به بنید که بر کنار دریا نشسته است و یکایک خاک کنار جدا شده با آن شخص در آب افتاد و او را
 غرق شده به بنید و بیم پاکت دارد و او را هر دو سر را در خواب به بنید که سر تراشیده اند و سر بر نه اند
 یا لباس نیلگون و سرخ پله لبس اند یا در خواب خود را به بنید که بر جانورانی که گوشت خام میخورند
 مثل شیر و غیره سوار شده است یا چاندال و خرد شتر چار و دو خود ضایع کند یا در خواب به بنید که
 بفرغ خاطر راه میرفت یغنی از عقب زیر کرده می آید و آنچه همان شخص به بیداری به بنید آنست
 که یکایک بے هیچ سبب جمیع خاطر برود و هر کار که بنید شد صورتی نیاید بے وجه و بے سبب
 اندوه گین می شده باشد یا پیرا پیرا شده است و جمیع معانی که پادشاهان و پادشاهان را بے باطن و صوفی است
 و پادشاهی نیرسد یا خرم صاحب جمال جمیع فعل حسد را است و قبیله موجود است و شهر
 خاطر خواه نمی آید یا زن حامله بعد از گذشتن وقت مقرر وضع حمل نمیکند و همانطور حمل مستحکم شده
 مانده است یا زن حایض میشود و حمل نمی آید یا برهنه می شود و علم و علوم بیدار مانده است
 فاما بر تها چارچون نیرسد یعنی کسی پیش و علم نمی آید و یا برهنه می شود و علم و علوم بیدار مانده است
 از استه است خواندن بلکه شنیدن علم و ادب میسر نمی شود یا در هر سو اگر کسی با پیراست فاما برود و
 نفس می بیند یا در علم زراعت سرآمد روزگار است فاما محصول زراعت خاطر خواه نمی شود و گاهی آنکه
 هر کس از هر کار که کرد اوقات گذر خود میکند و در آن کار سود نمی بیند باید دانست که گنیش از و
 آزرده شده است ترتیب خوشنودی کردن گنیش دقیقاً آزرده شده باشد باید که در ساعت
 روزانه بنویسد که تفصیل نوشته میشود و غسل بکند تا این غسل آرد و سرش زرد و زرد و زرد
 خیمه کرده بدن خود را با این باله را که رنگ کبوتر و غیره سرب او کند و چیدن و خورد و مشک و غیره

خوشبو که آنرا سرب گنده گویند بر سر مالیه عبد از آن بالا سجد راس نبشند و چار بر همین که
 بر آن و غیره بسیار بشنند و باشند و علم بنده خوانده باشند و بطریق خوب است میگرد و باشند و خوش
 محارره باشند و از وقت هر ساعت کلیان یعنی بسودی آن شخص که غسل میکند میخواسته باشند
 و افسونه نام مقرر خوانده آب بر وجه پاشانده باشند چار کوزه گلی نو ببارد که هیچ جاسی آنها
 سوراخ نشده باشند و نه شکسته باشند و گنده نباشند و هر چار یک یک باشند از تالاب عین
 یا مایه عظیم یا ریانه که هرگز خشک نمی شده باشد یا از مکان اتصال دو دریا یا هر چار کوزه
 گلی را بر کوزه بیار و در خاک پنج جا بگور و چون و چند و عود و زعفران و گوی در آن آب بنشیند و تفصیل
 خاک پنج جا جاسی عین اسپان جاسی استن فیلان جاسی بودن مار که به باغی مشهور است
 مکانیکه و در یا با هم اتصال گرفته باشند خاک چاه یا قصر تالاب عبد از آن زینتی را بر گناده گاه
 چو کا بد و بالا سرب آن از پنج رنگ چو کوبید عبد از آن پوست گاو و سرخ بطریقی که در هر پوست
 جانب موسی در تر باشد بالا سرب آن چو کوبید از هر پیشینه که مران بطرف مشرق باشد
 بالا سرب آن آسن خوب از چوب شری بر آن بنشیند و بالا سرب آن از چوب سفید بنشیند و زمین عبد را
 گویند و خود بر آن بنشیند عبد از آن در زمین هر چار کوزه گلی که گفته شد برگ درخت انبه و غیره
 پنج درخت کجا بدارد و بسج گل دو گردن کوزه یا بنشیند و کوزه بار البندل یا لاله بسیار چو کوب
 کوزه بار یا چوب کوزه بر سمت گدازد یک به شرق یک به غرب یک به شمال یک به جنوب و از آن
 زنی که شوهرش زنده باشد و اولاد داشته باشد و جمیع خوبها موصوف باشد بطلبه تا رتب
 آرتی و قسقه بجا آرد عبد از آن بر همین که چارج است افسون خوانده از کوزه که بطرف مشرق است
 غسل بکند عبد از آن افسون خوانده از کوزه که بطرف جنوب است غسل بکند عبد از آن افسون خوانده
 از کوزه طرف مغرب غسل بکند پس از آن بر سه افسون خوانده از کوزه طرف شمال غسل بکند عبد از آن
 در دست چپ طرف پراستی سر و در وجه برگرد دست شور و اگر از چوب گوی ساخته باشند
 گرفته شش مرتبه افسون خوانده بر شش بار آن تیل برسد آن بنشیند و بعد از آنکه در زمین که
 بر گناده گاه چو کا واده باشند چو زه و خور و چار گوشه که عبارت از سیدی است از رنگ
 یا خاک بزار و عبد از آن بالا سرب همان بیدی چو بگذاشته و آتش سوخته بر پنج پیر و باز همان پنج

چتر را شش افسون خوانده در همان آنش چوم کند و آنچه برنج نیمه باقی مانده از آن قدر سه گر فته بر نیت
 بر شش دگ پال جدا جدا بر زمین جدا جدا از آن افسون خوانده گیش و پارتی را تمسک کند بعد از آن غلغل
 طبله در بعد بران گذارد و بر سر پا بران گیش و آنچه آویسی باقی ماند بران علیه فشان بند و از او رشته
 و افسون خوانده در چهار راهه گذارد و تفصیل بدان گیش و وی برنج خام که یکبار کوفته باشند و او بگذرد
 و برنج نیمه یکجا سوده و با می نیمه و خام گوشت خام و نیمه گلسه رنگ بزرگ عود و در عطران و مندل
 و غیره خوشبو سه قسم شرب شرب قندی شرب که از غله ساخته باشند شرب که از عمل ساخته
 باشند طعام که از غله نیمه در آن صورت ساخته باشند پوری پوره و دود خیر کرده و غلغل ساخته در روغن
 بیز و در رشته گذارند از آن تسبیح ساز و خوات و برنج نیمه آینه شیر برنج آرد برنج با قند سیاه نیمه
 لک و بسته و این چیز را از پارس برنج آرد و در دو غیره لوان نهاده افسون خواند و پیش گیش و وی بگذارد و گل
 با آب آینه گیش و وی اگر گندیده بود با آب و سرسخت و گل هر دو دست بگردانند و پیش آنها بگذارد
 بعد از آن ایستاده شده افسون بخواند در یکبار گیش و وی شوشل شود بعد از آن پارسه سفید پاکیزه شود
 و مندل سفید باله و حایل گل سفید پوشد و حسب المقدور بر همان طعام بخواند بعد از آن آوستا
 یعنی شخصی که پیش او بید نهاده باشد یا بر تنه که این اعمال باستقواب و بجا آید و باشد دو یا سه
 بدو حسب المقدور بر بر چوبان به نیت گیش خیرات بدو باید دانست که تقدیم و تاخیر این اعمال
 مفوم نشد با بران ترتیب آری به نگارنده نویسد اول آوستا و چهار بر چوبان دیگر و از بدو بعد
 بعد از آن با زو بعد از نزدیک بعد از آن صورت گیش و وی ساخته نگاه دارد و بر شش کند بعد
 برنج بر سه جوم بدو بعد از بر بعد از آن نشیند نگاه بر چوبان به دو و خیرات او بخواند بعد از آن
 چهار گوشه غسل کند بعد از آن بالا سه سر و تیل چنانچه گفته اند بنیاد بعد از آن از برنج نیمه جوم
 کند بعد از آن بر شش دگ پال در همان زمین بل بدو شخصیکه غسل میکند بعد از غسل پارسه سفید شود
 و خوشبو سه باله و حایل گل پوشد بعد از باقی آوستا و بر چوبان گیش و وی بل بدو بعد از شش آنها
 بر زمین بگذارد بعد از آب دگل یکبار کرده اگر گندیده بود بعد از بدو آب و سرسخت خدمت کنند
 و نیایش بجا آرد و آنچه از بل اینها باقی مانده در غدا افشان انداخته میان چهار راهه
 بگذارد و بعد از دو بار چه که نذر از هر طرفی را که چوچه در خیرات بدو حسب المقدور بر زمین طعام بخواند

فصل سب و هفتم در بیان ترتیب گزینش

و فیک از جمله نه ستاره ستاره الجالغ منتهی نحوس باشد و خواهد که ضرر آن نزد بدین ترتیب پیش
 ناید اگر غالب دنیا باشد یا خوشی دیگر آن زد و کمید یا در حقوسته گرفتار باشد باید که هر نه ستاره در این
 آیین خدمت بجایار و اول صورت هر نه ستاره را با نود صورت آفتاب از مس و صورت ماه از
 بود صورت مریخ از چوب رکت چند صورت عطار و مشتری از طلا و صورت زهره از نقره صورت
 زحل از آهن صورت راجو از سرب صورت کیت از روغن لبا زد و اگر انیا ممکن نباشد و دسترس
 بدان غایب باید که صورت هر کدام را با پارچه از همان قسم رنگا که گفته شده و بان رنگا موافقت
 داشته باشد خوب یا بد و اگر انیم مقدور ممکن نباشد بر دس زمین از رکت چند و غیره خوشبو
 موافق رنگ هر کدام صورت بکشد و بر میان صورت هر نه ستاره موافق نوشته متبیین این صورت
 آفتاب بر گل کنول نشسته و گل کنول در دست دارد و دست دوم بر اس و عاسه خیر بالا کرده و شعاع
 آن بصورت آن زردیست که اندرون گل نیلوفر می باشد و هفت اسپ که موسوم بر سپت است و نه
 میکشد سوار است و دو دست دارد و صورت آفتاب یا چرخ سفید پوشیده و ده اسپ و هفت از اسپکشد
 و زبور سفید پوشیده و یک دست گز و دست دوم بر اس و عاسه خیر گفن بالا کرده و دست دارد
 صورت مریخ حایل گل سرخ و پا چرخ سفید و چهار دست دارد و یک دست نیزه و یک دست
 ترسول و در یک دست گز و یک دست بر اس و عاسه خیر بالا کرده بر پیش سوار است صورت عفت آرد
 حایل گل زرد و پا چرخ زرد پوشیده و برنگ گل صد برگ رنگ چهره اوست چهار دست دارد و در یک دست
 شمیر در یک دست سپر و یک دست گز و یک دست بر اس و عاسه خیر بالا کرده بر شیر سوار است و در
 مشتری گل زرد و پا چرخ زرد پوشیده و خودش نیزه است بر شیر سوار چهار دست دارد و در یک دست
 در یک دست تسبیح و در آنچه در یک دست کندل و یک دست بر اس و عاسه خیر بالا کرده صورت زرد
 رنگ خودش سفید دیگر همه موافق مشتری صورت زحل رنگ نیلم دارد و او را چهار دست است و در یک
 ترسول و یک دست بر اس و عاسه خیر بالا کرده در یک دست کمان و در یک دست تیر دارد و بر گیده سوار است
 صورت راجو که بر منبر چهار دست دارد و در یک دست شمیر و یک دست سپر و یک دست ترسول و یک
 بر اس و عاسه خیر بالا کرده رنگ خودش مثلگون بر شیر سوار است صورت کیت رنگ خودش

برنگ دو دواست و دو دست دارد و گویا به نظر بر گیت ده سوار در یک دست گزدار دو دست دوم براسه و عاقله خیرا کرده فاما قول بخت آنست که گیت بسیار اند باید که صورت کلاه بر سر جمیع آنف بنویسد در دراز سس هر کدام را بر پیر باگشتان خود بکشد و پشت انگشت یاد و از ده انگشت بکند محل نگا داشتن صورت هر کدام آنست و از صورت آفتاب بگذارد و به جنوب انصورت قریح بگذارد و شمال مشتری میان شمال و مشرق عطار دو و شرقی و تیره میان جنوب و مشرق و آفتاب به سمت مغرب زحل میان مغرب و جنوب رأس میان مغرب و شمال و توب بگذارد و بعد به برج سفید گرفته همه را طلب نماید بگل خوشبو و پارچه هر کدام را بر پشتش نماید فاما این چیز را باید که برنگ هر کدام بسیار باشد و بن بدو گل براسه هر کدام بسوزد و انصون بخواند باشد بعد از آن آتش روشن کرده بر تریه که خواهم گفت به نیت هر کدام از این بسیار و با هم بکند بعد از آن بر بنجه که باقی بخت گناه داشته از آن بچند چوب براسه سوختن باید که در از می از سر انگشت سبابه تا سر انگشت با شام و از ای و در مهندوی پراویس گویند و چوب هم اند که تر باشد و از میان نشکافته باشد و با پوست باشد و قوی و خوب باشد شکسته نباشد براسه هم آفتاب از چوب اک بگیرد و براسه هم آفتاب از دهاک بگیرد و براسه تریح از چوب کثیر براسه عطار و از لث جهره و براسه مشتری از میل و براسه زهره از گول و براسه زحل از چوب چند که از اسمین نیز گویند و براسه آس از دوب و بر آفتاب از در بجا از انصون براسه هر کدام بچند و براسه هم هر کدام بکشد و پشت حد و چوب بگیرد و اگر انقدر هم نرسد بهشت و دشت عدد چوب ضرورت از عمل دروغن از دوشیر و خجرات هر چه برسد چوبها را مالیده بهمان چوبها بچند تفصیل طعام براسه نیت ستماره باس مذکور براسه آفتاب بر پنج بخت و قند سیاه براسه و آفتاب شیر بر پنج براسه عریخ عله صحرای خود و براسه عطار و بر پنج سامعی بخت و شیر براسه مشتری بر پنج بخت و خجرات براسه زهره بر پنج بخت و دروغن براسه زحل بکند و بر پنج بخت براسه آس گوشت خردنی بخت یا بر پنج بخت براسه زنب بر پنج بخت گوناگون طعام نیت بر ستماره که تفصیل نوشته شده به بر بهمان بخورند تعداد بر همین شرط نیست حسب القدر بخورند و اگر این چیز را که گفته شد شیر نشود و هر چه از پنج بخت و غیره بخورند

بعد از آن بدین آفتاب ماده گاو بدینیت قناب ناخوس و بدینیت مرغ گاو بدینیت عطار و
 طلا بدینیت مشتمی پارچه زرد و بدینیت زنبره اسپ پاندر که مفید روی آبل باشد و بدینیت حل و گاو
 سیاه بدینیت راس این کار دو غیره و بدینیت دق نیز همین اثرات بدد و اگر میسر نباشد آنچه
 تریاق خیرت بدد و ستاره که بطالع او منحوس باشد پریشانش آن بسیار بجا آید و در بعضی ستاره ها
 و عاقله خیر کرده است که اگر ستاره بطالع شخصی منحوس باشد آن شخص پریشانش او نماید اثر بدی بر
 شود و بادشاهان راسه باید که البته نیایش این نه ستاره بجا آید و این نیایش نه ستاره بالظرم سترده

فصل سب و هشتم در بیان بعضی امین پادشاه

این که رحمت پیش ازین گفته شد تا پادشاه را سواست که چیرا آنچه لازم است گفته میشود
 این را اگر در هر م گویند پادشاه راسه باید که کار یک پیش نهاد و بهمت خود باز در آن سعی نماید که
 بالظرم رسد و نیز درین فکر نباشد که چه خواهد شد مشورت کرده شروع و کار بکند اگر یک خدمت
 خوب بجا آید و آنرا در خاطر داشته باشد و اگر کسی بدی کند آنرا فراموش نکند خدمت عابدان و اخلاص
 بجا آید و در لایم باشد و از چهره آئین با سینه یک نیز چهره مناسب حال پادشاه باشد و غلات آئین
 پادشاهی نباشد محل آرد و تند و نیز نباشد و فیکه باعث آزار خلایق نباشد و جو گوید سخن و باذل باشد
 از آمدن و جمع مال دنیوی خود شوق نگردد و همچنان از رفتن آن آزرده نشود و زود آرد و رسیدن و اصل
 باشد و دلاور باشد راست گو باشد همیشه با همارت باشد سر کار یک پیش گیر دستوری در آن بکار نبرد
 کوشش نماید آرد و ساخته شود آنچه بشود و فراموش نکند با شریان و مفسدان بد باشد سعی در یاد گرفتن
 همه خوب بکند غیبت و بدگویی نکند در دعوای مستقیم باشد بر تامل و مشورت
 آرد و خواهش طبیعت و غضب نباشد آرد و سه طبیعت و غضب نه زده قسم است آرد
 جمله آرد و طبیعت ده است شکار قمار خواب روز غیبت هر دم گفتن مایل زدن
 شتاب رقص سه و دستاره و در باب و غیره فضول گشت آرد و سه غضب
 بهشت است در غیبت دیگران بودن سبش کردن سبب آن را گویند
 که ناخیزد و محض بسینه زوری خواهد که کار سه بکند مثلاً گرفتن مار قتل با دغا
 حقد عیب جوئی از بے انصافی مال کس خیل کردن سخت زبانی زدن کوب

از جمله این همزه بهشت قسم بسیار بدست شتراب خوردن قرار با حق بایک زمان بودن مشغول شکار
گشتن حرف نا بلایم گفتن دشنام دادن کار خود از غضب ضایع کردن راجه را باید که داناسه علوم باشد
شجاع باشد ترسند نه باشد کار که ظاهر شده باشد و حکمت در پنهان داشتن آن باشد نوسه
که پنهان باشد چهره راسه شناخته باشد ترتیب سیاست و جرمانه و پاداش اعمال بنده باشد
آین زراعت و سوداگری و امرالش مال و اسودگی چهار پانین میدانسته باشد از هفت رکن و دشمن
داخل کرده غفلت نمواند کرد راجه را باید که از احوال هر وقت مذکور غافل نباشد در محافظت آن بکوشد
سیکس خود دوم وزیر سوم اهل قبلیه چهارم خزانه پنجم ملک ششم قلعه هفتم قوت که اگر بسیار باشد
رگ میدسامم بدین تجربه بداند این قسم راجه را که موصوفی به صفات مذکوره باشد باید که بهشت
وزیر بکند آئین وزیر کار که باید که دیاناید که مرضی راجه در چه چیز است بدان قدیم خدمت باشد بدین
خدمت نیاگان بجای آورده باشد از خوشحالی خوشحال و از دلگیری دلگیر شود از چیزی که دهرم و از تنه و کام
هر سه بغیر از خبردار باشد شجاع باشد کار که میکند که انجام آن چه خواهد شد اگر از قبلیه راجه
وزیر باشد تهر است فاضل باشد که امتحان آن وزیر کرده باشد راجه کار که بکند بعضی اوقات
با جمیع وزرا بعضی اوقات جدا جدا انگاشش کند قول آنرا بخوش بخاطر آورده آنچه معتدل باشد بجا آورد
با دوست نیز انگاشش بخند آئین دوست که براسه راجه لازم است دوستدار باشد و عیب دشمن
پنهان ندارد و منجم باشد علم شاستر و راه روش مردم میدانسته باشد ترتیب سیاست و جرمانه بنده
باشد از تهر بن بدید میدانسته باشد راجه را باید که ملک بجای آورد خیرات بسیار بدو از جنگ ثواب خیرات
دادن بسیار است در جنگ بعضی چیزها فادش میشود که براسه آن پراشتیست باید که در جنگ جانور
کشته می شود در خیرات که بر پنهان بدو بکس آزار نرساند و کشته نمی شود خیرات از جنگ
فاضل است راجه از اسلحه که موافق حق و حساب باید بطرز سوداگری و غیره از آن چیزی بقیه
و آنچه نفع شود از جمله آن خیرات بدین زمین خیرات دادن براسه راجه بدو که میسر رسد اگر زمین بدو
یا روزی یا سال یا نه براسه کسی قرار بدو در زمین خیرات باز تصرف نهند باید که آنچه بدو متک
خط در میان آورد و تا وقت مناقشه نشود متک بر راجه یا تنه من بگوید نام چارگری از
خود نام شصت که باو میدد و هنر و اعمال آنرا در متک ثبت نماید مقدار خیرات بگوید و در آنجا

مقدار مسافت آن زمین از دیر نبولید تفصیل آبادانی و شور و آلاب و شاپره در آن باید نوشت
 در آن تسک بنویسد و بنویسد که این نوشته بمن قبول است نام خود و پدر خود بنویسد علامت
 مقرر می خود بر آن کند مثل صورت شمیر و غیره و کند و بشمار که سال دماه باشد در تسک بنویسد
 خود بنویسد نام کینکه زمین پیچیده داده باشند در تسک باید نوشت و نشی مقرر می بموجب
 حکم راجه بر قضیه و بر و فرموده باشد بر و آنچه بنویسد و بر آن کند بنویسد که بادشاهان آیند
 به حالت آن تغییر را ندهند و بادشاه است که بحال وارد نماید از خیرات و هدیه ثواب می یابد
 و اگر مناقشه در آن زمین بهم رسد راجه بخویر نموده حق بحدت رساند و بر میان جایگزین بخت
 بودن و استقامت راجه مناسب است ملک خوب و خوش هوا و بجا نور ساز و آرا باشد و در و گاه
 و کسب و نوکری به کس دست و پد هموار باشد آب و علف فراوان باشد میوه و پنخ خوردنی
 و گل بسیار باشد باشد که و جنگل اندک باشد در همچو با قلع ب از و قلع شش قسم است
 در جاییکه اطراف آن بخت فرو آمدن لشکر غنیمت باشد قلع ب از و در جاییکه پشته بلند باشد
 یا در جاییکه گوله ضرب زن بآن نرسد قلع ب از و قلع آب و قلع جنگل قلع مردم قلع کوه براس
 محافظت و حرم که کیش و آیین باشد فاضل و عالم داناس را مقرر سازد براس نگاشت
 اگر فتنه جزا نه نیز فاضل و عالم باید که از اعمال بد و نیک خبردار باشد و براس محافظت مرکز
 حرم را جسد مقرر کند براس کار پاس زبون آدم زبون تعیین نماید این نوکران مامور
 مذکور را باید که محور فاس پای شاه باشد و حکم کار می کنند و اگر فتنه و صورت نمودن خزانه
 احتیاط کار بر بند و دانا و عالم باشند از ماله که بزرگوار و س خود در جنگ پیدا کرده باشند
 خیرات بدو از خیرات دیگر ثواب آن بسیار است رعیت و ابنوسه پرورش نماید که آسوده و
 سلمیم و هر اس آباد باشند و میکه در جنگ از لشکر راجه آراجه بخت ملک گیری باستقلال
 تمام گشته شوند بسد لوک میروند در براق زهر و غیره و غل نباید که اگر لشکر شکست بخورد
 و چند س از آن جدا شده بجنگ بروند و گشته شوند و هر قدم ثواب آسومیده جنگ می یابند
 اگر نیز تاجن لشکر غنیمت را نباید گشت که داخل خون است و در میان تفصیل مرد می که
 در جنگ نباید گشته شمشیر بگوید من از تو ام حاضر و مثل خواجه سرا و قضا شهنش که براق

نداشتند باشد شخصیکه مشغول جنگ دیگر می باشد شخصیکه ترک جنگ داده باشد شخصیکه صحبت تماشا می
 جنگ آمده باشد سوار پیاده انگشت سوار یکدیگر اسپ شود و فیلان بملیان که مرکب سوار سی میرانده باشد
 شخصیکه موسی سر او شده باشد شخصیکه بر درخت شده باشد وکیل که آمد وقت میان دو اعدا میگرد
 باشد هنگام آب و طعام در هنگام فرو آوردن کفش زن بکنش را باید که آدم بهی بکتر را که برفت
 آزار و جنگ برهنه گویند نزد فیل داده و اسپ که بران شخص سوار نیست و بطور خود میگرد و با فروش
 و چارن برهنه راجه راجه باید که راجه بدست خود بکشد و یکدیگر را نمیرسد که بران براق اندازد
 راجه را لازم است که هر روز صبح بول و دل و خراج را ملاحظه نماید بعد از آن باد و دمی و احوال پر سی
 مشغول شود و بپهر روز غسل کرده طعام بخورد بعد از آلات طهارت و نقره را هر چه میاید خود ببیند و بفرماید
 که به محافظت در خزانه نگاهدارند مطلب آنکه با احوال خزان را رسد و از آن غافل نشود با موساسانی را که
 تفرغ وضع نموده بجهت خبر گیری با طرف و جوانب بفرستند هنگامیکه برگشته بیایند آنها را در خلوت بگرد
 پیش کس ظاهر نازد و اطمینان که بجای بفرستند و آنها بیایند در مجلس آنها را ببیند و بحقیقت و
 رسیده اگر بخوابد باز بفرستد اطمینان برسد قسم است که آنکه بجای برود و وقت و اوضاع را دیده
 آنچه مناسب باشد بگوید دوم آنکه چنانچه که برده باشد با نقد برسد کم و زیاده بگوید سوم آنکه خط بماند
 و جواب بیاورد پس بعد از دو بپهر اندرون حرم سرب رود و بازمان مشغول گردد و خلوت کرده که گفتار نماید
 سر و بشوید و یا تماشا و رقص بگذارد بعد از آن رخت پوشیده و براق بسته در دیوانخانه نشیند
 و ارسد و فیل و اسب ملاحظه نماید و غزل و نعت چو کید از آن مناسب وقت و حال بجا آورد بعد از
 شام شدن بندها کرده و براق گرفته تنها با موساسانی را که چنان نگا داشته بود طلبیده و احوال
 بپرسد و بحقیقت و ارسد و براق در دست خود داشته باشد بعد از آن متصدیان خود را طلبیده و معاملات
 خود و ارسد بعد از آن ساعته بایل موسیقی متوجه شده بجهت خوردن طعام برخیزد و قدری راه
 طے نموده مردم را رخصت کند و خود بحرم سرب رود و در آنجا حسب لحد و در چهره بنوازد بعد از آن
 آواز نواز چون یک پیرشت بگذرد و شغیفه بنواب رود و چهارم پیرشت شب که باقی ماند با و از میان
 مضامین غیره ساز آج را بیدار باید ساخت آج را باید که بیدار شده با اتفاق علمایان خود تنها
 بعلم و ارسد و معاملات ضروری که در آن روز باید که در خاطر بیاورد و بقیه نماید شب که بپوشد و بپوشد

تاریخت غنیم خود بخود آمل شود راجه اگر ملک دیگر سے بقرن خود آورد و خواهد که آنرا بشرف خود نگه دارد
باید که در گرفتن خراج و غیره مودب شود و محول آن ملک سلوک نماید و بقابل ملک قدیم خود محل نگذارد
در قلعہ قید کرده راه زراعت و کاه و آب مسدود سازد و راجه را از خود لازم است که تا زانیکه انکار خسته
شود بکشته بگذارد و راجه در جاسے که ملک دوست مقرر است که در چهار طرف دوازده راجه خواهند بود
در هر سمت سه راجه پس راجه که ملک او به ملک این راجه پیوسته است دشمن است و هر راجه که آنطرف
ملک دشمن است دوست است و هر راجه که ملک او آنطرف ملک دوست است نه دوست و نه دشمن
چون که باو کاسبیت پس چهار دشمن نشاند و چهار دوست و چهار کاسبی اند که با آنها کاسبیت
دشمن راجه چند قسم است شکی مثل برادر و عم و عمو و زاده که مدعی سلطنت باشند و هم آنکه راجه مقام
کشتن دانا را و باشد یا آنها دین فکر باشند سوم راجه که ملک استقل باشد و دوستان نیز به سه قسم اند
نیک آنکه مثل غنیم و خواهرزاده و فاله باشند و هم شخصی که باو احسان نموده باشد یا از احسان و نیکی
بایسته باشد سوم راجه که ملک او آنطرف ملک غنیم باشد باقی دیگر از طبقه دوستان و دشمنان خارج
باشند آنها را عبارت هندی او داسین گویند یعنی بیج چیز کار سے ندارد و نوکر و زن اگر دوست دانا
دوست اند و الا نه دشمن باید دانست راجه کسے که دشمن اند آنها را بجای قسم علیحدہ علیحدہ بقیه باید دانست
هر که نزدیک است بر و سوار می نماید تا او در وقت سوار می کند که لشکر او زبون شده باشد و هر که لشکر
کم دارد و قلعہ و دوست ندارد و آنرا از بیج براندازد و آنکه قلعہ و دوست دارد و دانا لشکرش کم است آنرا
آزاد برساند و آنکه ملک و لشکر بسیار دارد و دین زور و راست با و ساخته جزوے پیشکش گیر و ایچیر
بدیداید لشکر او رخنه کند راجه کسے که دوست باشند با آنها دو قسم سلوک کند اگر کم خرج باشند و
خرج بدیدد اگر الدار باشند و لشکر بسیار داشته باشند کار سے کند که لشکر او کم شود و هر راجه که خرج
بدیدد و فرمان پذیر باشد در بر انداختن آن نباید شد این چیز را که نوشته میشود مہینہ باید که در قول و عقد
جنگ سوار می جنگ پناه آوردن از دست زور و در لشکر خود را و طرف فرستادن راجه هر کار که
بخدمت ملکی را که نخواهد اول بشیرین زبانی بعد و بچیز دادن بعد و بتندی نمودن شروع کند اگر صورت
نه بندد و بزدن و بستن سر انجام بدیدد اگر خواهد که بجاسے برود یا لشکر را از خود جدا کرده بجای بگذارد
یا قسم ملک میبندد باشد یا خواهد که سکنے را بکشد این قسم چیز را وقت و هنگام دید و لعل آورد

بر ملک غنیم دست قیاید رفت که غنم در زراعت ایستاده باشد و آب و علف و سمیه در آنجا فراوان
باشد و لشکر غنیم زبون شده باشد و لشکر واسپ و قیل انگیس آسوده باشند تنها بر توکل نیاید بود
که کار با خود بخود ساخته خواهد شد چنانکه تا به جایار دار و نه میده محبت نماند اگر تنها بر توکل می بود
علم لطابت نمی ساختند تلاش در کار باید کرد و از پیشوایان باید بود و صورت یافتن کار با از
جایار چیز میگونیذ اول نصیب دوم شیت الهی سوم هنگام و وقت چهارم سعی و تلاش پنجم
از نصیب بعضی از شیت الهی بعضی از رسیدن وقت بعضی از تلاش نماند هیچ آنست که
و قتیکه خواهمش الهی و تلاش و غیره هر جایار که نوشته شد جمع شود مقصد صورت می آید و چنانچه
در مقصد و پس از یکپاراه تواند رفت براسی نفع گرفتن بر ملک غنیم باید رفت قاید و بر سه قسم است
بافتن طلا و زمین و دوستان ملک غنیم از طلا و خزانه پیرساییدن دوستان او سله تراست آن
نگذار دوستان را بر استی و شیرین زبانی و زردادن از خود باید کرد و هفت چیز از لوازم سلطنت
و آزار هفت اعضاء سلطنت گویند اول راجه خوب و بر و پروبت و امثال آن راجا یا ملوک
خزانة قیل و واسپ و پیاده و رتبه که آنرا چهار قسم لشکر نامند دوستان این قسم راجه برین مردم
جرمانه مقرر کنند و بعضی را یکصد نفر و خورگناه شخصی که از رگدز بدی اوقات گذر میگرداند باشد قطع الطریق
و غلبا ز غریب و میده شخصی که زن و مال دیگر بر سر و خونی و قتیکه و حرم پیدایش سیاست
نیز آفرینند تا محافظت و معریم نماید سیاست مطابق کتاب سمرت باید کرد و اگر خلاف آن بکند
دین و دنیا هر دو میرود اگر بر شخصی ظلم بشود و حاکم آن ناحیت بداد آن نرسد راجه را باید که خود
از دوسه عدالت بدارد آن پرواز در راجه را باید که شش خصلت بگذارد و خواهمش نفس
غصه طمع میجو رسی بکیر خوبی دیگر و نه دیدن اگر راجه موافق عدالت بگمارد بر سر او بدست
میرود و برادر و پسند و چارچ و خسر و نامون و غیره بر کس که خلاف قاعده عمل کند آثار اینهمه
بدید اگر سزا ندهد راجه خراب بشود اگر از مادر و دیده و سنسنگ و پروبت و تنیاسی و آن پرست
و بر همین که شر و تری باشد عمل بدست راجه را نمیرسد که با اینها سزا دهد چرا که با اینها
میرسد که راجه را راه راست بنماید تا این مردم هم راه درویش خوب و با مهارت زیست
میگرداند باشند غرض کار سیاست از گزین مهمات سلطنت است بر بعضی اعتراض باید کرد

و بعضی را کنگ باید زد و بعضی را باید کشت اگر آرد از سترای گنا بکار اغراض کند و ستراند باید کرد
راجه یک روز و روزه بپزد و پودت سه روز و روزه بار دو اگر از بنگیا جرمانه بگیرد و راجه سه روز و روزه
بار دو پودت که چهره برت کند تفصیل سیاست در مقاله دوم گفته خواهد شد بقول نادر سترابر و قسم
است طبعی از آرد بدنی نماند است گشتن دوم مال سیدن تا انبیا که از صامت تا طلق میزد و آرد گداخته

فصل سبت و نهم در بیان مقدار و میزان

از روزه که در وقت خانه باشد و شعاع آفتاب بدان راه بجای می رسد و روزه پاست خاک دید و می شود
که میل بیاید و از دیگر که از روزه که در آن میان خود ترین باشند آن روزه را ترس برین گویند مقدار سبت
ترس برین را یک پنجم گویند بر پنجم مقدار یک خردل باشد سه خردل مقدار یک دانه سفید
باشد شش دانه سفید مقدار یک جو باشد هر کدام را که گفته شد نه خورد و گیر و نه کلان در همه جا متوسط
سطوات است سه جو متوسط مقدار یک کرشش است کرشش را بعضی سترخ میگویند از پنج کرشش
یکماشته می شود و شانزده ماشه مقدار یک سو برن است چهار سو برن مقدار یک پل است بعضی از پنج سو برن
یک پل گفته اند بقول نادر از سه جو کلان یک کرشش له میشود و آن کرشش له شانزدهم حصه نشک است
از مقدار پنج نشک یک سو برن میشود از سبت نشک یک پل میشود اگر جو خورد باشد سی و دوم حصه
نشک یک کرشش له و دو نیم نشک یک سو برن میشود و دوه نشک یک پل اگر جو متوسط باشد ستم حصه نشک
یک کرشش است از چهار نشک یک سو برن میشود و از شانزده نشک یک پل میشود و اگر سو برن پنج نشک
اعتبار کنند سبت نشک یک پل سه شود بقول دیگران چهارم حصه نشک کرشش له میشود و از دوه نشک
سو برن میشود و از سبت نشک یک پل میشود و این مقدار از وزن طلا بیان نموده شد و در بیان
از وزن نقره از دوه کرشش له یکماشته میشود و از شانزده ماشه یک و هرن میشود و از ایران نیز گویند و هرن
راشت مان گویند و پل نیز نامند از مقدار چهار سو برن طلا مقدار یک نشک نقره میشود و در بیان
از وزن مس از چهارم حصه پل یک کرشش میشود و اگر برابر یک کرشش مس باشد یا نیز که از مس ساخته اند
باشد از این گویند و گاه که برین نیز گویند و جای که از مقدار پنج سو برن یک پل اعتبار کنند پن مس
از شانزده ماشه میشود و جای که پن یا گاه که برین خواهد گفت مطلب از مس است براسه بر یونین
و جبت و برنج و غیره گفته خواهد شد طریق و قاعده وزن آنما بیان نموده شده باید که موافق معمول

اعتبار کنند جریه بر سه قسم است اول تم ساهس دوم ساهس او هم ساهس و در جابجایی که او تم ساهس
 بگوید بگوید او هشتاد و پنج برماند باید گرفت نصف آنرا جرمانه دوم ساهس گویند نصف جرمانه دوم ساهس را
 او هم ساهس گویند قول مشهور کثیر است که در او تم ساهس هزار پن و در دوم ساهس پانصد پن
 و در او هم ساهس و صد پن جریه باید گرفت اما اگر گناه نادانسته کرده باشد در آن صورت این قسم
 جریه که مشهور کثیر گفته بگوید جرمانه چهار قسم است یعنی آنکه بگوید لعنت بر تو دوم آنکه دشنام بگوید
 و در نماز درشت ناپایم گویند و سخت و تند نیز گویند سوم زجر جرمانه گرفتن چهارم در قید کردن بستن
 و زدن و کشتن اگر یک جرمانه قسم اول کار زناخته شود بطرز دوم نه پوز در دهان نوع نامزد نشود و از دوم
 گذشته بجوم و از سوم چهارم زود اول گناه را بپند در شکله گناه کرده اند آنرا بنیدید موسم دارد
 نظر میاید و قوت بدنی گناهکار نکند و ملاحظه نماید کلافی در خود سالی و جوانی و مالک از سی آن گناهکار را
 بتطرد آورد و اعمال و گناه بیک کرده است آنرا بنید دانسته گناه کرده است یاد دانسته مکر خطا کرده
 یا بجایار گناه نموده راجه کلان را یا بر دارست که راجه در شکله او را سده دارد کرده باشد یا سردار
 جاسی مثل زمیندار و غیره باید که بدین ترتیب عمل نماید تمام شد آچار او حیا سے از کتاب متاکثیر
 مقالہ اول متضمن است و نه فصل

مقاله دوم

بیمار او حیا سے که عبارت از معاملات باشد متضمن است بر چهل پنج فصل

راجه را لازم است که نگهبانی خلایق کند و این امنیت و مودرتی حاصل میشود که زبردستان را
 نزول سازد و هر روز در بار عام باد و بی مغلوبان مشغول باشد اول باید دانست که طرز و رسیدن
 این کار بر چگونه است لاجرم متعالیه دوم نوشته میشود راجه بافقان بر همین داناسی سمرت جمیع
 علوم عام باد و بی مشغول شود و مطابق کتاب سمرت بعمل آورد و راجه غضب و طبع از خود دور ساخته
 و او بی نماید بناتش را زبان علم که اهل عذب و یاد گویند و این دهرم که محافظت خلایق نماید متضمن

بمجلس چهری نیست بر کس انجمن سلطنت برسد محافظت نماید و هر چه بدان شخص است
 نیت ششقه را گویند که برسد و بیا کر آن و در هر م شاستر سید است باشد اتفاق این قسم
 بر همین که این هر سه علم خوانده باشد و ادوی نماید و صاحب حکم راجه است اگر راجه صاحب
 تقصیر است از اندیشه گناه را سزا بدو در ذین بدنام خواهد شد و بکنیم خواهد رفت و حکم
 در مراب بر شش طریقی است یا موافق کتب سمرت یا مطابق معمول آن ملک یا مصادق حکم
 و ضابطه که راجه مقرر کرده باشد این هر دو خلاف سمرت نباشند راجه را باید که مردی باشد که
 بهمان او بیا کر آن و غیره و سید خوانده و واقف و هر م شاستر و راست گو باشد و دوست و دشمن را
 یکسان نپذیرد و بنحله اقوام و راج او تم باشد خصوصاً بر سمرت باشد از کاران عدالت خود مقرر نماید
 آیین مردم و ریکار که دادوی باشد شریک راجه باشد و بر اے نفع خود که مال جمع کند و دادوی نه نماید
 برای ثواب داد بدو سه کس برای عدالت مقرر کند قول بر بیت لکه برای نیکار که مجلس پنج یا هفت نفر را
 عالم و فاضل اگر در مجلس دادوی حاضر باشد هر چند راجه از آن نه برسد و او را لازم است که مطابق
 کتب راه نمائی بکند راجه اگر خلاف آیین حکم میکرد و باشد اهل مجلس را که بر اے اینکار مقرر کرده باشد
 لازم است که راجه را منع کند و اگر این مردم چشم پوشی بکنند پس نصف گناه در برابر گناسه که
 بر راجه لازم میشود و بر میان مردم میشود و مردم دیگر سولے جماعه که مقرر شده باشد اگر اینجا
 نشسته باشند بر این گناه لازم نمیشود و اما اگر اینجا هم دانسته چشم پوشی بکنند و حرم راست
 نه گویند گناه گارے شوند باید که در مجلس نود و اگر بدو حرم راست بگوید چندے از بنو یا زبان مجتبر
 راست گو را نزد مجلس دادوی حاضر نماید داشت و اگر راجه را فرصت نباشد یک بر همین را که جمیع
 صفات حمیده و معیوت باشد بحجت دادوی مطلوبان مقرر کند سولے بر همین بحجت این کار
 منع است و اگر بر همین بهم رسد چهری یا بیش مقرر سازد و آن شخص که بمنزله قاضی است بر زبان
 هندی پرا تو بیاک گویند که رشوت گرفته یا از دسے دوستی یا از ترس شخصی خلاف آیین حکم
 کرده باشد راجه را باید که از آن قاضی و مردم دیگر که درین کار شریک او باشند جماعه او است
 ز دسے یا ماسه که در آن مناقشه است از هر کدام جریمه بگیرد و اگر مناقشه در چیزه باشد
 که ز زمینت پس اینچ بعد از تشخیص محاسبه در دو غلوز بدو ده است آن جریمه بگیرد و اگر نداشت

این فعل از آنست که زده باشد برماند نباید گرفت چون گفته اند که برهنه را نباید گشت و از برهنه چنان
 نباید گرفت و از دمیہ اخراج نباید کرد و دشنام نباید داد و عذمت نباید کرد و بر طرف نثار و آئین
 برهنه نماند که اندک بخواند و تعلیم نمودن و غیره آئین را س که براس برهنه مقرر شد مشغول باشد
 و آنرا س که نوکر میشود خدمت قبول میکند و خلاف آئین مقرر زلیست میباشد بر آنجا حرام و غیره
 موافق نگاه لازم است ساقه در هر دو جای شود اول قرض و دوم امانت سوم در فروختن مال
 شخصیکه غایب باشد چهارم در موتیکه بکار در و غلو شده باشد باز دعوی بکند پنجم در خرید
 به کسی بجهت آن پسند تا از آن براس خود نفع حاصل کند و بوقت طلب اصل مال و این هم
 ششم در گرفتن اجاره و دامپانه این قسم هفتم در شرکت هشتم در خرید و فروختن ساقه
 علامت آقا و سیم خرشده حدود و باز و سیم در دشنام و از و سیم در زدن و سیم در زدن و سیم در
 در شجونه کشتن باز و سیم در گرفتن زن دیگر س شاز و سیم در مناقشه زن و شوهر و سیم در قسوت
 میراث جز و سیم در شرط و گرو بستن مثل قمار بازی اگر چه بیرونه را نام برد اما گوناگون است
 آنگاه نام بشمار و اگر شغف آمد و فریادی بشود راجع را باید که بان حقیقت وارسیده و او آزار بد
 و الا نه بے آنکه او باید و بعض خبردار شدن از جاس دیگر راجع را نیز س که بان حقیقت وار
 و یکتره اگر خود آده بار دیگر وکیل بفرستد و او آزار بد و بعض شوهر از زن نه پرسد و بعض آقا از
 نوکر نه پرسد وکیل کرده باشد +

فصل اول در میان آداب تفحص و تفتیش ساقه فریادی

و تفحص فریادی آمده فریاد که در چه قسم از آن بد پرسد اول پرسد که براس چه آمده و کدام کس بر
 ستم نموده است و چه ستم رسیده است و در چه وقت و در کدام ملک ستم رسیده است و اگر گوی در کجا
 آزار داده است بعد از پرسیدن گفت که بکنید که آیا این کار سزاوار پرسش است یا نه بعد از آنکه پرسش
 کس فرستاده مدعا علیه را در طلب نماید علامت طلب که مردم بدانند از راجه است بد بد خواه
 نوشته بد بد خواه کس بفرستد مرد س را که در مجلس داد و داری نباید طلبید انبست بیار و در سال
 پرسد که شخصیکه در جاس تخت لغاده باشد شخصیکه در کار ضروری مثل کتبی و غیره مشغول باشد

شخصه را که کار اکنس فی الحال مانع میشد و باشد شخصیکه در ماتم باشد شخصیکه حکم راجع به اوست
 میرفته باشد و در میکه در تپناک و دوتوالی و این قسم کار مشغول باشند آدم مست و دیوانه بستانه مشغول
 عاجز و کور شخصه را بستانه صاحب او طلب نماید زیرا که در خانه او کسی نباشد و از آن تنبیه
 مردم بزرگ زیرا که فی الحال زامیده باشد و ضرر مردم بزرگ در اصل زمان صاحب معامله میشود
 شوهر یا دیگر کسی که آن زن داشته باشد آنرا باید طلبید که زنیکه در خانه بر او باشد آنرا باید طلبید
 زن فاحشه و زن مردم زبون مثل سبزی فروش را باید طلبید زن را که شوهر یا صاحب از خانه
 بدر کرده باشد آنرا باید طلبید ضابطه ملک هنگام ضرر و عید که سانس در زمانه را منع کرد اگر
 طلبید مسیوب نیست و عاقلیه اگر بحجت آنکه از او بازخواست شود و سبب آن شده ترک و نیاز او
 باشد بر آن معامله کان باید طلبید بناتیش بزرگ طلب نباید که و فرادیدی را بیکبار باید پرسید تا تعذر او
 کرد را اثبات رسد اگر در تعذر اختلاف کند دروغ میگوید چهار قسم دومی است که مدعی بخود
 میداند اگر عاقلیه قبول نکند از او جرمانه باید گرفت شکی آنکه بر آن طلب تو حکم است آدم بجای
 نزدی و دعا علیه بود و یا گوید که نا از معامله من مفروض نشوی بجای سفر کنی و او بسفر رود
 یا گوید که در دور و زیاده و پیر از اینجا بجای نزدی و او قبول نماید چهارم آنکه تا دعوی نزد
 در میانست بکس و پیشه خود مشغول نشوی اگر در هر چهار صورت مدعی دومی داده باشد
 و او قبول نکرده اختلاف نموده باشد از آن جرمانه باید گرفت بناتیش ازین قسم مردم که نوشته
 میشود جرمانه بگیرد اگر در صحرای دومی بدید که همین جا باش و دعا علیه قبول نکرده عیب نیست یا
 در جاسی که دومی داده بود آنجا آب زور کرد و یا قورس رود و او از اینجا نقل مکان نمود و شیت
 اگر در ماتم افتاده یا بیماری مصعب روست و او در جگ مشغول شده یا از در دیگری رود و او
 یا دعوی دارد دیگر کسی گرفته بود یا در خدمت آیه مشغول شده یا گا و بان در گا و بانی بود و باشد
 و دیگر کسی همراه نداشته یا از راع در کشتن زراعت مشغول بود از غیر مردم اگر خلافت و عد
 شود جز بر این باید گرفت و سپاهی را اگر جنگ روست و او یا ستار در عمارت مشغول بود و
 از آنها جرمانه نباید گرفت و کسی را که منع کرد نباید طلبید اگر کسی را برادر یا دوست یا
 غیر مستند با حقیقت گفته بود و مسیوب نیست سواسه آنها اگر دیگر کسی در معامله دخل نمائند

جرمانه باید گرفت در هنگامیکه مدعا علیه بموجب طلب آمده و حاضر شده باشد آنچه مدعی تقریر کند بشان مدعی
باید نوشت وقت در روز و ماه و سال و ملک و در اینجا سیکه آن کار شده و وقت و اسم باید نوشت اگر
مدعی خلاص تقریر سابق میباشد مدعا علیه بنویسد منظور نکند و موافق تقریر اول بنویسد مدعی را
درین پنج چیز و در ملک و باید دانست در تقریر خلاص کند قسم قبول نکند و محکم که براسه دروغ گفتن
و جرمانه قرار بدهند قبول نکنند وقت طلب حاضر نشود در طلب نمودن بگیرند جواب نتواند داد
باعث توقف که مناقشه نمود باید نوشت مقدار زرد صورت مناقشه باید نوشت در جایکه مناقشه
در باغات زمین و مالات و غیره ازین بابست چیزیکه متحرک نیست باشد آنجا که چیز باید نوشت
ملک - مقام - حدود و اربعه - نام - و قوم - و نام
پدر و جد و بقین - نام همسایه - نام قلعه - مقدار - کیفیت عمده بارشانی
در چیزیکه نفس و نفسین نماید که چیزیکه ممکن الوجود نباشد مثل آنکه ششها گوید که شاخ خرگوش مرغانه
گرفته است سخن معنی بیفایده مثل آنکه ششها گوید فلان شخص بر ماسه خندید یا گنگ مرد
داوده در جایکه گفته یک کس تمام شهر یا ملک خراب می رسیده باشد چیزیکه باید منع کرده باشد در انکار
کے مباحثه نماید این مقدمات را نباید شنید شخصیکه در پیش را قیاد یا دیگرے فریاد کرده دروغ
شده باشد یک کس از طرف تمام ملک یا شهر حرف میزند باشد در جایکه فریادی نباید در مدعا
خود اب عبارت منع تقریر تواند کرد و دیگرے آنرا شنیده حاضر نشان نماید یا بدین شنید اگر شخصیکه
دعوی چیز بسیارے کند و بعد از تحقیق کمتر از آن به ثبوت رسد همان قدر که ثابت شود منظور
باید کرد و در تحقیق که درین یکیک چیز را تحقیق کند بحجت آنکه اگر دعوی چهار قسم خیر است هر چهار
یکبار شخص کردن متعذر است اگر شریک مدعی فریاد کند یا مدعی بجای رفته و کسی فریاد کند یا باراد
فریاد میکند باید شنید و اگر گماشته مدعی فریاد نماید یا بدین شنید ناعیش عار مرد و اسے نیز زمین شمر
باید کرد و اول تقریر مدعی و مدعا علیه را بمشافه یکدیگر مسوده بکنند بعد از آن اب عبارت خوب بر کاغذ بگر
نویسد اگر تحقیق کرده تقریر را نتواند ازین مردم که بمنزله قاضی اند جز بمید مثل سابق باید گرفت
تقریر مدعا علیه همان را باید شنید که جواب مدعی باشد و شک در عبارت رد میفند عبارتے که در
شک پیدا شود اینست مثلاً مدعی میگوید که صد تو که طلا از من گرفته است او گوید گرفته ام نامایک تولا

خوب نشد زخم از یاده از دعوی مدعی قبول میکند و جواب دعا علیه بر چهار قسم است که اگر قبول میکند
 دوم آنکه لو کار نماید انکار نیز چهار گونه است یکی آنکه بگوید من ازین مقدمه اطلاع ندارم دوم آنکه بگوید
 این دروغ است سوم آنکه بگوید من در وقت تولد نشده بودم چهارم آنکه بگوید میان ما و این مرد قتل
 مباحثه شده و این مرد دروغگو شده است مدعی علیه اگر در تقریر اختلاف کند نباید شنید و اگر بگوید که
 این مرد دیگر است بر من نیست آنرا هم نباید شنید یا بگوید که این مغفل است دعوی بسیار کم میکند و
 این جواب مغفور نباید داشت شاید و قسم از یک کس باید طلبید در جائیکه دعا علیه بگوید که میان من و
 این مرد قبل ازین مباحثه شده و من راست گویم و او را هم و یا بگوید که من گفته بودم و او پس دادم
 در اینجا شاید یا قسم از دعا علیه طلب باید کرد و در اینجا میگوید بر تافعی از تقاضای بر جابین ظاهر شود که این مقدمه
 همچنین است در اینجا شاید و قسم احتیاج در کار نیست از بعد دعوی مدعی هر دعوی که عمده باشد
 اول آنرا تحقیق باید کرد اگر یک سبکی مدعی است یا مال دیگر که از من است و در فلان مدت
 از پیش من گم شده بود و او باین که در پیشین ازین تاریخ این من بایستم در اینجا شاید یا قسم
 از شخصه که مال دست طلب باید کرد حاصل کلام آنکه هر کس که مدعی باشد شاید یا و یا قسم بخورد
 و اینکه از مدعی علیه در بعضی جا نوشت که شاید باید طلبید براسه آنست که او اقرار نمود و باز گفت
 که واپس دادم در صورت این مدعی شد براسه آن شاید و قسم از او طلب نمود و اگر مدعی باشد یا قسم
 دعوی خود را ثابت کرد و مال خود را از مدعی علیه بگیرد و از آنیکه معامله یک کس در میان باشد در عین
 معرکه معامله دیگر را نباید تحقیق کرد اگر یک سبکی مدعی کرد و دیگر سبکی آمد بهمان کس دعوی
 تا تحقیق شدن دعوی شخصی اولین دعوی دیگر سبکی نباید شنید مدعی اگر میگوید دعوی میکند
 دروغگو شود و از جرمه باید گرفت اگر شخصه بزرگ در تقریر مدعی را که دعوی راست کرده بود و دروغگو
 باز از سر نو مدعی دعوی میزند که در سابق گذشت که تا منقح شدن یک معامله قضیه دیگر نباید رسید
 فاما اگر معامله بزرگ در میانست و دو کس با هم جنگ کنند یا کسی که بکسی زهر داده درین قسم
 جا یا آنرا سو قوت داشته اول این را شخص باید کرد و در شتام دادن و زدن هر کس شنیدنی
 نمود و عا حسب تقصیر میبایست که اگر در زدن یا در شتام دادن هر دو یکبار دست بر آورده اند
 یا زبان دراز نموده اند و تحقیق نمیشود که پیشدستی از کس است از هر دو برابر جریمه باید گرفت عا حسب

در مجلس او را باید که از مدعی و مدعا علیه ضامن بگیرد و اگر ضامن نداشته باشد محصل همراه او باید کرد
و به خصوص از خبری که از آنها بداند مقدار زور که بجهلان بداند آنست که مقدار زور که نگهبان محصل
باشد باعث ضامن از رفتن آنست که دعوی کرده غیر حاضر نشود و اگر غیر حاضر شود ضامن جواب
مسئله گویند و اگر مدعی علیه نکر شود و دعوی مدعی با ثبات رسیده بر قدر مال که مدعی برسد همانقدر
از مدعی علیه جرمانه باید گرفت اگر شش بشتند دعوی که دو با ثبات رسیده و در دعوای برآید و بر ارباب
دعوی اند و در دعوای جبرانه بگیرد اگر کسی بکسی دعوی کرد و مدعا علیه گوید که گرفته بودم و باز و پس
دارم و ثانی الحال مدعا علیه در دعوای اصل مال بر مدعی بداند و در برابر آن جرمانه بگیرد و جرمانه از
دینا و ارباب گرفت از محصل جرمانه بگیرد.

فصل دوم

در بیان آنکه در محصل عیب باید گرفت و فی الحال شخص باید کرد و در جای که کسی که داشته باشد
و زدی دشنام دهد و دین داده گاو مناقشه که از جیت زنا زن دیگر باشد مناقشه که در دعوی
غلام باشد مناقشه که از رنگد رتبت باشد مناقشه در دادن زهر و زخمی نمودن باشد
در جاپاسه دیگر اگر عده بگیرد معیوب نیست.

فصل سوم

در بیان آنکه مدعی باید که از تقصیر آنها را در دعوای مدعا علیه دانست در جاپاسه اگر دلب و زبان خشک شده
باشد و از آنست پسیده باشد و در پیشانی عرق سده باشد رنگ رو تغییر شده باشد و خلق خشک
میشد و باشد و حرف درشت تواند گفت و دشنام و فحش بسیار میگفتد باشد چشم در مقابل نتواند
نگاه داشت و هر حرف را جواب تواند گفت و لب بدندان میگذرد باشد اگر این اوهامها در میان
طبیعت شخصی باشد یا تو در مجلس را که است و از هر آنکه بزرگتر مجلس را غیر ندیده بود و صاحب انحال شده
میگوید نیست و تنها همین جهت که مدعی باشد یا مدعی علیه اینجور کلمات شود و آنها را بدو غرض معنی ناکرد
بتحقیقت و باید رسید و تحقیق معانه باید کرد.

فصل چهارم

در بیان آنکه اگر کسی را بزرگتر گفت اینها هستند بسلامتی بکسی دعوی کرد و نامشخص شدن دعوی از زمانه

مدعی علیه بزور خود چیز سے تصرف شد و یا دعوی کرد و اگر نیت رفت یا بر سر عسکه که جواب نگویید

فصل پنجم در بیان مناقضه و تضاد

اگر زمینیه بوده و راجع از اسبیکه داده بود و آن شخص چندگاه تصرف بود و در یک دستم گذاشت
رفت بعد از آن دیگر سے تصرف شده و چندگاه عمل نموده رفت و برده بیکبار دعوی کنان
و بر دو گواه تصرف خود با آوردن درین صورت بنهاد و اولین بگوید اگر گویان او بی گواهی بدین
که راجع از خاک و نخلین خرید و بدوینی داده است بدوین بداند

فصل ششم در بیان تضاد و مناقضه

اگر مدعی بگوید علیه نوشته بدین که اگر در دنگو شوم اینقدر بزمانه به هم بعد از دروغ گوشتن آنقدر
جرمانه و در شرط گیر و زجرمانه و شرط را راجع بگیرد و مال را مدعی تصرف شود و اگر مدعی دروغ گفته
همان قدر جرمانه و شرط که نوشته داده و راجع از او بگیرد اگر شخصی باشد مدعی چهار چیز کرد و آن شخص حاکم
قبول نمود و منکر شد مدعی از جمله چهار چیز یک چیز اثبات رسانید و درین صورت هر چهار چیز با نداد
در ابتدا سه دعوی یک چیز نموده باشد همان را باید رد باند و دعوی که بعد آن بگوید منکر نیست راجع
باید که رد و او دعوی کا بی بخشد

فصل هفتم در بیان بعضی دعوی

اگر کسی دعوی مالی کرد و شاهد زیاد یا کم از تقریر او بیان نمود و قول شاهد معتبر نباشد و اثبات یک بیک
دعوی کرد که بیدر تو این قدر داده بودم و پذیرش از عالم رفته است و پسر بران و قوف ندارد
و منکر شد و در نیصورت هر قدر را گواه بیاد و بیا نداد حکم از حقه شاستر که از انیت شاستر نزنویند
حکم و حرم شاستر زیاد و معتبر باید دانست چنانچه در از حقه شاستر نوشته اند که ات نامی را که از
هر قسم که باشد باید گفت تفصیل ات نامی این است که شخصی که بموجب بنانه یا بدیهه شخصی آتش زده
سوخته باشد یا قصد سوختن بکند شخصی که بکشد زهر زده باشد شخصی که راق کشیده بقصد کشن می آید
باشد این که در البته بخشد هر کس که خواهد باشد فایران بپوشد و دست بالا که دعوی آمده باشد
در تمام بساط زمین و زن را کشید و بگیرد و در از حقه شاستر نوشته اند که اگر ات نامی حاکم و پسر
و نور و سال و بر چنین فاضل باشد آنرا هم باید گفت در د حرم شاستر نوشته اند که از نیت است

در بین و معلوم و آوده گاو و عابد و پدر و مادر و دیگران را باید کشت بر زمین و آوده گاو و دگر و تراب و حیوانات
کشت اگر بر زمین بقصد کشتن شخصی سے آوده باشد و انکس اگر کشت آخو در پاک ساز و خلاص نشود
و اگر قصد کشتن آن بر زمین نکرده و گفت که بگیر و در گرفت و گیر بر زمین جان بکن سپرد و آن صورت
بر آن جرم نیست فاما الفاء و انکس لازم است میاید اگر در یک میان دو کتب سمت اختلاف
باشد در اینجا موافق معمول ملک حکم باید کرد و یا آنچه بخاطر فاضل و دانا و خوب بگذرد حکم بگذرد

فصل پنجم در بیان صورت ملکیت

درین سه صورت مال از خودی شود و ملک منصرف بخودن شاید آوردن اگر او هر چه
میچ نباشد قسم بخورد و اگر چه در منصرف بودن شک می افتد شاید بزرگ گرفته باشد فاما باز میگوید
که چرا در وقت دیدن تصرف غیر سے گذاشت و هر چه بزرگ دو اگر ملک نگواه نباشد قسم بخورد

فصل ششم

در بیان آنکه شاید قبر است بقصد یا قسم در معاملات خون و غیره و در بعضی جا سبب اگر دو کس جنگ کنند
آند و سبب شاید آرد و دیگر سے قسم بخورد و در اینجا شاید قبر است اگر یک دعوی کسان آمد که
بقطان مقدار سو و این قدر مبلغ بختانی قرض داد و او ام او شنید و متکرات و هیچ قبول نمیکند
و گواه آورد و گواه بدین صورت گواهی داد که در دادن مال اطلاع دارم فاما در مقدار مال مرا
و تو سے نیست و اینجا دعوی اگر قسم بخورد قسم نباید گرفت و از رو سے فصدگی باید پرسید که در اینجا
سود کل مبلغ توجید میشد بدین طریق بکل مال اصل پس باید بروید و باید دانست که دعوی می
درست است اگر فریاد از دگر خون باشد فاما خوب نیست که در محروم وقت شب یا بعنوان و دیگر در
تنهایی کرده کشته باشد یا مال کسی در تنهایی بزرگ گرفته باشد و اینجا قسم باید گرفت و در فریاد
امانت که به تنهایی سپرده باشد قسم باید گرفت اگر در جانبین گواهان باشند یا ساقط طالب العلم و در
علم باشد یا رنج منافقه نمیشد و باشد یا در کس خلاف حکمی نموده اند منافقین منافقه دانست
که اول کدام شریعت این کار کرد و در آن گواه نباشد مثل منافقه و شتام که در ابتدا کدام
یک و شتام را در دایکے بزرگ و کار سے کرده باشد و شاید نه بنید و اینجا قسم باید گرفت و در جایکه
معاذ فوج و در حره مثل کاغذی بیو یا بیان یا منافقه یک جماع مردم باشد اینجا کاغذ سبب

و گاه دو قسم در کار و اعتبار نیست در یکجا معمول منظور است دیگر چه چیز از قسم سند و غیره در کار نیست
 بشرط ادا و اوزه و عویلی شخصی که از در تاهار یک طرف است یا شارع عام در وین شهر یا نادوان و در وین خان
 در یکجا آنچه باشد از قدیم است معتبر است و این جا باشد معتبر است در داد و ستد و عویلی که در خرید
 و فروخت که بعد از فروختن هر چند زر گرفته باشد فروشنده نمی تواند برگشت و در قمار بازی اگر مدعی
 و بدعا علیه بر دو گاه و تمسک داشته باشد اگر مناقشه از بگذرد درست است و اینجا شد هر کس که مال
 او این باشد منظور است یعنی هر کدام که در آن سند حاصل کرده باشد معتبر است در بعضی جاهاست و این
 منظور باید که در جای که دیده یا خانه یا زمین یا باغ به هر دو گاه داشته باشد بعد از چند سال بدیگر حد و رین باب
 سند داده سند سه که شخص او این باید درست است در جای که مناقشه از بگذرد زمین یا دیگر خراش
 باشد و پرونده غیرت باید هر کس اول سند گرفته همان درست است و خریدن عویلی باغ
 و غیره هر کس اول خریده و سند گرفته همان درست است هر چند خریدار یا شخصی که اول گرفته است
 و در آن ملک تصرف نکرده باشد مال همان کس است که اول گرفته است مافی الحال مقرر نمود که
 اندک تصرف لازم است اگر مطلقا تصرف کرده باشد و دستنجم رساییده باشد مال او نمی شود
 هر کس که سند دارد و تصرف ننموده مال او است اگر شخصی که در هر صورت که میسر شد هشت سال
 و عوی که در وین هشت سال دعوی نکرده و عوی او منظور نیست و همین صورت در زرد و اسب
 و فیل و ده سال حساب است قول گوتم که هشت سال است که در هشت صورت مال از خود دست کشد
 مالیکه میراث رسیده باشد خریده باشد و در قسمت بر او روی یافته باشد و در زین و دیه آباد و دیگر
 باشد هر کس مال آباد شد زمین او است مگر آنکه بر زمین از خیرات یافته باشد جائیکه راجع و پیوسته
 بزور شیر گرفته باشد مالیکه بشود و در زرد و باز و پیدا کرده باشد مثل شود اگر کسی و عوی قدر انعام
 یافته باشند آنکه گفته اند که در زمین بعد از هشت سال و در زرد و غیره بعد از ده سال و عوی
 منظور نیست بجا است نمایش بعد از هشت سال محاملات زمین و بعد از ده سال بعد و زرد
 و عوی نمی تواند که مال اصل خود را می تواند گرفت و این قول گوتم اصح است که مال اصل را
 صاحب مال بگیرد و اینجا آن غاصب جرمانه بگیرد و اگر مفلوم فریاد می کرده است یا صاحب مال
 و در دست رفته باشد و غاصب بزور مال او را نداده است در صورت مال خود را یا غاصب

و دفع سے تراشد گرفت مالیکه لایق دادن میباشد و شخصه بدو یا شخیصک قابل گرفتن کچیرے نماند
 و او انجا بگریزد و اجب کید و شتاب و پین از هر کدام جرمانه بگیرد و باز بگریزد اگر مال این جاعه که منقص میگردد
 شخصه بزرنگ باشد باشد بر چند روزین بست سال و در مال ده سال گذشته باشد با دفع ثلثات
 میتوان گرفت زمین حدود مال خود و مال دادم بے شعور امانت شخصه را که بزر در من داده باشد
 در صورت آن امانت است ز رفعت شمار کرده سپرده باشد مالیکه زمان و راجه سپرده باشد مال
 بر همین شرط و رسمی مال بسیار و در بخاراجه را باید که ازین غاصب اگر قدرت داشته باشد جرمانه
 برابر مال بگیرد و الا نه چهارم حصه بگیرد اگر غاصب مال را باشد زیاد و الا مال غصب جرمانه باید
 گرفت براسه آنکه جرمانه بجهت آنست که غرور غاصب برود و غرور متحمل و مستحق سپرد و که در بسیار
 بدو اگر غاصب عاجز است و مالیت کم داشته باشد از چهارم حصه هم کمتر بگیرد و اگر هیچ نداشته باشد
 زبان قینه کند و جرمانه نماند

فصل و پنجم در عوارض قینه

بر چهار گونه است اول قینه بزبان غاصب و ششام دوم و ششام سیوم مال گرفتن چهارم
 بستن و زدن و کشتن قینه چهارم بر بر همین نباید کرد و باید که در همین سن و اوار کشتن شود و مالش بگیرد
 و موسه سرش تراشیده از قلم خود و در کند براسه دفع نمودن اعضا و سبب دامن براسه
 گنا بان ده محل است عضو مخصوص شکم زبان دست پاچه چشم میگوشت تمام مال گرفتن کشتن از
 هر عضو که گناه رسد زود باشد همان را نیز باید بدو نداشتن قینه که بر اعضا باید کرد و بر همین بکنند
 اگر مال نداشته باشد و تید کرده خدمت بفرماید یا بر همین را قید نباید کرد و فرست نباید فرمود
 و سزا که در آئینه تفصیل خواهد گفت در گناه او تم سبب بگیرد و بدو بجهت کشتن تمام مال گرفتن
 از شر اخراج نمودن بر عضو و دفع نمودن دفع نمودن اعضا بر همین اگر بزبان او سزا داد
 زنا نموده باشد صورت عضو مخصوص زنا بر پیشانی او داغ کرده و بر خروار کرده و از شر بدر کند
 و اگر بر همین شراب بخورد و صورت بر روی پیشانی او داغ کرده و از شر بدر کند اگر بر همین زدی
 بکنند صورت سگ بر پیشانی او داغ کرده و از شر بدر کند و در پیکر او زدی که از شر حشمت باشد و او البته بدو
 اگر داکس در زمین یا باغ ساخته و ازند و حال آنکه آن مال را بیکه مشرف است و دو بجا آید

بدست دارد و در صورتی که تصرف آن شخص بمرأست رسیده و صاحب سند هرگز در آن تصرف
 ننموده و اسناد منظور نیست و الا نه سند معتبر است اگر در هر دو جانب سند و میانه است و یک یا را
 معتبر است و در صورتی که شخص را که تصرف دارد و سند هم پیش اوست راست گو باید دانست
 فاما شخصی که را تصرف است و بمرأست باور رسیده فاما ظاهر نشان نمیکند که نیاگان او از کجا یافته
 دروغ گو باید دانست و از آن جزا نه باید گرفت بچگونه تصرف معتبر است تصرف باشد و در آن
 گذشته باشد و ابتدا کسی که از آن گذشته باشد مقدار این مدت حد سال باید دانست از حد با
 تصرف باشد و فاصله در آن راه یافته هیچکس در هیچ وقتی مانع و مخرج نشده باشد متصل مدعی در
 تصرف دارد و مدعی بر برگزین حرف نزده و این مقدمات را از مردم خوب و دیرینه سال تحقیق کرد و اجماع
 بنایه شد اگر مردم واقف نباشند بر خدایه کسی تصرف باشد مال را از او باید دانست و خیر را
 خرید و تمسک گرفت فاما تصرف خود نیارود و مطلقا دخل نکند و بعد از مدتی فوت کرد و پس از مدتی
 شخصی که آن چیز را تصرف است آمده و دعوی کردند و دعوی آنها نمیرسد به آن شخص که تصرف را
 تصرف باید گذاشت فاما اگر شخصی که خرید و در همین اوقات خود طلب آن چیز نموده باشد و او

نداده اند و در صورتی که چند نفرین نماده بمرأست او باید دانست

فصل در بیان شرط و در بیان شرط و در بیان شرط

بجست تحقیق نمودن مناقشه در شهر و بیات سیحی از باب عدالت که را به ضرر نموده باشند و سهم
 مردم و اگر نه باشند سیحی آنکه تمام و دیده باشند متفق شده باشند و هم آنکه کاسبان کفین مثل موبلایان
 دروغ فروشان و سرخ شده و شخص نموده باشند سیحی آنکه یک جدایان مثل برادر و پدر و پسر و هم که همه
 از یک قبیله باشند جمع شده تشخیص داده باشند پس قضیه را که یک جدایان شخص نموده باشند
 این یک فن یا تمام شهر از سر نو تحقیق قیو اند که و همچنان مناقشه را که کاسبان یک فن تقبیع نموده
 باشند این تمام و دیده باشند از سر نو شخص متوانند که و معالیه را که اینها شخص نموده باشند با
 عدالت از سر نو شخص متوانند نموده فاما بر عکس این محسوب نیست اگر فرایه و شخصی نموده و اینها معالیه
 منظور داشت پیش را به فریاد میکند راجه از سر نو شخص بگوید میگوید که در پنج باز از سر نو تحقیق متیون کرد
 معالیه را که زمان در میان آنده و شخص کرده باشند و مقدمه که در شب یا خلوت یا بیرون شهر یا از

راه دشمنی شخص نموده باشند

فصل دوازدهم در بیان کسانیکه او آنها نمایند و او

مقدمه را که مست و دیوانه و عاجز و بیمار و عاشق و خور و سال و شخصه که از عمر هر اوست شخص نموده باشد و شکیک دشمن اول و سید و شهر باشد شخص نموده باشند معلوم نباید داشت معاملت که خلاف قاعده شهر و ملک یا خلاف حکم را بجهت شخص کرده باشند از آن سر و تحقیق باید کرد و شکیک از جانب راجه یا مورثیت که مناقشه را مشخص نماید یا مدعی و در عالم علیه هر چند آن شخص یا مورثیت و ادو اینها قبول نکرده باشند مشخص کرده او منظور نیست در جاییکه میان تیر و مرید و کسیر و پدر و زن و شوهر و غلام که از راه پیدا شده باشد مناقشه افتد او نباید و ادو قول نارد آنکه در میان تحقیقت و رسیدن او باید و او بجهت آنکه گفته اند که استاد بر بیان یا چوب بانس از یک بر پشت مرید نند اگر بر سر زده باشد خلاف قاعده است مرید را میرسد که فریاد می شود و او آنرا باید و او مناقشه پدر و پسر و آنجا است که ماله از پدر زده و پدر بخوابد که بر پسر خود ندیده باشد و غلامی پسر خود خواهد که بجهت پسر یا غلام خود نماند و فرزند پسر مناقشه کرده و حصه می تواند گرفت در اینجا و او پسر باید و او شوهر را میرسد که در قسط سال و بجهت خیرات و کار و صواب و در جاییکه یا در قید افتاده باشد مال زن را بگیرد چون مال بجزرانه و زن طلب مال زن را پس ندیده اما اگر نفیوان گیر گرفته باشد باید که واپس ببرد اگر داشته باشد و فرزند زن نیز کرده می تواند گرفت و او را باید و او پسر را که از دیگر کسی پیدا شده باشد اگر از محلی که در اینجا حاضر مانده باشد صاحب خود را خلاص سازد از عیدیت آزاد می شود و حصه مثل پسر می تواند گرفت پس اینک اول نوشتن داد این مردم نباید و او مطلب اصلی آنست که اول منع باید کرد که از سر فریاد بگیرد اگر قبول نکند داد آنها را بداند اگر و کثیر جاست باشند و در یک طرف یک کس باشد در جاییکه کثیر مرد و کثیر زن باشد در جاییکه کثیر صاحب معامله خود و بطرف دوم و کس باشد قضیه آنها را مشخص نماید که و قول گویم آنکه تحقیقت رسیده شخص باید که و براسه آنکه اگر یک کس مال جاست برده باشد یا از چرخه اتفاق قرار یافته باشد و یک کس خلاف آن بکند یا جاست اتفاق نموده یک کس از زود باشند از آنرا باید و او در جاییکه زنان اسپر و شراب فروش و مجامع مرد و بیایند تحقیقت رسیده رفع مناقشه باید که در جاییکه این طرف صاحب معامله و در طرف دوم کس باشد

اگر صاحب دیکل ربح خصوصیت و بر وانی باغبان را دیکل گذاشته باشد بقیه آنرا باید رسید

فصل سیم در بیان آنکه یک صاحب مال عاید سود است

از سه ایتم است که شده و آنکه آن را عاید آورده اند بصاحب مال باید داد بشرطیکه شمار دوزن محض
درست بگوید و اگر دروغ آید دعوی کند چنانچه در برانه بگیرد و اگر در یک سال صاحب مال آنکه طلب کند
سه باید داد و الا بعد از یک سال باو نرسد و مال را عاید میشود و قول هنوز کنیتر است که تا سه سال صاحب
مال باید داد و بعد از سه سال مال را عاید میشود و از حصه خود چهارم حصه آنکه مال را بیاورد و آورده بگذراند
بد و اگر شخصی مرد و زنده ای باشد و تا سه سال وراثت بهم نرسد بعد از سه سال مال را عاید میشود و
بازیت را کنیتر است که در سال اول تمامی مال بصاحب مال باید داد و در سال دوم بر همه دوازدهم
حصه گرفته بقیه این هم در سال سیوم و دهم حصه گرفته بقیه این بر دوازده سال چهارم ششم حصه گرفته
باقی این بر دوازده ششم حصه هر قدر بدت که بگذرد و یا در گرفتن درست نیست نمانش لازم است
که چهار سال مال تجلیس امانت باشد و بعد از چهار سال خرج تواند کرد و وقتیکه وراثت بیاید
حصه خود را گرفته بقیه این بد و اما اینک در طلا و نقره و غیره غلات است از مال دفین که وراثت
نداشته باشد و را عاید باید که نصف بر برهمینان خیرات بد و نصف را خود بگیرد و اگر برهمین
ناضل مال دفین بیاید عید را خود بگیرد و اگر مال دفین برهمین و خیرتی و بیش و شود در باقی یافته
باشند و را عاید خیر کند باید که ششم حصه آن را عاید و باقی را خود بگیرد و اگر شخصی را عاید خیر کند و مال
دفین یافته پنهان نموده است تمام مال را عاید بگیرد و از جرمانه هم بستاند و اگر برهمین سیدت نباشد
و یا خیرتی و بیش و شود مال دفین بیاید اینها ششم حصه بگیرد بقیه را عاید و بماند قول گویم ششم
شیر است که شخصیکه باید داد و ششم حصه باید داد و باقی را باید که را عاید بگیرد و اگر صاحب مال دفین
بیاید حق خود با ثبات رساند اگر آن شخص برهمین است و دوازدهم حصه مال را گرفته باقی باید بد
و اگر از قوم دیگر باشد ششم حصه مال را عاید بگیرد و باقی را بصاحب مال بد و ماسه را که دزد
برده باشد را عاید باید که دزد را گرفته تمام مال از او بگیرد و بصاحب مال بد و اگر نماند نموده
گنا یا نیکه صاحب مال کرده باشد را عاید میشود و اگر بگیرد خود مستحق شود گناهیست که بزد
ناست شده بر زنده را عاید تر است باید اگر را عاید تلاش شود و دزد میداند یا دزد و بجای حکم نیاورد

و دست را چه بدان نمیرسد باید که را چه از خزانه خود بردارد.

فصل چهارم

در بیان فصول نمودن ساقیه قرض و غیره مثلاً یا سه سیزده گانه که بالا گذشت اول مقدمه
قرض و در آن هفت خیرست بدین روش اگر قرض گرفته باشد بدین روش اگر قرض گرفته
دایم بود و قرض باید بدین روش قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود
در قرض دایم بدین روش اگر قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود
قرض بدین روش اگر قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود و قرض دایم بود
نباشد از بدین سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از
شود سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از
سود دیگر گرفته باشد دوم آنکه هر ماه سود بگیرد باشد سیوم آنکه سود در بر مناس خود کم زیاد
قرار داده باشد چهارم آنکه سود سود بگیرد باشد پنجم آنکه سود در بر مناس خود کم زیاد
خبر ناک در خوشی سفر میکرد باشد اگر قرض بدین سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از
هزار در دایم شود دیگر ده باشد اگر قرض بدین سرعید دور و پیه و از چتر می سرعید دور و پیه و از
اصل باید در چتر می افتد اگر شش بطریق دستگیران بطریق دوستی از شش زمره بے سود
گرفت و شش ماه در آن گذشت و این بزرگ باید که از ماه هفتم سود بگیرد و چند سود قرض زیاد باشد
سود موافق بر آن بگیرد و اگر شش طلب شش زمره بے سود و از او اصل او را ناخت و بجا
رفت تا یک سال سود نمی یابد بعد از یک سال سود بگیرد و اگر کسی بکسی زمره بے سود داده و
بعد از چند سالی از او طلب نمود و او اصل ناخت و بجا بے رفت باید که بعد از سه ماه سود بگیرد
اگر ستانده قرض بجا بے رفت است و ششیکه زمره بے سود داده همیشه بے طلبد و نایافته
باید که زمره اصل با سود از او طلب بداند اگر شش چار باید یا دام خود را گرفته داشته است
و از چتر می معیشت خوراک بجا باید و ده خوراک میزد و ششیکه گرفته خوراک خوراک است
ماصل نتاج را بگیرد باید که بانتاج آید باید شیر چار یا بیا در عوض مزد حساب کند و وقت
که داده کرده است عوض خوراک ده بشمار در صورتیکه خوراک صاحب مال خوراک است

حاصل نتایج شخصی که بگوید گرفته بگیرد و شیراز صاحب مال است یا چنانچه و غیره قسماً اجناس که از بازار
 خریده بیاورد اگر سود بر آن قرار ندهد باشد اصل قیمت باید داد و اگر بدست بگذرد سود بر آن نمی قرارند بایشان
 نوکران است و در جرمانه و بر خیرات عبث و زرقار بازمی و در زرقار یا بر آن سود قبول نکرده باشد سود نمی گیرند
 خیرات عبث اینست مسخره چاقان با فروش دزد و طبع در و غلو و غلبه از کشتی گیر زرع و غیره بزرگ
 کیمیا اگر قلاب اگر که مال که را بقرض برده و سود بر آن قرار نیافته و مدت مدید در تصرف آن مانده
 باید که بدین روش بماند و روغن زرد و تیل و قند سیاه و شکر و نمک و غیره رس بهشت برابر بماند و در
 زیاده جای نیست یا چنانچه را چار برابر بماند طلا و نقره دو برابر بماند غله سه برابر بماند قوت لبشت
 طلا دو برابر غله و رس که روغن و غیره باشد سه برابر بماند میوه و گل و پنج شل و در یک و غیره و در
 کرده بهشت برابر بماند چشم کسی و قرطاس و کاغذ و کلمه گل و غیره اینها از پیشم یافته باشند و اسب و غیره
 چهار یا پنج برابر بماند اختلاف نر اسی که اگر مالدار باشد قسم زیاده بماند و اگر متمول بنا
 و نفع کم یافته باشد قسم کم بماند اگر میان آن دو کس داد و ستد زیاده بر یک مرتبه نشد باشد این
 طرز بماند و اگر داد و ستد نکرده باشد مطابق آیین سود سود بماند از دانی و گرانانی نرخ نیز باید
 دید قوت تنور کفش است زیاده بر مال سود بماند یعنی ده بلبست بماند و سود بهیچ وجه زیاده بر این
 جای نیست بشرطیکه بکارگی زر و اصل سازد اگر موعده قرار داده زر و اصل سازد زیاده بر ده بلبست
 جایز است این شصتیکه قرض واپس میگردد و بفرز که قرض گرفته و تنگ داده بود اگر زود بگوید
 و اگر خلاف قرار میکند استغاثی نشود و وجه زر بماند و جرمانه بگیرد اگر شخصی زر قرض خود را باین
 پنج بوش واپس بگیرد و گرفت بگیر نیست چه دستی و ملائمت طلب کرده بگیر و تنگ نیاید گواه
 آورده بگیرد و متاع پیش او به بنید بنیان شادی و غیره بگیرد و در عوض طلب خود نگاه دارد
 فاقه برور خانه او کرده زر خود بگیرد و در قید کرده مال خود بگیرد و اگر با هم خصومت داشته باشند یا
 بدین روش نمی تواند گرفت را چه در و بایند قرض اگر بر همین به بنید با و به ملائمت گوید که زر
 قرض واپس بدهد و اگر چیزی در پیش و شود باشد بقضا بطلب متمول ملک بماند و اگر حاضر شده باشد
 تمینه کرده بماند و اگر زود در پیش بیاورد یا زود شخصی پیش خیرش و ندان آدمی آمده باشد و او تمینه کرده
 باشد را چه را باید که بطایف الحیل باشد از گرفته در عوض قرض بدهد و اگر یک کس را چنانچه

از قرض داران گرفته آورد و بخدایک نگاه کند اگر اینها سه یک ذات اند پس تاریخ تسک ملاحظه
 کرده مطابق تاریخ تسک اول را اول و آخر را آخر بداند و اگر مختلف القوم باشند اول و دوم
 بداند بعد مال چتری و برن دیگر به ترتیب آنکه شخصی که قرض داده زبونیست و مرد میگوید قرض گرفته
 اند و از او باز در نگاه میدارند باید که راجع بر او را بداند و سر رسید و در وجهی خرجی نه خود هم از آنها بگیرد
 و در شخصی که میداند سر رسید و در وجهی راجع بر او را بداند و سر رسید و در وجهی راجع بر او را بداند و سر رسید
 ندارد باشد ملاحظه نماید که از قوم بر همین است یا دیگر اگر بر همین است جزو سه قسم و در عده قرار بدد
 اگر از قوم دیگر است صاحب مال با و خدمت بفرماید تا ما خدمتی که فرخوردات و قوم او باشد
 کلیه آنکه اگر قرض برن اول بدست برن بر او باز بون باشد خدمت بفرماید و اگر قرض برن زبون
 بر برن اول باشد خدمت جایز نیست و عده قرار بدد و اگر هیچ نباشد قرار بدد که چون طاقت بشود
 خواهد داد اگر قرض را میگفت باشد که قرض خود را بگیرد صاحب مال نمیکرد باشد باید که مال او را
 در جاسه ثالث نگاه دارد و از آن تاریخ در محصورت سود نباید بداند تا اگر بگوید و بوقت طلب
 از جاسه ثالث نمایند و اصل نکلند سود باید بداند اگر چهار بر او اند و یک بر او در بخت خرجی چهار
 کس قرض گرفته و شخصی که قرض گرفته بود بجایه رفت یا نرفت شد آن سه بر او دیگر از مال
 که در خانه است از قرض را بدیند شوهر و پس بخت خود ز سه قرض گرفته باشند زن و پدر
 و مادر آن پسر را بنیرسد که آن زن بدد و قرض زن را شوهر بدد و پسر بخت قبیل گرفته باشد
 و اگر بخت قبیل گرفته باشند زن را باید که اصل سازد و اگر زن بر سه خود قرض گرفته باشد
 شوهر را بنیرسد که بدد و همچنان پسر اگر بر سه خود قرض گرفته باشد پدر بدد و اما اگر زن بخت
 خرج قبیل گرفته باشد شوهر بدد و پس اگر بر سه قبیل بدد که عبارت از عیال و اطفال است
 گرفته باشد پدر قرض او را بدد و قرض پدر را پسر بدد و اما اگر پدر بخت شراب یا قمار یا زنا
 قرض گرفته باشد پسر و بنیره بدد اگر شمشه جوان بدد یا تمامی جریمه باشد یا پدر شوهر
 یا سه داده باشد یا تمته زکوة باشد یا تمته اجوره یا موجب نوکر باشد آنرا پسر بدد و اگر
 پدر بدد و عیال آن قبول نموده باشد و ز سه که بجا و فروش گفته باشد که میدهم و ز یک
 به کشتی گیران قبول نموده باشد و ز یک به طبیب و باز گیران گفته باشد که میدهم و نیزه قصابان

و منجر و چارن و دوز و عوض و پیر سپر و دوز و یک شوهر عوض قرض زن زبان بد است زن گاو بان
 زن شرب فروش زنان و قاص زن گاو زن رنگ زن صیاد و بخت آنکه در خانه اینها زن است
 و اگر در خانه زن صاحب اختیار باشد قرض زن قسم زن را شوهر بد و در بعضی جا قرض شوهر را بد
 که زن بد و زری که در وقت روان شدن بفر گرفته باشد و شوهر زن گفته باشد که زرا این را خواهی
 یا شوهر در وقت مردن گفته باشد که قرض این را خواهی و او هر دو صورت زن قبول کرده باشد
 بشتر طعنه شوهر از سفر نیاید و بیماری بمرور زن قرض را بد و زری که شوهر زن بجا قرض گرفته باشد
 باید که خود بد و زری که سپر و او را بد است زری که زن و او را بد است و زری که غلام و او را تا می
 دوست اینها را و مال اختیار سستی نیست بے حکم بد و یا شوهر را تا سستی تواند و او را سستی آنکه جان
 اینها هم و البته بکم آنراست پس در مال چه اختیار داشته باشند باز میگویند که هر چند شوهر بقت
 رفتن سفر یا در هنگام مردن زن قرض گرفته است اگر از او در جایی که مثل شرب و غیره باشد صحت کرد و با
 زن خود بد و زری که او را سستی قبول کرده باشد بعد از فوت شوهر بد و تفصیل شرب و غیره است
 که سپر و بشیر عوض بد و بعد از بد شخصیکه مستوجب او است و زن قرض است و زری که و پس زن
 آن واجب است و در هنگامیکه زن قرض و پس باید و آنست قرض بد را باید که سپر و اگر سپر نیاید
 بشیر بد و تا باشد طعنه بد را عالم رفته باشد یا بکلمه دور دست رفت و بد تا ما اینجا قیامت بد
 یا به بیماری صعب که امید به شان نذر و قبل باشد و زن صورت بد را اگر مال بد نباشد سپر یا بشیر را
 لازم است که از مال خود همه دین سابقه گردانند قول نادر و آنکه در صورت که شخصی فوت شد یا بشیر
 رفت و در دست و بهمانجا نماند یا به بیماری صعب که به نمی شود قبل باشد و از آن کس که سستی نمانده است
 پس و بعد از آنکه بستی ساله شود قرض بد را بد و اگر غم و اشتبه باشد عمو قرض بد را بد و اگر
 آن شخص دو سپر و دو سپر کلان بد و به سپر خود و او را سستی دین سستی رسد تا ما در صورتی که
 میراث از او گرفته باشد را بد را باید که آدم خود و مال را که از شان زده سال کمتر عمر داشته باشد
 و وکیل شخصی را که بجا سستی دیگر میراث باشد و شخصی را که در دادن خیرات مشغول باشد و کسی را که
 در جاسه اقامت دارد و که اگر میاید در آمدن تا در رفتن و در خطر خواهد شد و شخصی را که بخیر سستی مثل
 اعتماد قرار داده نشسته باشد بخت معاملات طلب نماید و قیامت بد سپر را لازم است

[illegible]

که دیگر سه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 برود سه نفر است و نه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 و او در روز و شب شوهر زن و مشا و نه نماید باز معمول ملک و دیده دیگر سه نفر است که اگر آنکه بیست و نه نفر است
 شوهر و بیست و نه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 یا نه آمده است شوهر و بیست و نه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 شوهر و بیست و نه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 جنس خود را گذاشته بخانه دیگر سه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 یا ز زخم دید باشد یا بلبس با محتاج طعنا م آمده گوید که من محکوم تو هستم
 زن قسم اول از بیست و نه نفر است و برود قسم است شش نفر و دهم سه نفر و بیست و نه نفر است که اگر آنکه
 باید که آن شخص بدو و اگر از این هفت قسم زن هر زن که باشد مال یا پسر زن شوهر اول گرفته باشد
 کسی برود آن شخص قسم زن شوهر اول را بدو اگر زن آن زن را از او جدا باشد یا خفت قرض پدر را
 پس برود پس پس که بگیری باشد بدو پس پس که بدو اگر قرض خواه مرده است ز بر پس او
 باید داد اگر پس نباشد بدو پس او بدو اگر بگیری هم نباشد بدو و اگر که موافق کتب آنها در پس پس
 باشد ز بر بدو و اگر که قرض خواه مرده است و بر زمین بوده است از او ثمان او که نماده
 پس ز بر پس پس هم گوید و باید داد اگر هم گوید نباشد بخوان او بدو اگر خوان هم نباشد
 بدو بر زمین بدو اگر بر زمین گیرند و آب بنیدند و در ضامن قرض و شادی برادران و پدر و پس
 زن و شوهر از هم جدا نشوند باید که ضامن نشوند و قرض نگیرند و قرض ندهند و شادی ندهند
 آنکه در مال شریک یکدیگر هستند اگر با وجود لازم یا از مال شریک نمی تواند داد اگر آن هم اتفاق
 کرده ضامن نشوند و قرض دیگر ندهند یا شادی ندهند و بیعت نیست بعد از آنکه از یکدیگر جدا شده باشند
 اختیار دارند اگر کسی بگوید که میان زن و شوهر تفریق نیست باید گفت که در کار با سه ثواب
 که شوهر میکند آن شریک است در بیعت با تفریق نیست آنچه خواهد گفت و در کار با سه ثواب
 که زن از مال خود میکند شوهر شریک نیست همچنان اگر زن بر ضامن شوهر تالاب بکند شوهر
 ز ثواب آن تالاب شریک نیست زن و شوهر یکدیگر شوهر زن و شوهر یکدیگر باشد مال خود را بے رخصت او

مرت نکند اگر شوهر بفرشته باشد در جاسه ضرورت مال خود بلی اجازت شوهر مرت نماید
 زن در مال شوهر شرکت دارد و بر آنکه اگر شرکت نداشته باشد پس از یک زن در مال شوهر
 بفرشته بصرف خرج میکند و از دزدی لازم می آید و بجا مانده زن صاحب مال است
 تفصیل آن میگوید و تنبیه شوهر بفرشته در تولد پسرنه ضرور باشد و در حین است شرکت
 و غیره ایام تبرکات و نذران است و بچه ها خرج نماید و آن ایام و بگویند رضا شوهر مرت
 تمایز کرد و تنبیه صاحب مال از قیمت میمونه باشد اگر بخواهد از مال خود بزن حصه بدد و اگر صاحب
 مال از یک خود جدا کرده است و بخواهد که به پسرن رود و قیمت موده بدد بزن نیز حصه برابر یک
 پس باشد بدد

فصل پانزدهم در بیان ترتیب ضامن

ضامن چند قسم است یکی حاضر ضامن دوم آنکه از مال او نشان نماند و بگوید که خانه یا دین دارد
 حاضر از وجع است و من نمی شناسم سوم الغامن در صورت حاضر ضامن و ضامن دوم اگر
 غیر حاضر شود و ضامن خودش جواب بگوید بدگیرم دعوی نمیرسد و در مال الغامنی اگر خود نباشد
 پس ضامن جواب بگوید یا ما بنیره دعوی نمیرسد پس الغامنی اصل مال بدد سودا جواب بگوید
 اگر کسی مانده که نگذاشته حاضر ضامن شخصه شده باشد پس پسرن ضامن عوض بدد و جواب
 بگوید اگر ضامن بسیار باشد در وقت ضامن شدن حصه قرار داده باشند موافق حصه
 هر کدام جواب بگوید اگر ضامنان با اتفاق شده اند قرار داده باشند که اگر او ادای قرض نکند
 تا هر کدام که باشیم تمامی مال را جواب بگویم در صورتی که قرضدار از جواب خجسته آنکه ضامن ندان
 هر کدام استقامت ادای قرض ضامن و از پس از هر کس که قرضدار بداند بگیرد و اگر جدا آنها
 استقامت ندارد پس قرضه بخواهد از هر کدام که مال خود را بدد بگیرد و اگر الغامنی بفرشته باشد
 پس اصل سودا جواب بگوید اگر الغامنی بنیره پسرن اصل مال بدد سودا جواب بگوید یا آنکه ضامن
 زور فقر بخواهد اصل کرد و قرضدار بدد پس آنچه عوض او داده باشد بستان آن از قرضدار
 بگیرد و بشیر بگوید و موقوفه الحلاج دانسته باشد که قرضه او زور خود را بدد ازین گرفتار است
 و اگر بترضا خود یا خفیة داده باشد بستان نمی تواند گرفت و در جای که از ضامن بخواهد

تکلیف

گرفته باشد نماید و برده بست باین نیست بر خدیوت بسیار بگذرد و یا کم گذشت باشد و بست
 بگیرد و فاما در رضامنی ملا و نقره فلذات این قسم است در رضامنی حیوانات وزن همان اصل مایه که
 بقدر فخواه داده باشد یا تاج بگیرد و اگر تاج نشده باشد اصل مال بگیرد و غلظت برابر و پارچه چهار برابر
 و ننگ و شکر در وزن غیره رس مثبت برابر بستانند اگر قرضدار غیر حاضر بشود بحسب تقصیر آن عدد
 یکم ماه یا فلان ماه باید و اگر حاضر نکند بتروالا نه بعد از یکم ماه زرد باشد اگر قرضدار فوت شده باشد
 از فلان ماه زرد باید و باید خواه حاضر فلان ماه باشد خواه حاضر فلان ماه نباشد شارح سمرقانی
 که اگر در یکم ماه قرضدار فوت بشود زرد باشد و اگر بعد از یکم ماه فوت بشود بدین جهت آنکه در مال
 و عده چرا حاضر ساخت این جماعه را فلان ماه گرفت صاحب خود دشمن مستعد باین صاحب خود
 شخصیکه در قید باشد شخصیکه در مال جرمیه باید و شخصیکه بی جرمی مستم شده باشد شخصیکه در مال غیر
 شریک انیکس باشد دوست خود بر چپاوی که هرگز بر محله چرخ نکند آشته باشد مستعد باین و دیگر بزرگان
 سیاسی و فقیران و ارباب که در احویات باشد شخصیکه بر خاسه و خواش خود غماص نشود
 شخصیکه اگر بنید آشته باشد که گیت و گمانی است بر

فصل شانزدهم در بیان ترتیب کرد

کرد بچشم و چه چیز باید گرفت و آن بر دو قسم است یکی آنکه بوعده گرفته گشته باشد مثل آنکه
 بعد از یک ماه یا در ماه این را خلاص خواهیم کرد و اگر خلاص نکین مال از تو باشد و دوم آنکه عده
 و شتر در میان نیست و این هم از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه در خفیه نگاه دارد و نفع
 مقصور نباشد مثل ملا و نقره و دوم آنکه نفع از وقتوان گرفت مثل اسب و فیل که بر آن
 سوار میتوان شد و باغ و غیره و ازین قبیل در صورتیکه از آن نفع نمی توان گرفت و بوعده
 گرفته گشته باشد اگر آن عده خلاص نکند مال از قرضخواه می شود اگر بوعده نگاه نداشته
 بسته اصل یا قرضخواه یا سوده بست بشود آن مال از قرضخواه می شود و در چیزیکه نفع
 می توان گرفت اگر مدت قرار داده از قرضخواه نمی شود اگر مدت قرار داده باشد
 که در قلمانی مدت خلاص خواهیم کرد و باین عده خلاص نمیشود مال از قرضخواه می شود
 قرضخواه را لازم است که چهارده روز دیگر از عده که در صبر کرد و در مال گرفته گرفت

اگر درین چهارده روز قرض را بیاید زاده مال خود را می تواند گرفت اگر شخصی پیش کسی مال بگذرد
 گذاشته باشد و از آن بگذرد که آن مال را بجا می دهد و بگذرد و مال را که از آن نفع مقصود باشد بدست
 کسی که بگذرد گذاشته و مقصد کرده که قرض خود را در آن تصرف نماید و تصرف نمود پس سود از آن بگذرد
 و باید دانست که از آن نفع مقصود است و قرض خود را در آن آنقدر تصرف نمود که از کار رفت مثل
 سپردن و خواب شد یا گاو از کار رفت هر چند نفع کم یافته باشد و سود بسیار می شده باشد
 سود نباید و باید اگر گفته باشند که در مال اگر تصرف بکنند و در تصرف نکردن او بمیرد یا کم شود
 پیش شخصیکه بگذرد گفته بود و قیمت آنرا آنچه بوقت گیر و گذاشتن قرض داده باشند جواب بگوید بعد از آن
 زود خود را با سود بگیرد اگر قیمت را از بازار اصل و سود بیاید آن مال اگر در آتش بسوزد یا در آب
 غرق بشود یا بکشد آفت رسد و آن مال هر ضایع شد زود خود را با سود بگیرد و اگر راجع مال گردید
 بماند آنکه از گناهی سرزد کشیده بگیرد و در صورت نیز مال خود را با سود بگیرد و اگر اسب و غیره
 آنچه باید از باشد خواست خدا سقط شد همانقدر مال دیگر گرفته بگرداند و باید دانست که در آنچه
 یا دیگر کسی کشیده گرفت باید که آنرا خلاص کرده بدو بیاورد و دیگر در عوض آن بدو مال بگذرد و آن شخص
 که گرفت و میکرد در ساند محض بوشن تمسک منظور نباید داشت بر آنکه شاید دیگر کسی آن مال را در پیش
 دارد و اگر شخصی اسب یا گاو یا مال دیگر که بگذرد گرفته است و آنرا بجا نرفت نگاه میدارد و آن مال خود را
 ضایع شد پس زود خود را با سود می تواند گرفت اگر مال را بجا نرفت نگاه ندارد و مال ضایع بشود
 شخصیکه بگذرد گذاشته بود قیمت مال خود بگیرد و در جایکه قیمت مال گردانز که بقرض گرفته بوده
 زیاده باشد در آنجا بوده بستان شدن زود قرض آن مال بعباج گرد و میرسد باید که در اصل با سود
 بگیرد و مال و پس بدو در جایکه شخصی گرد و کم گذاشته و در بسیار بگذرد گرفته و آنجا بوده بستان
 اعتبار نباید کرد اصل باید با سود حساب کرده باید و باید درین هر دو صورت که گردانز قرض و
 سود زیاده است یا از قرض کم است زود با سود بداند و مال گرد و بعباج مال بداند و در جایکه
 شخصی که گرد و میگذازد و گفته باشد که زود تو هر قدر که با سود بشود میدهم فلان مال بجنس خواهم داد
 در آنجا نیز مال بعد از او از آن سود و صاحب مال و پس بگیرد و در جایکه شخصی عمل صواب خود را
 مثل زیارت تیرت یا غسل در یاسه گنگ بگیرد گذاشته زود بستان بگیرد و آنجا زود بستان بداند

اینچه بگوید گذاشته بشخصه که گرفته بود منیر بشخصه بپایه یک چیز است شخص گرفته و زربان
 بطریق بیایه و آواز کار برگشت و خرید نمی نماید پس اینچه بطریق بیایه و آواز بود واپس نباید بماند
 اگر فروخته شده برگرفته و ده بست بیایه بدو اگر مال گرفته و بعد از آنکه صاحب مال زربان و ده بزرگان
 کس جرمانه برابر دزد باید گرفت اگر شخصی که گرفته بود در خانه نباشد خویش و قوم و شریکان او زربان
 مال گرفته و واپس برنهند و اگر در خانه او کسی که زربان باشد و مال بدو نباشد و صاحب مال خود بزرگان
 فروخته بدو باید که قیمت قرار داده در خانه او بگذارد و از آن تاریخ سود بر طرف شود و در جایکه شخصی
 مال باین شرط گرفته گذاشته باشد که مال تو هر قدر بشود خواهم داد و فایده این خود را از تو بجنس خواهم
 و بعد از ده بسته زرقض باسوده بست شد و شخصیکه گرفته گذاشته بود حاضر نیست باید که بجنس خویش
 و قوم و با جمیع از مردم متخیر آن مال را فروخته زرقض شود شخصی که مثل باغ یا زمین یا امثال
 دیگر که از او محصول ممکن است بگذارد و از حاصلات آن مال ده بست نزدیکی بقرض داده بود
 بازار حاصل یا سود بقرضخواه رسید باید که در انصورت آن مال را بگذارد و بعدا صاحب مال واپس دهد
 اگر از حاصلات آن زیاد و بده بست متصرف شد آنچه بده بست زیاد است باید که آنرا هم بدو
 اگر کسی مال گرفته گذاشت و یک خدمت یا تصرف سیله در عوض سود بر آن مقرر کرد و شخصی که
 گرفته گرفته ده بست یا زیاد و بدو مقرر خدمت بفرماید مقدار مقرر را در دو حساب کرده باقی را
 در اصل باید که آنرا لازم در مقدمه که و آن قرار داده که موافق قرار داد و زربان مال بگوید
 بعد از این اختلافات آن جایز نیست آیین قرض با تمام رسید

فصل هفتم در بیان مناقشه امانت

امانت سیح است که مال را در نظر گرفته و در خود بپایه آن کرده بسیار دو کیفیت
 و شمار آن اطلاق شد و امانت دوم آنست که شمار کرده بسیار و امانت طریق اول را همان قسم
 سرسبز واپس باید داد آنچه شمار کرده گرفته باشد شمرده بدو اگر را به بشرطیکه بسته آنکه از نگاهداری
 امانت گناه کسب زند مال را بر داند و از آنجا بر دیا بخواست الهی کم شود یا بدو و یا در آتش بسوزد
 تاوان بر آن لازم نیست و هیچ چیز بخواند مال ندانند با تحقیقت باید دانست که شخصی که امانت
 نگاه داشته بود خودش حیل و انجمنه مال را گرفته باشد در صورت و علیا بی جواب امانت

اگر شخصی که مال امانت سپرده بود داد و مال خود را طلب نمود و نکلی که نگاه داشته بودند و در صورت
اگر بعد از این رایج یا در سربو یا خواست الهی ضایع بشود جواب امانت باید گفت و مال او را باید داد و در چنین
جرمیه از وی سزا داد و اگر شخصی امانت سر سپرد بر خصای خود و اگر او در آن تصرف نمود باید که مال او را
بیاورد و بپردازد و در چنین جرمیه گیر و مقدار سود و ربح یا سرعید و غیره است همچنان اگر شخصی چیزی را از
دیباغ خود به امانت بماند و اگر آن را ضایع کرد باید که مال تمامه را بدهد و اگر چیزی را
سود حساب کرده و بیشتر می بماند و همچنان اگر شخصی ماله خرید و طلب بسیار از ربحی و در قیمت
بافسد و سرعید و غیره باید و باید بر تهنه سود و ربح و سود و ربح طلب بسیار بدهد و سرعید و غیره حساب کرده
سود بدهد و اگر مال امانت در قافله آن شخص که امانت نگاه داشته بود چیزی کم شود یا ناقص
که کم شده یا بیشتر برده تا و آن بدهد اگر از نادانستگی او امانت چیزی کم شد و اینها تا و آن چیز
کم بود و آن کی ربح مال است یعنی چهارم حصه کم بماند اگر کسی ماله امانت را بعبارت
برود و در آن فتور سه راه یافت در اینها مطابق مال امانت حکم باید کرد و اگر کسی ماله را بدست
کسی براسه شخصی فرستاد و او آنرا ضایع ساخت و اینها نیز موافق مال امانت حکم باید کرد و در غیر
که بزرگ یا خیار یا دیگر سه راه بجهت راست یا حق سپرده باشند در آن محل نیز موافق مال امانت
حکم باید کرد

فصل محمدیم

در بیان آنکه شاید چه قسم می باید شد و بر دو قسم است یکی آنکه بچشم خود دیده باشد و یکی آنکه شنیده
باشد و اینها نیز دو حال دارند یکی آنکه گواه گرفته باشد و دوم آنکه حاضر بوده و دیده باشد شاید
که گواه گرفته باشند و بچشم خود دیده باشند و اینها نیز بر سه قسم است **بیان**
نخستین قسم اول آنکه در گواهی او ثبت یافته باشد و او را از جاسه بجهت شهادت طلب نموده
آورده باشند و دوم آنکه گواهی او بر کاغذ نیست نهایش او را طلب نموده آورده اند و بر محاله واقع
کرده باشند و سوم آنکه بر خصای خود و مجلس اعدا و این را از محاله اطلاع داده باشند و چهارم آنکه
مجلسی باو گفته است که خاموشی پنهان بوده حقیقت و جواب مدعی علیه بشود و دیگر کسی از آن شخص
که گواه می شود مطلع نیست و پنجم آنکه شاید گواه باشد و بگوید که من اطلاع دارم که این شخص گواه این

است میان تم دوم که بر شش قسم است شش کمال دیده چنانچه معادل کشته میشود و اینها دیده
 باشند و تم دوم آنکه قاضی و غیره مثل خضار مجلس اینها پسندگان شک که رفع مناقشه می نمایند سیوم
 چهارم شش که صاحب دار آن معادل باشد مثل کوتوال و داروغه پنجم که صاحب معادل معی
 باشد براسه طلب از خود میفرستاده باشد مثل وکیل ششم آنکه دو برابر مناقشه دارند و برابر سیوم
 یا از قبیله کسی که بران کار و قوت داشته باشد میان آن که شاید چه قسم باید عابد مخیر بین
 سخی امیل و از راد بزرگ راست گو مردم میداند باشد که این راست باز است و غلبه از
 خواش مال و آرایش نیا داشته باشد و شمول راستی و دهرم باشد صاحب پسر و اولاد باشد از
 سه مرد گواه کمتر جائز نیست آیین گیش و در جنب میداند باشد براسه مناقشه مردم زبون از
 همان قوم شاید کافیت فاما و غلبه از نباشد از برین که گواه نباید و پنجره باشد که براسه شاید
 نمودن و منسوب باشد شهادت آنرا بجهت هر برین که بدید باید شنید و آشتیان اگر نباشد گواهی
 برین زبون و در حق برین خوب نباید شنید و اگر همچو شاید نباشد برکس از برین و ذات خود گواه بیار
 نماید و غلبه از نباشد و مردم میداند باشد که این راست گفتار است و در محاله زمان گواهی
 زن معتبر است با وجود شاید آن خوب شاید و غلبه از نباید شنید پنج قسم کس گواه نباید
 گرفت شش آنکه شروتی و آدم بزرگ که طلبیدن آن مجلس شوار است و عابد و متراض و سیر
 کس سال نبشتاد و مال و سنیا بی و فقیر و تم دوم آنکه پسر که بدید جنگ و مناقشه میکرد و باشد و سیر
 که در قبیله سر خودی بوده باشد مرد و یک کتب ساوی نماند مثل سیوره و زو و قلع الطریق
 آدم بے ملاحظه که بمردم خطا کم سن بوده باشد مردم در غضب باشد و غلبه از قتاب و صیاد
 و غیره قمار باز مثل آن سیوم آنکه جاست بجهت شهادت آمده اند و خلاف یکدیگر میگنید چند
 یکی اختلاف بکنند و دیگران متفق میگفتند باشد شهادت اینها نباید شنید چهارم شاید
 که بے طلب کسی بطور خود آمده گواهی بدید پنجم آنکه مدعی مرده است و تحقیق گواه راست
 شخص در حیات خود براسه گواهی با باز نمانده است گواهی از نباید شنید اگر شخصی بمیرد و در
 حالت بشرط صحیح المزاج بیکه گوید که گواه آن معادل بوده ام بوقت حاجت تو گواهی خواهم
 در صورت این گواه می شود شهادت آنرا شنید گواهی این جماعه نباید شنید شهادت آنرا

در معامله مردان خود و سال که عمرش از شانزده سال کم باشد شصتیکه عمر او از شصت و سال زیاده
 شده باشد تا از دست مستقیم لیب و پادشاه پایش پاک کنند و سید و غیره
 جعل ساز و طلب الحسن ظاهر یعنی سامعه و غیره پت بیست فانی برهن
 و غیبه دوست و دشمن غرض و مسامحه و دشمن فتنه و دزد و دزدی
 بیست غرض و در به قوت خود مثل داکو و غیره کسیکه گواهی دروغ شهادت یافته باشد
 کسی که از این قبیل از میان خود خارج نموده باشند اول گفت که گواه از هر کس کمتر نمی باید باز میگوید که
 اگر جابن قبول داشته باشد یک کس خوب و موصوف بعضیات حمیده بحکم گواهی جایز است
 و درین چهار چیز هر کس گواه باشد شهادت آنرا باید شنید و شهادت آنرا رد نباید کرد و در زمانه و در
 در ششام در شستن گناه و در نجاست شهادت چهار قسم شایسته شنید از جمله پنج قسم شایسته که باقیم
 کرد یک قسم را باید شنید تفصیل آن قسم نیست شتر و تری آدم بزرگ عابد و مریض پیر کمال
 سنیاشی چون از جمله پنج قسم یک قسم تفصیل نوشته شد تفصیل چهار قسم دیگر بیان باید
 بیان آنکه شایسته چه قسم گواهی بدو و از کجا شهادت بگوید باید که متشافه مدعی و مدعا علیه گواهی
 بدو اگر جابن ماضی باشد شهادت نباید پرسید و قاضی در مجلس عدل متشافه و متعلق جابن
 از گواه شهادت به پرسید نزدیک دیوتا و بر همین به پرسد پیش از دو پسر و شبال یار و مشرق
 نشانه پاک و مهارت نموده به پرسد گواگون قسم داده به پرسد از جمیع شایدهان یکبار
 نکند از هر کدام جدا جدا به پرسد تفصیل قسم که باید دانند اگر شایسته بر همین است با و بگوید که اگر دروغ
 بگوئی راستی و درستی تو برود و اگر شایسته حقیر است با و بگوید که اگر دروغ بگوئی اسب و یراق تو
 ضایع و بے محاصل و بیفایده بشود و اگر شایسته پیش است قسم داده گا و غلا و تخم غله بدو بگوید که
 اگر دروغ خواهی گفت همه اینها براسه تو بے محاصل خواهد شد و اگر شایسته شود راست با و
 بگوید که اگر دروغ خواهی گفت جمیع گناه و عذاب عالم بر ذمه تو خواهد شد برجهانی که آسمان را
 بطریق شود قسم باید داد و آسمان استند که گا و بانی میگوید که باشد بویاری یعنی سوداگر اهل حرفه
 بوده باشند مثل سار و بخار و غیره قرض میداده باشند و سود میگرفته باشند براسه کار و دست
 مردم آمد و رفت مینموده باشد اگر حقیر است و پیش در نیگار و صنعت که برای برهن گفته معروف باشند

آنرا به مثل شود در قسم باید داد براسه تحقیق نمودن احوال شایان دیگر و کار نسیند ما اگر بدی علی
 به نسبت شایده و اعراض نماید آن اعراض بدی باشد شایع و غیر آن اعراض از بهمان رو فیصل نماید و اگر شایع
 بدی نباشد قبول و شریعت عمل نماید گواه در گواه فاعله و غیره تا آنکه نشود نهایتش از روی و بدل آنرا بقصد
 پی برده و از مرد و میکه تواند تحقیق کند ما تحقیق کردن لازم است و اگر بدی علیه گوید که شایع بدی
 بفغان عیب محبوب است و آن عیب باثبات رسا از احوال حرامانه باید گرفت و اگر باثبات رسا
 شاد از آنرا نباشد شنید و این مقدمات شایان باید گفت که هر کس از دروغ گواهی بدی یا میگردد گناه
 و آنرا میگردد گناه بزرگ کرده اند و کسانیکه از آن داده و دیده را سوخته اند و مرد و میکه زن و اطفال را کشته
 در آخرت خواهند رفت آن دروغگو خواهند رفت و اگر شایان بدی دروغ در حق کسی گواهی خواهند داد
 بر عصبانیه و اعمال خوبی که در صدد ختم کرده باشند یعنی صدد بار عالم آمده کار باسه کرده باشند
 باکس عاید خواهند شد ما این مقدمات را بشود و یا بر همین و چهره و پیش که در گفتگو آنرا را بشود و یا بر
 قرار داد باید گفت تفصیل این قسم برین و غیره در مقدمه این گفتگو براسه ترساید نیست
 و الا نه صواب عذاب کسی بحسب عاید نمی شود نهایتش از گواهی دروغ عذاب بسیار است بدیگر
 بر متنبان و مرد و خوب گفتار بزرگان گویای راست گویان و خوبی راستی گوید و گناه دروغ بشود اند
 اگر شایع محبت شایع آمده است بعد از شنیدن این مقدمات ترس و بیم عاقبت هیچ گوید
 و خاموش بماند آنوقت چه باید کرد در جوار باید که مال مدعی یا فایده از پیش شایع بدی بماند و سر رسید
 ده و پدید از آن شایع را چه بگیرد و یا شایع را چهل و شش روز فرصت دهد اگر در چهل و شش روز
 گواهی بدی بدهد و الا نه چنانچه نوشت از بدی بماند و اگر در عرصه این چهل و شش روز آن شایع بماند شود
 بعد از به شدن از و شاد و برسد و اگر سواسه بسیار می باشد و دیگر در پیش او جای از آتش
 بسیار می بماند بهین ترتیب عمل نماید اگر شخصه بر یک مقدمه مطلع باشد و بوقت رسیدن گواهی
 ندید عذاب کسی که بر ذمه گواه دروغگوئی نشود بر ذمه آن ثابت می شود و بر تقدیر که آن قضیه بران
 ثابت شود که می دانست و گواهی نداده و از آن جرم محبت بگیرد و مقدر بر سیه آئیده خواهد گفت اگر شخصه
 گواهی دروغ داد از آن جرمانه گرفته معامله از سر نو مشخص سازد و اگر معامله فیصل شده باشد
 و بعد از آن ظاهر شد که گواهی دروغ درین کار داده اند آن معامله را از سر نو استغفار نماید

اگر در هر دو طرف گواه مختلف البیان آمد بر طرف که گواه بسیار باشد اعتبار نماید و اگر در هر دو طرف
 برابر باشند گفته میروم مغزو فاضل و طالب العلم مشرکند و اگر در هر دو طرف فاضل برابر باشند پس
 در هر شرفی که فاضل تر زیاده باشند گفته آنها اعتبار نماید که یک طرفه گواه بسیار مستند در طرف
 دوم گواه کم اند اما فاضل اند گفته فاضل و پارسان غیر است گواه این هر کس که گواهی درست آید
 آن شخص را است گواهی باید پنداشت اگر گواه این بسیارند و گویند که من متبصره از یاد یافته است
 باز دیگر آنها را نباید پرسید اگر گواه این بسیارند و گواهی در حق کسی داده اند و در غلو ساختند آن
 گواه این دیگر جاری در مناقض گواه این سابق باشد باید از علم از گواه این سابق افضل باشد گفته
 گواه این با خبر باید شنید و معالطه را از هر نو باید پرسید قول نارد و غیره که پیش از آنست که هر
 گواه این که شنید و معالطه شخص شد گواه این تازه را از آن براسه چه باید پرسید و معالطه را از هر
 چه تحقیق باید کرد و گواه این تازه را در صورتی باید پرسید که بر گواه این سابق شنیده که با او مناقشه
 علیه که موافق کتب باشد ظاهر سکرده باشد یا شور و غوغا نموده میگفته باشد که من گواه و
 تمسک دارم اصح آنست که معالطه در عدالت صورت یافت و منع شد دیگر آن را نباید پرسید
 که مدعی علیه قبول نداد و در هر عرصه محبت روزی با سزاگامانی بر شاهد حادث میشود آن معالطه
 باز باید دید اگر شخصی گواهی داد و در عرصه محبت روزی با بسیار شد یا در خانه او آتش افتاد و سوخت
 یا از قبیل او کسی فوت شد باید دانست که گواهی در ورغ داده بود زیرا که در این زیر مناقشه بود
 از این گواه باید دید باید میگوید که شاهد از مدعی طلب باید نمود و اینکه از مدعی علیه طلب گواه نماید
 غلط است که در جائیکه مناقشه بر زمین و طالب و غیره ازین قبیل باشد و مورد مسکفته باشند
 که ازمات در اینجا هر کس که گواه معتبر یار و منظور است مقدار جریمه گواه این در غلو و شخصی که
 گواه در ورغ آورده است آنست که اگر از قوم برهن باشد از اخراج نماید یعنی از دبی
 بدر کنند و اگر از سه قوم دیگر باشد در ماله که مناقشه بوده از هر کدام
 ده بست آن بگیرد قول نارد آن که اگر چسبندگی گرفتند گواهی در ورغ
 داده باشد از هر کدام هزار پن مسی سه میبگیرد و اگر با همین طور
 براسه محبت قبیل گواهی در ورغ داده باشد و هم ساهس از هر کدام جو یا بگیرد و اگر از ترس

گواهی دروغ داده باشد در محرم هاس جرمانه بگیرد اگر از دروغ و دوشی گواهی دروغ داده باشد
چهار بار مقدار ساقه جرمانه بگیرد اگر براسه استفاده زن گواهی دروغ داده باشد برابر مال مناقه
جرمانه بگیرد استفاده زن آنست که باو گفته باشند که اگر درین کار گواهی بدی ترا کنی از منم بخوا
ز منم بخواهم را بیند و در دیگر معاملات زنان مثل زنا و غیره و اگر از دروغ و دشمنی گواهی داده باشد
سه برابر مال مناقه جرمیه بگیرد و اگر شخصی معامله را خوب نمیدانسته باشد و در آن معامله گواهی دهد
از آن کس دو صدین جرمانه بگیرد و اگر شخصی دروغ گفته که مقدمه میگذاشت خود را سال بوده و در یک
در آن کار مناقه در میان آمده کلاش شده و گواهی میدهد از آن کس یکصدین جرمانه بگیرد و باید دانست
که هزار و دو صد و صد مقدار بر پایه نیست اینقدر چسبیه میگیرد و مقدار چسبیه من یک پن که عبارت اند
از شتا و کوه و دشت جرمیه بگیرد و قول نارد آنکه در گواهی دادن دروغ مرتبه اول این قسم جرمانه که تفصیل
نوشته شد بگیرد و اگر مرتبه دیگر در معامله دیگر در آنده گواهی دروغ بدیند اگر از قوم بر تهمین است از شهر خارج
نماید و مقرر کنند که باز بدان شهر نیاید محبت آنکه از بر تهمین جرمانه گرفتن ممنوع است و اگر از نه قوم دیگر
باشد جرمانه گرفته از شهر باز نیاید اگر از سه برن که چهره ی او پیش و شود و باشد گواهی دروغ داده
باشند آنها را سیاحت بدنی باید کرد و ملاحظه نماید که در چه قسم معامله گواهی دروغ داده اند اگر در معامله
انک است لیس قطع کند و اگر میانه است از بان جرم و اگر در معامله کلاش گواهی دروغ داده اند بجا
بکشند فاما اگر اینها بعد از چند س از بان شهر نیاید منع کند و اگر بشنود که آن بر تهمین بعد از خارج
ممنون باز بشنود و در یک معامله گواهی دروغ داده و درین مرتبه عمارت خانه او را منهدم ساخته
او را از شهر بکند قول دیگران آنکه اگر بر تهمین محبت اندک نفع خود گواهی دروغ داده باشد
اندک که جرمانه از او بگیرد و بالا گفت که از بر تهمین جرمانه نباید گرفت و در اینجا نوشت که اندک بگیرد چون
انک نوشته اند که اگر بر تهمین بد ضرر بخشد زنا بکند هزارین از آن جرمانه بگیرد پس ظاهر شد که اندک
جرمانه از بر تهمین هم باید گرفت نهایتش تنبیه بدنی قسم زدن و کشتن و قطع اعضا بر تهمین محبت اگر شخصی
براسه دادن گواهی آمده حاضر شد و بعد از آن یک مرتبه گواهی داده مرتبه دوم آن انکار نماید
و گواهی ندهد یا از دروغ و دوشی شخصی بایستد و اگر گواهی میدهد بهشت برابر جرماد که اگر گواهی
دروغ بگوید از آن شخص بگیرد و همه جان و ثروت که بیج و جرم گواهی دروغ ندهد فاما در جاییکه شخصی

کشته می شده باشد اینجا گواهی دروغ گوید اینجا آن است که مثلاً چند مسافران راهی سفر اند
و قلع الطريق تعاقب نموده از سبکی سوال که و ندکه مسافران بهمین راه رفته اند اگر او گوید بلی نوشته اند
پس قلع الطريقان تعاقب نموده آنها را میکشند و اینجا دروغ گوید و راه غلط بنماید و جاسه دیگر
که دو کس با هم ضاقت دارند و در گواهی راست می کشند عیثود اینجا گواهی دروغ بدید و اگر در گواهی
راست یک کس کشته می شده باشد و در گواهی دروغ نیز می کشند عیثود اینجا خاموش ماند
و هیچ گوید اگر آجه خاموش بودین و از قبول نمکند در آن صورت خلاف گواهیان دیگر گواهی بدید
تا در تمام معامله مظنه افتد و اگر بر این روش هم خلاص نشود آنچه راستی است بگوید بکن جان بدید اگر
گواهی دروغ در جائیکه او می کشد می شده داده او را و خود را خلاص کرد کفار و آن دروغ گفتن
یعنی هم بکند و راست حربه و مثل دیگر چیزه طبع نموده خیرات بکند و اگر گواهیان دیگر که گواهی دروغ
داده باشند خواهند که این قسم کفار و بدست محسوب نیست آئین شایان با تمام رسید

فصل نوزدهم در بیان ترتیب اسناد

و آن بر دو قسم است یک آنکه راجع به خود داده باشد مثل فرمان و بر و آنچه دوم آنکه تسک
باشد پسند راجع به آنست که بهر راجع رسیده باشد فاما تسک و قسم است یک آنکه بخواهد نوشته
داده باشد دوم آنکه از دیگر کسی نویسنده بود و تسک که بخواهد نوشته باشد گواه میباید
و آنکه بخواهد بر سر نویسنده باشد و اینجا گواه باید نوشت در بعضی بابا جسم است که در تسک
که بخواهد نوشته باشد اینجا هم گواه می نویسنده و آن ملک بران تسک هم گواه باید نویسنده
تسک که بخواهد بر سر نویسنده و متنی بنویسد که جابنبنی راضی باشند از یک بر و دیگر نه و دیگر
باشد یعنی بر سر نویسنده باشد اول نام قرضخواه باید نوشت بعد از آن نام قرضدار و
مقدار مالی و تاریخ سود و دو عدد و سال و ماه و روز و تاریخ و دو قرض و ذات هر دو که قرض خواه و قرض
باشد بنویسد نام پدر و صنعت و خویشاوندان را بنویسد و بر این تسک هم که دیگر نوشته است
فاما بویخط خودش در آن زمان اینقدر بنویسد که من فلان بن فلان ام آنچه در بالا نوشته اند میباید
بر نماه خود نویسنده ام بعد از آن گواهیان بخواهد بران کاغذ گواهی بنویسنده که منک فلان
و له فلان ام این معامله گواه هستم و اگر قرضدار و گواه هر دو نوشتن میباید باشند باید که

بخت دیگر سے نویا نند ناما در جنو حبیب گواہان شخصیکه نوشتن نیند انداز و گوسه نویا نند و عاتیکه
 نویا نند اینست که منکه فلان دل فلان ام بر خفا سے خود این کار کردم و آنکه می نویسد بدین روش نویسد
 که منکه فلان دل فلان ام بگفته فلان دل فلان این را نوشتم و آنکه تسک می نویسد و آخر تسک نویسد
 که منکه فلان دل فلان بگفته فلان دل فلان این تسک را نوشتم **ترتیب تسک تسک تسک تسک تسک**
 نوشته باشد بگوایم درست است فاما بشرطیکه که بزود نویا نند باشد و تسک است و شخصیکه
 از عبارت و الفاظ و معنی آن خوب خبر دار نباشد و آن خود سال نوشته باشد هر چند بخواهد این باشد
 منظور نیست و زرنه که بموجب تسک کسی قرض گرفته باشد از او خوش بود و الا نه پس اگر تسک
 باشد بیرون بدین چنانچه سابق گذشت اگر کسی چارم نباید و باید اگر با کسی بگوید که گداشته قرض گرفته
 باشد هر چند به کسی بگذرد و از آنیکه قرض واصل نشود آن مال را قرض خواهد بقرض خود نگذارد
 و اگر کسی چارم و پنجم و غیره بگوید که از قرض را بدو آن مال گداشته بگیرد اگر بقرض تسک
 سابق بمسانت دور دست رفت و مردم بر حقیقت تسک گواہ باشند آن تسک را از سر نو
 نویا نند و بد اگر تسک را خوب متع نوشته باشد تسک را از سر نو نویا نند و اگر تسک گرم
 باشد باید زوی رفته باشد یا از آب شسته باشد تسک از سر نو نویا نند و بد اگر تسک باره
 شده باشد یا در آتش سوخته باشد تسک از سر نو باید نویا نند فاما اگر مدعی و مدعا علیه با تسک
 تسک تازه نویا نند اگر با مدعی با تسک در صورتیکه تسک بمسانت برده اند و مدعا حاضر
 نبودن تسک بگیرد و اگر تسک گرم شده یا ضایع شده یا در جاسه است که از آنجا است آوردن
 حکم نیست گفته گواہان اعتبار نماید و احتیاج به تسک نیست و اگر تسک را بخت خود نوشته بود و از آنجا
 گواہ نیست و آن تسک ضایع شده و از آنجا قسم بگیرد و بر محضر کسی که در محکم شده باشد و از آنجا سرو
 و منوط راجه و گواہ باید نویا نند و بر محضر باید نوشت که در فلان تاریخ ماه و سال فلانی بفلانی و عو
 فلان معادل کرد و گواهی فلان و فلان حق خود با ثبات رسانیده و راست گوشتد و بر آن محضر راجه
 و قاضی شود و گواہان نیز بر آن کاغذ گواهی خود نویسند و اگر کسی بر دیگر کسی مدعی که و مدعا علیه
 بر عده حاضر نمی شود یا بوقت طلب گرفتنه میرود یا در خواب چرخد و اگر لا یعنی مگوید و از آنجا
 مجلس مدعی نوشته باید و فاما این نوشته قطع خصوصیت نمی شود و اگر در تسک مظنه پیدا شود

به بنید که بخود نوشته است یا خط دیگر است در جائیکه خط خودش باشد نوشته دیگر که همان کس
نوشته باشد مقابل نماید و اگر بخود دیگر است باشد از دوسه تنهیدگی حاصل میسر بود اول آنکه بنید
که قرضخواه صاحب این مال است که بنقد زور قرض بدید این دیگر آنکه بنید که درین مدت از سود
یا از مایه چیز گرفته است یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را میطلبید یا نه مردم بر طلب
دارند یا نه میان اینها هرگز داد و ستد شده است یا نه غرض با مثال این مقدمات بر حقیقت کار
دارسد و اگر باین طرزیم حقیقت و اشکاف نشود از گواهان استفسار نماید و اگر مدعی علیه بگوید که
تمسک ساخته اند و گواهان را مدعی حاضر نمی تواند ساخت در اینجا از مدعی علیه قسم باید گرفت و اگر
تمسک در ثابث شد فاما بقصد نقد و مال نداشته باشد که بیکبارگی ادا نماید باید که دفعه بفر
هر چه بدید بر پشت تمسک می نوشته باشد بعد از آنکه تمام زور و اصل شود تمسک را پاره کند و
اگر تمسک حاضر نباشد فارغی نویسنده بدید و اگر زیر گواهی گواهان ثابت شده باشد آن زور را
بجسور همان گواهان باید داد و این تمسک تمام شد

فصل ششم در میان آئین قسم دادن

و آن برج گونه است طحی تر از دوسوم آتش سیوم آب چهارم زهر نیم قسم بر همین درخت پیل
سوا سه این قسم دیگر نیز هست فاما قسم کلان چگونه است در معاملات کلان قسم مایه عده بدیم
در مقدمه خود و قسم بر همین درخت پیل و غیره بدیم قسم و قنیک مدعی باید شود باید و باید بر
آنکه اگر شخصی که قسم بخورد است گوید از دور و غلو که دعوی او باطل بر آید جرمانه باید گرفت بجا
گذاشت که مدعی قسم بخورد یا نه میگوید که اگر مدعی علیه بر ضا سه خود قسم بخورد از مدعی علیه قسم گیرد
غرض از اینجا بنین هر کس در خوردن قسم بطور خود راضی شود او را منع کنند از قسم گیر و اگر
مدعی از مدعی علیه قسم بخورد و مدعی علیه قسم بخورد باید که از مدعی علیه مال او را بداند و در حبه
جرمیه گیر و در جائیکه باین سبب قسم و ماخیدن احتیاج نیست آنست که سیکه گناه راجه کرده باشد
در راجه از قسم بخورد حاضر شدن راجه احتیاج نیست یا بر کس تمت خون و غیره شده باشد
در اینجا همان شخص که قسم بخورد و بخسور جمیع قسم بخورد حاضر بودن مدعی حاجت نیست در روزی
آنکه برج بخورد از ترتیب خوانیدن برج آئینه خواهد گفت در روزی کلان قسم بر آتش گرم باید ماند

و بیمار را باید دوا و آب آتش و آهن یا تش که کم بختی برسد و آب به پیش برسد و بر سفت قسم
 و آب بشود و باید دوا و زن از هر برین دور برین که باشد همان آب ترازو باید دوا و خورد و سال تا
 شانزده سال اعتبار باید کرد و پس از شش سال این طرف اعتبار باید کرد و بر آسای آنکه چون از
 شش سال تجاوز شد و آب نباید دوا و غول بر آسای آنکه بر همین آب ترازو و چتری را و آب
 آتش و پیش از آب و شور را و آب زهر باید دوا و تحقیق که روزه گرفته باشد یا سخت بیمار باشد
 یا به بیماری بزرگ گرفتار باشد یا عابد باشد و از زمان آب نباید دوا و بشکاید اگر در مناقشه
 یک طرف زن و یک طرف مرد باشد مرد خواه مدعی است خواه مدعی علیه آب برسد و باید دوا و اگر
 در هر دو طرف مرد باشند آن قسم مرد را که روزه داد و غیره نوشت آب نباید دوا و اگر در هر دو
 طرف زن باشند زن که مدعی است او را و آب باید دوا و میرود و آب آتش نباید دوا و
 تحقیق که صیق النفس داشته باشد او را و آب نباید دوا و آوسه که محروم یا زکام داشته باشد
 او را و آب زهر نهد این قسم آدم را از ابتدا سه مبرود و آن محروم را و آب زکام در جمیع اوقات
 و آب ترازو باید دوا و در معامله که از هر برین کم باشد آب آتش و زهر و آب ترازو نباید دوا و اگر
 از مال بر همین غیره که بدزدیدن نیت شود و شصت چیزه دزدیده باشد در اینجا اگر هزارین است
 و آب ترازو و اگر پانصدین است و آب آتش و آهن و اگر دو صد و پنجاهین است و آب
 و اگر یکصد و بیست و پنجین است و آب زهر نهد و اما در معامله که سواست و زوسی باشد این قسم
 و آب جایز نیست در مناقشه دوا و دست و غیره هم اگر آب زهد و قسم بخورند احسن است و اما در
 مناقشه دزدی و امانت البته آب باید دوا و در مناقشه دوا و دستد بلا حلقه نباید که قیمت باشد
 که بحسب آن مناقشه است با قیمت هزار ماشه ملا برابر است یا نه اگر برابر باشد و آب زهر نهد
 و اگر با شصت ماشه برابر باشد و آب آتش برسد و اگر با شصت ماشه برابر باشد و آب برسد
 و اگر با چهار صد ماشه برابر باشد و آب ترازو برسد و اگر با بیست و پنج ماشه برابر باشد پنج بخوراند
 و اگر کمتر از آن باشد قسم بخوراند و در جاسی که گناه راجه کرده باشد و راجه قسم بخوراند
 و در جائیکه کجی تمت کرده باشد در اینجا البته آب باید گرفت و آب ترازو پیش در و از هر راجه
 و اگر بر آن شصت است که از او تمت کرده اند بیرون میدهد و اگر از مجلس بیرون لوم باشد در چهار

بجند و گوب و قسم و مجلس بگیرد این دو ب هین است ^{مستطاب} و او ب تراز و چوب ترازو
از درخت گوزن یا دها که یا چیدن و غیره چوب که در جنگ صرف می شده باشد بکند بوقت بریدن آن
درخت که بجهت ترازو می برد و شخصی که بر دود و طرف که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و چهار
باین آن چهار طرف و تحت و فوق باشد فرو برد آورده درخت ببر و نیایش با تباب نیز بسازد
و چوب ترازو چهار گوشه یعنی دراز و بلند و پهن و در هر دو سر و میان آن سوراخ بکند و
بند آهن بر بد و مقدار آن چوب باید که چهار دست باشد و غسه چوب که بجهت بستن ترازو بصورت
در وازه نصب بکند باید که ارتفاع آن از ترازو چهار انگشت زیاده باشد برش ترازو ایتساده باید کرد
یک پله بطرف مشرق و یک پله بطرف مغرب شود در میان
به ترازو باید بست در زمین بطرف مشرق و در جهت مغرب
به کند شخصی که قسم می خورد و او را در پله که بطرف مغرب است بنیاند
و در پله دوم طرسمی گذاشته گل در آن اندازد و فاما گل به آب مثل کلوخ و اگر گل نباشد خشت
و اگر خشت نباشد خاک زرد و مس گرد و قبال را حاضر کرده باید گفت که از این بر وزن بکند و قدر
آب بر چوب ترازو در هر دو طرف بجا نیکه پل را بسته اند انداخته تا حظه نماید که بر زمین می افتد یا نه
اگر نمی افتد هر دو پله برابر است بعد از آن آدم را از پله فرو و بیار و در پستش ترازو و پوتها
آنکه نمبر که قاضی است و قسم بگیرد و بقیق ترازو و بنید و در پستش ترازو و چیدن سرخ
و گل و برنج و پوری صرف نماید و بموم بکند بعد از آن بر کاغذ بنویسد که اگر من است گوام مرا
بالا برد و اگر در و غلو ستم تا پائین بیاورد بعد از کاغذ مذکور را بر سر آن شخص که قسم خورده است
نگاه دارد بعد از آن شخص مذکور که قسم خورده باز بر پله ترازو سوار کند و باز آنیکه سه صد و
شش که گوید و او را در پله نگاه دارد و آن مدت را دو و از و نیم حصه یک گهری قرار دهد و اند بعد از آن
بر بنید که آن شخص با خاک سابق برابر شد یا کم شد یا زیاده آید اگر برابر است در و غلو است اگر کم
آمده است راست گواست اگر تقصیر کم کرده برابر است و اگر تقصیر بسیار کرده زیاده آمده است
و اگر در ترازو نقصان نیست و چوب و غیره محکم دانسته است یکایک در وزن کردن
آن شخص که دب میخورد او را در و غلو باید دانست اگر در ترازو نقصان نبوده ترازو و دیگر

و اگر آن تر از صحبت مرتبه دیگر و مناظره دیگر نگاه دارند محسوب نیست اما اندرون خانه و جای محفوظ
نگاه دارد و بر سر ^{مستحب} وادین و آب آتش شهنش را که آب آتش میدهد و را گویید که پاره شالی بهر دو
گنبد است باله و دستها و او را لحاظ نماید تا زخم و غیره نداشته باشد اگر زخم ظاهر شود بزرگ نما
انبار نشان بن سراز و بعد از آن هفت برگ درخت پیل راته و بالا بر هر دو گنبد است او بگذارد و بعد از آن
هفت بار لیسان نارسیده بهر دو دست او بر پیلر لیسان میاید که سفید رنگ باشد و هفت برگ دوب
و هفت برگ خور و از چنبره دستها و او بگذارد و دوباره گل و برنج و غیره و خجرت نیز بالا آید آن بنیداز
و اگر برگ درخت پیل نباشد بجای آن هفت برگ آک اختیار نماید بعد از آن شهنش که آب میخورد
نیایش آتش بجا آورده اظهار حق و خواست نماید مقدار آهن که بردست او خواهد گذاشت باید که صددم
وزن داشته باشد که مانند وزن دو نیم سیر شایع جانی است و خوب و صاف و هموار باشد سه بار
در آتش گرم کند و بار اول گرم کرده در آب سرد میکشند و باشد مرتبه سوم و فیکه آهن مسدخ شود
بالا دست او بگذارد و آن شخص که در مشرق ایستاده باید که دامن را گرداید ساخت بطرز سه که
هشت انگشت دراز سی او باشد فاما خط در کنار او نباشد آن شخص آن آهن گرم را گرفته هفت قدم بطرف
مشرق راه برود بایست هفت قدم راه هفت خط در اول بکشد تا هفت قدم بجایست مقرر بگذارد
از آن خط بیرون نمیدارد تفاوت میان هر خط میاید که شانزده انگشت باشد و آن خط که میکشد بصورت
دایره بحجت پاکذاشتن بکشد مقدار اول دایره هم باید که شانزده انگشت باشد و یک دایره بجای بکشد
که آن شخص بحجت گرفتن آهن اول ایستاده شده آهن گرفته است مقدار مسافت تمام زمین و دو چیل
انگشت باشد در هر دایره درجه فرش بکشد بیرون هر شش دایره آهن بنیدازد و باز گویید که او گل
بهر دو گنبد شالی باله اگر نشوخته است راست گواید و است اگر شهنش که آهن گرفته است آهن از
دست او ببرد اختیار بقیه و بجایست دیگر آن شخص بسوز و موقوف جاسه دیگر محسوب نیست اما اگر ^{علیه}
قبول نداشت باشد باید که دعای آهن ابر داشته است آن آهن از جای که افتاده است برداشته
بیرون خط بندزد و از سر قوسبان ترتیب او را در آب بدینا جای که آب خواهد داد که در پیشتر اینجا
مقرر نماید ترتیب آب آتش تمام شد و در بیان ترتیب آب شخصیکه آب میخورد باید که تا
ناف در آب فته بایستد و یک کس که ثالث باشد او هم ناف در آب فته بایستد و شخصیکه آب میخورد

آب بگوید که اگر من راست باشم راستی مرا خا هر کجی آن آب که در آن آب میگیرد باید که در و یا سه شور باشد
 یا در یاس که آب آن بسیار تند نمی رفته باشد یا تالاب کان در آب خور و در آب که کاو و زلو و باهی و غیره
 بسیار باشد و نباید و در عرض آب مذکور عرض آنست که آب از جاس و دیگر برداشته یا بهر آب دیگر
 در آن آورده باشد بعد از آن که هر دو در آب ایستاده شد و شخصیکه قسم میخورد در و بشرق در آب غوطه خور
 زانو سه شخص و میی اگر رفته در زیر آب باشد و یک چوب در آب قایم باید که در آن شخص دوم آن چوب را
 گرفته ایستاده باشد تا اول باید که یک در و از چوب نابرا گوش آدمی در زمین صاف و هموار کنار آب باشد
 یک کس تیر و کمان کند و در و از باطن باشد گرفته میان آن در و از به بایستد مقدار کمان اول یکصد و هشت
 انگشت است و مقدار کمان دوم یکصد و شش انگشت است و مقدار کمان سوم یکصد و پنج انگشت کمان باشد
 که از قسم دوم باشد پیکان آهن بر سر نباشد مثل گول باید از مذکور یکصد و پنجاه دست نشانه گذارد مقدار هر دو
 بست و چهار انگشت است و آن شخص که تیر و کمان گرفته ایستاده است سیر میزند و تیر سه که بسیار دور
 برود و تیر سه که از طرف سزا اعتبار نگردد تیر سه که باقی آن هر دو تیر افتاده است همان را حساب کند در
 با یکدیگر اول بقصد همان باشد و باید که دو اگر از آنجا بر نماند بجا سه دیگر شپیر رفته منظور نیست بعد از آن
 یک کس که بسیار دوزخ باشد و با یکدیگر تیر این چنانچه در صدر نوشته افتاده است رفته بایستد و یک
 همان طور در پهلوی تیر انداز بایستد آدم دوزخه آنرا گویند که از میان پنجاه کس در و دیدن گوی معقت
 بر باید بعد از آن که او تیر انداخت سه دفعه دست بردست خود بزند و دفعه آخر شخصیکه در پیخورد در آب غوطه
 بزند و آن شخص که در پهلوی تیر انداز ایستاده است از غوطه خورده دید و محبت آوردن تیر بدو و قتی که
 آنجا برسد شخص دومی که پهلوی تیر رفته ایستاده است از آنجا تیر را برداشته و دیده پیش تیر انداز
 بیارد و اگر تا این مدت آن شخص در زیر آب همان راست گواست و الا نه در و غلغله بشنود که از گوش و بینی
 و غیره اعضا سه او بیخ نماید اگر بالا سه سر نباید محبوب نیست دور و زیکه باوند باشد این آب
 نباید که دور در زمین پست و بلند و در زین که درخت و کاه و غیره بسیار باشد این عمل نباید کرد و تیر انداز
 را باید که یک روز اول روز چهارم و هر پنجشنبه در آب زهر آلوده باید که بچیناک باشد سنگی یا در هر
 کوهی باشد و زهر کند و زهر کشته در هر عملی در هر یک بر زمین روینده است نباشد شخصیکه زهر بخورد
 جنوب رویند زهر خور اول بگوید که من اگر راست درست هستم پس در من کار نخواهی کرد و اگر

اگر بخت چندان خورنده ظاهر شود و در دنگو باید دانست اول بر خاستن موسی بر عشاء و دم عرق کند و درین
 خشک شود سیوم رنگ بدل شود چهارم که زرد نام بقدر پنجم چشم به پوشد و او از بدل شود و کبک باشد
 ششم دم بسیار بر آید و بوی شوره شود هفتم بیدار و بهیمت رت دب زهر باید داد اگر در موسم و اگر دب
 زهر بود که سبب مقدار زهر که بخورند و درین هفت جو قند داده اند و بر کجا چار جو بد و در که گیم پنج جو
 زهر بد و در بهیمت و سبب هفت جو بد و در شکر کمال چار جو بد و در کبک رت هفت جو بد و زهر را
 در روغن زرد و چید باید داد و قول دیگر آن است که از سیس پل نیم حصه بدست آورد و آنچه بدست
 بیاید به ششم حصه آن کم کرده آنچه با آن قدر زهر باید خوراند آن نیز هفت جو می شود و سی برابر زهر
 روغن زرد و چهاره زهر باید خوراند و اگر شخصی بر آید و اغشون کرده باشد یا در و سی خورنده باشد
 مثل زهر جهر و یا چیزه با خود داشته باشد تا زهر کا رنگت خوب طریق آن پے بر و پیش از زهر خورد
 نیز بخور و یا سه روز محافظت که کند تا این اعمال تواند کرد و بعد از آن که زهر خورد تا زمانیکه پانصد مرتبه
 یک کس دست بر دست بزند صبر کند بعد از آن ملاحظه نماید اگر درین مدت زهر کا رنگت گشته
 و اگر زهر کا که ده در دنگو بود است بعده در هر دو صورت علاج او کند و اگر زهر کم داشته تمام روز
 صبر کرده او را باید دید و اگر زهر در آن کار نگرفته و دست نموده راست گواست در اینجا ستایش و پرستش
 نماید و بجا باید و در ترتیب دب زهر تا تمام رسید **ترتیب** قسم اول آن آب متبرک یک پیکره و بزرگ گشته
 دیوتا کان آفتاب در کجا و غیره آن آب را سه مرتبه یک کف دست برداشته بخوراند تا آینه کردار
 آفتاب است باشد به برین بخوراند و آبے را که در آن پیکره دیوتا باشد باشد بزین و شخصی که
 گناه بزرگ کرده باشد و قمار باز و دخل باز و حرام زاده و سیوره و شخصیکه دیوتا را قبول نمیکرده باشد و غیر
 بخوراند به ترتیب و غلام و پرت لوم نیز بخوراند شخصی که آب را خورده است اگر تا سیوره روز و از طرف راجه
 و حکام یا در و یا پریشور مثل جاری و سوغن از آتش و مثال آن با و از آنکه رسید باید دانست که در
 بوده است و الا نه خلاف می گفت و اگر ظاهره در مال کم باشد قیمت آنرا باید دید اگر هشت روپی است
 در سه روز و اگر شانزده روپی است و ز هفت روز و اگر دین زیاد است در سیوره روز با گن اگر از آن
 نرسید راست گو باید دانست **ترتیب** برنج خوراندن تا ما برنج سولاسه در و دگر گریس نماید و در
 برنج نفیس اعلی را در آب که پیکره آفتاب است باشد در یک طرفه ترکند و پیش پیکره آفتاب بدارد

و براسه برنج طرمت می باید که از گل باشد بعد از آن که یکروز و شب بر آن بگذرد و زو و مشرق روید نشسته
 آنرا بخاید تا مالیکه در پیش اندازد و او را بروزه بنگاه باید داشت بعد از آن که چتر سے خایه بزرگ درخت پیل
 از دهن برودن اندازد و اگر آن برگ نباشد بر بھوج تر بنیاد زو و اگر از آن رنگ سرخ یا اثر خون ظاهر
 شود و در ملق و دهن او اثر سوختن پیدا شود و لوزه بر اعضا سه بر او بیفتد باید دانست که در و غلو است ستر
 دب یا تش گرم در نظر فیکه زو غن خواهد داشت باید که از طلا یا نقره یا مس یا گل باشد مقدار غن چهار انگشت
 و قطر اندرون او شانزده انگشت باشد و آن طرف دور باشد لبست پل روغن زرد و ماده گاو یا
 لبست پل تیل در آن اندازد و بعد از آن از یک ماشه طلا دانه بصورت بانث ساخته در آن اندازد و بعد از آن
 آنرا خوب بچوشاند و فیکه خوب گرم شود و شخصیکه دب میخورد آن دانه را از میان روغن بزرگ انگشت و
 انگشت ششما برآورد و بار با هستگی در جاسه دیگر بگذارد و اگر دست در کشیدن نه لوزه و انگشتان بزرگ
 نسوزند و بعد از آن نیفتد راست گو باید دانست اگر بانث نباشد بجاسه او انگشتی سی بنیاد و چتر
 دب بانث گرم تمام شود و در میان تحقیق نمودن تحت در جاییکه بجه تحت خون کرده باشد
 یا در او دستند یا از رنگد زماک منتم کرده باشند باید که دو پیکر یک پیکر دهرم از نقره و دو پیکر
 او دهرم از سرب و یا آهن بسازد و اگر هر دو پیکر بر بھوج تر بنیاد کانی است یک سفید و دهرم
 سیاه باید نوشت بعد از قدری شیر و جوات و روغن زرد و شایش و سنگین ماده گاو و گل بر آن
 بپاشد بعد از آن هر دو بصورت زرد و گل تر یا سنگین ماده گاو جدا جدا خنثی سازد و بعد از هر دو را در یک
 گلی ثواب نارسیده بنید بر و آنرا بنوسد باید ساخت که از یکدگر فرقت نتوان کرد و آن خم را از نوک
 دیو تر یا بر چمن در زمین پاکیزه گذاشته آن شخص را که بر و تهت کرده اند باید گفت که یکدگر بزرگ
 فی الحال از آن خم برآورد و بعد از آن که در ده بنیاد اگر پیکر دهرم است آن شخص از تهت مبراست و اگر پیکر
 او دهرم برآورد تهت غلط نیست گناه از او سر زده است در جاییکه مناقشه یک نشک باشد قسم راستی
 او بدید و اگر دو نشک باشد بر پاسه بر چمن نیست او بگزارد و اگر سه نشک باشد قسم اعمال حسنه بدید
 یا گل از بالا سه دیو تا برآورد و اگر زیاد ازین باشد آب را که در آن پیکر دیو تا باشد بشویند
 در صفت دب اگر در و غلو شود و جمانه باید گرفت زهر آب و آتش و میز آن آب که در آن پیکر دیو تا
 شسته باشند برنج و بانث گرم در هر نوزدین در آب ششصد پن در آتش یا فصد پن در میز آن

چهار صد پن در آب پیکر و تو باش صد پن و در پنج دو صد پن در مالش گویم که صد پن جسم باید گرفت
اگر راست گوید بر آید چنان شکرانه بدو آید و بدو قسم با تمام رسید

فصل نهم در آئین بخش نمودن میراث

و ارث بر دو قسم است یکی آنکه در عین حیات شرک شود و شش پسر و بنیره و دوم آنکه بعد از فوت
شان اگر پسر و بنیره نباشد ظاهر شود و مثل برادر و برادر چه وقت کدام کس بچه و شش قسمت کند از خود
گفت بر همین اگر ماله که لایق گرفتن باشد مثل چوپا یا دان بگیرد و یا دیگره در سه بجا باشد
بگیرد تا مانده تمام آن مال را بر غیرت مروت کند از گناه پاک نمی شود و اگر آن مال در میراث پور شده پسر
در نه را گناه لازم نمی آید ماله که از پدر است اگر پدر و ماله که از مشترک برادر است اگر برادر بخش
کرده بدو باز خود می شود و آنکه بخش کرده بدو مال این کس نمی شود اگر پدر در حیات خود از مال غیر
متحرک پسر چیزی به بخشید و اگر برادر از آن حصه سهم رسد بشرطیکه برادر آن در هنگام بخشیدن راضی
باشد و الا نه پدر نمی تواند بخشید اگر یک برادر بدو باز و سه خود از ماله چیزی به آورد و دیگر برادر آن
داران حصه سهم رسد و همچنان ز سه از خانه پدر ماله چیزی به بوقت که خدای تعالی آورده ماله بیاید
و آن مال هیچکس شرک نمی شود بر آن زن نیست و اگر کسی از راه طالب العلی و فضیلت خود چیزی به بیاید
و دیگر برادر شرک او نمی شود و ماله که کسی از بخش پدر یافته باشد برادر دیگر شرک او نیست اگر شوهر
بر ماله خود چیزی به بکنو حصه خود داده باشد هیچکس شرک او نیست و کسی را در آن حصه سهم رسد
فاما آن مال باید که ماله زمین و اشجار و غیره که متحرک نیست باشد قول منور که بیشتر است که پدر
ماله که متحرک نباشد بے رفا به پسر دیگر پسر می تواند داد و اما ماله که متحرک نیست
آزاد بے رفا به جمیع پسران و بنیره بانیک پسر نمی تواند داد و بشرطیکه آن مال غیر متحرک از خود
بیراث یافته باشد و اگر آن مال غیر متحرک را خود پیدا کرده باشد بے رفا به جمیع پسران بانیک پسر
نمی تواند داد و اگر ماله از ترک کس نامزد آن شخص پسر و بنیره گذاشت هر چه در آن مال متحرک نیست
مثل زن و تالاب و اشجار و غیره آن پدر و پسر برابر بخش کرده بگیرد و آنچه طلا و نقره و زر و پارچه
و غیره باشد که حرکت آن ممکن است تنها پدر بگیرد و پسر ندیده از روزی که متولد شده در
حال پدر و جد که آن مال متحرک نیست شرک می شود و اما با وجودیکه پسر خود و مال است پدر را پسر

که در آن مال تصرف کند مال غیر متحرک اگر خود بپسندد کرده باشد بعهده رهنما سپردن نمی تواند و او فایده
سه محل اگر در مال غیر متحرک تصرف کند درست است بکلی آنکه شکلی بقید پیش آمده باشد و او مالک محبت
پرویش قبلیه محتاج شود و متبوم در کار ثواب حرف کند و آن کار ثواب باید که مثل شش و غیره لازم و قدر
باشد و اگر برادران مال در میراث یافتند و از آن میان یک برادر صاحب ششور است و دیگران خردسال
بسیارند مال میراث تا جایی که برادران کلان نشود صرف نمی تواند کرد و فایده آنست که براسی بر مباح
در آنجا آن برادر صاحب ششور کلان صرف می تواند کرد مال متحرک غیر متحرک اگر قسمت شده باشد به
اطلاع برادر کلان نمی تواند فروخت و به کسی نمی تواند داد و اطلاع براسی آنست که بزرگی برادر کلان بجا
آورده باشد الا دیگر طلب نیست زمین را اگر کسی بخواهد بکشد به دیار بفروشد تا این شش خیر نباشد
نمی تواند داد و نمی تواند فروخت و رهنما شش مردوم دیه محبت گواه گرفتن در ضایع قبلیه رهنما
خود صریحاً باین پایه باز خود و خبردار شود و رهنما و حدیث آن که شریک باشند قدری طلا بپردازد که در بد
بگذارد باین پایه بدید هر چند فروخته باشند تا اطلاع بآب بپردازد که در زمین را به صورت خیرت بدید مال
که می خرد و می شود این حکم در جمیع مال که متحرک نیست باید دانست و فروختن مال غیر متحرک منع است
بجهت آن که فروختن آن و انعام به برادران قسمت نمودن و کدام کس قسمت کند و در چه وقت قسمت
نماید پدر اگر روز زندگی خود میراث را قسمت نماید مختار است و برین که به پسین کم و زیاد حصه بدید یا جمیع
پسین را به قسمت کرده و بدید اگر پدر بخواد که به پسین کم و زیاد قسمت نماید قسم حصه ای و یک خیر اول به
پسر کلان به بیستم حصه ای و یک خیر دوم به بیستم حصه ای و یک خیر سوم به بیستم
سوم و بدیش طریقه ای را خود پسند کرده باشد فایده آنست که برادر مال را از میراث پدر خود یافته باشد این
کم و زیاد نمی تواند داد و در عین حیات پدر پسین را قسمت کرده می تواند گرفت فایده آنست که
پدر را خواهرش مال نباشد و از فوت هر ص حیاتی باز مانده و مادر از زاییدن مانده باشد و خواهر
کند کرده باشند آن وقت برادران بخش برادر کرده می تواند گرفت و در عین حیات با وجود سنه که
خواهرش پدر را قسمت نمودن نباشد مادر هم می تواند باشد اگر پدر اعمال و بیست و بیست کرده باشد
یا از ششور افتاده است یا پسرین سال شده یا به بیماری که میسبب فقر شدن ندارد مثل مهر و عفت
باشد پس این مال را قسمت نموده می تواند گرفت و در جای که گفت که خواهرش پدر را مال نباشد

در حیات شوهر پوشیده باشد از پیش زن گرفته قسمت کند آن جامع را مرد و باید دانست بر و بی
 راجه این قسمت نیز نباشد مشترک باشد پس سکه که بر همین از دختر تحقیر می داشته باشد در زمین که
 بر بعضی خیرات یافته باشد حصه نمی باید اگر پدر در عین حیات خود داده باشد بعد از فوت پدر
 پس سکه که از دختر بر همین باشد فرزندی شده آنرا بگیرد و در سکه که بر همین در جنگ یا در تعلیم نمودن
 شاگردان یافته باشد آن بر پسر مطلق نیست اگر از مال پدر اندک معرفت کرده و مال بسیار نداشته
 در آن صورت برادر سکه که پیدا نموده و دو حصه بگیرد و دیگر برادران یک یک حصه بگیرند اگر آن زرا را نگذر
 سوداگری از مال پدر پیدا نموده باشد برادران برابر قسمت نموده بگیرند این مقدور براسه آنست که
 چون سابقاً نوشت که اگر مال پدر معرفت کرده برادر سکه که پیدا کند برادران برابر بگیرند و در میان قسمت کن
 مال پدر حصه که به پدرش میرسد و باشد بنیره همان را بگیرد و شلای سکه و دلیر داشت و از آن پان
 سی که فوت شده و آن که فوت شده چهار پس دارد اگر مال آن شخص که دو پس داشت قسمت شود
 نصف را یک پس بگیرد و نصف را چهار بنیره بگیرد حاصل کلام آنکه هر یک که حصه پدر میرسد لیکن بگیرد اگر
 شخصی فوت شد پس بنیره که پس همان پس است گذاشت سوا س مال پدر موقوفی آن پدر چنانچه
 دیگر ندارد اگر آن مال را قسمت نمایند پس بنیره برابر بگیرد اگر پس حصه خود را از پدر گرفته از پدر جدا
 شده پس برادران آن را در مال پدر حصه نیست پس در اگر مال پیدا کرده خود را بر ورثه قسمت نمایند باید
 دو حصه خود بگیرد و یک حصه برادران پدر و وقت خود قسمت نمایند گفته و در آن قسمت نکند
 اگر از جدا سکه مانده و بنیره خواهد که از پدر خود قسمت کرده بگیرد هر چند پدر را نمی باشد یا مادر این
 بنیره فرزندی که احوال دارد که بنیره سکه تواند که مال جدا از پدر خود قسمت نموده بگیرد اگر در حیات
 پس آن مال پدر را قسمت کرده گرفته و پس دیگر آن پدر را پس سکه بشیر طیکه او آن پس از زمان
 هم قوم باشد حصه خود از برادران بگیرد یا سکه که پدر و مادر در حصه خود یافته باشند در حصه بنیره
 شود که بعد فوت شدن آنها بگیرد و اما مال مادر و قسمه بگیرد که آن مادر را دختر نباشد اگر آن
 هم قوم نباشد پس حصه آن پس آن قدر که این قسم پس آن دایمده خواهد گفت باید دانست
 و مال مادر خود را اگر دختر داشته باشد همه را بگیرد و قول نمود که بیشتر آنست که این پس از مال
 که برادران حصه کرده گرفته اند بنیره پس همان از مال پدر و مادر تا آنکه رسد مال پدر را

تمامی مال مادر را تمامی و قسمتی که دختر نباشد بهین پس بگیر و بهین قسم نزدیک در جاسی که برادران
 مال را قسمت کردند زن یک برادر دیگر که آن برادر فوت شده است محل دار و لعل باید آورد
 اگر پسرن جبهه خود گرفته از پدر جدا شده اند بعد از جدا شدن آنها پسرد دیگر بهر سید و پنهان مال پیدا
 شد آن مال را تمام و کمال بهین پس بگیر و اگر پسرن حصه خود گرفته جدا شده و باز آمده باشد پدر
 شترک شدند و یک پسرد دیگر بهم رسیده است بعد فوت پدر هیچ برادران بر بقیه است کرده بگیرند و اگر
 پسرد دیگر بوجود نیامد ماله که از پدر مانده بهین پسرن که حصه ماله خود را پیشتر گرفته جدا شده اند آن
 بهم قسمت نموده بگیرند اگر مثلاً پدر سه پسرد دارد و پدر حصه خود را جدا کرده گرفته اند پس یک
 پدر همراه است بعد از آن یک پسرد دیگر بهم رسیده آن برادر پسرباشی که از پدر دار و قسمت نمود
 بگیرند و اول گذشت که اگر بعد از قسمت نمودن میراث در خانه پدر پسرباشی رسد از برادران حصه
 بگیرند آن پسرباشی را باید دانست که پدر از عالم رفت در آن مال را قسمت نمودند و مادر آنرا حمل داشت
 و آن وقت مفهومی نشد و بعد از چند سال حل ظاهر شد و پسرباشی ماله که در خانه ورثه اند
 باشند آن را بعد از آن وین اگر دین دادنی باشد حساب کرده حصه باین پسرباشی بماند اگر حل ظاهر
 نماند زن مال را قسمت نکند اگر پسرباشی پدر حصه خود را گرفته جدا شده و پدر بر ماله خود
 خواهد که با و چیزی به پدر پسرباشی بماند پدر را منع نمی تواند کرد زن چنانچه در حین حیات
 شوهر اگر مال قسمت شود حصه باید بهان قسم اگر بعد از فوتیدن شوهر مال قسمت شود حصه باید
 اگر زود و غیره از شوهر خود و یا قسمتی باشد نصف حصه به پدر اگر شش فوت شده پسرن گذشت
 از آن جمله سیکه گفتند باشد باید که آن برادر دیگر را که نگذاشته مال را قسمت نمایند اگر دختر
 مانده که گفتند اگر ده اند باید که پسرن مال را قسمت بکنند و از حصه هر کدام چهارم حصه گرفته
 آنرا که نگذاشته اما چهارم حصه از بخش جان برادران دختر سه رسد که از یک مادر متولد شده باشد
 اگر چنین فوت شدند سه و پسرباشی و دختر سه گذاشت آن دختر را که نگذاشته اند باید که
 مال آن بر چنین اموال حصه بکنند بعد آن ربع یک حصه به دختر بماند و اگر از سه و پسرباشی و دختر
 نماند مانده مال آنرا سه حصه بکنند و ربع یک حصه به دختر بماند و اگر از سه و پسرباشی و دختر
 مانده مال آنرا سه حصه بکنند نصف یک حصه به پدر و دو دختر بماند اگر از بر چنین یک پسرباشی از دختر بر چنین

یک دختر از دختر حقیری مازده مال آنرا هفت حصه بکند بعد از ربع حصه آن دختر و چند باقی را
 همان پسر بگیرد اگر از زن دوم هم پسر می بود چهار حصه پسر می که از دختر و هجده حصه است میگفت
 و سه حصه پسر می که از دختر حقیری است می یافت سابقا گفت که اگر دختر نکند باشد چهارم حصه
 از پسر گرام برادر بگیرد باز میگوید که اگر درین صورت مال بسیار باو می رسیده باشد پسر نقد که
 در آن نکند البتة باید داد و یا بعد از بدید میگوید که چهارم حصه باید داد و پسر بسیار است شعیب
 اگر پدر در حیات خود مال خود را برود و شش بخش می کرده باشد پس بدختر نکند پسر قدر که رضای او باشد
 بدید و اگر بر هجده از دختر چهار برین از دختر پسر داشته باشد مال او داده حصه بکند چهار حصه پسر و دختر
 بر هجده و سه حصه پسر دختر حقیری او و دو حصه پسر دختر پیش و یک حصه پسر دختر شود و بگیرد و اگر پدر در
 حیات خود را بین پسر می چند داده باشد آن یک حصه هم باو نباید داد و اگر حقیری از دختر سه برین پسر
 داشته باشد مال را شش حصه باید کرد سه حصه پسر دختر حقیری او و دو حصه پسر دختر پیش و یک حصه
 پسر دختر شود و بگیرد و اگر پیش از دختر و برین پسر داشته باشد مال او را سه حصه بکند و دو حصه پسر دختر
 پیش یک حصه پسر دختر شود و بگیرد و شود در سوا سه دختر شود سه تا نه گرفت مال او را پسران برابر بگیرد و ظا
 با سه که بر هجده بصیغه خیرت یافته باشد از سوا سه پسر می که از دختر و هجده حصه باشد و دیگر و نمیشود از
 گرفت و در پیش که سوا سه خیرت بر هجده داشته باشد به پسر می که از دختر شود و متولد شده است
 از آن زمین حصه نباید داد و درین زمین پسر حقیری و بیانی حصه نمی یابند اگر در قسمت نمودن
 یک مال را مخفی کند و بعد از قسمت آن مال ظاهر شود آنرا هم برادران برابر قسمت کرده بگیرند و
 اگر آن مال را برادر کلان مخفی کرده باشد آن برادر از آن مال حصه نباید داد و اگر هم از و جرمانه
 بگیرد و اگر دیگر برادر میان یا خود مخفی کرده باشد آنهارا نیز حصه ندانند چه سید بگیرد اگر زنی بجهت
 بے پسر می از شوهر دیگر الطهر زنی که در آجا داد و حای سه نوشته پسر هم رساند آن پسر او را
 شایع آنکه شوهر او این زن است و او هم آنکه از پسر هم رساند آن پسر از مال برود و دختر
 قول نمود که همیشه آنست که زن میجو خوشتر بودم اختیار نماید در زمان قدیم واجب عالم و ناصح
 منسی برین هم رسیده بود آن علی از شایع شده بود شوهر دوم گم گردن منع است اگر نکند باشد
 باشد و بعد از نام زد کردن شخصی که نام زد کرده اند آن شخص بهیروز دختر اند بگیرد که نکند

بعد از کنهائی بهیچ وجه بشود و مبنای او سابقه و وقت امر و کردن نام سه کسی پس و دختر
 بر زبان را زده و افشون خوانده و امر و سیکر و زدن و آن صورت که پس میر و آن دختر را به گیره کنه انباید
 برادر خود یا کمال همان پس را که از آن دختر و لا و بهم رساند کمال که گنگ است درین وقت بهر سان
 آن قسم و لا و نیز منع نموده از همان ملاحظه و در وقت پیش از هفت بهان و نام سه کسی با بنین برده
 افشون میخوانند اگر فاصله چند روز در میان نام گرفتن سه کسی و هفت بهان شود و پس میر و باز
 آن دختر را به گیره کنه انباید که قول اصح آنست که دختر را پدر و دختر زده گرفته بیک
 نام و نمود و پیش از کنهائی پس را که با امر و شده بود بهر دو آن پس از مر آن که او را دار و این
 گفته که از پدر و خود و این او را به هم خرمی رسانند و دختر نیز قبول کرده باشد و زده که دختر از شوهر
 گرفته بود آنرا نیز و دختر و پس از آن را بجای دیگر کنه انباید که در برادران شوهر از آن زن او را
 بهر سان پس بر دوازده قسم است بیکه آنکه از خود زن منکوحه که دختر هم قوم باشد هم رسد و
 آن که پس از شده باشد پس را که از دختر باشد از او اسه گویند بجای پس بر داشته باشد شوم که
 زن از محرم پس را بعد از مردن شوهر بگزیده که در آچار او حیاست و در صدر مقدمه و شوهر
 نامزد نمودن نوشت از شوهر دوم هم رسانیده باشد چهارم آنکه زن از بد فعلی در خیفه پس بر
 پنجم آنکه زن پیش از کنه شدن بد فعلی بهر سانیده باشد اما از قوم بهر سانیده باشد از این جهت ششم آنکه زن نیز شوهر
 تفصیل نیز بهیچ وجه آچار او حیاست نوشته شد که آن را و با کنه اگر دوه باشد بهیچ آن که پدر و
 مادر پس خود را به گیره در قبیل خود او باشد آن پس همان شخص سے شود و ششم آنکه پدر و
 مادر پس خود را فرودخته باشند بیکه آن را گرفته بجای پس بر و پیش نماید و پس خود فرود برده
 آنکه پس را به همان خود او به پسری شخصی پس بر و در آن شخص نیز قبول کنند هم آنکه شخصی باشد
 که مادر و پدر ندارد و در دوه پسری خود فرود برده و پدر آن معلوم باشد از قوم آن که زن
 براسه خود کنه کند از آن محل خبر و از نیت و پس هم رسد از قوم آن که شیره خوار به بجای
 افتاده باشد و آن را آورده به پسری خود بر دوه و در دوه گویند پس را باید که بمقوم یعنی
 همان برن باشد اگر در برن اختاف باشد درست نیست بخش میراث را بهین ترتیب قیام
 باید کرد و از پدر پس را و این دو می نگرد اگر اولین نباشد و بهین بگرد اگر دومین نباشد و بهین بگرد

اگر حوسن نباشد چارمین بگیرد علی هذا القیاس تا دوازده و همین ترتیب شرادو کند و اگر از سه پیری
 پسد و خزا بجای پسد داشته باشد بعد از آن از آن پسد بهم رسد پس هر دو آن نیز میراث
 بگیرد اگر شش از سه پیری بخانه نکونه پسد که از ابتدا سه چارم تا دوازدهم گفته پسد بهم رسد و بعد
 از آن از آن منگو حصه وجه حلال حاصل شد چارم حصه میراث آید و اگر اینها از زن متقوم
 نباشند نان پارچه آید و او قول سری بشن آید اگر پسد صلیبی که از دختر متقوم بهم رسیده باشد باشد
 بدگران که نه گوته پسد باشد باید داد و بدو جوان پسر هیچ نباید داد و اما نان پارچه بدو و همین ترتیب
 شرادو کند اگر پسد صلیبی از دختر متقوم هم باشد و زن نیز از او فعلی پسد بهم رسد باید باشد پسد
 ششم حصه میراث باید داد پسد را که بدگر سه داده باشد تا بجای پسد و در مال برقی
 حصه نمی باید بخشید و اگر پسد نباشد و خواهد که کسی را پسد برادر و از آن یک دوازده را یا بدگر
 اختیار نماید دوازده گوته پسد بماند خود است مگر بدگر اگر بر همین را از دختر متقوم برن و همچنین چنان
 از دختر و برن و بیش را از دختر یک برن داد باشد و بدگر گوته پسد اختیار نماید اگر بر همین چتری
 و بیش را از دختر شور پسد باشد و بدگر هیچ پسد از زنان دیگر نباشد تمامی مال بان پسد باید و باید
 زیاد و بر هم حصه آن پسد را نباید و باید اگر بر همین را از دختر چتری و بیش پسد باشد و از دیگر زن
 هم قوم پسد نباشد تمام مال را آن پسد بگیرد و اگر شور را داده پسد برسد و پدر بخواد که با دوازده مال خود
 حصه بدو سه تواند داد و اگر فوتیه باشد پسد که از آن اصل است نصف یک حصه با میراث
 بدو و اگر سواسه آن پسد داده و دیگر پسد نباشد تمامی مال را آن پسد بگیرد و اگر برن از پسد اصل داده
 یا دختر یا دختر زاده داشته باشد مال را برن و آنها به دستور یک گذشت بدگر و بان پسد نصف یک حصه
 بدو بدو در خانه بر همین و چتری و بیش اگر زاده پسد بهم رسد بدگر بخواد که با حصه بدو بدو
 و بدو بدو فوت شده باشد آن پسد هیچ نباید برادران اگر بخوانند آن پارچه با و میداده باشند
 بر چند سواسه پسد داده پسد که نباشد پسد میراث نمی باید اگر از هر سه قسم پسد که نام نباشد
 تمامی مال را آن بدگر زن چنان است که بدگر زعفران داشته باشد و اگر زن نباشد و دختر
 و اگر دختر نباشد مادر و پدر را با وجود مادر و پدر بدگر بگیرد و اگر آنها نباشد برادر و اگر برادر نباشد
 برادر زاده و اگر برادر زاده نباشد مردم قبیل و اگر مردم قبیل نباشند خویشان قبیل که جدی

گویند و خوشایان مثل ارمون و غیره اگر خوشایان نباشند شاگرد و گشاگرد نباشد مرد میک با بنا کما طم
 خوانده باشد مال تنوفی را بگیرند و این حکم بر هر چهار برن است و اگر بپسر نباشد زن اصل را بپسرسد
 که روزی که شوهر فوت شده است بر سال شلر و ده میکرده باشد و اگر زن بدکاره باشد مال شوهر را
 با و نباید و او اگر چند برادر یکجا باشند مال را با هم قسمت نکرده اند و از آن میان یکی فوت شده
 یا فقیر شده رفت ز سر که از زن آن برادر باشد با و نگذارند و باقی را قسمت کرده بگیرند و از آن نفقه
 بآن زن میداده باشند اگر برادران جدا باشند و مال را هم قسمت کرده باشند و بگیرد از آن مرد
 مال آن برادر که فوت شده یا فقیری اختیار نموده حصه نپسرسد تمامی مال او از زن او بگیرد و اگر زن فقیر
 مردن شوهر شوهر دیگر بگیرد پس مال آن را خسر او که این مرد پس او بود بگیرد یعنی مال پس او بگیرد
 بلکه مخصوص از زن است هیچکس را در آن شرکت نیست و آن شش قسم است شش آنکه زنی که سر
 یا مال دیگر بوقت کفایت نمودن پدر بدتر خود یا خسر او که آن زن داده باشد و دم آنکه بعد از کفایتی فوت
 دوم از خانه پدر آورده یا خسر بد شوهر آنکه شوهر بر قبای خود مخصوص زن کرده باشد و با و داده
 باشد چهارم از مادر چشم از پدر و از ششم از پدر خود چیزه یافته باشد اگر شوهر زن غنی بوده
 و آن شوهر فوت شده زن او را همان قدر که اوقات گذارش شود باید و مانند تمام مال با و نباید و
 از یک پدر بجهت یک جمع کرده باشد و یک نکرده فوت شد پس زن را باید که آن مال میان هم تقسیم
 کنند و سوا یک جمع دیگر صرف نمایند اگر زن آن که بلا تفصیل گفت هیچکس نباشد آن مال
 را چه بگیرد اگر آن میت را که هیچ وارثی ندارد و زن یافته است که آن زن را بشوهرش یا خسر
 را یا محض نموده است را چه آن زن از مال میت نان و نفقه بدد و آنچه بجهت شرع و عا و صرف
 شود از مال او را چه بدد یا مال بر همین شرع و عا و نفقه بدد و اگر و ارث ندارد و بدد که بر شوهر
 شرع و عا و نفقه بدد که اگر شخصی چند زن دارد و یکی از آن پارساست و دیگران بدکاره و آن شخص
 فوت شده پس از وی تمام مال او از آن زن پارسا بگیرد و بدد که از آن نان و نفقه میداده باشد
 و اگر چند زن با و نباشد مال را برابر قسمت نموده بگیرد و اگر شخصی مرده است و پس از او هیچ برادر
 شرعی نیست او را چه بدد یا تمام مال او از زن او که بطریق کفایتی زن شده باشد بگیرد و اگر
 زن نباشد و غیر بگیرد و اما اگر و خرد از زمان مختلف القوم باشند پس چنانچه بد پس از آن که از و خرد

و بسیر مال اور در صورتیکہ آن شخص قرار داده باشد کہ تا آخر عمر در بر حصہ چرخ بسیر و معلوم نگردد و اگر قرار داده باشد کہ بعد از چند سہ ترک بر حصہ چرخ کرده گریست خواہد شد پس مال او را بدو بگیرد این سخن را کہ بان پرست و سنیا سی بر حصہ چاری باشد بواسطہ این و از مال کہ بر اسے ہر کدام جدا گشت و ارشے نیست و بیکدیگر و گیر مال اینا نہیں دگا اگر از یک آسرم گذشتہ دیگر آسرم فیت و در میان آسرم مرد و بان آسرم آخر باعتبار باید کہ دیگر چند بار بودہ اند و مال از میان قسمت نمودہ ہر کدام جدا شد بعد از ان باز دو برابر یکجا شدہ مال آنہا نیز یکجا شد و یک برادری فوت شد مال او را بدو دوم حصہ کردہ گرد و تمامی بزن کو نہ و اگر آن زن حمل داشتہ باشد مال قسمت نکند و اگر حمل بودہ است و باہر شدہ مال قسمت شد بعد از آنکہ زن بزیادہ از زاریا باید کہ حصہ دجا کردہ بدو این قسم شمرکت شد کہ مرن نہا میں چند بار دریا نہا میں و پس را برادر ہر شریک شریک فیت و در برابر دیگر از خود دوم و یکم گذشتہ و دوم با ہر کہ از او گذشتہ و علم شدہ و سوا اینہا او را و ارشے نیست باید کہ مال او را ہر دو برابر بر بخش کردہ بگیرند اگر برادر داشتہ کہ از یک مادر است ہر آسرم و دومی علم شدہ پس بہ برادر و دومی سہ رسد تمامی مال را ہا میں برادر بگیرد و اگر ہر سہ یکجا شدہ باشند یکجہ فوت شدہ و دو برابر کہ سیکہ از برادر است دومی از مادر علم شدہ و ما ند پس مال برادر متوفی را برادر سے کہ از او را متولد شدہ است بگیرد و برادر دوم نہد اگر چہ برادر بودہ اند و اسے از میان یکدیگر قسمت کردہ از ہم جدا شدہ و با یکجا شدہ سیکہ از ان میان فوت شدہ یا سنیا سی شدہ با خود ہر یک مال را میان قسمت نمایند حصہ و را جدا کردہ مال را قسمت نمایند بعدہ مال او را بطریق مقرر تقسیم اموال قسمت نمایند و در برابر ان اگر برادر سے بہین صفت موصون باشد با و حصہ نہیں رسد نان و پار چہ با و باید و اخفات مذکور نیست عینی نیست یعنی مرد فوت است کہ بہر سہ یا ہر چہ سیکہ را کشتہ باشد شمشیکہ اگر مرد و پیدا شدہ باشد سیکہ پاسے مادر زاد و یوانہ فائز الحفل کوثر شمشیکہ مرض لاعلاج شدہ مثل عین و سچے روگ شمشیکہ سنیا سی یا بان پرست شدہ باشد شخصے کہ پذیرا کشتہ باشد یا بر اسے کشتن پذیرا کردہ باشد شمشیکہ مادہ کشتہ بر شمشیت کردہ باشد کہ گنگ شخصے کہ حواس خندہ داشتہ باشد از امر جاری و غیور رفتہ باشد یا نہا و کہ گنگ آنست کہ از شکم مادر نہا ویا کردہ گنگ متولد شدہ باشد ازین چارہ عیب اگر یک عیب ہم قبل از تقسیم شدہ باشد و از حصہ خود ما برادر ان نان و پار چہ با و میدادہ باشد اگر بعد از تقسیم از علاج توبہ شود حصہ و را بدو ہر دو حصہ و از ان کہ بعد از اخراجات باقی ماندہ از سر نو قسمت کردہ بدو ہر دو حصہ

۱۱۹

بخت خواه مرد باشد خواه زن باوصه نماید و اگر ازین برادران معیوب پسرسد بے عیب معلی از
 زن حلال شود و مرد و حصه در خود بگیرد و ازین معیوبان نخست کسی که مهرسد او را بدوش خود گرفته
 کرده باید داد و زن این معیوبان را مال و نفقه باید داد و در میان ترتیب قیمت مال زن باید
 که زن از سفت و جد ز سر یابند و مال اینها بیست و شش آنکه اول نوشت بقیم آنکه اگر شوهر زن بگیر
 نخواهد می باید که بکبت کند ای زن دوم هر قدر صرف شود زن اولین همان قدر زود بدین زن زوال
 زن میشود و با در حصه خود یافتد باشد یا چیزی را خودش از مال خود خورده باشد در بعضی جا رسم است
 که چیزیست براسه دختر خود از خانه شوهر و خسر گرفته بود ازین دخترتد بندان مال تیر از میان
 دختر است و از سر و اس که بعد از کنداشدن زن از قبیل شوهر یا بدان مال همان زن تلقی
 دارد اگر زن بمر و مال او دختر بگیرد و اگر دختر نباشد دختر و تفر اگر آنهم نباشد بنیره و دختر بگیرد و اگر
 آنهم نباشد پس در اگر پس نباشد بنیره و اگر بنیره نباشد شوهر و بعد شوهر یک آنکه از طرف شوهر
 با و خویش رسیده باشد یا بشد بگیرد میگوید که اگر زن من بچه چهار قسم کند ای بیکه کند شده باشد بنیره
 و از دختر از اولاد و تفر وارث نداشته باشد مال او را پس بگیرد و اگر از اولاد و پسرسد که نباشد
 شوهر بگیرد و در اولاد دختر سابق نوشت که بچه قسم دختر بدو همان ترتیب و اینجا بر تعاقب است آنچه در
 محل تفاوت نمود و نیست اگر زن مرده و دختر از و مانده کی صاحب اولاد و دختر دوم و اولاد دارد
 پس تمامی مال مادر را دختر که اولاد دارد و دیگر تفصیل چهار قسم کند ای این است بر اصحاب و دو بوا
 او که بوا و پراچایت بوا و اگر شوهر نباشد با و در و غیره اهل قبیل شوهر هر کدام نزدیک باشد بگیرد
 و در نیکه بچا و قسم دیگر بیکه کند شده باشد و بهیرو از جانب دختر پس اولاد داشته باشد مال را
 مادر و پدر و بگیرد و اگر مادر و پدر نباشد از خویشان مادر و پدر هر کدام قریب نزدیک داشته باشد
 و دیگر تفصیل چهار قسم کند ای ذکر این است شوهر بوا و گاند حریب بوا و راجیس بوا و پراچ بوا و در
 که پیش از کند ای از مانده شوهر و خسر و تفر حریب و تفر گرفته باشند بعد از فوت شدن او آن مال را
 برادر حقیقی دختر که بگیرد و اگر برادر نباشد مادر و بگیرد و اگر مادر نباشد خواهران دختر بگیرد و اگر زن
 بمیرد و از و دختر رسد و از و دختر دومی و دختر رسد مانده باشد تفاوت در قسمت نیست آنچه در حصه
 مادر و میرسد آن دختر بگیرد و اگر زن مرده و از و دختر رسد و دختر همان و تفر مانده پس از تفر باید بد

یا ستخوان در زیر زمین بکنند سرحد چهار قسم است ششکسر سرحد شاربهره و دهم سرحد دیرینه سوم
 قطع زراعت و غیره زمین چهارم حدود حویلی و خانه و آن بر چهار ازیج خیز و بسته میشود ششکسر آن که
 از خلاصت درخت بزرگ دانسته شود و دهم آنکه آبش مثل دریا و ناله و تالاب و چاه بایل باشد
 سیم آنکه انگشت یا بجهوس پوست غله شالی یا ستخوان یا سنگ در زیر زمین فرو برده باشند چهارم
 آنکه هر دو کس در برابر یکدیگر بکرسه باشند سرحد خود را را دیده و وقف شده باشند پنجم آنکه را جبهه
 خود سرحد مقرر نماید و در سرحد شش قسم مناقشه افند ششکسر آنکه کسی بگوید که در اینجا ازیج بگیه
 زمین من زیاد است و دومی بگوید که ازیج بگیه زیاد است مناقشه دهم آنکه کسی بگوید که زمین
 من پنج بگیه است و دومی بگوید که ازیج بگیه کم است مناقشه سیم آنکه کسی بگوید که در اینجا پنج بگیه
 زمین از من است و دومی بگوید که زمین آن در آنجا نیست چهارم آنکه کسی بگوید که این زمین از من است
 و کسی درین دخل نکرده احوال بزرگتر صرف شده است و در جواب بگوید که من همیشه متصرف
 بوده ام مناقشه پنجم آن که در سرحد مناقشه بنفذه ششکسر آنکه کسی بگوید که این زمین در حد من است
 و دیگری بگوید که نیست اگر مناقشه در حد و دهم باشد مفید مان و دیات جوار
 آن را باید طلبید و اگر مناقشه در سرحد قطع زراعت باشد نیز از همان
 جوار آن قطع باید طلبید و اگر در حد و حویلی باشد نیز همایگان باید کرد
 اگر کن سال در هنگام رفع مناقشه حدود را نباشد برانگیزد و اینجا حاضر بوده یا جوانی خود شخص کرده
 باشد در وقت مناقشه از همان جوان باید پرسید و همان جوان را بجا کسی سال باید داشت
 اگر شخص صاحب زمین یا خانه بوده و آنرا بکس داده یا فروخته است یا بخواه دیگر ترک آن نموده
 است و بعد ازین حال باین شخصه که بعد از آن خواند اولین صاحب آن ملک شده و باید که مناقشه
 شده و بجهت استغفار حد و خواند اولین طلبیده باید پرسید و دیگر رفع مناقشه حد و دیگر
 باشند و درین کار عمارت داشته باشند آنها را هم بجهت رفع خصومت حد و باید طلبید و مسافر
 و گاه بانان و کشتی بانان و بیلداران و مارگیران و کسانیکه از غله معمرانی اوقات میگذرانند و سوار
 آن دیگران را که در صحنه حاضر بوده بجهت تحقیق نمودن حد و باید طلبید و درخت که بجهت
 تفریق حد و مقرر باید کرد و باید که از قسم بر بایستد یا در حاکم و سیل یا سال یا درخت خرمایا و چنانکه

از آنها شیر برشته آید یا با نس یا خند سر کند و باشد و اگر درخت نباشد یا دشتی نه در هر حد را باز و حوض
 پوست گا و بز و در سه حد زیر زمین می کنند رسال ریزه یا دشت و کنکر و رنگ و سنگ هم و هر
 زیر زمین می کنند و نفوذ بعد از دفن نمودن ضایع نشود آنرا بحجت تفریق حد و در زیر زمین باید کرد اگر
 در مناقشه حد و از این علامات که گفته شد چیزی ظاهر شود همان را معتبر باید کرد و اگر علامت ظاهر
 نشود چو در همان و مقدمات و غیره آنها را که گفته شد جمیع نمود باید گفت که چارکس یا مبحث یا ده
 کس لباس سرخ و حایل گل سرخ پوشیده هر کدام قدری خاک زمین مناقشه را بر سر گذاشته حد
 و از آن میزد و اگر مدعی شاهد یا در گفته همان را اعتبار باید کرد و از آنیک شاهد باشد از دیگر کسی نباید پرسید
 و اگر شاهد نباشد از چو دهری باید پرسید و اگر چو دهری نباشد از مردم و از همسایه استفسار نماید
 اگر در همسایه دیده عینی ظاهر شود از همسایه آن همسایه محبوب پرسد و اگر یک کس خوب عاقل فاضل
 درست کرد و در دست گفتار باشد و جابین و اقبال داشته باشند بجای چارکس همین کافی است
 باید کرد و اگر در روز و بار و در روز و هم لباس سرخ و غیره چنانچه گفته شد بپوشد و حد و بر آرد
 اگر آب ببرد آرد و علامات حد و در اضماع کند و باید کرد هر حد و وقت باشند آنها از روی
 قیاس و قایل بان حد و پی برده وقت سازند یا اندازه زمین آن دیده وقت شده تفریق حد و
 باید کرد و عبارت آنست که طرف مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال بر مقدار گز زمین نوشته اند و هر
 که مناقشه پیدا شود همان قدر پیورده باید و و شاهد مناقشه حد و زمین آنست که درین چند چیز وقت باشد
 یا نقش زمین آنها که بجهت روشن یافته بود مقدار زمین اندازه نصیب آنها بجهت گام یافتن زمین آنها که
 و در عاقلیه باشند آسمان مکان اندازه حد و در بعد از آن زمین قسم داده از شاهدان دیگر باید پرسید
 اگر در یک نیم ماه آنیک شاهدی و از دیگر لباس سرخ پوشیده حد و مشخص نمودند یا چو دهری آن مقدار
 که حد و مشخص کرده اند از آن کسی از طرف راجد و در و الشور یا نقد یا شوی مثل سیارسی و مردان
 شخصی از قبل و غیره است گو باید دانست و آن حد و مشخص شده و الا نباید دانست که آنها در سرخ
 گفته اند حد و مشخص شده و از و رنگ و نقد و چهل پن که از اجزای ده هم سانس گویند جرمانه باید
 گرفت نمائیش از هر کدام که در رخ گفته اند جدا جدا نقد جرمانه بگیرد و اگر گواهان خوب و معتبرند
 اگر گواهان بنی حد از رفع مناقشه آمده گواهی خلاف گواهان سابق و او نه حاصل از منزه مشخص باید کرد

و از گویان اول جزمه باید گرفت و از سر کدام گواه در دعو و صدقین جزمه بگیرد اگر آنها یکدیگر زمین
 و خانه را بد گیرند و او را در استفسار نمودن حد و دور و رخ گویند از آنها ادا هم ساهن جزمه بگیرد و آن
 یکبار و بیشترین میشود اگر مردیکه در صحرا اوقات غیر سه برادر و رخ گویند از آن همه ادا هم ساهن
 جزمه بگیرد این مردم صحرائی را شاید نباید داشت و گفته اینها رخنه شاقه نکند تا پیش استفسار حد
 از اینها باید کرد و اگر کسی از ترس شخص یا رعایت شخصی یا شوق گرفته حد و بنای از سر کدام ادا هم ساهن
 جزمه بگیرد اگر کسی نادر است حد و شخص کرد و باز فایز شد که آنرا نادر است قطع معامله نموده اند از آنها
 جزمه بگیرد و معامله از سر نو مشخص سازد اگر گواه و علامت هیچ ظاهر نشود و او چاره و سه قسم و فرست
 حد و مقرر نماید یعنی آنرا به بیان مدعی و مدعی علیه یا شافیه قسمت کرده و بعد اگر بداند که از قسمت خود
 زمین مذکور بدین سبب و بر آن و خراب خواهد شد و می ران آن قدر رفع مقصود نیست پس قسمت نکند و همان کسی
 که تصرف است و اگر در دور مناقشه با رع و کارخانه و بالا خانه و چاه و باولی و زمین با زنی مثل چوگان
 با زنی و خانه عاریتی مثل سرسره و غیره و پدر و مثل نادران خانه همین ترتیب حد و شخص نماید
 و اگر کسی بعد از تشخیص حد و خلاف نماید در حدود دیگر کسی دخل کند از آن جزمه باید گرفت و هر دو تنیکه
 نادر است خلاف کرده است و صدقین که ادا هم ساهن است جزمه بگیرد اگر بنور تصرف شده باشد
 یا تصدیقین جزمه بگیرد و اگر شخصی میخواسته باشد که بعد از تشخیص حد و در حصه دیگر کسی دخل نماید مردم
 او را منع میکنند باشد الا گفته مردم قبول نکرده آنرا بگیرد و از آن جزمه ادا هم ساهن بگیرد و اگر زمین
 بسیار است بزرگتر گرفته باشد ذکر آن عمل از سر زده باشد و گفته مردم قبول نکرده صاحب این ظلم
 پیدا نشود و باشت از کشتن یا از در و به طرح نمون و چمناسب و اندک بیدار پشانی او را غنیمت یا قطع اعضا
 کند اگر کسی بخوابد که از صاحب زمین زمین خریه یا را لکان گرفته چاه و باولی یا نالاب یا ندر آب بخت
 نفس خلائق بسازد و صاحب زمین هیچ وجه ندید یا بداند که از صاحب زمین جزمه بگیرد بخت آنکه زمین کم
 از دو کسی بود و دفع بسیار بخلائق رسد و اگر زمین بسیار میرفت باشد و دفع کم از آن چاه و غیره که بسیار
 تصور باشد منع باید کرد و ندر آب بود و قسم است بلکه بخت جمع شدن و بر زمین آب به بند زده
 آب آلوده از زمین بدو راه آن آب به بند نامر احمت از سازد و اگر ندر آب شکسته باشد و شخص بخوابد
 که از تعمیر نماید باید که از صاحب زمین اگر صاحب بند باشد از در و ندر آب که در ندر آب باشد از او اجازت

گرفته تعمیر نماید و اگر بجه اجازت تعمیر نماید صواب نمی باشد و آنچه از آن آب مثل زراعت وغیره پیدا شود از صاحب نبیاست باید که صاحب بند متصرف شود و در صورتیکه صاحب بند و رشت و بنا حاصلات دارا به بگیرد اگر یکی زمین یکی را حصه خود مقرر کرده بهجت قلبه رانی بگیرد و بگفته خود نکند یعنی یک بار قلبه رانی کرده به منظور گذارد و موسم زراعت بگذرد باید که هر قدر نفع که از آن زمین بصاحب زمین برسد از آن کس بداند منافع خود و تمام کند.

فصل بیستم در بیان منافع و خسارت چهار پیمان و گسار و ریا و ان

اگر گاو میش زراعت کسی را بخورد باید که هشت ماشه مس جرمانه بگیرد و اگر ماده گاو بخورد چهار ماشه مس جرمانه بگیرد و اگر بز و گاو میش زراعت بخورد و ماشه مس جرمانه بگیرد باید که آن جرمیه از خاوند چهار پیمان را به بگیرد این ماشه عبارت از هشت ماشه است یعنی در هشت ماشه از جمله هشت حصه یک حصه است جرمیه بگیرد این را بستم حصه پن نیز گویند باقی دیگر برین قیاس تا این جرمیه در جائی است که در بوی خرمی گاو بانان زراعت بخورد و اگر گاو بان دیده و دانسته زراعت بخورد سرس ماده گاو و گاو نیم و از سرس گاو میش یک پن و نه سبز و گاو میش دو ساله و بچه گاو میش ربع پن جرمیه بگیرد و اگر از آن که جانور خورده است باز اسید نبر شدن و باز آوردن دار و سرس گاو میش دو ماشه سرس گاو یک ماشه سرس بز و گاو میش دو ساله و بچه گاو میش نیم ماشه جرمیه بگیرد اگر جانور زراعت را خورده و شب در همان زمین نشست تا صبح شد در هر دو صورت آنچه گفته است اگر باینها بچه همراه باشد ده نسبت آن جرمیه بگیرد و اگر بچه همراه باشد چهار برابر جرمانه بگیرد اگر جانور گاو قرق را بخورد و اگر زراعت جرمیه بگیرد اگر خر و شتر باشد از آن نیز برابر گاو میش جرمیه براسه را به مقرر کرد و بصاحب زراعت هر قدر مال نقصان آمده باشد آن قدر از صاحب بخشا نور بداند یعنی هر قدر غش و بجهوس که در اینجا پیدا می شود گاو بانان را بتیغ خوب نماید و کمک بسیار بزند و قول صبح است که اگر از خانه صاحب چهار پیمان جانور برآمده جرمیه از بخورد و از خاوند جانور جرمیه بگیرد و اگر گاو بانان براسه خورند نیز بده باشند و این صورت از گاو بان جرمیه بگیرد و گاو بان را بتیغ بچم کند و معمول زراعت در جمیع صورتها بصاحب زراعت از خاوند چهار پیمان باید دانند و در صورتیکه خاوند جانور خود قول قطع زمین را بصاحب زراعت داد و زمین منافع شد از بجهوس

بر بایست بشیر لیک بر همین گاه را در جاسه چرا گاه گاه آن نیاید بجهت خوراک ماده گاه خود و بهیض
بجهت صرف هوم اگر خود نداشت باشد و گل بجهت پرستش و تو مادر کار داشته باشد بر همین اگر
سیود در کار داشته باشد پس او باینکه که آنرا از خندق و غیره محافظت ننموده باشد بگوید اگر
تأملی زمین و دیده را از راعیت بگذر خوب نیت اندک بجهت چراندن موشی نامزد و رع نگاه باید داشت
اگر مال کسی را در آن کس مال خود را قرق کرده و این مال از قسم طغ و بهیض و گل باید داشت و سوا
بر همین اگر کسی بگوید دست او را باید برید در هر چهار طرف او قناده نگاه دارد و بهیض در هر طرف معتقد
کمان افتاده باشد باقی برین قیاس و اگر شهر باشد مقدار چهار صد کمان در اطراف او قناده نگاه دارد

مناکات از قسم خوشی یا نام رسیده

فصل ششم در بیان مناکات و غایبانه مناکات و فقر و غنی شدن

امانت شخصی را به رفعا صاحب مال بفروشد مال کسی را که آن مال اند صاحب مال گرفته باشد
و دیگر کسی در جاسه او قناده نباید و بفروشد مال کسی را در دیده و یا کشیده بگیرد و بفروشد اگر شخصی آن مال
خریده است و صاحب مال متاع خود را پیش او بستاند باید که حکام اطلاع داده بگیرد و بفروشد شخصی که
آن مال خریده است بر حقیقت اطلاع نداشته باشد بعد از اثبات مال بخادد باید و مانند اگر مشتری آن مال
از شخصی خریده که باطل کفایت آن مال نه اشتیاق به بهای کسی و بی متاع گران بهای خریده یا در گوشه
خلوت خریده ننهد و یا به وقت مثل شب خریده آن مشتری را که آن قسم مثل شخص غایب
خریده و درو باید نداشت و بگوید بدو باید کرد و بگوید لازم است که هر کس خیرے را که خریده نماید بر دم اطلاع داده خریده
نماید شخصی که دعوی مال خود و کند سب باید که صورت رفتن مال خود را با ثبات رساند بعد از آن با و بگوید اگر
کس و این قسم مال خود را که در بالا گذشت پیش کسی بستاند و با ثبات رساند مال با و بگوید و میباید شخصی که
این مال را خریده بود با و بگوید گفت که توان پیش کدام کس خریده بودی آنرا ببناسه اگر حاضر یافت رجا
از آن جبرمانه بگیرد و در را از آن دزد و پس ماند و اگر حاضر نکند بساقی نماید و عده باید گرفت تا بر سر عده حاضر کند
اگر حاضر نکند فروخته بجا رفت و در حال اطلاع نیست یا عده است یا بفرز خریدن باید رسید اگر اطلاع سرزمین چنانچه تمام
خرید و فروخته است خریده باشد پس مال او صاحب مال بگیرد و اگر دفعه یا بیعت دیگر چنانچه بالا گذشت بستاند مال بدو بپردازد
آنرا از دستبار کرد و چنانچه اگر شخصی که دعوی کرد و دعوی او با ثبات رساند و در و حکومت مقدار پنجم حصه آن مال که

برای آن مناقشه کرده و اربابان جرایم بگریز

فصل سب و بیستم

در بیان آنکه اگر کسی دزد را گرفت و مخفی ساخت و بکلام غایب رهنمود اگر کسی دزد را گرفت و پنهان داشت و بکلام غایب رهنمود مال خود را اذن گرفت از آن شخصی نو دشتن بن جرایم باید گرفت و اگر مال شخصی بزرگی رفت یا گم شد و آن مال را مردم را بجا اعتدای به سرانیده چنین آید و در باید که در تمام شهر نرا و اگر آید آن مال را راجه تا یک سال امانت نگاهدارد و اگر در هر سه سال صاحب مال به سرانیده ششم گرفته متاع مال را بصاحب مال بدهد و اگر در یک سال به سرانیده مال را راجه تصرف شود بعد از یک سال اگر باید با وچ نزد و اگر آن مال از برجهن باشد تا سه سال امانت نگاهدارد و بوقت واپس دادن در سال اول و از دوم چم صد و در سال دوم و سوم چم صد و در سال بیستم چم صد بگیرد و در سال تمامی مال را راجه تصرف شود این مرتبه پیش ازین بتفصیل نوشته شده اگر جانور یا داه و غلام شخصیکه گریخته باشد و مردم را بجا نر ا یافته آورد و اگر آن جانور از آن قسم است که سم و بگا فته باشد سر بر جانور بچند بگیرد و از شیر و داه گاو و گاو میش باشد و پن بگیرد و سر بز و گدای ریح بن بگیرد و سر بر غلام و داه پنج بن بگیرد

فصل سب و بیستم

در بیان آنکه شخصی که بگریز داه باشد و خواهد که از او پس بگیرد و آن را بچار قسم است یکی آنکه خیر قابل و ادن باشد دوم آنکه قابل و ادن نیست ششم آنکه در عوشارهای بر بناسه خود داه است چارم آنکه بر بناسه خود داه باشد و پس گرفتن آن منع نیست مالیکه لاق و ادن نیست آنست که احتیاج قبیله به خرید مندا فادن و پس خود را نباید و دوم آنکه اگر داه داه داشته باشد کل مال عین نیل مال خود را تا بجای نیاید و او ششم آنکه مال را که بجهت شخصی نامیده باشد بگیرد بدین شخصیکه او در ویرا و نیز باشد ازین پارسا داشته باشد یا لطفال داشته باشد براسه پرورش آنرا بر غریز که ز پیدا شود و بهم رساند و گناه لازم نمی شود امانت که را نباید بخشید بلکه تعاریت آرد و باشد که نباید بخشید مال را که از کسی بگیرد و گرفته باشد نباید بخشید اگر کسی چیزی را بکس داه باشد بگریز را باید که ببرد و هم اطلاع داه بگیرد و خصوصاً مال که متحرک نیست آنرا بجمع بگریز

سوده بگیرد اگر مال که لایق دادن است بکسے بدهد باز بخواد که واپس گیرد واپس نباید و باید
 و اگر مال را بجهت کسی نمیده باشد و آن شخص بعد ازین حال مرد و شد آن مال را با و نباید و اگر قسم
 اگر چیزه داده باشد واپس نگیرد گرفت بپایه چیزه داده باشد و آن مال را مستحق شده باشد یا
 و اگر نه بکسے بعد خدمت داده باشد و شمال شده بکسے مثل با و فروش و غیره و چیزه بجهت از و
 هر بانی بکسے مثل از و از چیزه داده باشد کسے باینکس نفقه رسانیده یا مال را داده و از چیزه داده باشد
 بجهت ثواب خیرات داده باشد مالیکه باید و از شانزه گونه است و از اگر بخواد واپس بگیرد مالیکه از
 بیم و برش مثل آنکه در قید بوده داده باشد و مالیکه از و سبب داده باشد صورتش آفت که باید
 ششخه دشمنی دارد و پس بکسے چیزه بدهد یا با و از برساند پیش از رسیدن آزار واپس بگیرد
 مال که در تمام از اندوه داده باشد و سوا س چیزه که در آن وقت و آن آن گفته باشند مالیکه
 در بیماری بوقتی که زنده است آزار بتیر بوده داده باشد و سوا س زکیم بجهت خیرات داده باشد
 رشوت ناما آن رشوت کسی که بگیرد که اگر بمن چیزه نخواهی داد کار تو ضایع خواهم که در خنده وادی
 بطریق منزل داده باشند چیزه که خورد و سال داده باشند از شانزه ساله باید دانست چیزه که سپرد
 یا پس که چاره پدر س بوده باشد و زن و داده و غلام داده باشد چیزه که احمق داده باشد برادر
 خورد که چاره برادر کلان میماند داده باشد چیزه که مست داده باشد چیزه که دیوانه یا ناکمل عقل داده
 باشد بجهت هم سازی بکسے داده باشد و انکار ساخته نشود ششخه آه که بگوید که من چارمیدانم
 و چیزه با و داده و آخر ظاهراً شود که او دروغ گفته بود مال که کسے بجهت معرفت قوم و جگ یا ختن
 چاه یا بجهت اعمال حسنه دیگر گرفته باشد و او در غیر معرفت نماید چیزه که بجهت خیرات ششکلب
 کرده باشد یا چیزه بجهت کار س که قبول نموده باشد و آن شخص کار او را ساخته باشد باید که
 این بدهد و اگر درین ضمنش از آنکه او اسے آن مال بکند بپیر و از ورش او باید و پائیند مالیکه
 بزور گرفته و داده ز س گرفته باشد یا بزور گرفته باشد یا بزور گرفته باشد یا بزور گرفته باشد
 خسته دیده باشد یا بزور دست کسے چینه س فسه و خسته باشد و ستنه که زور آن
 زبردست بر طبع شود و سقا بد بر س که در دو همچنان هر چه بدهد کرده باشد
 بران همین حکم است +

فصل سبب هفتم در بیان مناقشه که خریداری بهر

اگر خریدار بگوید که مال را دایم ببرد روز اول و سپس بتواند داد و فاما بشیرش که آن چیز را از جایی بیاید
 نگردد و باشد مثل آنکه پارچه گرفت و آنرا پارچه ساخت علی بن ابی‌طالب اگر دهم سوز دایم بود پس ام
 مسدود می‌نمود که روز دایم بگیرد مثلاً اگر کسی را بپوشید خرید بود که بگوید گزاشته است و نه بپوش
 بگیرد اگر بگوید که روز دایم بگیرد پس بپوشد و روز دهم می‌دود و بپوشد آن گزاشته مال خود را
 بگیرد و بعد از روز دهم بپوشد و این حکم بواسطه این چیز است که نوشته میشود و تخم غله اگر خوب
 نباشد تا بعد از روز دهم و این آلات تا یک روز شتر و گاو و غیره جانور که از آن شیر سرخه دو شتر
 تا پنج روز و چهار ماهت روز و داد تا یک ماه و چهار پایان که از آن شیر سرخه دو شتر تا سه روز
 غنایم تا پانزده روز و فانه و قطع زراعت و مرکب سواری و پنگ و سفر و شات تا ده روز
 اگر خریدار بگوید دایم بپوشد و مال خود را بپوشد و پس بگیرد بعد از مدت مذکور که بواسطه هر کدام جدا
 نوشت این مال بر میگردد و دایم را که خریدار استمان نموده و خوب تحقیق کرد و بگیرد و بپوشد و بگوید
 خواه یک روز بپوشد باشد خواه بپوشد یا لازم آید که در وقت خریدن خوب استمان نموده
 باشد شرط و عدد و تحقیق در میان نماید

فصل سبب هشتم در بیان ترتیب محراب و حق النصار

اگر فلان را بزرگتر بجهت ساختن چیزی داده باشند همان قدر که داد و بپوشد و دایم بگیرد و بجهت آنکه
 فلان را شش سوز داد و اگر بزرگتر بپوشد یا مالیک بپوشد یا مالیک بپوشد یا مالیک بپوشد یا مالیک بپوشد
 بعد از آنکه داده باشند و بپوشد حق النصار بعد از سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ
 سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ حق النصار بعد از سبب چپ
 بعد از این شش سبب باید دانست اگر زیاد از این بگیرد باز بگوید

فصل سبب نهم

در بیان آنکه در میان و ششم و غیره بجهت ساختن محراب و پارچه و غیره داده باشد اگر بعد از سبب چپ
 ششم یا سوت یک داد و باشد باید که محراب غیره را بکشد و ده بپوشد و اگر بعد از سبب چپ سوت مبارک
 باشد بکشد و پنج بپوشد و اگر سوت یا در میان ششم یا یک بعد از داده باشد بکشد و شش

پارچه و غیره بگیرد و این حکم در ریشمان پیشم و سوت برابر است تا ماکمل ایارچه را ناسته وزن
 باید کرد و اگر پیشم و سوت بجهت کشیده داده باشند کشیده است که بالا سه پارچه میدوزند و پیشم
 بجهت بافتن شان داده باشند پس نام حصه آن کم میشود یعنی از سی تولا یک تولا نقصان میشود
 و اگر پیشم و سوت را بجهت بافتن داده باشند وزن نه نقصان سه شود و نه زیاده سه آید
 و چیزی سه که از پوست درخت و پوست علف با زدن مثل ریشمان سونج و غیره وزن نه زیاده
 میشود و نه کم سه آید اگر این مراتب در جمیع اشیاء نام گفته شود و بطول بکشند تا بر آن گفته شود
 که رسم ملک و جنگام و رضا الله بهر حال و محمول بهر ملک دیده از روی فصد گاه اهل بود

فصل سی ام

و بیان آن که تولا و تاقا کرد و علام و غیره چند قسم است و هر کدام چه خدمت بجا آورد
 آن بر پنج قسم است از آن جمله چهار کس شیکه آنکه بجهت خوندن علم سب و غیره پیش کسی باید دوم کرد
 که بجهت آید اگر فتن بخار سه یا سهار سه و غیره پیش کسی باید سیوم آنکه زرگزفته خدمت بکند مثل لوکر
 یا زور چهارم آنکه کار فتر باشد تا آن کار فرما صاحب را بناید و خدمت این کار فتر مثل داروغه یا
 محصل ضرور و آن غیره و گفته است خدمات عمده بجا آورند پنجم غلام است و او خدمات زبون مثل
 آنکه پس عروزه بردارد و جاروب در خانه میدهد و بانه زبون مایک را پاک سازد و کلیه آن که هر خدمت
 که خواهد غلام بفرماید و آن غلام پانزده قسم است تولا و ضرور و بر سه قسم است شیکه آنکه برقی بسته
 خدمت بکند مثل سپاه و این اول است و دوم آن که تمام ضرور همان در راعت بکند سیوم آنکه با بر و دار
 مثل ضرور و تفصیل پانزده قسم غلام نیست شیکه آنکه از دانه خانه پیدا شده باشد دوم آنکه خزیره باشد
 سیوم آنکه شخصی داده باشد چهارم آنکه در حصه میراث یافته باشد پنجم آنکه در قوط سالی غلام کرده
 خوراک با داده باشد ششم آنکه شخصی غلام خود را پیش کسی بگردد داشته باشد هفتم آنکه سیکه باید بگوید
 که با از قرض خلاص کرده غلام خود بکن ششم آنکه در جنگ فتح کرده بهر بند آورده باشد هفتم آنکه
 در شهر و دین کسی قرار بدد که اگر سن با خود بدهم غلام تو باشم و او بایر ندهم و ششم آنکه بر ناسه خود داده غلام
 شود یا زدهم آنکه اگر کسی سفاس و حرم گذاشته گریست شود و اجدر باید که آنرا غلام خود بکند
 و اگر زدهم آنکه بر سه معین کرده شخصی خوراک در غلامی کسی قرار داده باشد سیزدهم آنکه با خود خوراک

اخلاص غلامی قبول بکنده گوید که بمن نان و پارچه میداده باشم غلام شود چاره دهم آن کرده و زر گرفته
 خود را بفیاضی شخصی قرار بدین پانزدهم آنکه خود را خود فروخته غلام شود اگر کسی که زبده غلام کرده باشد
 غلام نمی شود آنگاه غلام باید کرد اگر کسی که پیر کے فرقیه یا زبده آرد و بعد از مدتی غلام نمی شود
 آنگاه غلام باید کرد و غلامی که جان صاحب خود را از ملک نجات دهد باز او میشود و شل آنکه شریک شدن
 کرده باشد یا زده می باشد غلام غلام صاحب بکشد بعد از مردن اقا سے خود را میراث بره می باید
 غلامی که بکشد نان و پارچه بر فاسه خود داده غلام شده باشد اگر ترک نان و پارچه او را بکشد یا بشود
 نانا پنج خود داده باشد همه را جواب گوید غلام شود قول نادر آن که زده خوراک نباید و پس گرفت اگر گرفت
 کرده است همان خدمت عوض خوراک است و اگر خدمت کرده است خوراک و پس بگیرد غلامی که در
 گرفته است اگر صاحب او زده غلام بکشد بکشد و این باید زده غلامی که جان صاحب خود را از ملک
 غلام کرده باشد اگر زده خانه پیدا شده باشد هم آزاد می شود و هم در مرتب میراث حصه می یابد و
 شخصی که در وقت مالی خوراک داده غلام کرده است اگر خواهر آزاد شود پس از ابدان او و عاقبت هر چه
 باشد او را می نمود و زده و قول نادر آن که اگر این غلام قتل سال خدمت نموده باشد و او را
 بداد آزاد باید کرد و غلامی که در بدل او را می دین خود غلام شده است اگر مقدار دین مذکور با سود و جواب گوید
 غلام می شود سه قسم غلام می کشد آنکه بر فاسه خود غلام شده باشد و هم آنکه جنگ کرده به بند
 آورده باشد سی و هم آنکه با سه داده غلام شده باشد اگر بدل خود بگیرد و این غلامی که به بند غلام شده
 غلامی که با عودت می بین غلام شده باشد بعد از مردن آنکه آزاد می شود و شخصی که داده و اگر غلام شده
 باشد اگر داده را بگذارد آزاد می شود اگر صاحب بر فاسه خود هر قسم غلام را که بخواد آزاد بکند آزاد
 میشود و سر حیات آزاد کردن غلام باید که بسوزان آب برود و غلامی که غلامی است اما او آن بسوزان
 بر آید و بسوزان بکشد بعد از آنکه بر پنج و گل نیز با سه سر غلام بنیاد زده و سه بار بگوید که آزاد
 کردم و بگوید که چند قدم برود و تسبیح را اگر غلام کرده باشد بهیچ وجه آزاد نمیشود
 اگر این غلام بر پیشین بکند آزاد میشود برین زبون را برین اول غلامی نمی تواند که درین اول را
 برین زبون غلام میشود و شلای برین از برین چهری و میش و شود و چهری از میش و شود و برین از
 برین شود غلام میتواند گرفت بر عکس این نباید که دیگر تسبیحی که در حرم تسبیح گذار شده باشد

اورا چهری غلام خود کند آیین کار کرد و شاگرد و سوار و غیره یا سال حضرت که مقرر بود که شاگرد پیش او تبار
 علم بیاورد اگر در کسر ازان مدت یاد گرفت باید که تا آنستایه آن مدت نشو و از پیش او دست بردارد و درین مدت
 آنچه که پیدا کند با دست او و خودش از خانه او نبرد و بخورد و شاگردیکه برضای خود و مادر و پدر و قبیله
 بیاید و را تعلیم باید که در اگر شاگرد و کوز در دست که براسه تعلیم مقرر کرده بے رخصت اوست و بجا
 برود و او را بنده نماید و اگر قبول نکند بجهانم گفته متنبه او و بجا فرزند او را پدرش نماید و خوراک میداده باشد
 بعد از مدت که مقرر نموده باشد رخصت شده برود و این شخصه که بحسب خواندن بید و علوم پیش کس

بیاید و را عمار و عباس نوشته شد

فصل سی و یکم در باب چو و هری غیره خلاف حکم

اگر راجه بر همین فاضل و دانایست و غیره علوم را در شهر خود باید و بایستاج او سرانجام کرده قرار
 بدید که باین مقرر زلیست نماید و آنچه در کتب نوشته اند و ضابطه که راجه مقرر نموده خلاف آن نکند
 یا راجه بجا می آید بپنهان بایستاج سبب انجام نموده و فرمود که از خوراک مسافران خبر دار شوند و اسب
 اندین ملک نگذارند که بملک عظیم برود و اگر آن بر همین و جماعت خلاف قاعده و مکن از شهر خارج باید کرد
 و آنچه داشته باشد از او باید گرفت و اما اگر تفسیر سبب ازان بر همین سرزده باشد از شهر خارج نماید بر ما
 نقره بنوده چل باشد طلا یا شش نشک کو می یا مدهان نقره از مدهان نقره بکشد و شفت باشد
 میشود و از جرمانه گیرد و راجه را لازم است که براسه برگرد و شل مرغان و نیازان و غیره سردار شل
 چو و هری مقرر نماید و اما مردم خوب سردار برگزیند اگر آن سبب دار براسه خیریت و خوبی میسر
 و به حرسه گوید مردم را لازم است که گفته او قبول بکند اگر کسی از مردم آن قوم گفته او را قبول نماید
 ازان جرمانه باید گرفت و مقدار این جرمانه او هم ساس است که بکند و بشماردین باشد اگر چو و هری و
 مقدم پیش راجه بیاید و راجه را لازم است که حاجت او را برآورده و بحرمت زود رخصت بکند اگر راجه
 بیک برگزینی داد یا بیک دیه کی داد یا از ربه یا با بخشید و گفت که بر صبیع قرار مان برگزیده قسمت
 نماید آن چو و هری و مقدم تغلب نموده خود متعرف شدند و راجه را باید که یا زود و یا بر تغلب از او
 بگیرد و اگر ازان راجه را باید کرد و اساعمال حسنه باشند و کار س که بکنند موافق حق و حساب
 بجا آورند و پاک و پاکیزه و فاضل باشند و طایع نباشند و راجه را لازم است که گفته این

مستعدیان عمل میکرد و باشد و بعد مردم خود بخوبی که از گفته مستعدیان تجاوز نمایند نسبت بشود و چو در حق
و کاتب اهل حرفه قرار عده دوگان از سپاه را می رسد باید که براسه آنها انجمن قرار بدهد که در آن صورت
و صرم آنها از خود اگر خلاف آئینه که راجع براسه آنهاست مقرر کرده باشد بکنند مال اجماعی گرفتار شمر
و و به بر باید که و اما اگر یک مرتبه ازین با تفسیر سبب بر نه باشد و نقد که در باب بر همین که خلاف قاعده بکنند
چنانچه گفته بر نامه باید گرفت و اگر باز عمل بکنند و دام خلاف قاعده و میگرداند باشد تا می آید گفته در خارج الی

فصل سی و دوم در بیان صنایع و کسب و کار و خدمت و کسب

در بیان یک عطف یا اجوره یا بابت صنایع به هم سپرد اگر شخصی براسه کار عطفه گرفت یا اجوره وقت
و آن خدمت بجا نیاورد و قبول نماید و دست بخت داده آنها باشند باید گرفت و اگر خدمت بجا آورد و دو
عطفه یا اجوره نیافته است آنچه مقرر کرده باشند بآنها بپردازد و اگر خدمت بجا نیاورد و دو عطفه یا اجوره
نیافته است درین صورت هر قدر عطفه یا اجوره قرار داده باشند از آن بپردازد باید گرفت و قول دیگران
در خصوص آنست که بنور قدس که مقرر کرده بود از خیار بفرماید و عطفه یا اجوره بدینگونه که آن
که فرموده باشند از آنجا بیاورد و چیزی که سپرده باشند بجا بیاورند و اگر عطفه یا اجوره و غیر
بشخص نکرده بکس خدمت زراعت و سوداگری فرموده و آخر وقت صنایع ششپس از عمل زراعت
یا سوداگری و غیره آنچه نفع پیدا کرده باشد و هم حصه با و بپردازد و اگر خلاف گفته اقا س خدای
بجای غیر مقرر و در صنایع شده و قیمت عمل نقصان نمورد و از بختا و اختیار دارد و اگر بخواهد
تمامی عطفه یا اجوره بپردازد اگر بخواهد تمامی ندهد و اگر از نفعی که اقا خیال کرده بود زیاده آورد پس از
عطفه یا مقرر چیزی که دیگر با و بپردازد اگر بکس از یک کار سبب چنانچه مذکور نصف روز یا اول
دو کس از آن جایز شده اند و نیزه کس تمامی آن کار را با انصرام رساند باید که اجوره و نسبت کس
آن نیزه کس بدهد و اگر آن کار تمامی ساخته نشد پس تفاوت اجوره دو کس وضع کرده گیر
و اجوره نیزه کس بدهد اگر بگوید که مناسبتی که بجا برساند آن مال از چیزی که او صنایع
شود تا دان باید گرفت و اگر اجدان مال را گرفت یا یافت آسمانی بهر آن آمد چنانچه آیه بزرگ
آخبر دایکشی در دریا غرق شد و امثال آن درین صورت تا دان نباید گرفت که فرستادن از کس
شکست و ماله که در آن بود مثل بر سر دریا و غیره و صنایع مشبه بکس آن مال را باینه مراد اچا

و غیره بواسطه فروغ از کبار بگیرد و اگر به سپاه چیرے سپرده باشند که بجایه برسانند و این
چیرے از آن مال ضایع بشود از آنها تاوان باید گرفت و اگر راجه نال را گرفت یاقت آسمانی بر سر
آن مال آمد تاوان نباید گرفت و الا نه بگیرد و اگر کبار یا مزدور فروخته و اگر کم نموده از آن تاوان باید
گرفت و اگر کبار یا کرایه کش کرایه مقرر نموده چیرے قلیل یا بیشتر بیک گرفت و بر سر وقت حاضر
نشد و اگر بجهت کار کتختائی کرایه کرده است پس از نهاده بستاند و بگوید که مقرر شده باشد
تاوان بگیرد و اگر بواسطه کار کتختائی کرایه کرده باشد و صورتیکه هنوز دانه نشده اند و هرچند
و کرایه دیگر بهر سید جفتم حصه کرایه تاوان بگیرد و اگر در راه بعد از روانه شدن هرج بکند چهارم
حصه کرایه بر سید بگیرد و اگر در نیمه راه حرکت بکند تمامی کرایه انچه می شده باشد از آنجا برانه بگیرد
و در جمیع صورت بآنها چیرے نهد و اگر مرکب کرایه کش یا کبار جایا شود گناه آن نیست تاوان
نباید گرفت همچنان کرایه کش حاضر شده و کبار و مزدور حاضر آمدند نهایتش شخصی که بکرایه و اجوره
گرفت بود آنها را قبول نباید به ترتیبی که از آنها جبران میگرفت بهمان نسق از آن شخص بآنها بماند
اگر مزدور بیمار باشد و کار و خدمت کند از آن بهشت سرخ طلا جبران بگیرد و اگر مزدور بیمار باشد
و کار در خوق مانده و همان مزدور بعد از به شدن انکار را بانصرم ساینده اجوره را باید داد

فصل سی و دوم در بیان قمار بازی

بدانکه قمار بازی بر سه قسم است یکی آن که بقرعه بازی بکند و آن که بقمار بازی بکند سیوم بقرعه
و از بکند مثل چوکر اگر بچیرے که جان نداشته باشد بازی بکند از قمار گویند دیگر آنست
که بماند از بازی بکند مثل جنگ آه و قوچ و خروس و کشتی و رانجا شروع بکند و شخصیکه نماند
قمار بازی و اسباب قمار بازی آماده کرده باشد تا مردم آنها آمده از آن اسباب قمار بازی
بکند باینکه از شخصیکه در قمار از حریف بازی برود اگر از صد تنگه زیاده است بحساب سر صید
پنج تنگه بگیرد و اگر از صد کم است بحساب سکه صد و تنگه بگیرد و باینچیرے بدین کار آن شخص
اینست که اینچیرے با سه داده باشد و پنج تنگه که بحریف خود نداده و بداند و اگر راستی نداده باشد بر خیر کند
تا و رفیده کرده و کمک نداده و اگر آن قمار باز در قمار خانه بازی نکرده و با حق ایگر زیان نشده
بازی کرده است زار را از حریفی که با سه داده است نباید و باید اگر بر و با سه شناخته بهشت

بشادت مردیکه در قمارخانه باشند رفیع مناقشه باید کرد و شریک پیش ازین براسه شاد است
 قصاب قبول گفته در اینجا احتیاج نیست شاید اینجا هم مثل آنهاست باشد اگر قرعه دخل ساخته
 باشند باید دخل باز قمار باخته باشند و سینه آن آدم دخل حمالی آن قرعه دخل انداخته بد کند
 قول دیگر آنکه صورت پاسته سگ بر پیشانی آن غل راغ کرده و از شر و دهمه بد کند و اگر شخصی پنهان
 در جاسه قمار بازی بکند آنرا از شر و دهمه بدر باید کرد و شخصی که قرعه دخل ساخته بد یا از آن خارج
 باید کرد و در شر و دهمه زیاد و بر کجایا و در قمارخانه نباید ساخت تا دزد شناخته شود و بخت آنکه
 شخصی که مال بزرگی یافته البته قمار بسیار خواهد باخت در بازی دوم که بماند از میکنه همین قاعده که
 بخت قمار بازی نوشته شده منظور باید داشت قول منور کفایت آنست که کسی قمار بازی بکند
 یا دیگران را بفریاد نماید از جاذبه خرج نماید شود که در صوم بر همین پیش گیر و رجه را بداند و در کند

فصل سی و چهارم در بیان مناقشه و دشنام

دشنام بر چند گونه است یکی آنکه تک را نام برده بگوید چنانچه گوید که فلانیان همه بدست باشند
 دوم آنکه ذات را نام برده بگوید چنانچه گوید که آنفلانان همه بدست باشند سیوم آنکه نام قبلیه
 برده بگوید چنانچه گوید که اولاد او را نام همه بدست باشند چهارم آنکه صفت را نام برده بگوید مثل
 آنکه گوید که شما را نام همه بدست باشند پنجم آنکه نام همان شخص را برده بگوید و دشنام از حال
 بیرون نیست بلکه سهل و صورتش آن است که بگوید شورا یا اوان یا بیچاره و اشال اینها
 بگوید دوم آنکه دشنام فحش داده باشد سیوم آنکه لعین باشد که آدم از آن کار مردود میشود
 سنوب کند چنانچه کسی را شراب خوردن روانیت با و بگوید که تو شراب خورده یا بزین آدم است
 زیرا که در دیده اش طلاء در دیده و اشال آن جرمانه دشنام اگر بهم جنس خود گفته باشد مثل برتر
 برتر من و چهره می بچهره می از آنجمله جرمانه دشنام سهل اگر چه صورت دشنام سهل پیش ازین نوشته
 شده اما درین مکان نیز دانستگفت باید کرد آن این است مثلاً تا وقتی که سبب بند او را بگوید یا اینجا
 آدم صحیح را مبرو من یا لنگه بگوید و صحیح الاغصاء را گوش یا منی بگوید یا آدم را بخرا از روی
 تفسیر فرزند یا زشت رو و از روی خورده صورت بگوید از آن شخص دوازده نیمین جرمانه
 باید گرفت اگر نام یا اینجا یا مبرو من را مبرو من بگوید نصف آن جرمانه که شش پن و در پنج

بیشتر در زمانه باید گرفت اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید ازان یکصدین جرمه باید گرفت و اگر بخیر و
 اوستاد و پدر و مادر و هر چند از اراده باینکس داده باشند نهی بد ازان یکصدین جرمه باید
 گرفت و اگر زن را بکینه دشنام بد ازان یکصدین جرمه بگیرد و اگر به پدر اوستاد و مادر و زن
 ضعیف اگر مقابل پیدا شود و بیک کناره شده و بایستد از آنجا هر که هست بگذرد و در صورت داده
 ندادن یکصدین جرمه باید گرفت جرمه دشنام نفس که بهم نفس و هم بدن خود داده باشد صورت
 این دشنام آنست که دشنام بدارد و خواهر و دختر و غیره امثال آن دشنام زن باشد تا پیش
 پن جرمه بگیرد جرمه مال را بد است و اگر برین زبان مثل بر همین بجهتری یا پیش به شود و دشنام
 بد در همه صورت آنچه گفت نصف آن جرمه بگیرد و اگر برین اعلی مثل جهری به بر همین باشد و در
 به پیش دشنام بد در هیچ قسم آنچه گفت ده است ازان جرمه بگیرد اگر زن شخص دشنام بد
 پنجاهین جرمه بگیرد و اگر از پرت نوم باشد مثل مورد دعا و شکست و غیره که دو آچار و هیاهو و تشنه
 بر همین اندازه قیاس باید کرد و قول دیگران در صورت دشنام بهی که اگر بر همین بجهتری دشنام
 بد بد و از ده نیم پن ازان جرمه بگیرد و اگر جهری به بر همین عدین جرمه بگیرد و اگر پیش به بر همین
 دشنام بد بد و صدین جرمه بگیرد و باقی دیگر برین قیاس اندازه کی و زیاده و باقی جرمه باید است
 یعنی در دشنام نفس بدین حساب آنچه از اول گفته است جرمه را زیاده بگیرد و شود اگر مرتبه
 دیگر به بر همین دشنام بد ازان جرمه اهل متنبه نشود و کنگ باید زد و در مرتبه سیوم زبان باید بد
 دشنام قسم سیوم صورتش آنست که کسی را بگوید که آدم ازان مرد و میشو و منسوب سازد
 مثل آن که به بر همین بگوید تو شراب خورده یا بکسی بگوید که گرون یا پاسب یا دست ترا بشکنم
 اگر گفته باشد که گرون ترا بشکنم یا بکسی ترا بشکنم یا چشم ترا کور بکنم یکصدین جرمه باید گرفت
 اگر نام پاسه یا بینی یا گوش یا دست یا اعضا سے دیگر گفته باشد پنجاهین جرمه بگیرد و اگر
 شخصی که دشنام داده است حقیر و ناتوان باشد قدرت این کار که گفته است ندارد و
 به شخصی که دشنام داده قوی بیکل و زور آور است ازان ده پن جرمه باید گرفت اگر
 قوی بیکل و زور آور حقیر و ناتوان دشنام داده است ازان یکصدین جرمه بگیرد و نه مان
 بگیرد و با حقیر و زور آور سازد و اگر بگوید منسوب سازد مثل آن که بر همین را کشته و هم

جرمانہ گیر و اگر راجہ یا برہمن فاضل و عابد و دوتارادشنام بد پر و صورت جمیع بد گفتن باو تم
سامیں جرمانہ باید گرفت و اگر کسی قول را مثل برہمن یا اہل یک حرفہ مثل معانان را نام برود و نام
داوہ باشد بدھم سامیں جرمانہ باید گرفت اگر نام شتر سے یا ککے مثل غراسیان یا لاہوریان نام برود
و شنام داوہ باشند او تم سامیں مانہ گیر و ترتیب جرمانہ و شنام تمام شد

فصل سی و پنجم

در بیان مناقشہ کہ در خانہ جنگی کے را بہشت و لکھنؤ یا لکھنؤ و غیرہ مثل گنگن کل برکے
بند از دیار یاق مجروح سازد بدانکہ آن بہشت قسم است ایکنہ دست برداشتنہ فاما ضرب
نرسانند و دم آنکہ ضرب رسانندہ فاما علامت ضرب ظاہر نیست سیو م آنکہ اگر جراحت پیدا
ہوئے کہ میرند از سہ حال بیرون نیست ایکنہ با اعلیٰ تر از خود میرند مثل آنکہ چھتری برہمن
برزد و دم آنکہ بزبون تر از خود میرند مثل آنکہ برہمن چھتری را برزد سیو م آنکہ حکم مساوات و بہشت
باشد اگر میان دو کس جنگ شروع شد کیے تعاف نمود یا کار فیصلہ کردہ خاموش ماند و از
جنگ درگذر نمود ازین شخص کہ اتحر از و زید و جرمانہ نباید گرفت شخصی کہ در جنگ پیش دشنی نمود و باشد
از و جرمانہ بسیار باید گرفت شخصی کہ کمر در جنگ میکرده باشد از و جرمانہ بسیار باید گرفت اگر بطریق
پیش دستی ممکن نباشد از و جرمانہ برابر گیر و اگر از چنڈال این تقصیر سرزد و را باید گشت آشیکہ
بر او دم بزرگ دست دراز کردہ باشد گشتن چنڈال بر او آن گفت کہ درین قسم جا از چنڈال جرمانہ
نباید گرفت و اگر چنڈال و آدم مزد و بیغہ پت و صیاد و باجی گیر و فیلیان و بے ایمان غلام
کار سے کند کہ دران کار جرمانہ باید گرفت از انما جرمانہ گیر و کند چرا کہ مال اینہا قابل گرفتن نیست
شخصیکہ بدو کس کہ ایکنہ مثل بد و دم معلوم است در از کند و شنام بد بد از باید گشت و اگر زین
شم مردم کہ چنڈال و صیاد و غیرہ گفتہ شد کسی جنگ کند و آن شخص با مالک بزند راجہ و چون
انما او چہرے گوید و مزاحمت نرساند شخص مناقشہ جنگ از شاید و اگر شاد نہ باشد از علامت
زخم کند فاما تحقیق نماید کہ علامت زخم خود بخود ساخته باشد اگر بہو جہ از شاید و علامت تحقیق
نشد و لکھنؤ ب داوہ تحقیق کند انداز ۵ جرمانہ این مثل اگر خاک یا گل و یا سر کن ازین
قسم چیز کے انداختہ باشد دین از ان جرمانہ گیر و اگر شاد یا نجاست ازین قسم کہ باشد

مثل اشک و بغم آب و من ناخن و موس و چرک گوش و چرک چشم و پس خورد و بر کس بنیاد از دیا
 پشت پاسه کجی برساند بخت بن جرمانه بگیرد لشکر طایفه هر دو آنها از یک جنس و یک بدن باشند و
 اگر براسه تراز خود یا برزان گیرد بنیاد از دست آن جرمانه بگیرد و اگر برزبون تراز خود بنیاد از آنچه
 اول گفته است نصف آن جرمانه بگیرد و اگر دو دست بسته شود بنیاد از دیا کس نادانسته و بسته قصد
 بر کس بنیاد از جرمانه بناید گرفت قول دیگران در انداختن نجاست بول و غایط و قے بر دست و پا
 چل بن جرمانه بگیرد و اگر برسد بنیاد از دست او بن و اگر بر شکم و پشت و سینه برساند شصت بن جرمانه بگیرد
 اگر چربی و خون خشک و دریم بر کس بنیاد از در انجمن برین قدر جرمانه بگیرد و اگر از سر برن که چھتری و
 بیش و شش و در باشد بر تهن را بمشت یا با پانزد دست و پاسه او را باید برید اگر بمشت زده باشد دست
 برزد و اگر باز زده باشد پاسه او را بر تهن قسم اگر بیش و شش و چھتری و بنزد یا شش و در بیش را بنزد
 طوکر در باب بر تهن نوشت حکم باید کرد و اگر چھتری و بیش بمشت بر تهن بر یاق بر داشته باشد فاما ضرر
 ز سائیده باشد او تم ساهس جرمانه بگیرد و اگر یاق برآورده باشد دست او را باید برید و اگر دست
 بر یاق کرده فاما از غلاف بر نیار و ده مد هم ساهس جرمانه بگیرد و اگر شود در بر تهن نجاست بنیاد
 بر دلب او را باید برید و اگر شود بر تهن بگو مذمقند او را باید برید و در جاسیکه جرمانه گفت اگر بیش
 و شش و در چھتری یا شش و در بیش علتی که در آن جرمانه باید گرفت کرده باشند جرمانه که در مناقشه
 و شش نام گفته شد بگیرد و اگر بر تهن چھتری و بیش و شش و در بنزد یا دست بر دارد و جرمانه باید گرفت بنگر
 و کس از یک جنس و یک بدن براسه یکدگر دست بر داشته باشند یکدست یا پاسه یا موس
 یا پاچه و دیگر را گرفته بجانب خود یکدست از آن دو بن جریمه بگیرد و اگر کس دست بر عضو ششخصه کند
 که اگر فتن آن عضو از ارتحام باورده باید یا پاچه او را گرفته انداخته به لکد بنزد یا بر چیز سے الیتاده
 یا شسته باشد از کشیده بنیاد از آن عالم کھید بن جرمانه بگیرد و اگر کس بچوب و سنگ مخصوص
 بنزد و خون از آن جرحت بر نیاده باشد سی و دو بن از آن جریمه بگیرد و اگر خون بر آورده باشد چھت
 بن جریمه بگیرد و اگر پوست شکافته باشد یکصد بن جریمه بگیرد و اگر پوست و گوشت شکافته باشد
 شش شک جریمه بگیرد و اگر استخوان شکسته باشد آن عالم را از شتر و دیهه خراج کند اگر پاسه
 یا دست یا دندان کس را شکند یا ششخصه را بنزد و آن شخص از شدت ضرب بمیوش شود یا گوش

یعنی بشکند از آن مدح ما پس جبر میگیرد و بشکند در چیزی که شکست داشته باشد و در زمانه
آن با هم جنگ کند اگر کسی شخصی را بچنان بزند که زنده نماند و یا شکست بخورد و یا در چشم یا زبان زخم بخورد
یا زخم باز و زانو بشکند از آن عالم مدح ما پس جبر میگیرد و اگر یک کس را بچنان شریک شده و زود باشند
از آن جماعت از هر کدام ده لبت جبر میانه که براسه هر صوره است معترض که دو گیر دگر بر آن
اعلی را زود باشد و برابر جبر میگیرد و اگر در خانه جنگی مال کسی را که گیر و داپس بر ماند و در لبت
قیمت آن مال جبر میگیرد و اگر خال و دست یا پاسبان شخصی شکسته باشد در هر صورت آنچه جبرانه گفت
از و گیر و سیاست نماید بغایت آنچه مظلوم را بجهت علاج از فهم او و به و غیره و کار باشد از عالم
بد ماند اگر کسی کند دیوار که بزند پنج پن جبر میگیرد و اگر دیوار دیوار کند لبت پن جبرانه گیر دگر
دیوار را از بنیاد بنهد و سعی و پنج پن جبر میگیرد و آنچه بجهت راست نمودن دیوار خرج شود از
مستعدی صاحب دیوار بد ماند اگر کسی در خانه شخصی چیزی را که از آن از دستش باشد مثل خار و غیره
بنیاد زدن از ده پن جبرانه گیر دگر چیزی که از آن رفتن جان ممکن باشد بنیاد زدن مثل زهر مار و غیره مدح
ما پس جبر میگیرد و اگر کسی جانور خورد شخصی را بزند و آن جانور از قسم بز و گوسفند و آهو و اشال آنرا
گفته اند و پن جبرانه گیر دگر از آن جانور خون بر آید چهار پن جبر میگیرد و اگر شاخ آن گوسفند و غیره جانور
بشکند شش پن جبر میگیرد و اگر عضو سے مثل دست یا پاسبان آن جانور را بشکند شش پن جبر میگیرد
و اگر آن جانور میزد یا عضو تناسل آن بشکند مدح ما پس جبر میگیرد و در شکستن عضو تناسل
مردن آن جانور قیمت مال صاحب مال بد ماند و اگر اسپ یا فیل و شتر و غیره جانور کمان آواز داده باشد
در هر صورت آنچه براسه جانور خورد گفته شده در انصورت ده لبت آن جبر میگیرد و اگر کسی شاخ یا پنج
یا نند درخت که را از خم رسانند و برید جبرانه باید گرفت اگر شاخ را برید لبت پن جبر میگیرد و اگر از جگر
بر آمد که شاخ نیمه درخت را برید چهل پن جبرانه گیر دگر از پنج برید شش پن جبرانه باید گرفت و اگر در
نزدک زیوه دار باشد مثل انبه و انجیر و غیره در هر صورت آنچه گفت ده لبت آن صورت ده لبت آن
جبرانه گیر و در شش قسم درخت هر چند میوه دار نباشد در هر صورت آنچه گفته شد برابر میوه دار
جبرانه گیر دگر میوه دار باشد ده لبت میوه دار جبرانه باید گرفت درختی که در جایی نشستن
ایل و دیده و جمیع باشد و درختی که بر بالاسه جاسه سوختن معنی باشد در نیک براسه تفریق دو

و شصتی که می فرساید و قرار داده باشد که زر جرمانه من خواهم و سپس از آن فرستاده چهار
برابر جرمانه باید گرفت اگر کسی در حکم معاینه نباشد یا هر مردم بزرگ که فرموده اند اینها باید کرد بجا بیا
یا زن برادر زنند یا مال که بکسی گفته باشد که بتو میدهم زن از بدو بخانه که سر عمر باشد مگر از
باشند یا کار چو دهری یا یک فرقه ضایع کنند از آن پنجاه پن جرمانه باید گرفت و اگر کسی از آن
زن نکند یا کسی را غارت میکرد و باشد و با وجود استعداد و بفریاد و فرقه نزد کند یا خانه کسی را آتش
گرفته باشد و او دیده بر سر دفع نمودن آتش زد و امثال آن یا بموجب و بگناه و بعلی سب
کے را دشنام بد بد یا چاندل برن اعلی را بدست ماس کند یا شود رستنیاسی را آورد و در و شتر
و دیو کار چرخ روانه طعام بخوراند شود رستنیاسی آنست که بر همین چترنی و پیش نیت از قوم گیر
است و رستنیاسی شده یا قسمیکه لایق بر زبان آورده و نباشد بر زبان جاری و دو صورت آن
سوگند آنست که اگر خلائی این کار کند یا در و خواهر خود زن کند امثال آن یا کار یکد را بنامیکد
بکند مثل آنکه چترنی و صرم بر همین اختیار نماید یا پیش عمل چترنی پیش بگیرد یا گاو و بز و غیره زده
جانور را خصی کند یا مال شرکت را از شریک مخفی سازد یا درخت کسے را انگوزه داده ضلع سازد
یا حل داده را بنید زده یا تیر یا در یا مادر یا در یا خواهر یا معلم یا شاگرد را بموجب ترک کند از آن
یکصد پن جرمانه باید گرفت و نگریز و گاو زار اگر پارچه کسے را خود پوشد سه پن جرمانه باید گرفت اگر
گاو و رنگ ریز پارچه کسے را بفروشد یا بجای کسے و گاو و دیار کسے گرفته بحبت پوشیدن دیگر
بد بد یا همین طور بکسے گرفته باشد بحبت پوشیدن بکسے بد بد هر دو صورت ده پن جرمانه
باید گرفت گاو زار باید که پارچه مردم را بر تخته که از چوب نیل باشد بشوید و بر سنگ و غیره نشوید
و در خانه خود بعد از شستن نگاه دارد و میگوید که در شستن مر قبه اول هشتم حصه از قیمت پارچه کم
میشود و در مرتبه دوم ششم حصه از قیمت کم می شود و در مرتبه سوم سیوم حصه قیمت کم میشود
و در شستن مرتبه چهارم نصف قیمت کم میشود و مرتبه پنجم پنجم حصه میماند و مرتبه ششم ششم
حصه میماند و در مرتبه هفتم هفتم حصه میماند و در مرتبه هشتم هشتم حصه میماند پارچه نورانی که میشود
آن شستن احباب نیست بعد از آنکه پارچه را شسته رخت پوشیدنی و غیره و وقت آن را
پوشیده بحبت شستن از آن زمان وقت حساب است و شستن مرتبه نهم کنه می شود و

آن پنج است شش شخصه یا چه که قیمت آن بست پن است بحسب شستن وادگاد آنرا در دفعه اول کم
 کرد و هفت پن جرانه و در شستن دفعه دوم اگر کم شود شش پن بگیرد و دفعه سوم سیوم حصه شش پن
 کم کرد و دفعه چهارم چهار پن بگیرد و علی بن القیاس یعنی اگر دفعه ششم بجهت شستن دانه باشد
 آن کم کند یک پن بگیرد بعد از شش نوبت اگر کم کند اگر بخوابد جزو سی قیل سبیل بگیرد و الا نه سبیل
 اگر میان پدر و پسر خلط شود و یک در وقت حاضر بود و آنرا از هر یک باز نداشتند براسه شهادت
 این مقدمه کرد و گوی بدین ازان شاید سه پن جرنیه بگیرد اگر شش در حال پدر و پسر وقت جنگ آورده
 متعدد شود شش آن کم پدر میگفت باشد که من در دو نگو شوم اینقدر بدیم و پسر بدید میگفت باشد که اگر من با
 پدرم اینقدر خواهم داد و یک آن کم و فاسد آن مال شود و ازان شخص بست و چهار پن جرانه باید گرفت و
 بهین ترتیب در جنگ زن و شوهر باید دانست اگر قتال تر از و یا پیانه قلب سازد یا سنگ وزن بحسب
 دادن نکه کم و بحسب گرفتن غله زیاد و ساخته باشد و در زن نمودن کم و زن کند یا و پسر طلب
 سازد یا فرمان لباسی درست نماید جرانه او هم ساس بگیرد اگر چو و صری با زار سنگ وزن را کم
 است پوره گوید و آنکه پوره است آنرا کم گوید یا صری و پسر طلب را خوب خوب را قلب گوید و ازان
 جرانه او هم ساس بگیرد و طبیب و معالج اگر علم طب نخوانده باشد و علاج جانور کرده باشد
 او هم ساس جرانه بگیرد اگر بهین قسم علاج آدمی سهل و در بن و مردم سایر کرده باشند مدهم
 ساس جرمیه بگیرد اگر بهین قسم علاج نوکران راجه عده کرده باشد او هم ساس جرانه بگیرد و در
 جرانه علاج جانور قیمت جانور کلان و خرد و فیسده باشد و آن جرانه بگیرد کسی را که نباید بست نبوده
 یا کسی را بیکم راجه ببندد و یا کسی را که تا معامله شخص نشود نباید گذاشت بیکم راجه بگذارد و ازان
 جرانه او هم ساس بگیرد اگر قتال در وزن کردن یا کسی در پیوند بیچاره ششم حصه کم بدینا ششم حصه
 زیاده گیرد ازان دو صد پن جرانه باید گرفت اگر در وزن کردن یا پیوند جنس از ششم حصه کمتر یا زیاده
 آمده باشد برانرا ده آن جرانه بگیرد اگر در اوید یا در وزن یا تیل یا نیک یا خوشبو یا غله یا قند یا
 یا انگوره و سرچ خیریه دیگر داخل کرده بفروشد ازان شازده پن جرانه باید گرفت و اگر گل و جواهر
 و جرم در لیسان و موت و آهن و چوب و پوست درخت و پارچه از جنس دیگر باشد جنس دیگر
 نام کرده بفروشد شش برابر قیمت آن مال جرانه باید گرفت اگر جنس اعلی نموده و قیمت شخص

جنس زبون بد پرش شک علی یا بجایه طلا ز مرغ یا جنس خوب نموده جنس زبون نیز زنی سحر
 کرده بگر و گدازد در اینجا قیمت جنس اول و نفیس را حساب کرده سر برین بچایه پن بر باشد بگر و گدازد
 اگر در نرخ تقلب نموده باشد سر برین صد پن بچایه پن بگر و گدازد اگر قیمت آن دو پن است نه صد
 پن بچایه پن بگر و گدازد اگر راجه به سود گران و بیو پاران فرموده باشد که اجوره مستر لاری یا سحران
 یا کرایه که این گران مشخص کند و آنرا از نرخ معمول وقت و وقت بستن نزدیک و دور است کم
 که وند یا ز یاد که وند از هر کدام آستانه بر این بچایه پن بگر و گدازد اگر آن یا اقبالان متاع
 یا جنس بر نوع که باشد بجهت فروختن آورده و باید بگر و گدازد قیمت آنرا کم نموده خرید یا
 متاع خود را متفق شده زیاده کردند و نرخ گران نموده از هر کدام آستانه بر این بچایه پن بگر و گدازد
 جنس که براسه فروختن باید که آنرا بقتی که بر روز در خانه راجه مشخص شود و می فروخته باشند
 و مردم راجه را بیاید که بخرید و کرایه و نفع آنها قیاس کرده نرخ فرو رسیده باشند اگر مشخص
 نرخ هر روز متعذر باشد بعد از پنج روز یا هفت روز یا پانزده روز یا یکماه البته نرخ مقرر بکند اگر
 سود اگر یا غله فروش و غیره ماله را که آورده اند از ملک همین راجه است و همان روز که آورده اند فرو
 سرصد پن ده پن نفع باید و باید اگر جنس را که از ملک همین راجه آورده اند و روز سه چند فرو
 نشد بعد از آن فروختند از پنج پن که گفته شد کرایه و زکوة و خوراک و غیره اخراجات بر آن افزود
 سرصد پن پنج پن نفع باید و باید اگر از مسافر آورده اند و روز چند فروخته نشد بعد از آن فروختند
 باید که خرج خوراک آمد و رفت و قیمت رسیان و لغافه و غیره که بجهت سبق و بچیدن متاع ضرر
 شده باشد و زکوة و کرایه راه و کرایه خانه که آن متاع را در آن خانه گذاشته باشند داخل قیمت
 اصل حساب کرده سرصد یکصد پن ده پن نفع ملایه

فصل سی و هفتم

در بیان آنکه اگر کسی اسلحه را بفروشد و بزرگ بگر و بخواهد که آنرا از نو و بعضی خصوصیات دیگر ازین
 یگوید که مال از دو حال بیرون نیست متحرک است یا غیر متحرک اکنون بیان متحرک و آن شمشیر
 و جاست که آن بشمار فروخته شود مثل انبه و سیب و ترب و غیره و دوم آنکه بوزن فروخته شود
 مثل کافور و زعفران و غیره و سوم آنکه به بیاید بفروشد مثل غله و چوبه و غیره چهارم آنکه

افعال را دیده بگیر مثل اسب و گاو میش و غیره چپیم آنکه چهره و منبر را دیده بگیر مثل واده و زنگار
یا غیره تا من بشنم آن که مانند گی و در خشنگی را دیده بگیر مثل واده و زنگار یا قوت و اشالی آن
اگر فرو شده قیمت را مشخص نموده بپایه آن اگر گرفت و بخواهد که مال را بدد باید که ملاحظه نماید
که قیمت آن مال از روزیکه سود کرده بودند امروز چه حال دارد و اگر از آن شده باشد چنانچه
از زانی نرخ و جنس افتاده باشد و اگر قیمت برابر است پس مردم دیگر از خرید آن را در چه قدر
منافع یافته اند آنقدر نفع بداند یا سود آن قدر مدت بداند اگر نرخ گران شده باشد از صورت
هم سود بداند و اگر سود اگر کسی از جاسه دیگر آمده سود کرده و فروخته شده باشد و بدستمالگی نموده پس
سود را مطابق نفع که در آن ملک مقوم باشد بداند الحال باین قسم دوم که غیر تحرک است
مثل باغ و حیوانی و تالاب و غیره اگر این قسم چیزه را فروخته قیمت را گرفت و منافع نداد باید بداند
که در آن نفع شده است یا نقصان بدان راه یافته نفع مثل آنکه از باغ و زمین زراعت محصول
شده است یا از حیوانی گریه یافته درین صورت آن منافع را بداند یا فایده بداند و نقصان آن که عیانت
خانه ریخته است یا درختی از باغ شکسته است یا سوراخی در کنار تالاب شده است و غیره
آنچه براسه مرمت آن مکان در کار شود حساب کرده بآن مال بداند اگر مشتری مال نخواهد
زیرا در صورت نفع یا نفع در صورت نقصان در سه که بحجت مرمت حساب شود بآن قدر اضافی
بداند و در متحرک نیز از چیزیکه بواسطه فروختن نفع حاصل کردن ممکن باشد بر همین قیاس عمل
باید نمود مثلاً آن که اسپه را فروخته زر گرفت و آنرا انداوه خودش بعبوان نوکری و غیره برده
اسب زر حاصل کرد پس زر مشتری را بان زر که او پیدا کرده است بداند یا آنرا به را فروخته
زر گرفت و آنرا انداوه بدگره بخرن گریه داده زر سه حاصل نمود و زر سه که در گریه حاصل
شده باشد زر مشتری بیشتر یا بدو باید دانند و آنچه در دست که باغ زر گرفته مال مشتری
برده و در شهر خودش یا به مسافه فرستاده بفروشد آنچه باید که پیش ازین تفصیل نوشته
شد شخصه ماسله فروخته زر گرفت و مال را به مشتری نداده است درین اثنا آن مال بمرد
یا کسی برده و آتش سوخت نقصان باغ است بیشتر یا و خل ندارد و اگر خریدار زر سه
داده مال را خریدار از پیش او ندیده است و نیکی کرد و زر خود را پس میخواند و زر را پس باید دانند

مناقصه در میان آنکه بخواهد مال برسد از مشتری باید و نباید اگر مشتری باطل از خرید
و باز پیش بایع گذاشته رفت درین اثنا آن مال فروخته یا راجه گرفت یا مقرر نقصان مشتری
ببایع و بطل ندارد اگر مال قلب را به نرخ مال خوب فروخته باشد یا باطل را خریدار به
قیمت مشخص کرده و میگوید که زود داده بگیرد درین اثنا بایع بدست خریدار دیگر که در قیمت چیزی
زیاده کرده است داد و در هر صورت دو برابر قیمت مال جرمانه باید گرفت تولی ندارد آنکه در هر
صورت یک آنکه مال خوب نموده قیمت مشخص کرده و جنس زیاده داد و دوم آنکه خریداری
قیمت مال مشخص کرده و میگوید که بگیرد بایع آن جنس چیزی که زیاده گرفته در همان مجلس بدست
دیگر بدهد پس در هر گناه زود برابر قیمت مال راجه جرمانه بگیرد و همان قدر از مشتری بماند
تا اینجا هر مناقشه که در خرید فروخته نوشته شد صورتهای آن بود که مشتری زود بایع داده باشد
و اگر مشتری زود داده و بخواهد او را سه زود و عده مقرر کرده مطابق عده عمل نماید و اگر
مشتری زود داده و نماند و بایع آن متاع را بجا بدهد و اگر فروخته گناهی بر آن لازم نموده
و اگر عده مقرر کرده و باین در بر گردید از سود اختیار دارند اگر شخصی از نرخ قیمت
اشیا خبر دار نیست و بدانت خود خوب تحقیق نموده خرید و در داد بعد آن بجا نماند و منبیده
که غلط کرده است سود ندارد و باین حال اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال از آن مشتری
جرمانه باید گرفت و اگر خوب تحقیق کرده و گرفت مناقشه و در زجران گذشت همین حکم دارد
و همین دستور اگر فروشنده بعد از فروختن و زجران نشان شود که مال خوب به قیمت سهل بفروخته
نقشه ندارد و اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال جرمانه باید گرفت اگر جمیع شرک شده
سود سه کرده و نقی یا نقد باید که براندازه مال خود هر کدام نفع حصه کرده بگیرند و اگر یکدیگر
حصه کم و بیش قرار داده باشند پس بموجب قرار و بعمل آورند و در تمامان و مطهران و غیر
ازین قبیل آدم متفق شده و بجا بماند و چیزی بماند برابر قسمت کرده بگیرند و اگر میان یکدیگر
حصه قرار داده باشند مطابق قرار و بگیرند اگر جمیع در یک مال شرک هستند و از آبیکه
داوود که باین قدر مبلغ بفروشد و او کمتر از آن فروخته نقصان داد و حصه همان فروشنده
حساب باید کرد و اگر جمیع در یک مال شرک هستند و یک بر فاسد دیگر که از فروخته

انچه نقد مان شود از فروخته شده باید و باید و اگر مال شرکت را کسی از بخیر می گم نمود یا ضایع
 گردد قیمت آنرا از آن شخص باید و باید اگر در شرع است یا نه از جانب حکام باید و مستند
 و در انوقت مال شرکت را یک کس بجا نفلت نگذاشت پس و هم حصه از زر نفع آن شخص زیاد
 باید و باید اگر ماله براسه فروختن آورد و نذر حضور را به قیمت آن شخص شد به هم حصه قیمت
 مثال مذکور را به بگیرد اگر را به ضیع کرده و در قرق نموده که فلان چیز مثل جواهر یا فیل نبی پس گذرد
 که فروخته شد یا نه را بقرارداده که در فلان بازار فروخته شود و شخصی خلاف عملی کرده فروخته
 باید که آن مال را را به بگیرد و بصاحب مال از قیمت آن چیز بیست و نه بد اگر شرف جواهر خوب یا فیل بیشتر
 متاع نفیس را از ترس آنکه را به براسه خود بخرد و بدو دس و فروخته آن مال را را به قیمت
 بگیرد و در قیمت آن چیز بیست و نه بد اگر کسی از ترس زکوة مالی خود را بخیع فروخته یا از مکرمان
 زکوة قیمتی یا که بان مال فروخته است کمتر ظاهر کرد پس در هر دو صورت انچه زکوة آن مال
 باشد بهشت برابر آن بگیرد اگر در غرض زکوة خشکی در زکوة دریا عمل نماید یا در غرض زکوة دریا در
 زکوة خشکی دخل بکند از هر کدام ده پن جرمانه بگیرد اگر در همسایه شش بر تهن خانه داشته باشد
 و آن شخص متول باشد دین بر تهن نیز در علوم و غیره انچه گفته اند و اما نسبت و آن شخص در روز
 شراب و غیره از این قسم روز بجهت خورسین طعم آن بر تهن همسایه خود را طلب از آن ده پن
 جرمانه باید گرفت همسایه آنست که در وازه خانه او در بر و دس در وازه خانه انگس باشد یا در وازه
 این کس خانه داشته باشد

فصل سی و هشتم در اندازه زکوة

اندازه زکوة که در گذر ماله یا را به بگیرد از آدم سوار یک پن از آدم پیاده که سواری داشته
 باشد نیم پن و از جانور خالی دزن پنج پن بگیرد و از آدم خالی راه گذر نیم پن و از اعراب و شتر
 و غیره اگر مال سوداگری بران بار کرده باشد اندازه قیمت مال زکوة بگیرد و از اعراب و غیره
 خالی قلیع بگیرد و از آدم غریب و عاجز قلیع سه پن بگیرد و اندازه زکوة خشکی آنست که در شرع
 که مال فروخته میشود و غرض است که بکشد مردم را بر قیمت مشخص کند هیچ چیز فروخته نشود
 نود هم حصه از قیمت مال زکوة بگیرد از سناسی و معمار و غیره اهل حرفه از هر جنس که باشد

و خورد سال دو کیل و شخصی که بجای دیگر میفرستد باشند آدم گدا و غیره مال از ده در بهمن
شهر تری یعنی فاعل و سیاسیان بر بهمن تن و متاع جگ و شخصی که اسباب جگ میبرد
در خشکی و در گذر راهی در میان کوته نباید گرفت

فصل سی و نهم در بیان مال و اوقات مناسبه

اگر سوداگر کسی یا شخصی متاع از دور دست براسه فروختن و در وقت شد مال او پر شود
او را پسندد و غیره متاع غیره او خوشی و طبعی و غیره و کس که تجارت کند باید که از کسب مال آن را جبه بگیرد
و قول دیگر آنکه آن مال ماده سال امانت باشد و محافظت مال امانت مردم را جبه بکنند اگر
اگر در نیت و رشتا و بماند بهتر و او بد و الا نه بعد از ده سال را جبه بگیرد و اگر چنانکه کس شکر است تجارت
میکند و از آن میان یکی متغلی ظاهر شد از صد و بیست نفع یعنی مال باصل او داده از
میان خود خارج کند اگر در شرکای که بیار شود یا در محاملات و قوت نذر و عوض خود
گماشته خود تعیین کند و از آن و اهل حرفه و کسانیکه جگ میکنند مجموع آنها سازده
شخص میشود اگر با هم شریک باشند بدستور سه که براسه سود اگر آن گفته شد عمل نمایند
قول منور که پیشتر آن که کسانیکه جگ میکنند میان خود بدین ترتیب قسمت نمایند نصف
چهار یا پنج که مشارالیه آن مردم باشند بگیرند و نصف را دیگران صورتش نیست که مثلاً
صد ماده گاو است چهار کس که مشارالیه هستند چهل و هشت بگیرند و چهار دیگر که رتبه آنها
پائین تر از اعلی است بت و چهار بگیرند و چهار دیگر که از آنها پائین تر اند سازده بگیرند و چهار
دیگر که از همه اسفل اند و از ده بگیرند

فصل سی و دهم در بیان وزوی و خون

اول در بیان وزوی و آن بر دو قسم است یکی آنکه زور بر ندانند شخصی رنجیده مال او را ببرد
دوم آنکه بخفیه بزنند و پنهان نگذارند کسانیکه زور رنجیده این کار کرده اند پنهان نیستند و حاکم
چون کنش میشود باید که راجه و حاکم آنها را خفیه بامست یا در بخیر میبندد و در وقت که بیاید
بکشد و مال را بگیرد و در و یک بخفیه وزوی کرده براسه پیدا کرد و در دگواناگون تلاش باید کرد
نسل آنکه نشان قدم و در اگر رفت پس بر دو دم آنکه از جمله متاع که بدزدی رفته مقدار

پیش کے غائب ہو و ازین رو بگذرد و زید کند سیوم آنکہ دزدیکہ در میان مردم مشہور باشد
 از ابگیر و چارم آنکہ یکے در وینہ کیار دزدی کردہ غائب شدہ باشد مرتبہ دوم اگر آنجا
 دزدی شود و از اباید گرفت نہج آنکہ آدم بے نام و نشان کہ خانہ خویش و قوم در ویسے نذر
 یا نوکریا سوداگریست و ہمین قسم سنگد زاندر از او قید باید کہ شخصیکہ ذات یا نام یا خانہ یا جاسے
 مسکن یا دیویشہ شہر وطن خود پنهان کند و از انہم باید گرفت شخصے کہ نسبت یا مشغول بہ تجارت یا
 یا شرب خوری یا بولی باز ہی باشد و از انہم باید گرفت اگر تحقیق دزدان میکرده باشند و دزد
 و حلق کے سیکے شک شود یا دزدان او از او تغیر سے راہ بنیاد یا انہم باید گرفت و اگر در تحقیق بقصد
 عرق بہ پیشانی شخصے از محرمین غائب شود و از انہم باید گرفت اگر شخصے از خود سالی یا ہمسایہ سیکے
 احوال خانہ و صورت عمارت و کیفیت مال کے استفسار میکرده باشد و از انہم باید گرفت و
 آدمیکہ در حقیقت از قسم دیگر باشد و بصورت دیگر نیست میکرده باشد و از انہم باید گرفت و
 مشائش آنست کہ در ذات چاندل است و در صورت برہمن تنگد و یا صیاد است و لباس تنگ
 میگرد و شخصے کہ خرج از دخل خود زیاد میکرده باشد و از انہم باید گرفت شخصیکہ اشیاء کہ
 یا طر وے شکستہ براسے فروختن بیاورد و از انہم تحقیق باید کہ و نہایتش آنہا را بگیری و بحقیقت
 بر کلام داری نماید و محض بقیاس دزد و قرازدندہ اگر بر سیکے دزدی ثابت شود و او را دزد و بداند
 و اگر مالے از جملہ متاع دزدی پیش کے سیاید و از انجا نیز داری نماید بحجت آنکہ شاید آن شخص
 این مال را جاسے افتادہ یا قفہ باشد یا در کندین از زیر زمین یا قفہ باشد یا دزد جاسے
 انداختہ او یا قفہ باشد اگر این قسم کے کہ او را یا مال گرفته باشند خود را از شائد حال و قسم وہ
 و بر حقیقت اشیاء کے کہ در دست دارد و ظاہر ساختہ پاک کند و دزد باید و لغت متاعے کہ دزدی
 بر قفہ اندواید و ہامید کہ مدعا علیہ قسم بخورد و اگر مدعا علیہ قسم بخورد بگوید کہ مدعی قسم خوردہ بگیرد
 در ان صورت مدعی قسم بخورد و شائد آن شخص کہ خود را از دزدی پاک میداند اگر برین معنی
 گواہی بدہند کہ روزیکہ این دزدی شدہ یا و انیکس در فلان مسافت بودیم و این در وقت
 پیش بود و باید شنید و اگر خلاف این بگوید شہادت آنمانا یا شنیدہ اثر ہجر ما نہ و در
 جرمانہ دزد آنست کہ بگو ناگون سیاست باید کشت و نامکن باشد مال دزدی چنین مال نیست

بصاحب مال از دزد و دایمده دزد و کجند نمانش اگر دزد دزدی کلان کرد باشد و آن دزدی
بمقابل او تمام سپاس باشد کشید اگر مال کمی مثل گل یا شاخ و رخت یا سیوه و ماو سه بار چند نفس دزدیده
باشد از آن بیدار گشت متذکر گناه دیده و جرمانه بایگرفت اگر بر همین دزدی کلان بکند بریشانی داد
نموده از ملک خود بر کند بر همین از بناید گشت صورت و این دزد و کور باید که شبیه قدم سنگ باشد و اگر
بر همین مال دزدی را پس در دو پر شت بکند و بریشانی او طبع نماید که دزد و جرمانه او تمام سپاس
باید گرفت اگر در دویسه دزدی شد یا در حدود دویسه کسی را گشتند مقدم آن دویسه را بگرد
تأذیر و اگر گفته بدید یا جواب مال گوید و اگر آن مقدم بیله دزد و از دویسه خود بر آورد و مجدود و بدید
رمانه مقدم آن بدید و اگر از آن باز خواست نماید اگر پی دزدی از دویسه بر آید و بدید رسید
پس مقدمان و بیات فواحی آن دویسه را در قید بکند و اگر بر آن شتم است نشود و طرفه از آن برگرد
گفته از آن باز خواست کند و اگر بر آن شتم است نشود و محافظان و دار و غنا سے راه و غیره را
که در آن حدود باشند گرفته باز خواست بکنند طریق دیگر قولی صحیح درین ضابطه است که اگر پی
دزدی بدویسه برسد مقدم آن دویسه جواب بگوید یا از دویسه خود پی بدید و اگر ماند و اگر بطریق
کے را در جائے کشته اند یا مال کے رفته است کہ آن مکان در پنج ششم دویسه واقع است
و از آسیب باد یا بطرز دیگر پی ضایع شد پس جمیع آن دویسه جواب معاند بگویند نمانش و
کہ نزدیک باشد زیادہ بدویسه کے دور باشد کہ بدید اگر مقدمان این دویات از دویسه
قسم بخیر و خود را خلاص کرد و خود دھری جواب بگوید و اگر خود دھری خلاص شود کو توال و داغ
راہ محافظان آن مکان جواب بگویند و اگر راہ از میانہ یا از ترانہ خود بدماند حاصل شد کہ
یا راہ مال دزدی پیدا کردہ بدماند یا از ترانہ خود بدید و اگر زراعت کے رشتے دزدی پیدا
بود باید دید کہ خار بندی و غیرہ محبت محافظت آن ساخته است یا نہ اگر ساختہ باشد گناہ
صاحب زراعت است و اگر خار بندی ساختہ است محافظان آن راہ جواب بگویند و اگر
کشتہ شدن شخصیکہ راہ کشتہ باشد و قاتل آن پیدا نیست بطریق تعقیب مال دزدی عمل باید
اگر مال کے کسر دزدی رفته و دزدی زیادہ میکرده باشد باور کمی و زیادتی غلبہ
از صاحب مال شاید یا روزنامہ طلب نماید یا قسم گیرد و اگر کے اسب یا فیصل دزد و یا کسی را

به جبر کشند یا مکان غارت نمایند آنرا بر دار بایک کشید اگر کسی خانه جگ یا دوکان برین
 یا عبا تخته یا بخت دزدی سوزا رخ بکند یا فیل و اسب را بزدی بکشد یا آلات رتبه سوارسی را بزدی
 بشکند آنرا بایکشت اگر او چنگ بدست بختد دست او را باید برید اگر چه بر بدست بختد انگشت زر که
 ابراهام باشد و شبانه و را باید برید اگر مرتبه دوم از آنها عمل مکرر بر سر زند یک دست و پاس
 بر در فایا قطع اعضا دست باید کرد که مقدار مال او تمام سانس که هزار پین است باشد اگر او چنگ و گره
 در مرتبه سیوم عمل بد کند آنرا بایکشت فایا باید دانست که دزدان اعلی و اسفل و مقدار با سه
 که کسی بفرزاد چکی گرفته باشد و مال کلام کس گرفته و بجهت فریاد گرفته آنرا بایکشت یا صرف
 نموده و سن پین سال و دو وقت و زبونی و ملک و وقت و صنعت دزد نظر کرده و به جمیع اشیاء
 و ارسیده و چایانه کم و زیاد و آنچه مناسب دانند قرار بدد اگر جمیع مراتب مفصل نوشته شود
 بطول میکشد میان دزد و کجایار برده راهی و اینها بدین قسم چیزها را اگر کسی بزد و مال خود
 سیوم باید دانست فروتن گل مفروض استخوان چوب چسبیم گاه و بویا و شل آن
 سالک سبزی غله پوست پاک نکرده و برنج و آرد و غیره مثل آن این چیزها را کسی بزد و مال
 میان باید دانست پارچه سولای ابریشمی جانور بریده سولای ماده گاو و گاو نر است سولای
 طلا جو و ساجی این چیزها را اگر بزد و مال اول باید دانست طلا جوهر پارچه ابریشمی و ده غلام
 ماده گاو و فیل و سبب مال را به دو تهمین و دو توبایا باید کرد و دزدی مال اول جرمانه او تمام سانس
 دزدی مال دوم جرمانه او تمام سانس و دزد دزدی مال سیوم جرمانه او تمام سانس بکشد بقیت مال
 نظر کرده جرمانه کم زیاد باید کرد اگر مال جنس دوم و سیوم از تهمین باشد از قسم اول اعتبار
 باید کرد و آنکه در بالا گفت که ذات دزد نظر کند بر آنست که در جایی که از شود و رشت پین باید
 گرفت از اینجا از پیش شازده پین بگیرد و از چتری می و دو پین بگیرد و از تهمین شصت و چهار پین بگیرد
 بلکه از تهمین یکصد پین بگیرد و آن که گفت بر مقدار مال نظر کند بر آنست که اگر غله زیاد
 از آنچه در ده سبب بگیرد بزد آنرا بایکشت و اگر کمتر از ده سبب و زوید باشد باز ده بار مال
 جرمانه باید گرفت و مقدار غله یک سبب است درون است در یک درون شش و نیم اما بوزن
 شاهجانی جوئے گنبد بنامش دزد و مال شخصی که دزدیده آنرا و قسط سالی یا دزدانی غله مغرور و دزد

از قبیله بخون و قطع اعضا و کشتن آنچه مناسب داند بلند گیر قیمت مال منس اول از صد کشتن زیاد
 باشد باید کشت و از صد کمتر و از پنجاه کشتن طلایا و یا د و یا شد دست سپرد اگر تا پنجاه کشتن طلایا باشد
 یا زده بر مال جرمانده گیر و یا اگر جواهر یا زین که آدم بزرگ را زده دیده باشد دزد را باید کشت
 اگر غلام را که بزد دزد زده او تمام ساق جرمانده باید گرفت و اگر دوا که را بزد زده و تمام مال
 آنرا باید گرفت و اگر دوا که را بزد زده و دزد را باید کشت اگر مال قلیله از خر میوه بزد دزد پنج
 جرمانده باید گرفت و آنکه این قسم را از غنیمت بخون دانسته پنج برابر قیمت آن جرمیده باید گرفت
 غرضت گل و چوب بانس و گاه و پوست را استخوان منبری و پنج مثل ادرک و پنج میل شیر خجرات
 روغن زرد و آنچه از شیر و نیشکر ساخته باشند یک میل طعام نخته پنج و اگر دوا و غیره غلامی کشت
 سواست این هر چه قیمت آنها سهیل بدیده باشد و برابر قیمت در آن جرمانده باید گرفت و در بعضی
 جا اگر دزدی کم هم شده باشد قطع دست نموده بر دزد باید کشید و آن نیست بوقت شب دیوار
 سوراخ کرده دزدی کرده باشد بهین قیاس اندازد گناه نیز سزاوارده سزا باید داد و اگر آن
 گناه اگر سینه مسافر خیر سهیل دزدیده باشد از آن جرمانده باید گرفت و آن مال سهیل این است
 و نیشکر و دوا و غیره یا مقداره غله سبز یا کشت غله بشرطیکه خاوند زراعت در وقت گرفتن
 منع نکند اگر کسی شش و دوازده هزار داری گرسنه مانده باشد در دزدی هفتم خوراک یکروزه

از جاست بفرز زبون گیر و گناه کار نیشکر و غیره

فصل حمل و مکیم و بیان حرات و مانع تخمیکه دزدان کار دارند

اگر کسی دزد یا خوئی از دست کسی که قیمت دزدی یا شش که باید یا دزدی کرده یا کسی دانسته
 میرفته باشد بر سینه بودن باید بداند اگر سنگی طعام و در تنگی آب و در سینه ما آتش و آلات
 دزدی یا چینه یا سکه دیگر که مستاسب این کار باشد بداند آن را حبه مانع از تمام ساق
 باید که در بسته طے که دزد یا خوئی دانسته این علت یاد کرده باشد اگر کسی که
 قوت گرفتن و کشتن دزد داشته
 باشد دوازده تانگه کند
 از آن نیز جرمانده و تمام ساق

فصل چهل و دوم در بیان تحقیقات و بعضی خصوصیات دیگر

اگر کسی بر کسی یاق میندازد یا حمل داده میندازد از آن جرمانه او تمام ساعص بگیرد بشرطیکه حمل داده از برهنه نباشد و اگر آن حمل که انداخته است از برهنه باشد گناه برقه عتیا یعنی کشتن برهنه می شود اگر کسی آدم خوب پر مهر نگار زنی را نزد از آن جرمانه او تمام ساعص بگیرد و اگر آدم زن را نزد جرمانه دو ساعص بگیرد گفته اند که زن را نباید کشت فاما زنی را که باید کشت بدین تفصیل اندازند که زنیکه حمل میندازد و زنیکه شوهر خود را بکشد و زنیکه بکشد و آب را که گواگون آدم زن از آن نفع می گرفته باشد از آن بکشد و زنیکه بعد از حیض غسل نکند و که شوهر را و هوا صحت کند و در گلوئی این قسم زن آن سنگ بسته در دریا غرق کند بشرطیکه بکشد که این زن آن در وقت کشتن حمل نداشته باشد و زنیکه زهر در طعام و آب بکشد بدین آتش بقصد سوختن در ویدیه زن یا شوهر را و دستا و یا سپر و خمر خود را بکشد هر دو گوش منی لب و دستها را و ابریه آن را و در پاسه زنگاره قوی میکل به بند و انگاله نموده بکشد بشرطیکه حمل نداشته باشد اگر شخص را در محله یا کوچه یا باستان کشته باشند و آنرا در شب یا بوقت تنگی کشته که قاتل را که زید و بنید اند باید که با و غلام نوکر آن را و اطلب داشته تحقیق نماید که او قاتل گذر این چه قسم شد و پشت و بر خاست با کدام یکجا می کرد و بجهت نوکری یا تجارت یا کار سے پله که کام کس رفت و بود و از قبیل و از تحقیق نماید که این مقتول دشمنی و مناقشه با کدام کس داشت به کدام چنین را می بود و از زن آن فاحشه و زن آن قبیل و نیز تحقیق نماید که موجب کشته شدن چیست و این شخص با کدام زن اهل بود و غرض از روی عقل و تدبیر قاتل را پیدا کرده بقصاص رساند و مکان کشته شدن را دیده و تاغبان مثل مردم حسدانی گا و بان و صباد و مارگیر و هیزم کش و غیبه نیز تحقیق این مطالبه باید کرد اگر شخص زراعت پخته یا خد من یا جاسی که گاه و هیزم بیرون ویدیه آن جاس جمع نموده باشند یا خانه یا باغ یا دیه یسوز یا به زن را حبه جماع بکشد آن را در تور یا پیچیده باید سوخت

فصل چهل و دوم در بیان کتب و آثار و غیره از پیشانی و متصل

و آن بر سه قسم است اول در دو قسم میوم قسم اول آن است که در بعضی محل و بوقت مثل آن که در خلوت و تنهایی به زن میسر میسر نشسته نظر کند یا بخندد یا بگریان و اگر که معلوم مردم نباشد حرف نزد دوم آنکه خوشبو یا جامه گل یا زیور یا پارچه و سوسه این چیز دیگر را به خود و آن نشاند زن دیگر به غیر سید میوم آنکه در خلوت با زن دیگر به یک فرش نشسته باشد یا اعضا را بمو به یکدیگر بطریق بازی گرفته باشد یا هم آغوش شده به بینه زخم دندان بر چهره یا بازخم ناخن بر دست یا سینه باشد رخت برآورده به بینه شده باشد یا کمر بکمر گرفته باشد یا دست باز دارد و به چو میسند می کرده باشد یا به پستان و مو به سر و عنق و دیگر اعضاء و خوشحالی دست کرده باشد یا به نیکو هرگز پیش کسی با او بکانه نشسته باشد مرد میگانه زنی را محاسن نمود و اوضاعی شده خاموش باشد فریاد و غوغا کند و اگر این حرکات زن به مرد میگانه بجا آورد و مرد سکوت اختیار نماید این همه علامات شناختن مرد و زن زانی است نهایتش محض تبیین علامت شخص زانی قرار ندهد اگر آن مرد و زن را که مردم باین حال دیده باشند یا شنیده باشند زانی باید دانست اگر مرد به میان جماعه نشسته گوید که من از زن فلان بسیار محظوظ هستم و با او فعل مذکور کرده ام آنرا نیز تحقیق باید کرد و اگر کسی را منع کرده باشند که به زن فلان حرف نزنند و حرف و حکایت نکند از آن دو صدیق خبر نامه بگیرد و اگر شوهر یا پسر زنی را منع کرده باشند که فلان مرد حرف نزنند و حرف و حکایت نکند کیصدین از آن زن خبر میگیرد و در باب زمان طوالت که بر خصایص مردم خود پیش دیگران میرود باین حکم اگر بر همین بازن برهن که آن زن را محافظت کرده باشند بزور زانکند بگیرد و بر شتادین آن مرد جرمانه باید گرفت و اگر بر خصایص آن زن این کار کرده باشد یا زبون از برهن او باشد یا زن محظوظ نیست یا صدیق خبر نامه بگیرد همان طور بصورتیکه نوشته اگر چهره میباش شود و از آن هم برهن بدفعی نکند بر زن خبر میگیرد اگر مرد به بازن هم برهن و مخفی خود زانکند از آن مرد خبر زن خبر میگیرد اگر مرد به بازن زبون تر از قوم خود زانکند از آن یا صدیق

هر چه بگردد اگر کسی بدارد و خاله و دختر و پسر زن مایمون و عجمه و زن عمو و زن دوست و زن مرید
 و شاگرد و خواهر و زنیکه دوست و خواهر باشد عروس و دختر و زن اوستاد و معلم و پسر و زنان بزرگ
 قبیل خود و زنیکه بجهت خرداک یا ضرورت دیگر ناه آورده باشد و زن راجعه و سیاسی و دایه
 و زنان پارسا از برن اول زن بکنند و از بجهت دوی گزینک گویند معنی آنست که برن پسر اوستاد
 و معلم خود زن بکنند باشد آلت تناسل این قسم مرد را باید برید اگر مرد از برن زن بکنند زن بکنند و از برن
 برن اول زن بکنند بشرطیکه آن زن را محافظت نکند و باشد زن مرد را باید کشت اگر زن محفوظ نیست
 بطور خود و دیگر دور آن صورت جرمانه باید گرفت اگر چه چتری یا پیش برن برهن که محفوظ نباشد زن بکنند
 هزار پین و از پیش پانصد پین جریمه باید گرفت اگر شود زن بکنن علی که محفوظ نباشد زن بکنند آلت تناسل
 او یا یک عضو بریده تمامی مال باید گرفت و اگر شود زن محفوظ برن اعلی زن بکنند و او را باید کشت
 و هر چه که داشته باشد باید گرفت و اگر زن از برن اعلی باشد و هر دوی که هم برن و هم پسر
 او نباشد مجامعت بکنند بر دو گوش و بینی آن را باید برید و اگر زن با هم برن و هم جنس باشد
 از برن خود زن بکنند هزار پین از آن جریمه باید گرفت و اما آدم کشتن یعنی نقصان رسانیدن
 و دست و پا بریدن مخصوص بر اجه است بدگرسی پیوسته که آدم از نقصان رسانیدن برهن را نباید
 که براس امتحان پنجم براق به بند دو اگر برهن باشد که فریاد از پیش آورده و او را برید
 زانی بدو خواهد رفت و در صورت او خودش اگر زانی را بکشد معیوب نیست و برایش چیت نباید کرد
 و کشتن آلتی که پسر برهن را عیب نیست اگر چه چتری یا زن پیش زن بکنند تا بصد پین جرمانه باید
 گرفت و اگر پیش از آن چتری زن بکنند هزار پین جرمانه باید گرفت و اگر این زن بکنند محفوظ باشند
 و هر دو زن با چنانچه نوشته شد یکا کشتن ایستاد و باید که اگر آنها با زن برهن غیر محفوظ زن بکنند
 جرمانه باید گرفت و درین محل نیز بگردد اگر کسی دختر کسی را بشرطیکه آن دختر را بجهت کتختگی
 موجود و مودود باشد خواه خفه خواه بدزدی ببرد اگر مرد و آنها یک برن و یک جنس باشند
 او پنجم ساهن جرمانه بگردد و اگر آن دختر را بجهت کتختگی موجود و مودود باشد و کسی که برده
 از یک برن است از آن پنجم ساهن جرمانه بگردد و اگر آن دختر را کسی از برن و جنس آن
 دختر کم بوده باشد بر او افزا باید کشت و در جمیع صورت آن دختر بگرسد باید داد و اگر

دخترین زبون و بر مناسے آن دختر یک در برن و عین ازان دختر زاده باشد بر
 گنا نیست و اگر بے مناسے آن دختر زده او هم ساهس جریمه گیر و اگر اینها در حضور تما
 دختر گیره رابرند اگر برن آن مرد از برن دختر اعلی باشد و بناحق در عضو دختر زخم کند
 دست او را یا بدید و اگر از انگشت در عضو بناحق او زخم کرده باشد انگشت او قطع کند
 و ششصدین جرمانه گیر و اگر آن دختر را بر مناسے دختر زده باشد و هر دو گناه که هر دو زخم
 و زخم انگشت باشد و صدین جرمانه باید گرفت و اگر دختره بکارت دختره را انگشت
 ضایع کند ازان دو صدین جریمه گیر و اگر زنه بکارت دختره را انگشت ضایع کند
 ستر ازان را باید تراشید و انگشت بریده بر خر سوار کرده باید گردانید و اگر مرد از برن
 زبون باشد بدخترین اعلی زنا کند آنرا باید کشت و اگر از هم برن دختره بے مناسے
 آن دختر زنا کند بعد ازان یک ماده گا و یک بز گاو آن زانی به پدر و دختر داده خواهد که
 همان دختر کند اشود زانی را باید کشت و اگر از هم برن دختره بے مناسے دختر زنا کرده
 باشد آنرا باید کشت و اگر بدختر هم جنس و هم برن و بر مناسے دختر زنا کرده باشد
 ازان جریمه گیر و اگر بیماری سلی یا عجب زنا و عیسیه در دختره باشد و سخته
 هنگام کتف آبی غایب سازد ازان یک صدین جریمه گیر و اگر آن عیب نباشد و منتهم سازد
 ازان و صدین جریمه گیر و اگر مرد سه حیوانات سولے ماده گا و جاع کند ازان یک صدین
 جریمه گیر و اگر برن چاندل و غیره برن زبون خواه از مناسے خواه و زنا را ضعی اوزنا
 کند یا ماده گا و جاع کند ازان مد هم ساهس جریمه گیر و اگر کسی بداهه کسی زنا کند خواه
 آن داو و در زده گاه داشته باشد یا پرده داشته باشد ازان پنجاهین جریمه گیر و اگر
 بر لولی و غیره زنا ن طوایف کسی جل بکند ازان پنجاهین جریمه گیر و در اسکندریان
 مرقوم است که پنج جزانام الیه بوده قوم طوایف اولاد آن الیه است و این خارج
 از چهار برن است و در این آمان کنده ای منع است در جاع کردن با زنان طوایف جرمانه
 باید گرفت این براسے آنست که هر چند زنا نیست گناه لازم میشود و اگر کسی بزور یا دانه
 جاع کند ازان دهین جرمانه باید گرفت بگویند اینکه دانه میشود او را باید که از دین آیین

خود انحراف نور زود بدستور قدیم عمل کند و خدمت آقا س خود بخوابد و روزه باشد و اگر کین
 جماعت متفق شده و زنا را منعی باز نماند طوائف جماعت بکنند از بر کدام لبست و چهارپن جرمیه بگیرند
 و اگر زنی از طوائف از سر گرفته براسه جماعت مستعد شده باشد خواهد که از قرار داد
 برگردد و در آن صورت اگر بزور جماعت بکند معیوب نیست تا ما در همان وقت که زن فاحشه را بخاری
 یا حیض رو س داده باشد بدان سبب برگردد و گناه آن نیست و زن فاحشه از راهی و از کثرت جماعت
 مانده باشد یا در بار راجه طلب کرده باشد گناه آن نیست جرمیه نباید گرفت و مقدار جرمیه و صورت
 برگشتن از قرار داد از آن طوائف بگیرد آنست که آنچه از براسه فعل بد مقرر کرده باشد ده لبست
 آن بگیرد و اگر مرد س بزنس طوائف از سر داده خواهد که واپس بگیرد و باو مجامعت نکند آنرا
 واپس نباید و باید و اگر مرد س زنی از طوائف را از سر مقرر کرده طلبیده و باو زینبند
 ایک کس طلبیده و چند کس دیگر متفق شده باو جماعت کردند یا از راه دیگر جماعت کرد یا بدندان
 و ناخن زخمها س علف بر رو س و بر دندان او رسانید و در صورت زنی که مقرر کرده باشد
 هشت برابر آن بداند و همین قدر دیگر بصورت جرمیه بگیرد و در مناقشه این فرقه اگر گواه احتیاج
 شود از همان مردم که در خانه آنها س باشند و خدمت میکنند شهادت پرسد و اگر کسی بزنس
 از راه خبر و دهن جماعت کند یا اعلام کند یا بزنیکه گدائی میکند جماعت کند از آن لبست و چهارپن جرمیه
 بگیرد و اگر بر حسن و چهره س و پیش بزن چاندال جماعت کند و پریشیت بکند از آن بزرارین جرمیه بگیرد و اگر
 پریشیت نکند بر پیشانی آنها داغ بکند بعد از آن جرمیه گرفته از شهر و ریه بد کند و اگر شود بزنس
 چاندال جماعت بکند چاندال س شود و اگر مرد بیکه چاندال باشند بزنیکه از جنس و برن از آن بالا
 است جماعت بکند آنرا بگرفت

فصل حمل و حیا مرد و بیان مناقشه زن شوهر و بیان جرمیه خلاف حکمی و بعضی چیز دیگر

مرد باید که زن اسر خود و فخر سازد و جماعت را که بر آنها اعتماد تمام داشته باشد بجهت محافظت
 نگهبان مقرر کند و جاسه خود و نشستن و خوابیدن زن مان مقرر باشد سوائس آنها نیز در خانه

میگویند که زنان را بچوبه آردن خوب نیست اگر با شوهر مناسقه شود و راجه اگر بران مطلع شود یا از گفتار مردم
 بران اطلاع یابد از گنگنار جرمیه بگیرد و هر کدام را برود هم خودشان مقرر سازد و خصوصیات این مقدار
 در مایه را دعایا گفته شد و این مقدمات راجه را باید که خود بحقیقت وارسییده شخص نماید و چنانکه کسی
 حکم را بچوبه آید و خلاف حکم کند یا در کار یک راجه فرموده باشد تفاضل و ریزه راجه شرعیه یا دینیه یا دینیه
 با رعیت هم اتفاق نیاید یا سیدیه که از گیش و مذمت خود برگردد و هجاست که متوفان شرعیه و خلاف
 قاعده عمل کنند ایل یک فرق از این مقرر نماید و مناسقه در پدر و پسریقت و کسی که برادر یا شیت
 لازم شده باشد او را برایشیت کند یا کسی که ماسه را گرفته منکر شود یا سبانیسی یا کسی که جنگ کند یا فعل
 بدی که بران سکر کند و طرز زیست بران سکر مناسقه یا سکر مذکور را راجه مشخص نماید و اگر راجه با کسی
 چیزی بماند و پسندیده و پسند کم و زیاده و بیوند یا گنگنار که را بطور خود بگیرد و گنگنار و از ان
 او هم صاحب جرمانه باید گرفت و اگر کسی چیزی را که نباید خورد یا خورد داخل چیزی که ده یا بزرگتر
 بخوراند از هم او هم صاحب جرمانه بگیرد و اگر آن چیز را بچوبه بخوراند هم صاحب جرمیه بگیرد و اگر
 به بیش بخوراند دو صدین بگیرد و اگر نشود بخوراند یکصدین بگیرد و اگر کسی ملا یا نفره علی قلب بصوت
 طلاء خالص و امشوده یا فرود شد یا گوشت حرام یا گوشت حلال داخل کرد و یا فرود شد یا عضو او
 اعضا او باید برید گوش و بینی و دست و هر سه بران هر یک گناه باید برید و جرمانه او هم سب
 از ان باید گرفت و اگر زرگر طلا از راجه و جرمین و دوی تو باید زود تمامی عضو ترا از راجه ستره ریزه کرد
 باید کشت و اگر کسی جانور سب را بجای برود یا جوش بران و به سوار است و براسه فرود آمدن
 آن جانور جرمانه باشد باید که بر آواز بلند مردم را از راه برکناده میگذشت یا شد و اگر خبردار سازد
 بر آزار کسی که از ان میزد و بر سب و جرمین آن آنچه باید کرد و آن آدمی که بکشد شخصیکه تیری انداخته
 باشد یا سنگ یا کوب و چوب سب انگنده باشد یا عرابه و غیره بجای سب برده باشد
 باید که مردم را خبردار میکرد و باشد اگر در ان جای که گفته شد آن شخص جرم دار کند و مردم
 شنیده تفاضل نمایند شخصی را از او برید گناه آن نیست سب را نباید و او جرمانه نباید گرفت
 نمایش آن شخص برایشیت کند اگر جانور سب از دست شخصی آزاد شود و بکشد از او سب را سب
 یا چیزی را یکایک شکست و بر شخصی افتاد یا سب یا ستره در راه رفتن یا یک یا یک بکشد

و سبکے آزار برسد درین صورتها گناہ یکس نیست اگر جانور سے از شخصے بدہ شدہ سکے آزار سے
 رسانندہ باشد اور آن قدر توت بہت کہ اگر نخواہد و مدیدہ جانور خود را بگیرد و آنرا خلاص سازد
 درین صورت اگر تعافل نماید از آن او هم ساقی جرمانہ بگیرد اگر شخصے پانیال سے شود و فریاد کند
 و صاحب جانور نشیندہ تعافل نماید وہ بہت او هم ساقی جرمانہ باید گرفت صاحب مال را
 باید کہ امر ایجابی و فیلبان و چاروہ و سازبان او ستاد گوارا توت تحقیق نمودہ نوکر نگاہ دارد
 و اگر جانور این قسم فیلبان و غیرہ کے آزار برساند گناہ آنست اگر صاحب مال بحجت قتل
 علونہ یا وجہ دیگر آدم ہو تو توت را نوکر نمودہ این خدمت فرمودہ است و جانور آزار آزار برساند
 گناہ صاحب مال است درین صورتها اگر آدم کشتہ شود جرمانہ از او باید گرفت و اگر از جانور ریشہ
 بچہ گاومیش و غیرہ کشتہ شود و چاہے پن بگیرد و اگر خود بر کشتہ شود و دھن جرمیہ بگیرد و اگر طاس
 و آنہو بازو غیرہ کشتہ شود چاہے پن بگیرد و اگر مگ و خوک کشتہ شود یک ماشہ مس بگیرد و اگر کسی
 براسے زنا بمانہ سکے در آندہ باشد و صاحب خانہ از ملاحظہ بدنامی و زندقہ فریاد زندہ آن
 زانی اگر نجات برود و صاحب خانہ پانصد پن جرمیہ بگیرد و اگر سکے زانی را بگیرد و زانی را گرفتہ سزا دہد
 پس ہر قدر کہ دوسے از گرفتہ باشد بہت برابر آن از او جرمانہ باید گرفت و اگر سکے خدمت را چہ کند
 یا شتر را چہ را بجائے الہار کند زبان او را بریدہ از شتر و دہیہ بدر کند و اگر سکے پیش را چہ
 ستایش دشمن را چہ کند زبان او را بریدہ از شتر و دہیہ بدر باید کرد و اگر سکے در مال را چہ و زدی
 کند آزار باید کشت و اگر بیکہ تمامی مال شخصے را باید گرفت باید کہ راتی کہ از آن راتی او براسے خود
 اوقات گذر حاصل میکنند بگیرد و از مردے کہ نوکر را چہ باشند شخصے از احوالات را چہ خبر
 مینمودہ باشد یا نام در ضایع نمودن کار را چہ عقیدہ باشد آزار باید کشت و اگر بیکہ سکے را
 باید کشت و آن گناہ از برہمن ستر زندہ سزان برہمن را تہا کشیدہ و بر خوسوار کردہ و در پیشانی او
 داغ کردہ از شتر و دہیہ بدر کند و اگر سکے پارچہ پوشیدہ مردہ بفرود شد یا مادر و پدر را زند
 یا بسے حکم را چہ بود یا بسواری را چہ سوار شود یا بر غرض کہ مخصوص براسے نشستن را چہ باشد
 بہ نشیندہ از آن او هم ساقی جرمیہ بگیرد و اگر سکے از غصہ برود و چشم کے را کوہ کند
 یا صرف ناگاہیم مثل آن کہ در شش ماہ باد شای تو برود و بر چہ گوید سیوا بخومی و دو

و استادی شود باشد زمار پوشیده بصورت بر همین بجا نه مردم طعام بخورد باشد از آن
هشت صد پنجم بگیرد و اگر شود زمار پوشیده در شهر او خود را بر همین نامزد کرده طعام
بخورد و بصورت در بدن او داغ باشد که اگر شود خود را بر همین نامزد کرده در شهر او بخورد

فصل حمل و تحمیل در بیان آنکه مناقشه را فیصل و او تعدیل آن ظاهر شود که غلطی را نه یافته

اگر مرد میگردد و اجاره را بجهت فیصل نمودن قضایا تعیین کرده و آنها خوب و ارسبی نگردد از هر یک از آنها
باز شصت معامله را مشخص کرده باشند و باید که ده بابت ماسه که براسه آن مناقشه بود و از هر یک از
آنها بگیرد و همانند کرده بابت مناقشه باشد از شخصیکه در ورغ معامله از پیش برده باشد بگیرد و اگر
گو ای شایان در ورغ گویان معامله مشخص شده باشد و باید که از آن شایان جرمه بگیرد و دیگر
کالند باشد اگر بخوابش را به فرقی در ونگار است گو سازند پس گناهی که در فیصل صورت میشود و بجا
عاید بگیرد در ورغ بر وجه یک یک معامله را مشخص کرده و در ورغ گویان که گو ای در ورغ داد و در ورغ
شخصیکه معامله را نمود یعنی بر چهار کس گناهی که گناهی که در ورغ مشخصه معامله را بجا داد و از ورغی غلطی
باز مناقشه از هر یک از معامله او را از سر نو تحقیق باید کرد و اگر در هر تریه هم در ورغ ظاهر شد پس بجهت ماسه که
مناقشه میکرد باشد بابت از آن جرمه بگیرد و قول نموده که مناقشه را بجا تحقیق کند و اگر مناقشه
کرد اگر مشخصه ماسه داده است می گوید که من باو ندیم ده بابت جرمه از هر یک از ورغ داد و از آن صورت باید بداند اگر اجماع
معامله را مشخص کرده باشد و از ورغ حساب غلطی در آن راه یافته باشد و دیگر آن معامله از سر نو مشخص شود و اگر
و اگر از هر یک از حساب جرمه یا ماسه گرفته باشد باید که بر آن مال از خزانه خود بپردازد که در تمام جرمه که در ورغ
آب است ششگنیک کرده و در و نقد که گرفته بود به حساب ادا پس بر وجهی که ادا بجا با تمام رسید

مقاله سوگم

پراشخت ادویه های که عبارت از کفالت باشد مشتمل بر بقا و فصل

فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سوگم و برو سوگم و زن جانین

آدمی وقتی که خود را از ناپاکی ماتم پاک سازد بعد از آن کار قحطیات و اعمال حسنه تنی و مذکر و نیکوکار
ثواب مثل پرستش و توکاد و خیرات و خواندن سید است علی الخصوص بعضی اوقات خیر و سود میدهد
که از کار که دوازده ساله آن دو وقت است شیکه در مردن شخصی از قبیله دویم تولد پس و دختر از
قبیله اکنون بیان وقت اول اگر طفلی که دو ساله پوره نشده باشد بمیرد آن را در زیر زمین باند که درین
دیده در زمین که مرده را سوخته باشد دفن کند و آب و غیره بر آید و در سوخته نباید
کرد و در آتش نباید سوخت و همراه او سینه را بر سر او و پدر رفتن دیگر این قبیله معتقد نیست
بعد از دو سال هر که بمیرد این قبیله کما شده و او را برده بسوزند تا مادر و زنیکه می سوزند پاک و
پاکیزه باشد اگر شخصی مرد و آن سوختی است از هر سه آتش اگر سوخته آتش بسوزد و الا نه از سایر
آتش بسوزد این کارهاست شخصی که هم قوم و هم برن او بود بجا آرد و اگر با وجود هم برای برین
هم برن و آتش از شود طلب نماید آن برین از حالت اجنه خلاص نمیشود و آتش خانه چاندال و
بیاد و خانه که زنی را سخته باشد و در بران نگذشته آتش جابجی مرده را در اینجا سوخته باشند
نباید گرفت بعد از غسل دادن مرده را باید سوخت و خوشبو سی تیر بران باید مالید و غسل را پس بدید
و الا نه دیگر کسی که در قبیله نسبت نزدیکی داشته باشد یا چه باید پوشانند مرده را برهنه که چه نباید
سوخت با وجود هم قوم مرده را شود و نه داشته و بر دوش بر زمین و چتر سی دیش بر ترتیب از دروازه
شهر که طرف مغرب و مشرق یا شمال و اوجی شده باشد باید بر آورد و شود و بر سر و دروازه بران

شود مرده سرگ نخواهد رفت و شود اگر بمیرد از روز و از جنوب و دیر بماند و اگر دیر در راه بیاید
 مرده را میان دمی نه باید زد و اگر شخصی بجای فوت شد و مرد و وجود یافته نشد استخوان
 او را آورده آنچه برآید قالب او میکشد و بجا آوردند و اگر استخوان بهم یافته نشد از برگ و خاکه و
 آرد گندم و آب صورت آن آدم ساخته بسوزد و در حضورت که از برگ و خاکه و آرد ساخته می شود
 اگر آدمی مرده آنگونه تری است مردم اهل قبیل از روز و سوختن تا ده روز ناپاک میشوند و اگر سواست
 آنگونه تری است تا سه روز ناپاک میشوند بقول بعضی اگر بعد دو ساله شدن یک سال بمیرد آب باید
 داد و بعضی گفته اند حاجت نیست و اگر بعد سه ساله شدن یا بوقتیکه زنا زاده باشند بمیرد بزرگ
 آب بدین نام تر خوانند و آن منور که پیش از آنکه تازمانیکه نام کن نشده باشد و فوت شود و از زیر زمین
 دفن باید کرد و برآید آب و غیره در کار نیست و از نام کن تا و چونکه موت تراشی نشود اگر فوت شود
 در آتش بسوزد و در زیر زمین دفن کند آب بدین نام تر تراشی تا زمانیکه زنا زاده بدو آتش بسوزد و آب
 بدین نامیش تر خوانند بعد از زنا و بعد چهل روز است پس فلان صبح همین است **ترتیب آب اول**
عمر باید که روز اول و سیوم و پنجم و نهم و جمع مرد بگذاشته باشد و از غسل به نیت او
 آب بدیند و آن دیگر آنکه هر روز آب داده باشند روز اول بمرد و دست یکبار روز دوم بهیم همین
 ترتیب دو بار روز سیوم همین ترتیب سه بار غرضیکه همین دستور تا نه روز و آن بعضی آن که
 در ده روز یکبار کافیست نهایتش بدو پنجم و نهم و دهم و اگر هر روز آب بدید خوب است **ترتیب**
آب و اول کسی که می خواهد قبل از **آب باید و او** یعنی بپای و سلم
 و دست و خواهر زاده و خسر و پسر و همیشه و دختر که کنهائی آنها شده باشد و خشک بگذاشتن کالوت
 چنانکه برآید قبل از بیکبار است آنها نیز بجا باید آورد و نهایتش برآید جدایی و عظم ضرر است
 برآید دوست و غیره لازم نیست اگر نخواهد آب بدید و الا نه خیر اگر سجده عاری و معلوم آب بدید و اگر
 لازم است آید روز اولی سه باید که جمیع اهل قبیل که همراه مرده میروند یا بر چوب آب ترک کرده یا
 یا بر چوب در آب دریا غسل کنند سنگی یا مقداری گل از دریا بگردانند و اگر دریا باشد از
 قلاب اگر قلاب نباشد کنار چاه و اگر بهیمن مرده باشد دو بار بمرد و دست به نیت او
 آب بدید و اگر جعفری است دوازده نوبت و اگر عیسی است پانزده مرتبه و اگر شورش است

یا در بارش باران برآمده و برق زد علی هذا القیاس و این نوع اصح است برائے پاک شدن
از ماتم آئینا غسل روز اول کانیست شغفیکه خود را کشته باشد یا میت شده مرده باشد اگر مرد
و جو آنها بر راس گنگ برسد از گناہان خلاص میشود قول تاکثر اینست که اگر لاش جمیع
مردم مذکور که سوختن آئینا منع کرد در آب گنگ برسد پاک می شود و اگر کسی آنها را کپرت است
سوختن منع کرده دانسته بسوزد و برائے آنها که چپه کند یا برداشته از جاسے بجای برده
بآب بیندازد و آن شخص ثابت که چپه نکند خلاص نمی شود و اگر آن مرده یا را که بدان قرار
نوشته اند مرده باشند کسی نادانسته بر چارپائی برآورد و بسوزد و آب به نیت آنها بدین نوشت
پن که چپه کند از گناہان خلاص نمیشود و اگر کسی مرد یا مذکور را مساس کند برائے آنها که چپه
کند اگر چپه تواند کرد و دیگر در شب روزه بار و هیچ بخورد تا از گناہ خلاص شود و اگر کسی
این قسم مرده را که نوشته از رویان خود را خفه میکشیده باشد و نمیرد و چپه نتواند کرد
تا یکماه بر روز غسل کبند و طعام از گدائی حاصل کرده بخورد و اگر بان پرست کهنه سال
فروت یا شخصی کبر سن بجای رسید باشد که از نیک و بد هیچ فرق نتواند کرد مطلقاً و
شورے نماز باشد یا جاری کسی که بیحوصله از آن به نیت شده باشد و امید بر شدن
نداشته باشد مثل برص یا صاحب کھر و گ خود را بکشد و باین نیت از بندگی بیندازد
یا در آتش بسوزد و یا در آب غرق شود یا در آب و طعام نماید عیب نیست باغاث آب و آتش
باید داد و ناپاکی قبل از آئینا سه روز است قول بعضی رکبشتر آن در باب خود را
بقتصد و غیره که در صورت رخصا بودن مفصل نوشته شد کشته شد آنست که تا یکسال
برائے آنها هیچ نماید و بعد یکسال ناراین بنی باید کرد و صورت ناراین بنی اینست
که مقتدر رے غلبه حسب مقتدره نیت ناراین بنی بدو بعد از آنکه ناراین بنی
کند شراره و غیره جمیع لوازم بجاء آورد و قول دیگران در صورت ناراین بنی آنکه بر روز
ایکادشی شوکل بچپه ناراین بنی کند آنوقت ده پند از کنجد و غسل و روغن ساخته و در زیر
بیندازد و فردا سے آن بر منبان را که عدد آن طاق باشد مثل هفت یا نه طعام بخورد
و آن روز بسوزد و زاول پنج پیشه بدو اگر از گزندن مار مرده باشد بعد از ناراین بنی

بروز ناک تیجی که در راه سادن میشود صورت بار از طلا ساخته بایک ماده گاو خیرات نماید و
پرسنش بار نماید آید نیم بر مطلب بعد از آن که در دیو یا غیب کرده آب به نیت مرده داده خارج
شدند باید که در زمین نرم که سبزه آنجا روینده باشد رفته بنشینند پیران کهن سال را باید که در
وقت حرف و حکایت گذشتگان در ضایع او گفته خود و سال را تسلی دهند و آسمان را بدگفت
که گریه نکنند بخت آنکه در سحر بر قوم است که براسه مرده اگر گریه کند در آن حالت گریه تنگ و بنگم
از مینای آن جزا که مرده شود و تنگ بر دروازه نماند بزرگ درخت نیست را بدین انداخته بیرون اندازند و چون
بگذرد لوده آتش و آب و دود و سرگین ماده گاو و سرخ سفید و گاو و زرد است رسانند و
بر سنگ پاکداشته بخانه در آید نهایش استی که تمام راه برود تا در راه رفتن بر زمین نماند که بایک نیکو بر و رسیده
باشند جمیع این چیزها که گفته شد بجا آورند و اگر آن که از هفت کرسی آن طرف باشند آنها را مثل
کافیت بنشیند بلکه بخانه مرده نیامد اگر برین غریب بیزیر بگرینان که از گور و قبور باشند آنها را در شسته
براسه سوختن بر دهن بر قدم راه که میرود در هر قدم شتاب بگسایند یا بجا آید آنها که
نایک میشود بغسل تنها پاک سب شوند اگر اسپند و خوشان مادر که مرده باشد براسه
سوختن بر دهن بعد از سه روز پاک سب شوند و اگر اسپند و خوشان مذکور از خانه مرده غله
طعام خورده باشند تا ده روز نایک سب باشند و روز یازدهم پاک سب شوند و اگر اسپند
و خوشان مذکور طعام مرده بخورند و در خانه مرده باشند از خانه جان مرده طعام
بخورند تا ده روز نایک می باشند و اگر طعام نخورد و اما در خانه بنیاید بعد از سه روز پاک
سب شود و اگر طعام نخورد در خانه او نباشد از غسل برود و اول پاک سب شود و همین ترتیب
براسه پیش یازده روز و براسه شود و گویا هینچنه اسپند خوشان مادر می بجا بیاورد
این نیز همان وجه بطرز سب که نوشته شد در هر صورت بجا آید و اگر شود و بر همین وجه
براسه سوختن بر دهن دیگر اعمال از خورد طعام و بودن در خانه مرده بجا آید و پیش اینچ خوشان
مادر می بخورند این مرده بجا آید این نیز بجا آید و در هر چه چارسی مادر و پدر و پسر خود را اگر
مرده باشند برداشته بر دهن بسوزند و اینچ لازم این حال است بجا آید و در هر غیثش غله
مردم قبیل و غله خانه خود نخورد و اگر کسی بطلب بود بخورد و یا از بازار خرید و بخورد

و اگر ازین دو وجه حاصل نشود فاقه بکشد تا روزی که از سوتیک پاک نشود این قسم بجای
 و بوقت شب هر کدام جدا جدا بر زمین بخوابند یعنی زن و شوهر یکجا نوابند و بر فرش کاه
 بخوابند تا سه روز نیک و گوشت چارپس نخورد و بوقت غسل بمح نمزد و شمشک مرده را
 سوخته در وقت سوختن آتش داده باشد پند را تا ده روز همان شخص بدین شخص
 از یک گوتر باشد خواه از گوتر علیحه از ساک یا برنج یا آرد و جاز هر صلی که روز اول پند
 داده باشد خواه از گوتر باشد خواه دیگر از همان جنس بخندد و با وجود حضور سیل و دیگر انگار
 نکند و اگر پس نباشد زن چنانچه براسه میراث و ارث مقرر است همان ترتیب براسه
 سوختن و شداد و کورن باید داشت اگر شصت سه چارپس داشته باشد باید که کلان
 این اعمال بجای آید و نهایتش از روزی که میان ورثه قسمت شده باشد و در آن ستر
 باشند این کار بجای آورند باید که از بادران عاقلتر بخرج کنند و اگر هر کدام پیشتر جدا شده
 باشند در مال خود اختیار دارند بر خاسه اگر من حاجت نیست بر همین تاده روز هر روز
 یک پند بد و چهار تا و در روز هر روز پند بد و بیش پانزده روز پند بد و
 شود تا یک ماه هر روز پند بد و براسه آنکه بچار بن همین ترتیب نوشته شد که در
 مدت پاک می شوند و بر آن کسانیکه سه روز براسه نایاکی مقرر است باید که روز اول پند
 بد و روز دوم استخوان آن جمع کند و چار پند بد و روز سیوم سه پند بد و روز
 اول یک گوزه آب پراز شیر از جاسه بیاورد و در روز یا اول یا سیوم یا بیستم یا نهم استخوان
 سوخته مرده را جمع کرده در یاسه گنگ بفرسیند و وقت برداشتن استخوان خوشبو
 و گل در عطران پرستش و بویاب بکاسه که آدم را سوخته اند بکنند و روز دهم بر آن
 دیر رفته شده شود و سوسه که و غیره و ناخن دست و پا تراشد و پارچه که پوشیده
 است دور کند آنچه که بر همین روز دهم بکشد چهارم در روز دوازدهم و بیش در روز
 پانزدهم و شود در روز سی ام بکشد مطلب آنکه پیش از پند دادن ستر باشد و آنکه
 بعد از سه روز پاک می شود و روز سیوم بکشد غرض که براسه پاک شدن هر کس
 هر روز که بفرزد که ده است همان روز ستر باشد و این کار بکند و از بتیکه کسی که از مرد

درین سال کم باشد ستر باشد نسبت منظور نیست چنانچه شخصی عمو شخصی است فاما درین و سال از برادر
 زاده کم است و اگر برادر زاده بمیرد آنرا باید که ستر باشد یعنی گفته اند که پسران ستر باشند و
 دیگران را لازم نیست این مقدمه ستر تراشی هفت محل در اصل سمرت جاگید و کبید و داخل نیست
 بولفت مناکشر از جا س و دیگر آرد و نوشته است ستر تراشیدن در هفت محل باز است
 گیتا و پریاک و بهما شکرو کو رچیت و نیکو مشهور است و نزدیک و پواله بگناتنه که در او در واقع است بوقت
 مردن مادر و پدر و پسر و ستاد و قتیکه اگر بوتر گیرد بوقت جگ کردن باید دانست که در
 وقت ناپاکی هر کار که مطابق سید و سمرت نوشته اند باید کرد و نماندش شخصیکه اگر هنوز می
 باشد و اگر بوتر میکرده باشد و بهمان دستور اگر شغل آفتاب مانتاب گرفته باشد هر چند در
 ناپاکی باشد هر کار بیکه آنوقت مطابق سمرت باید کرد و نکند شیل شر و هو و خیرت و غیره نماندش
 اگر بوتر غلام گیرد و شیده ناپاکی نکند و براسه سنده نماید و ناپاکی یکبار گاتیری خوانده
 بهر دو دست آب به نیت آفتاب در زمین اندازد و مردوم را باید که از قبیل شخصی که مرده
 باشد یا پسر یا دختر س متولد شده باشد تا از ناپاکی پاک نشوند طعام بخورند و قبیل
 آنرا گویند که در ناپاکی شریک باشند و مردوم قبیل اگر طعام از خانه مرده بخورند و حیثیت
 و اگر در هنگام کنهائی یا جگ یا موت تراشی و غیره در خانه شخصی ناپاکی از ر بگذر مردن یا
 ز امیدن شود پس غله که پیش ازین پخته باشند باید که از آن صاحب خانه بخورند و دیگر
 آورده بمر دم بخورند و اگر نه نچته اند در خانه دیگر س نچته بخورند و نماندش بمانند
 که پیش ازین کار در خانه او جمع کرده باشند و درین خوردن سوتک لبود و طعنه که
 در پیش باشد بخورند و براسه آ چون آب از خانه دیگر س بیارند تفصیل چیزیکه از خانه اول
 و برود سوتک اگر بگر و حیثیت نیست نمک و غله و گوشت آب و گل و سنج مثل اورک و
 میوه سبز و غیره و ساگ و هنرم و گاه و خجرات و شیر و روغن زرد و کنبه و ادویه و شیرین
 و غیره غله نچته و نماندش تبرطیک بر فاسه صاحب مال بدست خود از خانه او برداشته
 باشد و این براسه آنست که مثلا شخصی شنگلی که در هر روز بعد کس خوراک و ادویه
 خود میخورد و در آن جا اگر سوتک و برود سوتک شده باشد در آن جا اگر خود از خانه

آن کس پر و شب که گفته شد غله خام بپزد و معجونیت چیک از خانه رو کا ندر خریده بپزد
 هر چند آن فروخته شده در سوک باشد اگر در خانه شخصی که از سوک ناپاک شده و آن شخص
 خوراندن مقداری از برهمنان بر روز شنبه که ده که طعام بخورد و در شب شیر
 بخورد و تا از گناهان پاک شود و از گرفتن غله خام آن شخص گناهکار نمی شود و اگر سوک در سوک
 بیک شخص برسد و دیگران که در خانه باشند پاک هستند طعام آنها نیز پاک است شال این
 یک آنست که معلم شخصی فوت شد یا تولد شدن آن شخص از قبیل بعد از چند روز باید
 از روزیکه می شود تا سه روز ناپاک می باشد و اگر بجز تولد شدن پس از دختر و قبیل
 یا فوت شدن شخصی از قبیل ده روز از آن روز که آنکار شده باشد شخصی بشود و او را
 باید که آنچه از ده روز بقیه مانده باشد همان قدر و سوک بکند و در هر صورت که در این
 و مردن باشد براسه برهنه ده روز براسه چھتری و از ده روز براسه پیش یا زده روز
 براسه شود و سی روز مقرر کرد نمانش بماند که شنیده باشد یعنی تا بخت کرسی یک جوی
 باشد همان دستور در هر دو صورت بعد از سه روز پاک می شود و اگر از اولاد برهنه و
 چھتری پیش که از دو سال کلان شده نمانش با زنا زده باشد بهر در براسه او تا سه
 روز سوک باشد و اگر در آن سن دسال از اولاد شود بهر نمانش اولاد کند و اگر ده باشد
 براسه او سه روز سوک بماند و در خانه شخصی که پس تولد شود اما در آن پس همان ساعت
 که خون ظاهر شد ناپاک میگرد و نمانش روز اول که بکوز باشد در آن خانه که پس تولد شده
 سوک اعتبار نباید کرد براسه آنکه شده و جو و غیره باید که دو مردم قبیل را اگر مساس کند
 عیب نیست نمانش اگر مادر آن غسل را که می کند داخل سوک می شود و او را باید که
 غسل کرده پاک شود و پدر آن پس را و تنه مساس باید که غسل بکند تا بعد از تولد او غسل
 نموده باشد مساس نباید کرد و مادر پس بعد از هشت روز از تولد پاک می شود و بعد از هشت
 روز پرستش و توتامه تواند کرد و مادر دختر بعد از یک ماه از تولد دختر پاک می شود و روزیکه
 پس تولد شود روز تولد پاک می باشد در آن روز برهمنان از خانه او خیرات بگیرند جایز است
 نمانش طعام در خانه او بخورد و اگر برهنه در خانه او طعام بخورد باید که چاند رین برت بکند

تا از گناه خلاص شود و نیز یک پسر زائیده است روز اول و ششم و دهم پاک است درین سه روز
از اعمال حسنه هر چه بخواند یا بنویسد که در شب ششم از آمدن او پیشتر نفاطت زن بسیار باشد
که در ویراق برهنه در دست گرفته خبردار باید بود اگر در خانه یکی پسر تولد شود و هفت روز زبان
نگذاشته و در نجات نجانده برادر دوم آن شخص پسر تولد شد پس سر مت که براسه پاک شدن
از تولد اول مانده باشد آنرا حساب کرده و بعد از ده روز دیگر در ناپاکی باشد و همین دستور در
ماتم بداند یعنی خواه تولد باشد خواه فوت شدن بشرطیکه در ماتم یکدیگر بیاید و پسر یا دختر پاک شدن
پاک شدن دیگر و متولد شود اگر پاک از ماتم سه روز گذشته اند ماتم ده و پیش آید باید که پنج روز پیش از آن
نمایند اگر غرض از غسل کردن پیش از آن پاکی که از قبیل فوت شده بعد از آن پسر سه یا دختر سه در خانه پاک از قبیل
وجود آمده در هر صورت ماتم مرد و زاده است آن را اعتبار باید کرد اگر کسی که زاده
فوت شد و پیش از آن که از ماتم برآید پیش فوت شد بعد از آن ایام متوک از آن
از سر نو اعتبار نماید و اگر همان صورت اول در فوت شد پس از آن مادرش آنچه از ایام ماتم
بقیه مانده آنرا گذراند و در روز یک شب دیگر ماتم باشد بعد از آن پاک شود و صورت دوم روز
یک شب آنست که یک روز اول و مابین آن شب فردا سه آن روز دیگر و شب دیگر که بسیار
پاک است و اگر در روز دهم بوقت یک شب باقیانده ماتم دیگر سه پیش آید سه روز
دیگر ماتم دارد و اگر در روز دهم بوقت شام ماتم پیش آید و روز دیگر ماتم دارد و اگر در ماتم پسر
تولد شود اعمال که در آن وقت لازم است بجا یارد و اگر حمل از زنی یافت پس حمل بر قدر
ماه که افتاده باشد همانقدر شب از ناپاک است و دیگر سه از قبیل ناپاک میشود و شوهر
آن زن محض از غیث کردن پاک میشود قول دیگر اجماع آن که اگر پیش از سه ماه حمل
سه شب ناپاک است تا شش ماه اگر حمل یافت بشمار یک ماه یک روز بعد از آنکه هفت ماه در سه
ده روز ناپاک سه شود اگر طفل پیش از آن که ده روز شود بمیرد متوک مردن او جایز کرد
ناپاکی تولد بطریقی مقرر است اعتبار نماید و اگر در روز دهم پیش از تمام تعیین کردن بمیرد همان
وقت پاک سه شود و اگر طفل همان وقت بمیرد که متولد شد یا مرده از شکم برآید همان
بریده باشد مادام که او را ده روز دیگر قبیل ناپاک سه باشد و اگر نماند بریده

آمده روز و شب براسه او سونگ باید گرفت زن حایض روز چهارم از عیض غسل کند و بشوهر
دست بکشد و کار خانه نکند نمائش براسه پرستش و قیام روز پنجم پاک سست شود بشوهر یک خون
قطع شده باشد و این شرط در پرستش و قیام است و زنیکه روز هفتم حایض شود او را
نمایا که اعتبار ندارد نمائش غسل کند اگر روز دهم حایض شود پاک او یک روز است اگر روز دهم حایض نشود و روز اعتبار پاک
و اگر بعد از این حایض شود همان تکرار نشود و روز چهارم پاک شود و این تسکین است که اگر درین روز با حایض
شده باشد و اگر زنی در روز هفتم یا نوزدهم حایض شده باشد پاک شدن او همان دستور روز چهارم مقرر است زن حایض سه روز مطلق غسل نکند
و در چشم دوده و سرکه نکند و او پیشه بر بدن نالد و در آب در نیاید و او را در خانه و آفتاب
و آفتاب و ستارگان نه بیند و آتش دست نکند مسواک نکند خنده بسیار نکند کار خسته
نکند بفرق خور و یامرد و کف دست جمع کرده آب بخورد و یا از طرف آهین آب بخورد و بفرق
کحل یا بر دست گذاشته طعام بپزد و بخورد و طعام بپزد و بخورد و آهین سونگ دروغ نماند و گاو
و نمک تسکین دهنده نمک سنگ گفته اند میوه و پنجه و ادک تمام بپزد و اگر زنی
شکل پاک کرده باشد که تمام ماه بپزد و کاتک و غیره ازین قبیل غسل کند یا در سنگ گرفت
یا کسوف درین میان حایض شود باید که آب در نیاید بفرق آب برداشته غسل بکند
تا ما با پارچه که پوشیده باشد غسل بکند و پارچه نیشاد همان پارچه بر بدن خشک شود
و اگر زنی در چهارم غسل نتواند کرد حایض شود باید که روز چهارم زن دیگر با دست کرد
یا پارچه غسل بکند بعد از غسل بان زن دست برساند و سر تبه یا دوازده مرتبه این
عمل بکند و این زن چهار پارچه سابق دور کرده رخت تازه پوشیده چیزه خیرات بکند
بدین روش پاک سست شود و براسه جمع جهاد آن که غسل نتواند کرد این آیین مقرر است
و زنیکه پیش از پاک شدن از تولد پسریا دختر یا در حیض بپزد و باید که براسه غسل او کو زه
آب بنیاد و پنجه خیزاده گاو که شیر و جغرات و زعفران و سرکه و ساقه باشد در آن کو زه
بپزند و بعد از آن لاش را غسل بپزد بعد از غسل او نخت بپزد و رخت دیگر بنوشاند و بپزد
مقرر است و بدین روش پاک سست شود و اگر زن بوقت شب حایض شود یا زاده آنرا قسمت

پس حصه برابر کرده باید دید که در کدام بخش شده است اگر در بخش اول و دوم شده است پس
داخل روز گذشته حساب کند و اگر در بخش سوم شده داخل روز آینده بشمارد و بهین قسم برابر
تاریخ مرده حساب بشمارد و اگر اگر توبه تری بمیرد تاریخ مردن او از وقتیکه بسوزند اعتبار یابد
که دو کشته راجه و بر همین فصل و غیره جانور دندان دار و شاخ دار و کس که خود را خود کشته باشد
و قتی که اهل قبله به مبتدی جهان وقت غل بکنند از ماتم پاک می شوند و اگر نه مبتدی جهان زمان
که خبر تحقیق شنیدند غل بکنند پاک می شوند مطلب آنکه ماتم آنها نباید داشت غل باید کرد
خوگشت آنکه از آنکه در پاک باشد و آنرا اگر بکشد موجب کشته باشند یا جانور بزرگ کشته هر چند
که آن شخص در دفع آن می کوشیده باشد در آن صورت ماتم او باید گرفت و کس که در
جنگ زخمی شده بعد از چند روز از آن زخم بمیرد برابر او یک روز ماتم بدارد بعد از یک روز
پاک می شود و کسی که براسه کار بر همین کشته شده باشد یا براسه داد و دهی زنی کشته شود
یا براسه خلاص کردن ماده گا و کشته شود نایابی و ماتم او یک روز است بعد از یک روز پاک میشود
اگر نه در جنگ کشته شود نایابی و مطلق نیست جان وقت اهل قبله پاک می شوند و اگر از قول شدن یا عینا و زور بد نشود فی الحال با جنت
صل بکنند پاک می شود اگر اهل قبله نباشند و عینا و غیره نشود و اگر از قول شدن یا عینا و زور بد نشود در
مسافه بمید که در یکال بشود باید که تا سه روز ماتم بدارد که داخل نایابی است و
اگر بعد از یکال بشود فی الحال غل بکنند جهان وقت پاک می شود قول بسشت رکعت
آنکه اگر در سه ماه بشود سه روز نایابی است و اگر تا شش ماه بشود دو روز یک شب نایابی است
و تا نه ماه یک روز و اگر بعد از نه ماه بشود غل کافیت دیگر نایابی نیست نایتش در ماتم
مادر و پدر باید که پس هر وقت که بشود از جهان روزه روز مقرر ماتم بدارد و داخل نایابی بشمارد
این ده روز که نوبت شده می شود برابر بر همین است و الا نه براسه چهره سی روز
روز و براسه پیش پا نوزده روز و براسه می شود در یکماه مقرر است هر چند لوازم شرع و غیره
شده باشد باید که پس جمیع مراتب از سر نو عمل آرد و اگر خبر فوت شدن مادر یا کسی
از آن زن نیست بشود تا یکال ده روز و بعد از یکال اگر شنیده باشد سه روز و اگر
برادر و اگر خبر فوت شدن شخصی از قبله پیش از سه ماه و بعد از ده روز که پیش می شود

آن شخص در جاسی که مرده است و ریاسه نایل است باید که فی الحال غسل بکند بحجت آنکه همان
 زمان پاک سس شود اگر عینی و سنیاسی و بان پرست بمیرد همان زمان غسل بکند فی الحال
 پاک سس شود و هم گویا در همه صورت محض غسل پاک سس شود و شصت و نیم بار در مسافت بعد از آن
 با اذان یا اقامه شش گشت یا نایل باشد و هم اگر بزرگ و میان باشد میوم آنکه در دم آنجا زبان گیرند و باشند
 بقول اگر چه در وقت شصت و نیم باشد از مرده باشد یا نه و در آن ایام و ذکر بمیرد زان پاک فی الحال پاک می شود
 بعد از بر آوردن دندان و وقتیکه رسم موت تراشی شده باشد اگر بمیرد و زان پاک او اعتبار باید
 کرد بعد از موت تراشی اگر بمیرد و زان را نداده باشد و زان پاک سس باشد بعد از زان را دادن
 اگر بمیرد و زان را نداده و زان را مست براسه برهنه و ده روز و براسه چتر می دوازده روز و بر
 پیش پا زده و زان را براسه شود و سی روز و زان را مست فاما شود و سس که خدمت برهنه بجا آورده
 باشد و شتر او و غیره احوال حسنه بجا آورده باشد براسه او هم شش و نیم پا زده و زان را مست
 و این قسم شود و زان را براسه برتی گویند و اگر چتر می بر دوش خوب زندگانی نماید براسه او ده روز
 و همان براسه شصت و نه روز و زان را مست بقول شاتاپت اگر کعبه بر چهار بن خواه در بهر سانه بن اولاد خواه در
 فوت شدن و قتیکه ناپاک سس شوند بعد ده روز پاک سس شوند و اگر برهنه از دختر چتر می
 و پیش و شود و اولاد داشته باشد از آن پسران در ماتم اهل قبیله اولین بعد از شش روز و
 و سیم بعد از سه روز و سیم بعد از یک روز پاک سس شود و اگر چتر می از دختر پیش و شود و اولاد
 داشته باشد بر اولاد پیش و زان را اولاد شود و زان را مست که پیش و شود و اولاد داشته باشد بر اولاد
 بر سینه نایلانی البتة از آن برهنه که از دختر پیش و زان را مست که پیش و شود و اولاد داشته باشد بر اولاد
 بر اسه جمیع مردم و هر چهار بن ده روز و زان را مست و غلام هر کس که باشد
 براسه ناپاک خاوند خود تا مدتی که صاحبش ناپاک است و نیز ناپاک است و قتیکه صاحب
 پاک شود و نیز پاک سس شود و براسه ماتم خود با شان از هر بن که غلام او باشد مطابق
 بر بن اصلی خود بجل آورد بقول اگر کعبه را و غلام در ماتم قبیله خود با شان یکماه ناپاک
 میباشند پرت لوم داخل ناپاک نیستند براسه آنکه آنها را و هر مقرر نیست پرت لوم شخصه
 میگویند که مادر او از بن اعلی و پدر او از بن زبون باشد آنها از مردم زبون اند براسه

ناپاکی غل کنند و یک شوند و اگر دختر سه لکنه اند کرده باشد و مو تراشی هم نشده باشد بزرگ باشد او
 در ماتم ناپاکی نماند و اگر سوم مو تراشی دختر شده باشد فاما کنه اند کرده باشد بهیروز برآید
 یک شبانه روز ماتم ناپاکی اختیار باید کرد و اول قبیل برآید ماتم دختر سه کرمی در ناپاکی پیش
 و از کرمی چهارم نماند و اگر دختر از شش کرمی باشد و بهیروز برآید سه روز ناپاک
 سه شود باید که بهر صورت سیکه جانب پدر و دو نیم جانب شوهر برآید و زنا ناپاکی اختیار نماید
 و اگر زن بعد از کنه ناپاکی در خانه پدر بزرگ یا بهیروز برآید او یک شبانه روز در زمین ناپاکی پیش
 هر مردن سه روز ناپاک سه شود باید که در هر دو صورت اگر در خانه شوهر بزرگ یا بهیروز برآید
 و پدر آن زن ناپاکی نیت و این احکام که در باب دختر وزن گفت به چهار برن مساوی است
 و بقصد نیت که برادر یکیش جمع است که در ناپاکی زانیدن و مردن نوشته است
 هر چهار برن یک قسمت اختلاف جایز نیست در مردن معلوم که شاستر تعلیم میکرده باشد و اگر
 اول محل خوف مامون خود یا مامون پدر یا مامون مادر و خویشان خود و مادر پدر چنانکه تفصیل
 اینها در جوار و عیال نوشته شد و هم سینه و حکم که بعد تعلیم کرده باشد در یک شبانه
 روز ناپاک سه شود و بعد سه روز نماند و برآید بهیروز وزن معلوم که در ناپاکی باشد
 کسی که از یک چنان که اگر بخت باشد بر آن یک که اگر در ناپاکی باشد از آن یک که در ناپاکی باشد و اگر در ناپاکی باشد
 و دختر که از دختر تو کشته شده باشد و در یک شب در ناپاکی باشد و نیز بر آن یک که آنها را
 زنا نماند باشد و اگر بعد از زنا دادن مرده اند شبانه روز ناپاک باید بود و اگر دختر
 شده است پدر یا مادر آن دختر بهیروز سه روز ناپاکی بر آن یک که در ناپاکی باشد و خوشتر آن
 و خواهر وزن مامون و عمه یعنی پوتی و خالا و جد و مادری دور و نزدیک شب که آن شب
 در میان دور و نزدیک سه شود ماتم برادر و برآید سه نودک سه روز و برآید سه نودک
 یک روز در ناپاکی باشد و برآید مردن را چه بزرگ یک شبانه روز در ناپاکی باشد و اگر
 بیگانه که از قبیل نباشد در خانه این کس بهیروز برآید او یک شب ماتم و ناپاکی با
 گرفت خواهر که کنه شده باشد و مردن آن محض افضل کردن پاک سه شود و از
 مردن سرکار و پیشوای تو می و عابد و متراض و صریح بدین ستاره گان یعنی بوقت شب

پاک می شود همچنان از حرون برادر کند و او را هر یک می شود و او را و خسر و پسر و محض غسل کردن
 پاک می شود و اگر در دین می رسد که بمیرد از هر قوم و هر جنس تا از ابرو و اشته از ویدیه بیرون نه برند
 مرگ تمام ویدیه اعمال حسنه بخانه خوانند که در داخل ناپاکی میباشند و زمانی که بعضی جا
 سوتک بسیار و بعضی جا سوتک کم گفته شده باید دانست که در جایکه سوتک شده سوتک بسیار
 باید که دور و دور جاسی که خبر آورده اند سوتک کم باید که در دیگر از دوازده گونه نرزد سیوا فرزند
 صلبی که بمیرد یا زنیکه از خانه بدر کرده باشند بمیرد براسه آنها که در ناپاکی بے باشد
 در مصورت اهل قبیله ناپاک نمیشود اگر شخصی زن دیگر بے بخانه آورده و آن زن بمیرد براسه
 آن سوز و زنا پاکی بماند و همچنین زن را که ترک داده باشد و آن زن بمیرد براسه آن سوز
 ماتم برابر و پدر آن زن نیز سه روز در سوتک باشد و اهل قبیله محض غسل پاک می شوند
 و در مردن راجه خورد که راجه ملک انیکس باشد بیک روز از ناپاکی باشد برهنه باید که بمیرد متینه خور سال
 هر قبیله سید اسه خود و دو اگر همراهیت چتری و پیش و سپند قبیله خود برود و آب غسل کرده
 باقی دست برساند و سه روز و غن بخورد و خوردن طعام منع نیست نهایتش بعد از خوردن
 طعام خورد و اگر برهنه شود برود و برابر پنهان شب در سوتک باشد و الا نه از گناه
 خارج نمی شود و بعد از آن بر ریاضه که خودش بر ریاضه شور و پیوسته باشد غسل کرده و صد
 برانایام بخاورد و قدر سه روز و غن بخورد و ناپاک شود اگر برهنه پیش برود و روز یک شب در
 بار و اگر برهنه براسه مرده چتری و پیش و شود و همراه قبیله آنها که بکند شبانه زاعمال حسنه
 مثل شتر و غیره می نماند که در دیگر چتری همراه مرده پیش و شود برود براسه پیش شبانه
 روز در سوتک باشد و براسه شود یکیم روز و اگر پیش همراه مرده شود برود و شبانه روز در سوتک
 باشد و اگر برهنه نیست و بگراندانسته رخت پوشا نداده و شبانه روز و روز چهار
 و اگر دانسته کند که چه کند و اگر کم قوت باشد غسل کافیت و اگر استخوان آدم بچری آلوده
 باشد آنرا که مساس کند تا سه روز ناپاک می باشد و بیک پیش از ناپاک شدن براسه
 خیرات شنگلی کرده باشد آنرا که بجهت بخیر و معیوب نیست راجه اگر در ناپاکی ماتم
 باشد و ضرورت مثل جنگ دشمن و غیره رو آید از ماتم برآید و براق بسته کار کند همان لحظه

فصل دوم در باب پاک شدن که از دست سرساینیدن یعنی چرخ زدن پاک میشود

اگر دست کسی به شیت یا پیت یا چانزال و زنی که زاید باشد و در زدن گذشت باشد
یا زدن حایض و آدم سوختگی برسد باید که غسل کند تا پاک شود و اگر کسی خواب بد چندی یا جماع
یا زدن حایض کند آب و دهن در عطسه بر بدن افتاده باشد یا تنی بکند یا زنی بکند یا زنی بکند
مرد و مونس اند یا در قریه کرده اند یا به استخوان دست بکند یا ماهیان استخوان که آنها را دست
بناید که در دست بکند یا چوب جگ را که انداخته است گوشت دست برساند باید که غسل کند و اگر
جواب خورده باشد یا تنی بکند یا بیش تراشیده باشد یا سوسه سهر قهر کرده باشد
باید که بعد از آن غسل کند و قدر سه روز و غن زرد و بخورد و اگر آن مردم غسل نکرده باشند
و کسی آلود دست برساند باید که اگر چنان بکند و اگر طعام خورده باشد دست و پا شسته
آچون بکند در جماعت که زن از حیض برآمده باشد غسل باید که دو روز دیگر اوقات دست و پا
شستن و آچون که رفتن کافیت مثل آنکه بعد از صحت فانه رفتن و شستن کردن شستن آچون
که رفتن بکند بر دوازده شستن و قهر دشتی در روز خیمه ایام تبرکه اگر جماع بکند یا پارچه پوشیده است
غسل بکند و اگر بدنه می شود بعد از فرصت یا رفتن غسل کند و اگر به آدم سبیل در بون دست
برسد مثل چانزال و غیره غسل باید که دو روز اگر پارچه پوشیده باشد مسح کرده یا ریح
بشوید و اگر دو سوختن آدم مرده برسد غسل باید که دو روز اگر بایک مرده را بمسوزند آن دست برسد
یا پارچه غسل باید که دو روز اگر بر پستندگان تبان که در بیت خانه بر پستند دست برسد
یا سبکی که بر دشتانی تمام و دیده میگرد و باشد و کسی که سوخته می فروخته باشد یا بطریق
شراب یا پست یا پاکتی ایست دست برسد باید که پارچه غسل بکند هشت صد مرتبه
تا تیری بخواند و سه روز و غن خورده باز غسل بکند آچون بکند آن زبان پاک می شود
بشود که خود رفته آلود دست کرده باشد و اگر آن آب آمده بآنگس دست رساینده
باشد یا غسل تنها کافیت و سوسه این چیز را نیز دیگر اگر دست بناید که اگر دست برسد غسل باید که دو روز اگر

بدیو یک برتین دست برسد با پارچه غسل بکند تا پاک شود و دیو لک آنرا گویند که تا سه سال
 بجهت نوکری پرستش بنویسد ده باشد و آنرا ز اورطام خوردن هم نباید طلبید و اگر بنا کرد با
 جوگی که کثیر گرفته یا سیئه یا شهنه که بتیسه قبول کرده باشد یا برهنه کنز کار کرد در بهمنان یا
 مانده باشد و شود که بطرز خوب زلیست بیکم ده باشد دست برسد با پارچه غسل باید کرد و اگر
 سائ چاندال برتین برسد باید که غسل کرده قدری روغن زرد و بخورد و از آدم شست
 و چاندال بمسافت درازی دهم ماهه گاود و در بماند و اگر ازین مسافت مبالغ چاندال و آن کس
 ترق کم بماند باید که با پارچه غسل بکند و این مسافت براسه نسرورت تخویر کرده اند و الا نه
 باید که از پخت مسافت یک جوه و از حایض دو جوه و از ماتمی و منه کی سه جوه و از چاندال
 چهار جوه و در بماند و اگر در هر جا از آنکه نوشته است مسافت کم بماند غسل باید کرد جوه چوبیت که
 اعراب و قلبه بماند و آنرا بر دوش گاردان گذاشته بچوکت می آرند و اگر به کلاغ بوم
 مساف شده باشد با پارچه غسل بکند و اگر در شاش کردن یا صحت خانه رفیق آب نکرفته باشد
 و مسافه چند بران گذرشته باشد باید که با پارچه غسل بکند و اگر به کس یا کلاغ یا گربه یا خر یا
 شتر یا نوک دست رسانیده باشد با پارچه غسل باید کرد براسه مساف گریه رفته غسل بکند
 طعام خورده است و دست و بدن نا شسته باشد براسه آنکه مغز و گوشت و پاره و پاره باشد پاک
 است و اگر گربه خود بر ساس کرده بود و آن کس بفسد دست رسانید بر باشد و بیست و نه
 و اگر بچک بالا تر از ناف سوا سه بر دو دست مساف شود و غسل باید کرد و آنرا ز ناف پایان
 مساف سگ شده باشد آنجا را بشوید و چون بکند حاجت غسل نیست و اگر بر بند پاک و مساف
 آنرا غسل نوشت بالا تر از ناف سوا سه بر دو دست مساف بکند و غسل باید کرد و اگر از
 ناف پایان تر مساف کرده باشد آنجا را بشوید و چون بکند حاجت غسل نیست ^{قول}
 که کثیر آن است که سر تا پا بشوید و اگر خیر نفس در چشم و گوش و بینی بینید باید که غسل بکند
 بمساف چون و غایط و بول و بلغم و چربی در شبانه روز یک مرتبه بچیند یا به گاود که شیر در و من خبر
 و شام سه و سرگین باشد بخورد و آنوقت پاک بشود و نایش این قسم را آن صورت است که
 از دیگر می جفتد و اگر از خود باشد شستن کافیست و از گل و آب کوچه و بلغم و قف و نیش و

اگر از نافع بالا تر برسد غسل باید کرد و اگر از نافع پائین برسد نشوید و اگر کسی کوچه و آب
کوچه و نازل و مرگ و کلاغ بکشد رسیده باشد یا انگش کرده نداشت و بکشد را
مساس نکند شخص دوم بکشد شخص برسد یا باد آن شخص دوم پاک می شود
نشت نجسه و گلی که چکه خشک شده باشد برسد یا باد پاک می شود اگر بآن دست برسد
شستن غسل کردن واجب نیست و اگر به استخوان آدمی که چینی نلوده باشد دست
بر همین برسد غسل باید کرد و اگر استخوان کهنه و پوسیده باشد آ چون کافیت یا ماده گاو
دست بکند یا بطرف آفتاب نظر بلند و اگر با استخوان جانور که خوردن آن جانور منع است
در وقتیکه چرب باشد دست برسد غسل کرده یا ربه و دیگر پوشیده و اگر کسی کوچه و آب کوچه
چنانچه نازل و مرگ و کلاغ بکشد مساس کرده باشد و نداشت بدگر س دست برساند یا دیگر
حالت بآن مساس کند در هر صورت غسل باید کرد اگر شخص سیوی آن شخص دومی
دست برساند سیوی را آ چون کافیت اگر شخص سیوی نداشت مساس کرده باشد
او را نیز غسل باید کرد و بچپاری بهمان وجه آ چون کافیت اگر بخرد دست برسد غسل باید
کند و بر زمین عمارت بکشد اگر در تنه بگذرد و خالی ماند پاک می شود در آتش هر چه فروخته شود
پاک است یعنی چیزی را به باد پاک می شوند و بعضی چیزها بشستن آب و گلی پاک می شوند
و بعضی چیزها با فاقه پاک می شوند تفصیل این امر کتاب تورات یا رادفیا و منسب بقرآن
در کتاب نوشته شد و بعضی چیزها بخیرات پاک می شوند مثل انگه از بزرگ در کار که در خطا
واقع شود خیرات بکند و اگر آب دریا از جریانی مانده باشد بسیار کم باشد و نجاست
در آن افتاده است دریا می اندازد و جریانی پاک می شود و بر همین از عبادات پاک
می شود و گناهی که در خفیه کرده باشد به تسبیح کردن پاک

بسی شود و فاضل از فرد غرور و غصه پاک

بدن بشستن پاک می شود و دل از راست دلی

پاک می شود و بصر از شناختن دوست

آفرین کار پاک می شود و تربت پاک شدن از غم

را سس دیگر داده ملک بسایه گرفت پنج بار دوا این قسم غله بکند دیگر اگر بدل کند میب نیست
 و اگر آن چیز را که فروختن آن بر زمین منع کرده و برهنه شود و پشه باورچی غیر کند گیسو پار شود و برهنه
 نیز که گوشت و گند بفرود شد پت سے شود و اگر شیر و خجرات و شراب خمر و شراب از آن زمین
 خارج شود و بمنزله شود و ریاضه این چیزها که شش چیز باشد از آن ممنوعات چیز
 بفرود شد مثل میش سے شود و اگر بر زمین بوقت احتیاج از جا سے سهیل و زبون خیرت بگیرد
 یا طعام بخورد پت سے شود باید که چون کتایش شود بکار کرد و زمین قدیم خود عمل نماید یا پاک
 شود و اگر بر زمین براس اوقات که از قجاج شود باید که زراعت بکند و بگوید و خیرت تعلیم
 نمودن نوکر می نمود و زبگیر و کرایه اعیان بگیرد و نزدیک کوه رفته بماند از آنجا گاه و بیهرم
 آورده بفرود شد و محکوم کے نشو و اگر از این گونه هیچ گونه معسر نشود و بجا خیرتی فقه غله قوت گیرد و
 گدائی کو بگیرد و اگر خیرتی نباشد ز خانه بین بگیرد اگر مش باشد از خانه خور بگیرد و اگر در مصروفیت هم باشد نشو و
 فاقه کند و چون میان کن بر او بماند که غله بر او بگیرد و بیرونیت نهان مال که مال اگر گرفته است مال بدین من فقه که مال بجا
 بر زمین فاضل اگر سس را به خمر بگیرد و اوقات گذراند و حکومت او میرود و در ملک او قحط سال
 و با پیدا سے شود و این گریست تمام رسید

فصل چهارم در آئین بان پرست

اگر کسی بخواهد که بان پرست شود زن خود را به سپید چار و دوا و بصره و دوا و اگر زن میل
 به ای داشته باشد بصره و بکیز و ناما و میل نکند اگر کن بوتری باشد آتش آگن بوتری
 میکرده باشد و بعد از گریست بان پرست سے شود و اگر کسی خواهد که بعد از برتقه چرخ
 گریست نشو و آئین بان پرست پیش گیرد جایز است گریست و تپان پرست میتواند شد
 اگر سس بسیار ضعیف شده است بصره و خیر داشته باشد اگر بان پرست گریست و زرش مرده است یا خور
 به خود رانده است آگن بوتری ندارد و هر اسمی تواند کرد بان پرست میو سے سر و غیره میسر شد
 و قشر کند بفرنگه دار و لباس بکشد پوشیده پوشد و در زمین قلبه رانده و نشیند و نه است

و چیزه که از زمین قلمبه رانده بهم رسد بخورد میوه و درخت صحرایی بخورد و در رحم دل باشد و غصه نکند
 و اگر چیزه بگیرد و درخت بخورد و اگر آن قسم که گفته شد بیاید قوت زدنش نیز از همان میوه باشد
 و از پوست درخت لباس سازد و بوم از آن میوه صحرایی بکند و خیرات نیز از همان بدو بکند
 خوردن خود از صحرای بهم رساند میان شوره زمین از غم و رشت پارچه شل آن بپوشد با خود بدارد و
 اگر غله بوم شل برنج و دال و سنگ براسه بوم گاه بے بے بلب بهم رسد گرفته بپوشد
 بان پرست خود سروریش و فعل در بار و جمیع اعضا نگاه دارد و ناخن نیز نگاه دارد و
 غله صحرایی یا بخی یا میوه صحرایی زیاد و بر کمر و زواریک یا زیاد و بر کلاه یا زیاد و از شاه
 یا زیاد و از یک سال نگاه ندارد و سه بار غل بکند و خیرات بکند و بسید بخواند و دیگر س را تعلیم علم
 بکند خیرات بدهد و دوستدار جمیع جاندار باشد و اسب خود را از بون سازد و بکس بخت نکند
 و جگ بکس نکند و آب و آتش براسه بپختن طعام نگاه دارد یعنی برهن خاییده بخورد و آنچه از
 نایش آفتاب بخشد شود بخورد و شل میوه فاما میوه صحرایی که در زمین قلمبه رانی نرسیده باشد
 و میوه که خود بخورد و خفته باشد و از درخت افتاده باشد از بار داشت بخورد و بوقت ضرورت
 از سنگ گرفته بخورد و اگر دروغ براسه خوردن و بوم کردن و مالیدن در کار شود از قلم
 درختا س میوه صحرایی برآورده بکار برده همیشه چاندرا این یا از کز که چپه س کرده باشد
 اگر تواند در پانزده روز یکبار و بعد از یکبار و اگر نتواند آورد هر روز یکبار بوقت شام
 یا چهارم هر روز از آن بخورد و گاه بر زمین نهدش کرده بخورد بخت بخت و بیا که رت
 اگر یکیم که بیتی داساوه باشد و در پنج گن بگذارد و در ساون و پنجتا و ون و کنوار و کالک چو تره
 بسته الا آن بگذراید بکند و اگر گن و پوس و مالک و پانگن یا پسر برده پوشد و اگر کم قوت باشد
 این چیز را با احتیاج نیت ابر ز س بگذراند که سیح فاجر بخاند و دیگر س معن دل بال
 برود را بر باند و اگر براسه بوم و خراک چیزه نداشت باشد از دیگر بان پرسد
 گرفته بوم بکند و بخورد اگر بیا شود و قوت از صحرای حاصل تواند کرد و دیگر بان پرسد
 نباشد بخانه برهن در دیده قلمبه از طعام که آن جایا به سیردن شهر آورد و بخورد
 و در بعضی صورت نوشته اند که در هر صورت تسبیح سی و هشت لقمه و بان پرسد شانه لقمه

بخود دو اگر بسیار بیار باشد و از بیاری فرصت نیابد و به مشرق و شمال آن نذر برود که مان
از قالیب برای علاج بیاری باقی برسد منعت بود اگر بر سر بنشیند که از آن فرصت یابد
در آن صورت خود را در آتش بسوزد یا در آب غمرق کند یا از مکان لمبند افتاده به سر جایز
است ترتیب غسل و غیره که براسه بان پرستیده مقرر است در آمارا و میا سے نوشته شد
اگر باطن زبانه از اندامی نوشته شد آن سخته گدازد و در میان دست و پایی یابد تا مکتب نمی شود براسه آنکه
سوا سے آسم سناسی مکتب نمی شود که حرکت اگر بطرز مقرر دامن پسندیده بگذرانند مکتب
سے یا بدو طرز پسندیده گرفتن حرکت علامت است که در آمارا سابق سناسی بوی گیان
نداشت درین آمارا که حرکت است مکتب گیان بهم رسید و قنیکه ببرد مکتب خواهد شد و آنکه
در آسم سناسی مکتب گفت براسه آنکه در آن آسم مکتب البته سے شود بیان هر
بان پرستیده با تمام رسیده

فصل پنجم در آیین سناسی

و قیت که در دهرم بان پرستیده فایم شد یا در حرکت دهرم آرزو سے مکتب که دیار که
پرا جاپت جگ کرده و ترک حبس چیز داده و در جسم اند اگر الگن ہو تری یا بشد
الگن ہو تری را خاموش کرده برود و اگر بعد از برشته چرخ سناسی شود جایز است هر چار
آسم که بر چرخاری و حرکت و بان پرستیده سناسی باشد بر سه بران که بوی چرخ
و بیش باشد جایز است **ترتیب سناسی شدن** بپایه و پوزنشی
در موسی که آفتاب او تریا باشد خود را طاهر و پاک نموده و دوازده شعله خود را
بکند بعد از آن بصحرار و دود بعد از سه کار سناسی باید شد بر سه چرخ بگرد و جگ بکند
و پس بهم رساند اگر حرکت سیو سے بجاء آوردن این کار سناسی شود و در آن
سے بود اگر بر سه چرخاری سناسی شود براسه او این دو کار احتیاج نیست و آن کار
جگ کردن و اولاً بهم رسانیدن است سناسی را باید که خوبی نمیدکس خواهد بود و خودش را

زبون سازد سه عصاے بانس خورده یکطرف خوردگی که آنرا اگر دایم گویند یا خود لنگاه
 نگاه داشتن سه عصا و عصا است آنست که زبان را از چغختن و دل را از گردیدن
 بر جای و قایل از مضرت رسانیدن باز داشته است و ترک نمحرا داده نزدیک آبادن
 یا اندرون و بیرون اقامت اندازد و غصه نکند و بیکس آزار نرساند و در بعضی جا گفته
 اند که بجای سه عصا سه کیسه لنگاه دارد و محبوب نیست فاما عصا سه در دست راست و در
 به دست چپ گیرد و در سه آب درگز و لنگاه باید داشت و بیکس را
 هر چه خود لنگاه ندارد و بعضی گفته اند که کل لنگاه ندارد و بعضی گفته اند که تمام تر لنگه باید داشت که کل ندارد
 نزدیک زن میسر و قبیله نرود و قول صحیح آنست که کامل و زن را لنگاه ندارد و بیهوش است
 تواند داشت که خواندن آن بر ستیاسی منع است بیهوش انگ باید داشت زن را در آب نهد
 برود اگر کم است باشد و ناب میسر یا تواند آورد چیز سه پاره و دوخته مثل وونی پله
 بر سه پوشیدن لنگاه و در دو کهر و آن چوبی لنگاه دارد و چیز سه بر سه نشستن لنگاه و در
 و ستیاسی دیگران را با خود لنگاه ندارد و تنائی بر سه ستیاسی بر سه آن گفته اند که تنها
 یک کل میتوان گفت و در کس یکجا بودن کار زن و شوهر است و سه کس یکجا شد و گویا
 دید شد و سه کس زیاده شد و گویا شتر سه بهر سید کار که در سه آنکه فلان از سن است
 یا بر فلان کار خواهم رفت نکند و ستیاسی سه سه کار هیچ کار نکند شکی آن که
 نام آفرید کار سه گرفته باشد و دویم فکر شناختن نفس خود سه کرده باشد
 سیوم آنکه در برزی بودن این همه چیز مفید باشد بر سه خوراک بدیهه یا بر سه
 آسایش نیاید در برسات اگر در دهمه لبر بر و محبوب نیست فاما بهمین دو ماه که ساون و
 بهساون است کجی بگذرانند که ضعیف باشد چار ماه در برسات و در
 آبادانی باشد سیوا سه برسات کجی بسیار نباشد و ابتدا سه چار ماه برسات
 از ماه ساون باید کرد و ستیاسی زیاده بر یک شب در هیچ دهمه نماند و در شتر زیاده
 بر پنج شب نماند فاما این را سیوا سه برسات گفته اند طرز گدایی ستیاسی
 روز رانچ بخش کرده در بخش پنجم طلب سوزنی میان آبادی برود و قایل نماید

برای گدائی آنوقت بدان خانه میرفته باشند زود در خانه که نخواسته باشند یا حجام صلاح پیش
 و غیره میگردانند آنوقت زود از محبت خانه گدائی کنند بشرطیکه از مردم آن خانه بپایان سیاسی
 کسی واقف نباشد بیکایک رفته طلب روزی کنند نگاه کنند که دور آتش از آن خانه نمی آید
 باشد و آواز کوفتن غل از آن خانه بگوش نمی رسیده باشد و اهل خانه طعام غوره فلفله
 شده باشند در خوردن استیبار مزه کنند یکبار بخورد زیاده یکبار بناید خورد و سیاسی از خانه
 طعام باید خورد که در هیچ نشانی نباشد سواست خانه بر همین از خانه دیگر بخورد و سیاسی
 باید که گوشت نخورد از یک خانه و سقته بخورد که قوت برود و بپایان رسد باشد و خانه که سیاسی
 یا بر همین بسیار باشند زود در خانه که پرندگان سرگشته بسیار باشند زود در خانه که سنگ بسیار
 باشند زود و سمانه بخورد که حد رهن باشد بقول بعضی آنکه زیاده بر پنج لایه و زیاده بر هفت لایه
 یا هشت لایه بخورد و آن لایه بار اول در آب بشوید تا مزه نماند بعد از آن بخورد و سیاسی
 چهار طرف طعام بخورد و ظروف گل یا پنبه یا چوب بکشد و بشستن از آب و دو نیم گاه در میان
 گردانیدن آن ظروف پاک سست شود و اما آن ظروف شکسته نباشد و قتیکه طعام از گدائی
 حاصل شود بکنار رفته و خاموشی گرفته و بخورد و سیاسی را باید که از هیچکس نه ترسد و قتیکی باید
 فرزانه و بیابود و کثرت سست باید میگویند که غلام هر چند در آتش بسیار بکشد از نذر دامن ترس شود
 چنانچه آدمی هر چند در ریاضت محنت و رنج بسیار بکشد پاک سست شود و سیاسی را باید که
 در معرفت آفریدگار محرم برود و بخیزد و دیگر مقید نشود و بیگویند که محض سیاسی نمیکند نمی شود باید
 که از حرص جدا بود و باشد و در حال و مقام طلب حق باید گذراند و بدین روش است و در هر
 سبب باید بر تاملت سست باید و این کلامه ای فنیه سیاسیان گفت تا بهایس فقر مغرور
 شده از این من مقرر عمل نمایند و الله تعالی و هر چه را بدست گویند این همه تاکید در اعمال
 براسه آنست که در زرش در آن کار شود تا وقت مردن و در میان فکر میرسد و بجهت آنکه در
 حالت مردن در هر باب که فکر کند و در هر حال که گذرد و در تار و دیم جان حال سست شود اگر
 از زبان بکشد و شام بسیار میداد و باشد و حرف ناخوشایم میگفت باشد در تار و دیم
 آید و غیره فانوران صحرائی بایزیده بشود و اگر بدفعش باشد و بدینست باشد و از تار و دیم

از امیر ساینده باشد در او تار و نیم چاندال می شود و در او تار اول از خیرات و علم
در یافت بر کار که در زش لبا سیکرده باشد در او تار و نیم خیران مینماید

فصل ششم در ترتیب پدید آمدن آتش و شعله

اول آسمان آفریده بعد باد آفریده بعد آتش آفریده بعد آب و زمین آفریده بعد
خاصیت آفریده بر آسمان آواز دادن و بر آبر باد مساس نمودن و بر آس آتش
دیدار که دیده شود و بر آس آب مرز و بر آس زمین بو که چون طعام هضم شود و دل خون
می شود و از خون گوشت شود و از گوشت چربی می شود و از چربی استخوان می شود
و از استخوان مغز استخوان ازان ب منی می شود و در شش پوست تو بر تو بر بدن آدم است
و آدم را شش اندام است و دست و پا و یک سر و یک از بالا می گذرد و گلو
سینه و شصت استخوان خرد و بزرگ و بدن آدم است و پنج حاست اعلا و دل و بینی و چشم
و زبان و گوش و بینی و پوست بر آس هر کدام یک خاصیت مخصوص است بر آس بنی بویان
و بر آس چشم دیدن و بر آس زبان مرز گرفتن و بر آس پوست مساس کردن و از بالا
گویند و بر آس گوش آواز بشنیدن و بنی پنج چیز آدمی را از بون خود ساخته اند پنج چیز آدمی را
کار می کنند هر دو دست هر دو پا هر دو آلت بر آس شامل و زبان قوت حرف زدن
سیک دل است و خاصیت آن این است که چون دل بیکه ازان پنج گوشت آدمی نش کرد
آن قوت کار توان که در دست خیر و قوت آن که در پست خیر و قوت آن که در پا خیر و قوت آن که در
و به قوت حرف زدن تکلم می توان کرد و در آدم پنج باد است یک ارواح و جاس
بودن ارواح زان است و در لوج آن یک چیز است که در سینه می باشد و در مقعد آب منی و خون
و جب و راست پیشانی و سه و دو و شش و گلو و سینه و سواسه این چهارم دیگر نیز
می باشد باد و نیم همان است که در جمیع اعضا آدمی می باشد خون مغز و شش و غیره
بجایگاه مقرری میرساند و با و نیموم ایا آن است که فصد و شاشه را می ریزد و چهارم

باد بیان است که خون و غیره را از یکدیگر جدا میکند پنجم باد اودان است که از تریبالا
 میرود و هفتصد و یک در بدن آدمی میشود و ستمانی یعنی چنانکه گویند که رگهای آن بسته اند
 و آن ستمنا بر هفتصد است و هفتصد و هشتاد و آن هم مثل شغل است که جمیع حرکت
 میکند و پیش پا نهد است و آن چیز است که مثل رگ است تا مارگ نیست چنانچه نزدیک
 جنس دو تا دانسته میشود و در رگ و غیره آفت در شاخ و در شاخ و حنجره پیش می آید
 که بعد آن به بستن رگ و هفتصد و پنجاه و شش رسیده و موی سر و ریش آدمی که است
 یکصد و هفت جادو بدن آدمی از آن قسم است که اگر سبکی از آن آید و برسد آدمی می میرد
 و بعد جاسه در بدن آدمی استخوان بهم پیوسته است پنجاه و چهار که در دشت و دشت
 و پنجاه هزار سوراخ است که از آن سوراخ با عرق بر می آید گفته اند که اگر خواست آدمی
 در ششیدن کتب معتبر مثل سبید و غیره باشد سرود را استماع نموده از آواز سبید که
 در سرود بر سر آید به معرفت پرستی و سبید بر در نهایتش از نه گونه سرود و پنجاه
 بشود و سوسه این نشود تفصیل نه گونه اپرا نیک او گوشت پیر یا آواز و نیک
 سرود و نیک آواز است بر دهانات اگر بین را خوب بفهمد دل و ران به مبد و در نوش
 باند که از غیر و طیر بین بر دهیچ جهان نماند گشت می شود و اگر نشود به شیو لوک می رود

فصل هفتم در بیان کرم بیاض که در اوتار و ورم بر آنچه بود ز بون جان بود می شود

اگر در بین فکر کنی که از آنکه مال دیگر می باشد به چه قسم گیرم و بدی مردم می آید و باشد و از غیر
 گفتن معتبر باشد بعد از مردن بجایه چنانکه مال متولد شود و اگر در ورم میگفت باشد و حرف
 بنیاید و در حقیقت که در آن آزار مردم شود بسیار میگفت باشد بعد از مردن جانور
 صحرای بون و بون و از بون می شود و اگر مال مردم می آید صاحب مال بر مردن

دیگران. جماع کند و جانور را بطرز سے کہ گفته اند نکستہ بطرز دیگر سیکتہ باشد بعد از
مردن به صورت شجر بر سے آید سہایتش اگر گناہ بسیار سیکر دہ باشد درخت کلاں شود
و اگر گناہ میانہ باشد لقا سے شود لقا سے فوسے را گویند کہ مثل انگہ باشد و بر وقت
و غیرہ بد و اگر گناہ سہل باشد بر تمان سے شود و آن فوسے را گویند کہ مثل غشوق یا
در یک فصل منابع سے شود و شخصی کہ با اعمال حسنه و کار ہا سے ثواب بخواندن بیت
در یافت و غیرہ عمر بگذراند بعد از مردن و قیامت سے شود و اگر در یدن قاضی شنیدن مشور
و غیرہ مشغول باشد و در تلاش و بہم رسانیدن اوقات گذر و غیرہ اقسام نوکری و
افزایش مال دنیا مقید باشد و غلبہ بسیار سے کردہ باشد بعد از مردن باز بصورت آدمی
برجی آید و شخصی کہ در خواب مقید باشد و حسد یں باشد و از رخصت سے کردہ
باشد و پس را قبول سے کردہ باشد و با دیگر محتاج نیست و از مردم فی الحال چیز
طلب کردہ باشد و در گفتار و کردار ثابت نباشد بعد از مردن و جانور سے شود
نہایتش جانور یکہ ذبون باشد بدان صورت بر سے آید و اگر در ہر وقت بناد میشود
بگذراند و در زندگی در اعمال حسنه مقید باشد بعد از مردن گت میشود و اگر در زندگی اعمال
حسنة بجا آورده باشد و بوقت مردن ذکر اعمال حسنه بگذرد و بعد از مردن الجوار آدمی
بر آید و اگر خدا را نشناسد و در فکر خواب و خور باشد بعد از مردن آدم کور یا مثل یا
لنگ بر آید آدم از اعضا سے او اندک سے میشود یا حقیر قد سے شود بدین جہت است
یکے آنکہ نوشتہ ایم آنکہ در کوف و خوف اگر زن حاملہ از آب پند یا حرکت بکند و آب کار کرد
ذبون کہ در خیم سابق کردہ باشد و در پر و مار عیسے باشد و اگر بر زمین و خشک شدن و کار کرد یکہ
بدون میروند و بعد از مردن آتش و گرم رزہ و زبون میشود

فصل ہشتم در بیان پاداش اعمال

آدیس کہ گناہ کردہ عمر و بد و درخت رفت و بعد از ان مطابق اعمال و آنجا پاداش میست
باز بنیادی آید و بحسب آن کہ قدر سے از گناہان و نفس سے ماند پاداش آن بہ صورت

آدمی برآید بمرض عیس گرفتار شود و پیش از آنکه از مرض است که درین می نه شود و اگر دروخ
 میگفت باشد در دهن او بوسه بدیم رسد ناما و فیکه اینا از صورت یا نوران برآیند
 بعد صورت آدم شد باین رخصا گرفتار می شود و اگر کسی زن دیگر سے راجه برد
 یا مال برهن سوا سے ملا بدزد و او دین سے شود و مقام آن بر عتد را چشش سے جن در
 صحرای سے آب سے باشد اگر جوهر دیگر را بدزد و بعد از آنکه از صورت آدم برآید و خانه از کرم زدن است
 متولد شود و اگر بگری و ساگ و زدیة ه باشد ملا و س شود و اگر خوشبو سے بدزد و چوچند
 اگر شالی بدزد و موش شود و اگر دابه سواری بدزد و شتر شود و اگر حیوه بدزد و بوزنه شود و اگر
 آب بدزد و در کله شود که نوسه از مرغ است اگر شیر بدزد و دکلایغ شود و اگر مایحتاج خانه
 مثل ظروف و غیره که میکه آنرا کفری سے گویند شود و خاصیت اوست که در دیوار یا سقف
 خانه بصورت خانه از خاک چیر سے میازد و اگر عسل بدزد و پشه شود و اگر گوشت بدزد و کرم
 شود و اگر ماد و گاو بدزد و سیاهی شود اگر ایش بدزد و بگم شود و اگر پیر میان بدزد و سیر من شود اگر شیر
 نیشکر بدزد و سنگ سے شود و اگر ترک بدزد و چنگیر شود و میگویند که قسم احتباس در عالم بسیار
 است تا کجا به تفصیل نوشته شود و براسه نمونه چند سے نوشته شد هر قسم چیز که بدزد
 مطابق آن در دوزخ پاداش گرفته بهر یک اعمال صورت یا نوران در دنیا بر خود میگیرد
 مثلا اگر بوی آن آلات و زدیة ه باشد صورت پنس میگیرد و اگر آنکه بخت هر کار سے که
 چیر سے بدزد و براسه همان کار محتاج شود مثلا دابه سواری و زدیة ه لنگ بر سے آید
 قول سنگه را بیشتر آنکه اگر برهن را کشته باشد برو من سے شود اگر فلکات بدزد و فاجون شود
 کوفه نوع بیده و یور بر بدن شود اگر دوتیا یا برهن را دشنام داد و باشد لکنت زبان بهر ساند
 و اگر به کسی زهر بد یا مانه و دوه و امثال آن بود و او از شد و اگر کلان تر خود را بچوب و امثال
 آن بزد صاحب صرع شود و اگر ماد و گاو را کشته باشد یا میا شود و اگر زن خصال
 خود را بچوب گذارسته بدگر سے میل کند آن قدر لکنت زبان بهر ساند که حرف موان
 زود اگر نوزنان دیگر میل میکرد و باشد نمونه خایه شود اگر مال برهن یا دجونار و زدیة ه
 باشد پسته روگی شود اگر امانت کسی را بدزد و کور چشم شود و اگر در گد زنان اوقات

گذاز کند مثل طوایف و باز گیران و توتکیان در اقامت را خیر عینی شود و اگر کنه شده باشد و از
 همان وقت کنه ای زن را ترک کند حتماً شاد شود و عجب جسته براسه او فواید گذر باشد
 اگر بیشتر یعنی خود بخورد و به قنیه نه هر چه مرض باد گوگرد گرفت و شود و اگر هر چه را که براسه
 خوردن منع است بخورد صاحب مرض کنگنه نالا شود و اگر زن برهنه زن را کند بے اولاد شود
 یعنی از اولاد بهم نرسد و اگر شراب باشد باون شود و اگر یار چه که کشیده بگریزد و ندان
 شود و اگر صفروش بزد و سیوره شود و اگر خر صر و صدف بزد و جوی شود و آن کی شود و بگوید
 یا گل در دست گرفته خانه نمائنه گواهی کنان میگرداند اگر چراغ بزد و کوشکی شود اگر دو
 و غایب در جفا کسے روگ و اگر یار و دیر از دشنام بد بد بکشد شود که و از حرف شکسته
 از حسی و بگوید قول گوتم رکبشیر آن اگر دروغ بگوید زبان برافتد اگر کسی پناه بیارده
 و در پناه خود از آن نگاه ندارد صاحب عین مریض بلند هوش است تقابا باشد گرفتار
 شود و اگر گواهی دروغ بد مریض بکند گرفتار شود و اگر کنه ای شخصی برهنه بپوشد و اگر کسی را
 کشن که بر داشته باشد بکشد شود اگر کسی بگوید که باشد شش شود اگر در دست دارد که باشد یا نباشد
 فرجایه شود اگر چهار رسته بکشد یا برهنه می شود اگر بگوید که باشد عینی شود اگر بگوید که باشد
 بکند ضامع شود اگر امانت زدن بگوید که باشد از قوت روزمره بسیار عاقل باشد اگر علم بفرشته
 اهورا می شود اگر بگوید فروشد شیر شود اگر سب و تهای تمام دیده سب که باشد صرغ
 و آبی شود و اگر کسی را جگ نباید کباب و در است بکند و خوک شود اگر نا علیه را خوردن کلا شود
 اگر خیر شری بخورد و دیگر بخورد و بپزند و اگر با جانانه بخورد و بگوید که باشد اگر شش کاه صرغ و زرد شتاب میشود اگر در خزان را
 تعلیم علم کند از دهن بوسه بد باید اگر لعنم را که بران شب بکند شنبه بخورد و کرم می شود
 نباتش طعاسی را که بران شب بخورد و خوردنش در آچار ادهیا سب مع نوشته است
 اگر بخورد و کرم می شود اگر مال کسے امانا داوه بطریزے بگیرد و کاو سانه می شود و اگر
 نیکی و بهودی کسے را نتواند دید معنوره می شود و اگر کسی بگوید که باشد بکشد و اگر بگوید که باشد
 چاندل شود اگر کاو و زرد شود اگر در دهنش بپزند و بهیضه می شود اگر گرفتار باشد اگر با خون و بهیضه کسے را بکند و شش
 میشود اگر زن چاندل و یگس جماع بکند و اگر بگوید که سیاسی جلع بکند و شود و

تحریر اگر آب نباشد مقام بیاید اگر بر همین بداه یا سکه بزن شود جماع بکشد کرم کلاش و
 اگر بزن هم قسم و هم برن جماع بکشد بعد از آن که از دوزخ بر آید جماع و عاجز باشد
 اگر آب بزد و مایه شود و اگر شیر بزد و دلاک شود دلاک قسمی است از دلاک ساینده فخر
 میند بعد عضو از اعضا و انما کم می شود و مال نه فرد حقنی اگر بفروشد اگر گس می شود
 و اگر بزن را تب جماع بکشد معنی می شود و اگر بر آید دشنام بدید خر می شود و اگر به باد و گاو
 جماع کند غوک می شود و روزی که خواندن بید را منع کرده است اگر بخواند شغال شود
 و اگر مال کند که را که ملوک باشد بزد و غلام می شود و اگر بای را بکشد اگر سبب
 باسی شود و چنانچه این جماع هرگز لوک راست یا بند و این قسم کارها
 که به تفصیل نوشته شد اگر زمان بکشد بعد از آنکه از دوزخ بر آید زمان بهمان قسم
 مردان که گفته شد می شود و اگر کسی مثل میوه یا صاب که روگ بخورد
 که پراشیت بکشد تا از گناهان سابق که در او تاراول کرده است پاک شود ممکن نیست بخت
 آنکه در همان و چو در همان عهد که عمل بد کرده اگر پراشیت کند محسوب نیست و این است
 براسی آن نوشته شد که تا مردم آن را دیده عبرت گیرند

فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراشیت

تا وقتیکه سر اسرار محال نیافته باشد پراشیت نفع می بخشد باید که چون فعل بد
 بکشد پراشیت آن بیماری را دنا گناه آن فعل بر طرف شود و شالیش آنست که تاثیر به کسی
 نرسیده علاج دفع می تواند کرد و وقتیکه تیر رسید علاج دیگر نیست بزمی شد شمال دیگر آنکه
 کلاس لکل آب و چرخ و غیره آلات کوزه ساختن موجود کرد و کمال فوت شد
 مصالح از کار می افتد همچنان معامله پراشیت است اگر از وجود یک فعل بد کرده
 باشد در همان وجود پراشیت بکشد یعنی بخشد و لاند بعد از آن که فوت شد در دیگر او تا از علل
 بیماری و غیره که نوشته شد گناه سابق را قیله و کله پراشیت بکشد نفع نمی بخشد و وقتیکه

گناہگار ان از دوزخ برآمده بصورت حیوانات زبون او تار گرفته سزایاقتند بصورت آدم
میعوج زبون برآید و تنیک از جمیع گناہان پاک سے شود در خانہ مردم بزرگ و
مستول تولا سے شود گناہ برآید قسم است ایچے آنکہ ایچہ منع کجہ اند کبند دویم آنکہ ایچہ
باید کرد کند شوم آنکہ عاں خستہ از بون خود بماند و دین گناہ ہر کدام کہ از آدم
صادر سے شود باید کہ پر ایچیت آن کبند ثواب و خلاصی خود را خیرت و نیکامی دنیا حاصل کند
پرہیز اگر کار کرد خود کند خیر شود و خیر اگر از جنگ بگریزد و پیش اگر خیر نازد و فی بجز خود و شود اگر
کار کرد خود را کند جن سے شود و کسی کہ از گناہان باز نیاید و پر ایچیت کند بدوزخ سے رود
و بست و یک دوزخ است کہ آدمی موافق گناہان خود ہر کدام سے رود و برین تفصیل باہ
دانت تا سر و ششکو چہارے شاملی بر و کو دل پوتی ترک کال سوتیک
سنگات روت آردک بیش سہر پاتن چہارک کاکول بنجیون صاصقیہ
ایچی اند کو پاک اس برین تاہن میگوند اگر نادانستہ گناہ سے
میکند برون یکبار پر ایچیت اگر دانستہ گناہ سے کردہ باشد برآید آن دو بار پر ایچیت کند
مثلا اگر زن شود و نادانستہ بہ سہارے جماع کنایند سہ کر چہ کند اگر دانستہ کردہ باشد
شش کر چہ کند و اگر مدعی گوید کہ آدمی از گناہ بوجہ کردن پر ایچیت پاک نمی شود
جوابش اینست کہ صورت گناہ از کتب دانستہ سے شود و پر ایچیت گناہ نیز از کتب
مفہوم میگردد اگر پر ایچیت درست نیست گناہ ہم سے شود برابرے آنکہ ہر دو کتاب مفہوم
کردہ ایم ہر دو ایک حال است پس ثابت شد کہ از پر ایچیت کردن گناہ سے رود و اما
بچ گناہ عظیم کہ از اہل پاک گویند بہ پر ایچیت سے رود و اما برین پر ایچیت است
کہ خیرات بدیدار و روزہ بار و امثال آن بجز بکین بچ گناہ غلیم این خود آیندہ خاطر گفت کہ آنکہ
کشتن برہمن در دانستگی دویم روز دین طلا کہ داشتہ باشد یا نہ باشد سیم شراب خوردن
چارم گزلیک کہ بزین آوستا و غیرہ کہ در حد تفصیل نوشتہ شد زنا کند خیم
شخصے کہ خبر ایی آن چہا کہس اختیار نماید کسی کہ برہمن را دانستہ کشتہ باشد اگر از کردہ
افتادہ ہمیر و یا خود را در آتش بسوزد و آتشی از گناہان پاک سے شود و اگر نادانستہ

بر همین راسته باشد گناه سرآردی در دست گرفته گدائی گنان دوازده سال با طرا
عالم بگذرد آن وقت پاک سنی شود و اگر بعد از پنج گناه عظیم پراشیخت که در کردن آن پرا
گناهی بکورد ساقی شوند که کند براسی آخرت کار نمی آید در دنیا بکار می آید
یعنی میان غلاتی میتوان بود دست بآن می توان رسانید مثل آنکه بر همین راه دانسته بکشد
و دوازده سال بطرز سنی که نوشته شد گدائی کند براسی آخرت کار نمی آید فاما
بکار دنیا می آید اگر بر همین سوا می پنج گناه بزرگ نادانسته گناه می بکند از بسیار
خواندن تبه پاک می شود اگر دانسته بکند پراشیخت باید که دوازده گناه بزرگ همان
وقت خلاص می شود که خود را بطرز پاک نوشته شد بکشد براسی آن گناه سوا
جان دادن پراشیخت دیگر نیست و قتی که جان خود بدید بدو رخ نمیرد و

فصل دهم در بیان تفصیل پنج گناه بزرگ

پس که گشتن بر همین تبه طلیک بهمان زخم بمیرد خواه سها وقت خواه وقت دیگر و هم
خوردن شراب فاما تبه سنی که خوردن آنرا منع است سیوم در دیدن طلا بر همین قتی که
وزن آن بدو باشد باشد چارم که طلیک یعنی زن پیر حجام بکند خشم شخصیکه
تا یک سال بمره سنی ازین چارکس بماند از پنهانیکه را تا یک سال پیش خود نگذارد
و بدون یکجای بعنوان نوکر می خواه بعنوان دوستی باشد اگر بر همین از دوس میگر بکشد باشد
و کسی نگذارد که بدرود مردم آمده آید بکشد دنیا سنی بر همین راسته آمد و دیگر
قاتل بر همین راه پناه خود نگذارد اشتیاق قاتل بر همین راهی نمود این هر سه
کس برابر قاتل بر همین اند اگر یک جماعتی که نوکر که هستند و یکجاشده براسی می روند
و از پنهانیکه برانده بر همین راسته باید که در اسن بکشد و نگذارد که بر همین راه
گشت و اگر منع بکشد جمله آنها بمرتب قاتل بر همین میشود اگر نوکر شخصی هستند و محکوم
بوده بمره شخص بکشد براسی می روند گناه جماعت هیچ نیست که کس و ثواب و گناه

شرک یا زکات کے مال کا جو غیر مستند دویم آنکہ گوید کہ انکار یا بید کر دسیوم آنکہ انکار
 کبند نہایتش گناہ سیوی کہ کر ان کار اکبند و کبند ان معاملہ باشد زیادہ است و
 شخص اولین قسم سے باشد یکے نوکر و محکوم خود را غیر مستند دویم آنکہ کبند زودہ یا التماس
 التماس کرد و برادر کشن دشمن خود را غیر مستند سیوم آنکہ راہ نمائی کبند و گوید کہ ظان دشمن است
 بظان ترتیب اور اکبش شخص دویم و قسم باشد یکے آنکہ کسور اسے کشن کے
 برود و اینهم راہ نمائی کبند و نہایتش قدر نفع برادر خود ہم در ان خیال کبند دویم آنکہ بل
 فتح نفع ہمین طور را بنیاد یا گوید درین کار ضرورت تو خواهم رسید و من حمایت تو خواهم
 کرد و اگر کسی بر زمین را سیویب دشنام بد بد و یا بزد و یا بے عزت کند یا مال بر زمین
 کا کار در زمین ہر سہ کار اگر بر زمین خود را خود کشد ان شخص کو از دست او زمین
 خود را کشتہ است قابل بر زمین است بخت آنکہ اگر ان قسم کار نمیکرد و بر زمین کشتہ نمی شد
 اگر سو اسے بر زمین دیگر سے زمین ترتیب کشتہ شود خون ان شخص بہان ظالم می شود
 اگر زمین دیگر یا بخت دوست خود یا بخت زن خود یا بخت قبیلہ یا بخت زمین خود بر سر
 خانے جان خود شمار کند ان ظالم را قابل بر زمین باید دانست و در وقت کشتہ شدن زمین
 از بخت اسے دشنام امر و ن بخت زمین اگر قصد ظالم این بوده است کہ در دشنام
 یا زدن یا زمین گرفتن غیر بر زمین آن ظالم داخل آن مزدوم است کہ بیخ گناہ عظیمہ کردہ باشد
 اگر قصدش بر اسے کشتہ شدن بر زمین نبوده باشد از پرالینحت خلاص سے شود و اگر
 بہ صورت ہزل بر زمین را بزد یا دشنام بد بد یا باوانستہ مال بر زمین بگیرد و ان شخص خود
 ہلاک کند یا ہمین طور بموجب نام کسی را بدنام کردہ خود را کشتہ گناہ لازم سے آید و اگر
 لازم سے باید بلکہ ان کشتہ خورد گناہگار سے شود و بر زمین و مادہ کار کرد و علاج کرد
 یا زور آمیزدن طعام و غیرہ خوردنی بمیر گناہ چھکس نیست اگر بر زمین و مادہ کاو
 در مالاب و چاہ افتادہ بمیر بخورد چاہ و مالاب گناہ نیست اگر کچھ زخم زد یا کسی زخم زد یا زخم زد یا زخم
 خوردہ یا خورد زخم زدہ و در حالت ان شخص زمامت گردیدہ الحاح کبند و شخص زخمی و زخم خوردہ
 تقصیر اور اصناف کبند و مادہ از بخت میان خلائق گوید کہ من از تقصیر و گزند شتم ان ظالم

خلاص می شود پراپیت بناید کرد

فصل یازدهم در بیان گناهانیکه برابر پنج گناه عظیمه اند

لنا مانیکه برابر شتن برجهن اند تفصیل اینها نوشته شد بے موجب و محض بدو رخ
معلم را دشنام بدید و تمت بکند و بید را بدگوید و حقارت بکند و دوست و برادر را
بکشد و شتمنی علوم تعلیم کرده باشد و اقبال نداشته باشد یا امید را نخواهد باشد
و بید و شاتر را که بید انگ است همه را فراموش کند و اگر در خواندن شاتر بید
فراموش شود و معیوب نیست گناه آن کم است و گناهانیکه که ب شراب خوردن برابر اند
چیزها بے نا خوردنی بخورد مثل شیر و شیر و غیر باشد و جزو بے از بید میدانسته باشد
و بگوید که من چهار بید را میدانم و شراب از غرضی که زن حایض خورده است
بخورد باید دانست که کتافه را که شراب خوردن منع است بدین غرض اگر شراب
بخورد گناه شراب خوردن با نماند شود و گناه بید که برابر دزدی طلاست جواهر و
دا و عظام وزن و زمین و ماده گاو و برجهن بزد و امانت برهن واپس ندید و گناهانیکه
برابر گورتلیک است جماع کردن بزن و دوست و زنا بدخت زن اعلی از خود و زنا بخواهر
وزن که چاندل وزن هم قوم و هم بزن و زن پس که عروس باشد گناهانی را که برابر
زدن برجهن است و زردین طلا و خوردن شراب و جماع بزن او است و معلم
گفت از پراپیت بر طرف می شود بخت آنکه اگر از پراپیت دور نماند

داخل پنج گناه عظمی می شود

تفصیل این در پراپیت گورتلیک خواهد شد

اگر از زنا نیکه جماع با نماند است

برضا و زور خودش ببرد بے آند و جمع شوند گناه عظیم برابر مردان نان می شود

فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از عظیمیم که از گناهان صغیره زیاده میشوند

جماع کردن بزنی که نسبت او به پدر و مادر برسد و زن چیت و مرد دوزیکه دزد باشد
سیوره و دوزیکه اعمال صغیره بسیار میگرداند باشد و کشتن شخصی که پناه آورده باشد و کشتن
زن عایض و حامله و گواهی دروغ دادن اگر گناه عظیم کرده باشد و هزار سال در
دوزخ بماند و اگر گناه اوسط که از گناه صغیره بالاتر باشد یک هزار سال در دوزخ بماند
و اگر گناه صغیره کند پانصد سال در دوزخ بماند گناهان عظیم که پنج اند و گناهان اوسط
که از گناهان صغیره بالاتر اند تا اینجا نوشته شد

فصل سیزدهم در گناهان صغیره

و آن بر چند قسم است کشتن باوه گاو و بر اینست شدن و آن شخصی را که بینه که با وقت
مقرر بر زنار نگرفته باشد و بعد از آن زنار گرفته و دزدی یا سواست ملایم و سواست که
برابر طلا باشد از مال برهن براسی آنکه تفصیل این مرد و غیر برهن در صدر نوشته شد
و قرض و پس داده باشد و اداسه دین و یوتا و غیر در گفته نگرفته باشد و جگ گنونه
لازم شده باشد و آنرا نکند و پذیر نفروختن مثل نمک و غیره آنچه در صدر منع کرده
بغیر و کشد و با وجود برادر کلان برادر خود نکند و یا اگر برادر غیر و یا سواست مقرر کرده
قیمت بکشد و مثل آنکه برادر و پدر و غیر برادر تمام عیال را که در آن سر کرده و قیمت بکشد و یا اگر برادر و پدر و غیر برادر تمام عیال را که در آن سر کرده و قیمت بکشد
و زنار کردن بزنی که سواست زن پیردا و کتفا باشد و زنار که برابر زن پیردا و کتفا
باشد آنرا در صدر تفصیل نوشته شد و برادر کلان بعد از کتفا شدن برادر خود
نکند و قرض و اووه اوقات میگذرانند باشد بشرطیکه خلاف آیین مقرر

از دست چینی ساخته اند که گویا بر سر گیاهی و عمارت منافع باشد کشتن زن بر کشتن بر زمین است
 بواسطه آن هر زنیکه باشد یک مکمل دارند کشتن شود و پیش و چهری که ملک نموده باشد
 براسه آنکه هر دو آنها اگر ملک کرده باشند کشتن آنها داخل گناهان اوسط است و
 بخیر با سه ممنوعه اوقات گذر کند چنانچه آخرت قبول نداشته باشد برت لوپ مثل آنکه
 بر قبه چاری جامع کند پس در خمر و غیره و غلامان سل سرب در زمین و جانور مثل گاو
 و غیره در زمین دو قسم دردی اند و دردی اول براسه آنجا شرح کرده نوشت که
 در در زمین اینقدر دین گوته مال پر ایشیت کم باید که در به شود و غیره که ملک نباید کند
 بلکه باید در پسر و پسر و یک بیت نباشد از خانه در بکند و باغ و تالاب به فروشد و کار
 در کسرا با گشت یا چوب زایل کند و گناه زن را که بر خمر مردم کند بالا نوشته شد شخصی که با وجود
 برادر کلان کند شده باشد و ملک نکند یا باین قسم شخص که پیش از برادر کلان کند
 میشود و خمر برود و غل بازی کند سوکوتا و ستاد و پر بخت آنکه گناه آنرا بالا نوشته شد
 برت لوپ مثل آنکه شخصی قرار داده باشد که برگ قبول اول به نیت دیوتا داده
 بعد از آن خواهم خورد و به فراموشی بماند که به نیت دیوتا داده باشد خود بخورد و مادر
 آنکه چیزی مقرر کرده آن فراموش کند و در نیت گناه است که لازم است آید یا
 ایشان باید که دو از رگد مال دیگر اوقات گذارند و نیت ملک کرده ثواب است
 دیگر به به فروش شخصی که چشیده پوره به به ملک نکند و محض نام خود را برده محام
 طبع کند چنانچه زنایکه شراب خورده باشند جماع کند و بتدریج را خوانده باشد و ترک آن
 کند و آتش اگر بود و آتش سمارت سایر ترک کند پیش آن کند و در باب دیگر از تعلیم
 نمودن کند که در گفته اند باینار و خوش متعل باشد از مردم تعلیم و خوشان که با خبر باشند خبر از خود به
 فردضن سخن محام و غیره و اعمال جنگ درخت سبز و برده و همیشه باز و از رگد
 نان مال سپه کرده اوقات گذر کند و مثل طوایف بولیان و غیره مال آنرا از
 گرفته اوقات گذر کند و جایز است اوقات گذر کند مثل میاد و باهی گیر و تصا
 و غیره با و در تیر آدم طبع کرده باشد و از حاصل کرده وقت گذراند و ساختن جواره

و اگر کسی از حال او استفسار نماید حقیقت کشتن بر همین مذکور را قسم را واقعی بگوید نه بیشتر
 و دوازده سال تیر تبه به تیر تبه زیارت کنان بگردد و اگر کسی بر همین مذکور نیابد سر و گردن بر همین
 گرفت بگردد و گانه سر و دست و چوب که نگاه میدارد بر سر خوردن طعام نیست بلکه
 بر سر علایات این فعل است و بر او گدائی گرفتن طرف گلی شکسته نگاه دارد سر و گوش کوزه
 که از گل باشد شکسته بپارد آن کوزه را بر او گدائی بگیرد و در پی نماز و صحرای مسکن بگیرد و اگر صحرای
 در نزدیکی دیه یا نزدیکی ماده گاوان و عابدان که بیرون دیه بوده باشند آرام بگیرد و بگوید
 آزار ندهد و جاندار را بملک نکشد و سر را همیشه تراشیده باشد یا موسی سر نگاه دارد
 مطلق نه تراشید یا ز چرمی مثل کس بر سر پوشش نگاه دارد و زیاده بر مفت خانه
 گدائی نکند بخانه متحولان که لباس شیرین و چوب خواهند داد بر سر گدائی نرود و نه غایب
 چهار برهن برهن چپ شمشیر شود باشد گدائی بکشد یا ز کوزه نرود و نه در پیش راه بپارد و بگوید قاتل برهن می باشد گدائی قاتل
 تواند کرد بر سر گدائی طلبیدن به آبادی نرود و غسل و گوشت نخورد و بوسه خوش نه بود و حیاط
 و تسبیح پوشد و او را بید نکند و دروغن بر بدن نمالد و بر منته باشد بر سر دفع باران
 و گز باد سه یا چهار بر سر نگاه دارد و غضب و حرص و شهوت و آمیزش با قبیل و خلق
 و خوشحالی و تماشا و سرود و رقاصی و بدگفتن و پیراس ترک کند و آنچه بر سر بر چهارمی
 منع است آنرا ترک نکند و بگوید و سنجید و خا باده باشد بر سر آنکه سنجید عیار بر سر گدائی نرود
 است اگر سنجید عیار نکند میج کرد کار افع می بخشد و بیفایده است و نه مثل برهن برهن
 نادانسته و بی نصیب برهن را کشته باشد دوازده سال بر یک روش بگذراند و اگر دو برهن
 کشته باشد بخت و چهار سال اگر سه برهن کشته باشد چهل و نه سال بدین شرط بیشتر
 و اگر چهار برهن کشته باشد پاک شدن او ممکن نیست از هر کدام پنج گناه عظیمه اگر کسی را
 چهار بار بکشد پاک شدن محال است و شخصی که آن قاتل برهن را حمایت کرده باشد سه سال
 بدین ترتیب آواره کشته بگردد و باید دانست که هر کس که حاجی گن بکار باشد او
 ربع کم برابر پراشت اهل آن گناه پراشت بکشد و اگر شخصی که بر سر
 کشتن دشمن خود یا سوغتن و بیست فرستاده باشد و آن شخص رفته آن کار را

کرده و در اینجا به قصد شخص بر همین گشته شد یا در آن وقت شخصیکه فرستاده بود باید که
 پیش سال برایش بگفته آن شخص که رفته این کار کرده است و از ده سال بر پیش
 خواهد کرد و شخصیکه بپس و مشورت آن شخص را بر سر سوختن و بپس یا قتل جاسوسی که بالا
 نوشته شد مردم تعیین کرده باشند و اینجا بر همین گشته شده است چنانچه سال برایش بگفته
 و اگر شخصی بر همین را در ششام داده و او را دیگر از آن رسانیده و شخصیکه ششام داده و بعدش
 آن بود که بر همین گشته شود و در اینجا بر همین خود را گشت باید که آن عالم سه سال بر همین
 نوشته شد برایش بگفته و اگر سه سال برایش بگفته در سرستی قدیم که کور کیفیت است و بر
 او که مشهور است غسل بگفته از گناهان خلاص شود و اگر بر همین گناه شخصی که در آن ششام
 باید و او آن شخص ششام و در اینجا بر همین خود را گشت و آن شخص که آن گشت برایش بگفته
 باید که سر در پیش را شنیده و داخل در کرده و بعد از ده سال در زیارت تیرتیه صرف نماید
 در قیاس نشسته و گناه خود را و دشتی و چهار و نیم ماه در برایش بگفته و اگر قیاس
 بر همین که گوید که خوب کردی او نیز قدری برایش بگفته و اگر از سیکه نادانسته
 بر همین به قتل رسیده و بدان شخص یک بر همین زهر خورده و مرد پس در برایش و از ده سال
 از هر دو گناه پاک شده شود و خود سال و بر اگر بر همین را دانسته بگفته نصف برایش
 بگفته تا پاسی از شب که بشتاد سال باشد و خود دانسته که تا زده سال شده باشد
 تا پانزده سال عمر داشته باشد و زن و بیار اگر دانسته بر همین را بگفته نصف برایش
 بگفته و از نصف برایش شش سال است و بقول بعضی خورده سال از پنج سال تا زده سال
 عمر داشته باشد و اگر زن در ده ساله سالگی بر همین را بگفته سال برایش بگفته و خود سال
 که هنوز با زده سال باشد اگر بر همین را بگفته سه سال برایش بگفته و قبول سنگه که شش عمر
 خورده سال که از پنج سال تا زده سال عمر داشته باشد و پانزده سال و بیار و برایش بگفته پنج ساله
 نشود و برایش بگفته و گناه و جسد مانده هیچ لازم نیست اگر کسی در جنگ کشته شود
 باشد هنوز با زده سال باشد اگر بر همین را بگفته سال برایش بگفته و قبول سنگه که شش عمر
 که از دست او نادانسته بر همین که بگفته بگفته بگفته باید که خبر را و گاو بر میان

از گناه خلاص میشود و جگ نکنده ترک ند بد کلیه آنکه بر همین راد در هیچ آشرم نباید کشت
 اگر بعد از قتل نمودن بر همین که در نادانستی کشته باشد دوازده سال در صحرای بود چنانچه
 بالانوشته شد اوقات بسر بردوشد و شصت ماهه گاو به بر بهمان خیرت بدد از
 گناهان پاک می شود و براس آنکه بر اجابت نام روزه ایست که براس هر روز دوازده
 روز میگذرد و در دوازده سال شصت و شصت پر اجابت میسر است در برابر هر پر اجابت
 یک ماهه گاو مقرر نموده اگر ماهه گاو نباشد سر ماهه گاو و یکرو پی که جمله شصت و شصت
 رو پی باشد بدو اگر کم نباعث باشد نیم رو پی سر ماهه گاو و قرار داده یکصد و هشتاد و چهار
 بدو و اگر کم بر همین که اگر چارچ و معلوم باشد نداشت کشته دوازده سال پر ایشت یکصد و
 پر ایشت نهار ماهه گاو بدو و اگر کم براس پر ایشت دوازده سال بر ماهه باشد بعد از چند
 سجا س برسد که بر همین راد اینجا میکشته باشند و این گنگار و دیده خود را در تملک انداخته
 بر همین اخلاص بکند همانوقت از گناه قتل بر همین خلاص میشود و یا در جای که دوازده ماهه گاو
 میکشته باشند و آن گنگار تلاش کرده اینهمه ماهه گاو و آن را خلاص کند همانوقت خلاص شد
 دیگر پر ایشت نباید کرد اگر گنگار مذکور که بجهت پر ایشت بر ماهه باشد هر شخصیکه انوشته میگردد
 کرده غسل سیکرده باشد غسل بکند پاک میشود و دیگر او را پر ایشت نباید کرد و اگر در خلاص کردن بر
 از جنگ شیر و غیره یا در بایند ماهه گاو قاتل بر همین که پر ایشت میکند کشته شود و این بر همین
 یا ماهه گاو آن خلاص شوند قاتل مذکور کشته شود نجات می یابد اگر قاتل بر همین بر غیره که بیماری
 برص غیره مثال آنکه امید به شدن ندارد و گرفتار باشد از خرچ کرده یا بروش و دیگر علاج کرده
 از این مرض خلاص سازد از گناهان پاک میشود و اگر تمامی مال بر همین راد از دزدان س برده
 باشند قاتل مذکور آن مال را خلاص کرد از گناهان پاک می شود و اگر قاتل
 بر همین کشته شود فدا نماز خما عفت خورده باشد بعد از علاج به شد
 درین صورت نیز پاک می شود و فدا ماعد و دزدان باید که س باشد
 یا بیشتر اگر تا دوز باشد حساب نیست و بر میان تو بعد
 پر ایشت شخصی که بر همین راد انوشته باشد باید که

متر حتر خوانده خود را در آتش بسوزد و متر نیست که اول نام موسی بخورد نام شتون
 بخورد نام خون بخورد نام آب منی برده هر بار سوا سوا یا میگفته باشد درین ترتیب اگر بسوزد
 از گناهان پاک می شود و اگر آگهی تری بسبب کشتن بر همین تپت پریشیت بکشد از سه آتش
 آگهی تری که در آب خیزد از آتش را دور همانجا که هست خاموش کند و اگر آگهی تری نکند
 بر آتش پریشیت برود پس از آگهی تری میگردیده باشد و اگر آگهی تری بر همین زادان کشته
 باشد در آتش حوض آگهی تری خود را بسوزد و اگر شخصی که دانسته بر همین رگشته باشد خود را
 در آتش بسوزد و ترک آب و طعام داده خود را بکشد درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل
 بر همین خود را از کوه یا بلندی دیگر بخیزد درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل بر همین
 در جای که جنگ برافروخته میگردیده باشد رفته میان صحرای خیمه بر او برسد بمیرد
 کشته شود خلاص می شود و اگر خود را از بلندی کوه انداخته بکشد بران صورت هم پاک
 می شود و اگر کشته نشود زخم بزرگ خورده در میان افتاد و بسلاج کردن برشته درین
 صورت نیز از گناهان خلاص می شود و این قسم پریشیت را که در جنگ رفته بمیرد اگر خیر
 برضای خود خواهد بکشد تا مار آید را نباید که بدین روش حکم بکند و اگر از دست آید بزرگ
 و عمده بر همین کشته شود باید که آتش میسوزد و جگ یا پریشیت جگ یا بشو جگ یا بر
 جگ یا بر سیت جگ بکشد خلاص شود و از هر چهار برین هر کدام که بر همین عمده را بکشد
 باید که خود را در آتش بسوزد باز میگوید که اگر راجه بر همین رگشته باشد آتش میسوزد و جگ
 بکشد و اگر نادانسته کشته باشد در جای که دوازده سال آواره بایستد که سو جگ بکشد
 و در صورت نه سال انبخت جگ بکشد و در صورت شش سال سو جگ بکشد
 و در صورت چهار سال بر سیت جگ بکشد و در صورت سه سال بر سیت جگ بکشد
 اگر بر همین که چهار بید میماند باشد و نادان باشد و بر همین حامل را نادانسته کشته باشد
 باید که در صحرای رفته سه بار هر چهار سید بخواند بعد از آن در بایستد سترستی و میم که
 در نزدیکی کوه کعبه است رفته غل بکشد و در نیت نصف خوراک میخورد باشد درین
 صورت از گناهان پاک می شود و اگر بر همین فاضل و عابد و اناسی هر چهار بید و علوم و عمل بر

جاهل را نادانسته کشته باشد باید که یک بر همین فاضل و عابد و قبیله دار و اطلبیده
 خوراک و پوشاک او با قبیلگیانش تار و یک آن بر همین بکند و بر این قیاس حساب کرده باید
 بدین صورت نیز پاک سست شود تا با بر همین که این خیرات میگیرد و باید که جنگ سوار می کند
 تا گنگار نشود و قول پر اسر کیشتر آنکه بر همین فاضل روانه هر چهار سید بر همین جاهل را
 نادانسته کشته باشد باید که سر و پا برهنه گردانی کنان و اعمال قبیله خود را گفته گفته تا
 سبقت بندد و را بیشتر رفته در آب دریا شور غسل کرده مراجعت نماید و بجای خود رسید
 به بر همینان خیرات و طعام خورانیده پوشاک و صدقه داده بر ضایع آن بر همینان
 بخانه خود بیاورد و برین صورت پاک می شود و قول منور کیشتر آنست که اگر بر همین جاهل منقول
 برهنه را که چیت و مردود باشد نادانسته بکشد باید که یک سال روزه که چیه بداند و برین
 بخوابد و هر روز سه بار غسل کند و اعمال خود را ذکر کنان بگرداند و از زکده بخور و زیارت
 تیرتمه یا عیسی که باشد و در کوه و صحرا بگردد و در وقت نشستن و برخاستن به نشیند
 و بعد از پوره شدن یک سال غلا و جو هر روز زمین و غسل و روغن به زمار و در بد آنوقت
 پاک می شود و بشیر طبع مقبول محض براسه نام یا ذات بر همین باشد و اعمال لطیفی بجز
 نباشد و اگر کسی در خاطر کشتن بر همین یا بر زبان قتل نمودن بر همین ذکر کرده باشد باید که
 دو روزه شبان روز سواست آن چیز که نخورد و دوازده شبان روز دیگر هیچ نخورد و بعد
 از آنکه بخت و چهار روز درین صورت بگذشت پاک می شود و اگر بر همین یعنی را کسی
 نادانسته بکشد آنچه در کشتن شود باید که بکشد و یک چاندین یا دو پرک بکشد و اگر بر
 دانسته کشته باشد باید که هفت روزی که دریا می شور پیوسته است رفته سه روز بر
 دران غسل کند و هر سه روز روزه بدارد تا پاک شود و از ابتدا می قتل بر همین خواه
 دانسته خواه نادانسته قتل کرده باشد نوشته شد آنست که بر همین بر همین را
 کشته باشد اگر چهری بر همین را کشته باشد در هر صورت براسه آن کار برین
 باید کرد چهری از آن چهارم حصه کم کند و بر همین تربیت اگر آن عمل از پیش
 سر زده باشد آنچه بر همین را باید کرد و نصف آن کم بکند و بهمان

کرده باشد آنچه بر زمین را باید کرد چهارم حصه آنرا باید کرد و شش سال آنکه اگر بر زمین محبت
 کار سه دوازده سال پراشیت بکند همان کار چتر می نه سال و بیش شش سال
 و شود سه سال پراشیت بکند و مورد ها و سکت همان کار سال پراشیت بکند
 پراشیت براسه پرت لوم از شود و کمتر قیاس باید کرد بقول انکار کثیر گر مست
 یک سال پراشیت بکند و بر پنجاری که عمرش از شانزده سال گذشته باشد باید که
 دو پراشیت بکند و بان پست سه پراشیت بکند و سیاسی چهار پراشیت بکند و محبت
 آنکه چنانچه براسه هر کدام غسل و غیره اعمال به ترتیب زیاد است همان قسم
 باید که پراشیت نیز بسیار بکند و اگر بر پنجاری شانزده ساله شده باشد باید که نصف
 پراشیت گرفت بکند و لوم باریت رکبشتر آنکه شخصی که پراشیت بکند و بیش از آنکه
 پراشیت نوره نشود او بمیرد پس محض ببردن شتر الیکه در پراشیت مقصد راست اگر بمیرد
 پاک شود و اگر چتر می یا بیش جگ میکرده باشد و کسے آنرا را بکشد گناه او برابر
 به قتل بر زمین است محل هر چهار برن را اگر کسے بنید از عذاب قتل آدم همان
 برن است اگر زن بر زمین را که از قتل آنرا رکبشتر باشد کسے بکشد برابر قتل
 بر زمین است و اگر شخصی زنی را که همراه شوهرش تکلیف یوم جگ کرده باشد بکشد
 برابر قتل بر زمین است و زن حایض و حامله هر برن را کسے بکشد عذاب قتل
 همان برن است اگر زن حیض دیده بر زمین را یا بوقتی که از آن حیض اگر حملدار باشد
 بتراید کسے بکشد برابر قتل بر زمین است براسه هر کدام که برابر قتل بر زمین نوشته
 شد اگر نادانسته کرده باشد دوازده سال پراشیت بکند و اگر دانسته کشته
 باشد و به نیت آنکه بت چهار سال باشد پراشیت باید کرد بقول بعضی جاها
 که برابر قتل بر زمین نوشته است اگر نادانسته کرده شش سال و اگر دانسته
 دوازده سال پراشیت کند کمی و زیاده فی سال پراشیت بکند براسه
 هر برن هر کار چنانچه صاحب نوشته شده از آنجا با قیاس باید
 کرد و اگر گواهی دروغ بدید یا به پیروا دستا و مسلم خود را از هر برن که باشد

بکشد یا امانت برهن از قسم طلا بگذارد و این نذر میاراد و حقیقی را بکشد برابر قتل برهن است
و اگر براسه کشتن شخصی یراق برداشته باشد یا انداخته کارگر شده باشد یا براسه قتل شخصی
رفته باشد و مجال کشتن غیافت در هر صورت هر را یثیبت بعد از کشتن آن شخص لازم می باشد
بکشد برایشیبت عذاب قتل برهن آن شخص را میخواست بکشد دیده مطابق برن قرار دهد و بنا بر
درین قسم پریشیبت از آن پریشیبت سابق چهارم حصه کم بکشد مثلاً در صورت دوازده سال بدال
بکشد آئین پریشیبت قتل برهن با تمام رسیده

فصل پانزدهم در بیان پریشیبت شراب خوردن

اگر برهن دانسته شراب آسرا خورده باشد باید که شراب سیر آب و روغن زرد و شاش و شیر
نار و گاو باجم آمیخته بوشاند و فیکه آتش بشود بخورد و بمیرد تا پاک شود و در وقت خوردن این
جوشانده غسل کرده پارچه تر باید پوشید و ظرفیکه در جوشانده میجوشاند از من باشد یا از
غایب اگر سیر کبار خورده باشد این قسم بکشد و اگر کمر خورده باشد اینچنین باید کرد و سیر آنرا
گویند که از غله سازند و دیار زده قسم است شراب کبکله و شراب انگور و شراب حبه
و شراب خرما و شراب تازی که از درخت نار می شود و شراب شیر و شکر و شراب عل
و شراب اشیا می درخت و شراب رزم و شراب سبزی و شراب بار کبیل برهن
جسب اقسام شراب منع است و بختی می و بیش که شراب غله باشد منع است
و یازده شراب مدیه به بختی می مباح است سیری مایس درین باب گفته
که من سیری کش دار جن را اگر شراب خورده و مست دیده ایم بختی می و بیش
اگر قصد او دانسته شراب بخورد بر آنف گناه لازم نمی آید شراب قندی
و علی برابر شراب سیر است شراب مدو و مدو او او گوشت و غله
به نیت حقیقه و راجحس و شایع به برهن را باید که نگیرد و بخورد پس برهن
اگر از نار گرفت باشد و خور برهن هر چند خورده باشد باید که شراب بخورد و بختی می و

پیش اگر شراب قندی و غلی که برابر است بخورند بهتر است اگر پس شازده ساله
 برهن نادانسته شراب شیر بخورده ساله پرالیتخت بکند و اگر پس مذکور دانسته شراب
 بخورد شش سال پرالیتخت بکند و اگر برهن شش و ساله شراب بخورد و یا برهن بیار عاجز
 بجهت علاج شد بخورد و برابر پس یازده ساله حکم باید کرد و هر چند از پس خاله
 باز خواست نباید کرد و اما براسه پس شراب منع نمائیش اگر پنج ساله پس برهن نادانسته
 شراب بخورد پیر یا مادر یا برادر کمان که چپه عیوض پس مذکور بجهت هر که چپه سه ماهه
 بکند شود و را هر دوازده قسم که شراب سرد و ده باشد جایز است اگر برهن نادانسته
 شیر بخورد باید که بروش فاقل برهن دوازده سال پرالیتخت بکند و اما سه شب یکبار
 بکند یا خنک شش بخورد و پوشش دوازده سال سواسه پوست درخت خیره دیگر باشد
 و موسه سرنگا در دوازده تی چند خیره درین محال براسه آنست که در آنجا کار گرفته
 میگردد و در اینجا آن نیست قول منور که بیشتر آنست که اگر نادانسته برهن شراب سه
 برده برهن بیرون انداخته باید که سه سال سواسه عصاره بکند و رنگی برنج مع خیره
 بخورد و آن خرداک هر روز یکبار بخورد پس در سه سال پاک می شود احتیاج پرالیتخت
 دوازده سال نیست شراب سرد و رفته نادانسته بخورد و بجای آب یا دیگر چینه
 خورده باید که سه برده برهن بیرون اندازد و بعد از آن پرالیتخت بکند تا سه سال و قدری
 پنج چینه ماده گا و که شیر و جغات و روغن زرد و شاشه و سرگین باشد هر روز بخورد
 باشد و اگر برهن آنقدر خیرات که در قتل برهن گفته شد بد از گناه خوردن شراب شیرانی شود
 و اما اگر برهنیت یک بکند برابر پرالیتخت سه سال میشود عیوض سه سال بطوریکه با برهن
 شراب سرد و نه برده برهن انداخته اند مقرر کرد و در اینجا براسه خوردن نه ماه و براسه
 شش و ساله یکیم سال مقرر کرده و اگر برهن جای هیچ خیره سواسه شراب به نمی شود بجهت شراب
 یا در قندی و غلی بخورد باید که بعد از نه شدن چاندرا این براسه سرد و براسه قندی
 و براسه غلی تیت که چپه بکند اگر قطره شراب شیر چهری افتاده خشک شده باشد و برهن
 نادانسته از بخورد باید که چوتن دوزار از سر نو بگیرد و اگر برهن از طرف شراب سرد و تیت که آن طرف خشک

شده باشد آب بخورد و آن آب تمام شب در آن ظرف مانده باشد باید که تا پنج روز
روغن یا مسکه لوسی بخورد تا پاک شود و اگر بر همین ماندانسته و بخورد باید که از سر نو زنا را بکشد
و اگر غایله و بول ماندانسته بخورد باشد همین حکم است تا ماندانسته زنا را بگیرد که دل
ناله روز و روزه هفت مرتبه قدر سه شیر آب میخورد باشد بعد از آن زنا را بگیرد و تیب
زنا را گرفت نیست در میان بیهوشی که حال مقرر عیال ندانده به نشیند و منتظر حرم زنا را بکشد
زنا را پوشانند بعد از گاتیر می تعلیم کند اگر بر همین دانسته شراب مدو خورده است باید که اگر چه
وانت که چید بکند و روغن بخورد و بعد از آن بپوشد و بگوید تشنگی که بیشتر نماید این رو
سرت جگ بکند و اگر شراب مدو را بر همین ماندانسته خورد تا با بکشد و از دین بریدن انداخت
باید که ششماه شبانه روز بر سر بکشد و چوب لودی و جیل و دحا که و دحا که جوشانند آن
آب بخورد و زنا را از سر نو بگیرد و اگر بر همین دانسته بر ملا کند بخورد پس مدو و روغن و آب شسته
و شیر آده گاو در ظرف مس از آتش جوشانیده اگر با گرم بخورد و بمیرد تا پاک شود و اگر دانسته
از آن ظرف آب خورده باشد چوب کیله و جیل و دحا که و دحا که جوشانیده تا سه روز
این قسم آب بخورد تا پاک شود و اگر اندک از ظرف مدو دانسته بر همین آب بخورد باید که تا
دوازده روز بر همین در شیر آده گاو جوشانیده آب آن شیر بخورد تا پاک شود و اگر زن بر همین
سرا بخورد و سنگ ماده یا خرماده یا شغال ماده میشود و برن چهره می و پیش را منع نیست و زنان
آنها نیز جایز است و براسه زنان شود و شراب منع نیست براسه هر مرد و در هر صورت
براسه سر آده آنچه که پراشیت مقرر شده در همان صورت براسه زنان بر همین نصف
آن پراشیت مقرر است که دیکه گناه آنها را بر سر باشد پراشیت سر خوردن باید و نصف پراشیت

شراب نام شده

فصل شانزدهم در پراشیت و زوی طلاء

اگر تازه شعله ای از آن بر قدر که باشد زنا را بر همین زد و پاک بکشد و بگوید تشنگی که بیشتر نماید این روغن بخورد و اگر زن بر همین سر آده آنچه که پراشیت مقرر شده در همان صورت براسه زنان بر همین نصف آن پراشیت مقرر است که دیکه گناه آنها را بر سر باشد پراشیت سر خوردن باید و نصف پراشیت

بضرب بهان موسی یکشد پاک می شود و اگر گشته شد زنده ماند درین صورت نیز
پاک می شود و اگر موسی نگیرد شمشیر بر دوزخ نماند از آهمن ساخته گرفته
برود القصد آنچنان حرب بود که بضر بهان جان بدید قول شکسته رکعته است
که دزد طلاس برهنه موسی آهمن زد دست گرفته پیش راجبه برود و اعمال
بقیم خود فاسر کرده قتل خود را خواست نماید و اگر راجبه موسی را گرفته
بهان موسی او را کشت خلاص می شود و نهائش زیاده بر یک ضرب گشته
نشود زنده ماند درین صورت نیز پاک می شود و اگر راجبه بان دزد نزد ظاهر
کنند راجبه عذاب می شود آن دزد از گناهان پاک می شود و دزد از چهار
برن هر کدام که خواهد شد تا عده همین است راجبه را باید که اگر دزد از قوم تهر
باشد آنرا نکشد اگر نکشد برهن پاک می شود و برهن از ریاضت نیز پاک می شود
تا با این قسم برایش چیت که موسی گرفته بر اسے کشق برود و در صورتی باید کرد
که طلاس برهن دانسته بدزد و دشانزده ماشه سابق که آنرا سو برن گویند بخون
حال ده ماشه می شود بیان دستور وزن سابق اول رج است که
در میان سوار است که در دیوار سقف خاسته باشد و شعاع آفتاب از ان
ممودار می شود از هشت رج یک لچھیا می شود و از سه لچھیا یکدانہ خزل
می شود و از سه خزل یکدانہ سر سف زر میشود و از شمش دانہ سر سف یک
میشود و از سه جو یک بدو می شود و از پنج بدو یک کیل می شود که آنرا سرخ
میگویند از پنج سرخ یک ماشه می شود و شانزده ماشه را یک سو برن گویند
بدین جاب شانزده ماشه مشا، سرخ میشود بدستور حال از مشا، سرخ ده ماشه
می شود و اگر از شانزده ماشه کم دزدیده باشد بر اسے آن نباید مرد اگر یک سرخ
طلا دزدیده باشد پرایام کیفیت برای لچھیا سه پرایام کند برای خزل چهار پرایام کند برای یکدانہ
سرخ هشت هزار بار کاثر می خواند برای مقدار یک بدو دزدۀ روزۀ مبارک نخورد برای یک سرخ شانزده
کر چه کند برای یکدانہ شمشاد و کاو بخورد اگر قدری کم از یک بدن که شمشاد داشته باشد بدو یکسال بخورد زیادتر از شمشاد

اگر دانسته و زودیده باشد قبالب تہی کردن پاک سے شود و اگر نادانستہ و زودیدہ باشد
 دو از دہ سال پرایشچت بکند پرایشچت ہمانست کہ در قتل برہمن در صورت نادانستہ کشتن
 نوشتہ اند اگر بزرگ از شانزدہ ہاشم کم و زودیدہ باشد باید کہ قالب تہی کند تا پاک شود
 بصاحب مال رسانیدہ پرایشچت باید کرد و یا بزرگ بر آن برآجہ باید داد اگر دزد طلار را راجہ از
 رحم دل نکشتہ او خواهد کہ بمیرد باید کہ روغن و سرگن مادہ گاو بر بدن مالیدہ خود را آتش
 بسوزد تا پاک شود و اما این روش و ستقہ بکند کہ طلا معلم و مشر و تری و گن ہوتری و زودیدہ
 باشد و اگر از این قسم دزد بشخصہ کہ اشو میہ جگ کردہ باشد جہرہ شدہ غل بکند پاک
 سے شود و اگر جگ اشو میہ جگ گو سو بکند خلاص سے شود و اگر نادانستہ طلا
 دزدیدہ باشد برابر خود وزن طلا کرد و خیرات بکند خلاص و پاک سے شود و اگر طلا سے
 عمل کیمیا گری کہ از مس سے سازند و زودیدہ باشد براسے او قالب تہی
 نباید کرد و دو از دہ سالہ پرایشچت بجائے باید آورد اگر در دل و زودیدن طلا بگزارد
 شباز و زمخورد و پرا نیام بکند تا پاک شود اگر براسے دزدیدن طلا را ہی شدہ
 باشد فاما نہ و زودیدہ کہ چھہ دو از دہ روز بکند و صبح بخورد تا پاک شود و اگر مسمول
 طلار نادانستہ و زودیدہ باشد فاما آلفدر مال نزارد کہ برابر خود وزن کردہ خیرات بدہ
 و از مضعف ریاضت پرایشچت دو از دہ سال نخے تواند کرد و باید کہ یک برہمن را
 طلبیدہ خوراک او و قبیلہ اش تا وقتیکہ زلیست برہمن مذکور کن باشد تخیندہ کز وہ یا بدہ
 بدین صورت پاک سے شود اگر از مال برہمن جاہل طلا دزدیدہ باشد نہ سال پرایشچت
 اگر از مال برہمن جاہل شخصیکہ ضعیف باشد و براسے قوت عیال و قبیلہ محتاج باشد بزد
 باید کہ شش سال پرایشچت بکند اگر شخصہ طلا دزدیدہ و ہمان وقت پشیمان شدہ بے طلب
 طلا بصاحب مال واپس داد باید کہ سہ سالہ پرایشچت بکند و ہر روز یکبار در پیر چارم
 خوراک سے خورہ باشد وراقالب تہی کردن و پرایشچت دو از دہ سال نمودن
 احتیاج نیست اگر از برہمن مالے ظروف نقرہ و مس و امثال آن خریدند و از دہ
 سہو طلا در آن داخل شدہ آمدہ شخصیکہ گرفتہ است آنرا تصرف نمود پرایشچت لازم است

این هم از جمله دزدی نادانسته است دزدیدن اسب و جواهر و آدم و آوده گاو و سگ
گفته اند که برابر دزدی طلا است پراشیخت آن نصف پراشیخت طلا تر از یا خدو و هر صورت
اینچه نوشته شد در همان صورت آن اخیاس نصف باید دانست و براسه پیر و خور و مال
وزن نیز نصف پراشیخت باید دانست اگر از مال بر همین تانه گدیان گفته بدزد
یک چنان در این بخت و اگر از ده گدیان تا یک صد بدزد و دو چند کند و اگر
و اگر از صد تا هزار گدیان فقره بدزد و سه چنان در این بکند و از هزار بالا هر قدر که فقره بدزد
برابر دزدی طلا باید دانست مقدار وزن گدیان آن است که چهل و هشت سرخ باشد
سوا سه طلا و فقره از فلذات و دیگر هر چه از مال بر همین جواهر بدزد و آن برت پاک
بکند اگر غلبه بر همین بدزد و هر چه باید کرد و اگر بکند بر همین بدزد و چنان در این بکند اگر از مال
بر همین جواهر بدزد و از هزار گدیان زیاد باشد پس چنانچه سابق نوشته شد از پراشیخت
دزدی طلا نصف پراشیخت بکند این پراشیخت دزدی تمام شد

فصل مقدم در بیان پراشیخت گور تلک

باید که تخت از آهن بسیار و صورت زن نیز از آهن یا از گل راست کند بعد هر دو را در
آتش گرم کن و بآن زن آهنی گرم بر تخت مذکور بخوابد تا سوخته خاک تر شود از گدیان آنجا
باید و اگر تواند که حقیق خود را بریده و به نیرت که با من مغرب و جنوب باشد آغذه برود
که هلاک شود و اگر دیوار یا چیزی دیگر در راه مایل شود چنانجا افتاده بهر دور وقت موافق
باید این چنین افعال قبیح خود را بر مردم ظاهر سازد و قول بکشد که بیشتر آنکه در وقت
سرخش برشته برشته و غنیمت یافته بود و قول بکشد که خدای عز و جل بر او ایستاده که از این قسم که جراته گیرد
و براسه موافق حکم کند **تفصیل** هر و میکه آنرا گور تلک میگویند
مادر و پدر و آچار و جیسید و معلم که علم هر قسم تعلیم که باشد و برادر و کلاق شخصی که بگدیان
و شخصی که براسه خوردن بدید اگر از زمان آن مردم که نوشته جماع بکند باید که بهر صورت

خود را بسوزد یا الت تناسل با خستین بریده هلاک شود تا از گناهان پاک شود زن پس از چارچ
 وزن یکسر عروس باشد وزن شکمه که مرید باشد همین حکم دارد که نوشته شد براسه هر جای
 برن در اینجا حکم برابر است اگر بمادر حقیقی نادر باشد خواه دانسته و بدگران دانسته این
 اعمال کند تا خود را نکند پاک سخته شود بمادر نسبتی که خودش از شکم آن متولد شده باشد
 و آن مادر نسبتی هم برن باشد اگر دانسته این عمل کرده باشد تا خود را بسوزد و خلاص شود
 و اگر بمادر نسبتی که هم برن نباشد نادر دانسته این عمل کند پراشتیت و دوازده سال بطریق
 در قتل بر همین نوشته شد بکند اگر پس بر همین که از شکم دختر برین متولد شده از زنان پدر خود
 این شکم آن زنان دختر شود و باشد نادر دانسته عمل قبیح بکند تا سه سال پراشتیت بکند
 و اگر برین متولد آن زن بد فعل باشد نادر دانسته این عمل کند باید که تا سه ماه چاند این
 بکند و سید بخواند تا پاک شود و زن آن دختر حقیقی باشد بخوابد بر بخت آچار
 نادر دانسته عمل قبیح بکند باید که سه سال پراشتیت بکند اگر دانسته کرده باشد خود را بسوزد
 هلاک نکند خلاص سخته شود و همچنان بکند تا نام برده براسه مردان منع کرده شد اگر با هم
 عمل بد کند پراشتیت که براسه آن بیان شود شد همان طور براسه زنان باید دانست
 و اگر زنان بر زن خود فرسته این قسم عملها که نوشته شد بکند در هر صورت آنچه مردان
 باید کرده آنها خود بکند یعنی در صورت دانسته کردن خود را بکشد و اگر نادر دانسته این
 عمل میزد و پراشتیت بکند نصف برابر مردان پراشتیت بکند یعنی در صورت دوازده سال
 شش سال پراشتیت بکند و اگر بر وجه دوست و برن این زن زنان قبیل
 مادر و پدر زن که چاندال زنان گویند خود وزن پسر عمالا وزن مامون و خواهر و دختر خود
 و دختر آچار دانسته زن نکند نه سال پراشتیت بکند اگر دانسته این عمل کرده باشد هلاک نکند
 که کرده تا خود را بسوزد هلاک نکند خلاص و پاک سخته شود و اگر بر زنان چاندال شوهر چیتا و سوت
 و بی عکال بکند و آمو گو جماع بکند همین قسم حکم است که در باب دوازده قسم زنان
 بالایی همین نوشته شد قول منور کثیر است که اگر برین چاندال یکبار دانسته جماع بکند
 بکند و سال پراشتیت بکند و اگر برین بکند چاندال می شود باید که خود را بسوزد و اگر نادر دانسته برین چاندال

جماع بکند تا دوازده سال پریشت بکند و اگر پیش از زمان سلیا پیدا و قصاب و زنی که پیش از کتختی حیض
 دیده باشد و زمان حیض و قبیله خود و زنی که مسلمان یکبار جماع بکند یا از خانه چاندال
 نداشت جماع بخورد و چاندال این بکند و اگر زن زمان نکود و در یک شب یکبار دانسته جماع کرده
 باشد یک سال برت کر چه نگار دارد و اگر در یک شب دانسته مکر جماع کرده باشد سه سال
 پریشت بکند و اگر دانسته اینکار مکر کرده باشد باید که خود را سوخته ملاک بکند و اگر نداشت انگار
 کرده باشد دوازده سال پریشت بکند و در باب فعل قبیله که مادر و خواهر و خرد و عروس بکند مکر سلیا
 که از گناهان کبیره است و آتش باید سوخت تا از گناه پاک شود و اگر دانسته بقصد زنا
 پیش زن مسلمان یا زن را به بکشد یا چاندال یا شاگرد عروس خواهر و زوجه دوست و عمو
 و خالا و زن مامون و زن گرو خود و زن فرزند و زن معلم و زن تبت و زنی که چاه گرفته
 مانده باشد و زنی که سنیا سی و نیکه که امانت سپرده باشد برود بعد از رسیدن
 آن مکان از صورت حال خبردار شد و ناکند و برخاسته نزد و یکماه برت چاندال این
 بکند تا پاک شود و براسه اینقدر گناه زیاده برین پریشت لازم نیست و اگر این زمان که جماع
 با آنها منع کردند بد فعل را اینند باشند نادانسته یکبار جماع بکند کینال پریشت بکند و صورت
 دانسته جماع کردن همان حکم است که با بجا نوشته شد اگر پیش گویر کسی بنا بر زنا دانسته
 باشد باز آن شخص بآن بیست یا زنا بکند حکم گور تلک است آنچه در باب جماع کردن پیش
 قبل ازین نوشته شد و اینجا نیز حکم همانست اگر کسی از دوسه دیگر سحر در احکام پریشت
 بزرگ پریشت سهل ظاهر سازد باید دانست که آن حکم گناه سهل خواهد بود و این پریشت تلک نام دارد

فصل نهم در بیان پریشت شخصی که رفیق این چهار کس باشد
قاتل برین طلا و برین شرب و گور تلک را باید دانست

تخصیکه یکسال همراه یک ازین چهار کس باشد و همراه بخورد و بعد از یکسال او هم صاحب
 همان حال می شود و بر کس که همراه هر قسم تبت مانده باشد همان قسم پریشت او هم بکند
 مثالش آنکه اگر قاتل برین و دوازده سال پریشت بکند رفیق او که یک سال با هم بوده باشد

دوازده سال پرایشیت بکند کلیه آنست که همراه هر قسم گهنگار هر کس که باشد در رفاقت یکسال او
 نیز صاحب آن حال می شود و هر پرایشیت که او بکند رفیق را نیز باید کرد تا پاک شود و هر کس
 که پرایشیت لازم شده باشد تا پرایشیت نکند با حرف و حکایت و خرید و فروخت و تعمیر محلات
 ریح نباید کرد و میگویند که اگر چهار کس مسطور صدر را که ندانسته یکسال رفاقت نماید بعد از
 یکسال تمامان حال می شود و اگر از دوسه تا دوازده نفر شخصی همراه شخصی از قبیل معلم و غیره که از آن
 چهار فعل یک فعل کرده باشد که همانند باید که چون خبردار شود از آن یکی گرفته بشال و فته
 چند روز بربت کند و بید بخواند تا پاک شود و اگر بار رفیق فاق بر زمین یا رفقاس و دیگر صاحب
 گناهان عظیمه که ندانسته یکسال رفیق شود باید که چهارم حصه کمتر و هم پرایشیت بکند
 سینے در صورت دوازده سال نه سال پرایشیت بکند و اگر کسی بآن مردم ندانسته
 یکسال رفاقت کند شش سال پرایشیت بکند و اگر دیگر باین شخص ندانسته یکسال رفاقت بکند
 شخص چهارمی سال پرایشیت بکند نه تیش در جائیکه صاحب گناهان عظیمه را باید
 رفیق او را بناید و پرایشیت دوازده سال بر او کافیت اگر ندانسته باین
 گناهان عظیمه رفاقت یکسال کرده باشد باید که شش سال پرایشیت بکند و قول برست
 آنکه رفاقت نه قسم است به آدمیت رفاقت میگوید نباید که در تفصیل نه قسم
ر فاقت در یک بشرو یک چهار پایی با هم خواندن و در یک قطار نشسته طعام
 خوردن غله با غله دیگر سبب کجا سخن ظروف با ظروف کجا گاه داشتن از زور غله قوت جنگ
 کردن با هم خواندن و تقسیم کردن بیک فرش با هم نشستن با دیگر سبب در یک ظرف
 خوردن با هم نوشی و قریبیت کردن بقول و قول رکبشتر آنکه چهار چیز دیگر است
 که از آنهم رفاقت میگویند در گوش بیت حرف زدن و با دو من بیت با آنکس برسد
 و بر یک کب سوار شدن و اعصابی یکدیگر با هم خوب مالیدن میگویند که از پنج چیز رفاقت
 هر کدام که بکند فی الحال قوت نمیکند و در آن صورت پرایشیت دوازده سال لازم
 می آید خوردن در یک ظرف و جنگ کردن از زور قوت قریبیت کردن سینے
 و خردادن و دختر گرفتن و به بیت بخوراشده علم خواندن یا محکم بیت شدن غله با غله

بیست و پنج بخت بیست و نه رفاقت اگر بیست و یک سال هر روز میگذرد باشد بیست و نه شود
 دوازده سال پراشت بگذرد اگر کم از یازده بگذرد پراشت آن کم است مثلاً اگر از بیست و نه
 رفاقت چهار قسم رفاقت بگذرد دوازده سال پنج حصه کم کرده آنچه بماند همانقدر
 مدت پراشت نماید آن چهار نیست که در یک نظر طوام خوردن و در یک غرض نشستن
 و ظروف با ظروف میت یکجا داشتن و در یک بستر و یک جای پائی خوابیدن و چهار دیگر
 باقی مانده بحسب آن پراشت کم باید کرد تفصیل آن چهار قسم نیست که در گوش میت
 حرف زدن یا دادن میت بر بدن رسانیدن یا بر یک مرکب سوار شدن یا اعتنا سے یکدیگر
 با هم خوب مالیدن اگر بیست و نه رفاقت از یک سال کم کرده باشد هر سه هر یکا هم بر رفاقت
 یک سال پراشت بگذرد براسه ده روز رفاقت یک ماه پراشت بگذرد براسه رفاقت دوازده
 روز یک نیم ماه پراشت بگذرد براسه رفاقت از سیزده روز تا یک ماه بحساب نمی یکماه
 حساب کرده آنچه بشود قرار بدین قول دیول رکعتی آنکه در رفاقت یک بچه یعنی
 نصف ماه سه روز برت کند و در رفاقت دو بچه یعنی یک ماه و یک بچه و براسه چهار بچه ده
 شبانه روز برت کند و براسه پنج بچه برت بر پاک لنگا دارد و براسه شش بچه
 یک چاندرا این بگذرد و براسه هفت بچه دو چاندرا این بگذرد و براسه هشت بچه یک چاندرا
 بگذرد و بعد از چهار ماه هر ماه یک سال پراشت بگذرد قول بعضی رکعتی آنکه
 اگر اگر دانسته رفاقت کرده باشد سه باید که براسه رفاقت پنجره در کچه و براسه
 رفاقت ده روزات که چته و بحسب یازده روز پاک و براسه یک ماه چاندرا این و براسه
 سه ماه دو چاندرا این و براسه شش ماه که چته و برای چیزه کمتر از یک سال تمام سال
 چاندرا این بگذرد و براسه یک سال دوازده سال پراشت بگذرد اگر زن رفاقت میت
 بگذرد او هم همین ترتیب پراشت بگذرد تا میتش از پراشت حد وزن نصف بگذرد
 در جایکه مردان دوازده سال پراشت باید کرد زن شش سال پراشت بگذرد
 و اگر مردی ضعیف و خورد سال و آن رفاقت کند نصف پراشت و اگر زن آن رفاقت کند و پراشت
 بگذرد اگر در خانه میت بعد از میت شدن دختر متولد شود و آن دختر قابل کنهائی

پرستش دیوتا و بنید یوشرا ده اگر بجای آفتون بسمه گفته چاند را جن بکشد میوید
نیت شود اگر براسه پریشیت بعد از دروگر چه و پرک و چاند را بن بکشد فاما تا تکیه براسه
پریشیت تفر شده روز میگویم باشد و نیت نیایش برهنه ده کا و بجای آید باشد و نیت نیک و برین تکیه
و اگر شود که بران پریشیت لازم شده معمول باشد باید که خیرات بدد و برت میگویم باشد
تا از گنا بان پاک س می شود و در و برت لوم و زنا آن پریشیت چاند را بن و در چه و پرک
بکشد محض براسه تحصیل ثواب بکشد چرا که محض براسه ثواب این هر سه برت را برهنه
و چتر می دیش می تواند کرد و او خدمت بنایش برهنه و آده کا بجای آورده باشد

فصل بستم در بیان پریشیت گنا بان صغیره

اول بیان پریشیت کشتن آده کا و هر کشته باشد باید که یک ماه در خانه که ماده گاوان تبه
می باشد به شبنم دران خانه بخوابد و روزانه چهار آده گاوان میگذشت باشد اگر گاوان
بایستند و به نشیند استاده شود و به نشیند و اگر بخوابد و درین مدت سولس پنج چیز
آده گاوان شیر و خجرات و روغن زرد و شانه و سرگین باشد چرخه دیگر نخورد بعد از آنکه
درین صورت یک ماه بگذرد یک آده گاوان خیرات بدد پاک می شود و اگر شبنم زود برت نموده
روز چهارم ده آده گاوان یک روز و خیرات بدد درین صورت نیز پاک می شود فاما برت
آنست که از آب و طعام دران مدت برت هیچ نخورد و اگر یک ماه برت کر چه و آن کر چه گرد
دشش آده گاوان خیرات بدد (دشش آده گاوان خیرات بدد که برت نکند و اگر برت نکند
یک آده گاوان فیست) درین صورت نیز پاک می شود باید دانست که تا اینجا چهار قسم محبت
پاک شدن قائل آده گاوان نوشته شد فاما این دران صورت است که آن آده گاوان را
دانسته گشته باشد و برت طی روز و خیرات ده آده گاوان یک گاوان در صورتی حکم پاک
که آده گاوان مقبول شیر و از و بچه دار نباشد محض براسه نام آده گاوان باشد و مالک آن
برهنه از جنس خوب مثل فاضل و عابد و مترافع نباشد اگر آده گاوان و چتر می را کس نادانسته

شده باشد یا جوان و فربه باشد و این قسم ماده گا و از برهن باشد که اگر گنودر سی و شش
 است و بعد از آن ماده گا و را سکه دانسته بکش باید که سه سال برت دارد و
 یکصد ماده گا و یک نر گا و خیرات بدو تا پاک شود و اگر همان ماده گا و را دانسته و قصد کرد
 بشمشیر کشته باشد و آن ماده گا و را ماله باشد باید که دو ماه برت کند و یک نر را ماده
 خیرات بدو تا پاک شود و اگر وصعت دادن نر را ماده گا و را دانسته باشد هر چه در خانه داشته
 باشد خیرات بکند تا پاک و غلام شود و اگر ماده گا و را نکود و قتیکه حمله باشد تا دانسته
 یک سه سال برت دارد و یکصد ماده گا و یک نر گا و خیرات بدو تا پاک شود باید دانسته
 برت دو ماه و خیرات یک نر را ماده گا و از برت سه سال و خیرات یکصد ماده گا و را زیاده است
 و برت یک کر حجه در دو اذنه روزی می شود و در سه سال می نر را و حجت ماله و نر است
 نود کر حجه می تواند شد چون بمقرر است اگر کر حجه نتواند کرد و عیوض یک کر حجه
 یک ماده گا و خیرات بدو پس در برابر نود گا و یکصد ماده گا و یک نر گا و دیگر باید و پس مجموع برت
 سه ساله خیرات یکصد ماده گا و یک نر گا و شد و این ماده برت نر را و گا و خیرات چهار شش و نیم نر را
 قیصر الیبت و کشتن ماله گا و کوفته شد میگوید اگر آن ماله گا و یکدانه برت نر را کشته باشد دلالت کر حجه کند و اگر کوب
 کشته باشد دلالت کر حجه کند و اگر کج کشته باشد برایت بکند اگر سنگ کشته باشد نیت کر حجه کند و در چهار صورت
 براسه بر جای صورت بر همان الطعام خوانیده سی ماده گا و یک نر گا و خیرات داده بعد
 از آن پریشیت ماله کلان که در آنجا نوشته شد بکند و براسه پیر و خور و سال وزن از
 برابر مردان نصف پریشیت باید نمود اگر ماده گا و پیر و بچه را که کشته باشد در هر صورت
 که سکه بخش دارد پریشیت ماده گا و چون نصف پریشیت باید نمود و اگر ماده گا و بیمار را که کشته نصف
 پریشیت برابر پریشیت ماده گا و صحیح البدن حکم باید کرد و خیرات براسه آسانا باید گفت و طعام
 به بر همان خوانند و در سه طایفه و چند خیرات بدو و بچه ماده گا و تا و قتیکه کمال شود اگر کشته دانسته
 بکش در پنج یک کر حجه بکند و اگر بچه ماده گا و بعد از یک سال شدن ماله و قتیکه دو ساله شود
 که بکش نیم کر حجه بکند و اگر آنرا بعد دو سال شدن تا و قتیکه سه ساله شود که بکش
 ربع کر حجه بکند و بعد از سه سال شدن اگر کشته یک پرا جات بکند و اگر حل ماله گا و

فی الحال نماند باشد از زدن کسی با قند باید که ربع کرچه بکند گران محل بعد از نیم شدن کسی که
 کسی میندازد باید که نصف کرچه بکند و اگر بعد از هفت ماه از ماندن حمل کسی بماند باید که دو بار بکند
 برایش چیت بکند و اگر بعد از سه ماه از ماندن حمل کسی میندازد باید که ربع کرچه بکند و اگر چنانچه هیچ نشانی از آن نباشد
 را کشته باشد باید که هر کدام ربع پریشیت بکند هر چند لازم باشد از ربع هیچ کمتر نباید کرد و اگر آنرا نادانگشته باشند
 در هر صورت آنچه که نوشته شد براس هر کدام ربع پریشیت بکند و در کشتن دو ماده گاو
 نصف پریشیت هر کدام بکند و در صورت چهار ماده گاو هر کدام یک پریشیت بکند علی و انقیاس
 اگر به جمع شفق شده دانسته یک ماده گاو را کشته هر کدام یک پریشیت بکند
 اگر دو ماده گاو را دانسته باشند هر کدام دو پریشیت بکند و اگر چهار ماده
 شفق گله ماده گاو را در آورده که و یا امثال آن قید کرده و گاو به
 چند در آنجا سر دهند و یا شفع ماده گاو را و یا حیاست به چند سر و یا بجا بزنند
 یا شفع ماده دانسته علاج بیماری گاو سینه که و یا از آن علاج ماده گاو و مردمان که در هر صورت
 هر قدر ماده گاو که بمیرد و بران ده بست پریشیت بکند یعنی دو برابر پریشیت بکند تا پاک شود
 و اگر معالجه نکند که بطیب نباشد از رو به رحم علاج ماده گاو کرده باشد از ماده گاو و بمیرد و باید که
 ربع کرچه برت نماید و یا سینه جی میگویند که او ویه و نمک و خوراک که بقصد ثواب آن خوراک
 میداده باید که کم بدو و اگر بسیار بدو از آن بگذرد بخورند و آزاد بماند شخصیکه داده است باید که
 ربع یک کرچه بکند تا گناه برطرف شود و قول دیگر که کثیر آن آنکه اگر کسی راه سند و کند
 در این ضمن ماده گاو را بمیرد باید که ربع پریشیت سه ماهه بکند و اگر بعد از مستحق در مکان دیگر
 نصف پریشیت سه ماهه بکند و اگر ماده گاو و نر گاو یکجا بماند تا غلبه نماید که ربع کرچه یک پریشیت
 سه ماهه بکند بشرطیکه این اعمال بقصد مردن ماده گاو آن که ده باشد اگر بران مثل کار و خیره
 بخت بریدن ریمان که آن ماده گاو را رسته گرفته نماده باشد اگر حیوان بمیرد ریمان
 بر برد و دست و پا سے یا طلق ماده گاو را و انفسه ماده گاو را کشته باشد باید که تمام پریشیت
 آنچه در صورت نادر است که تن گفته است بکند اگر گاو آن را قلیه بسته طلبه فی میکند یا ماده
 گاو را در جاسی بست یراق بر سه بریدن ریمان ایستاده باشد چنانچه نوشته شد

و قصدش آن نیست که آنجا بمیرد و درین اثنا بقضای الهی گاو یا ماده گاوی مزید باید که براسه
پاک شدن خود پراجا پت بکند و طعام به برهنیان بخوراند و یک ماده گاوی یک زگاو به برهنیان
را تون آلتیب کیشتر آنکه اگر ماده گاوی افتد برشته که بجوشان از بیهوشی بمیرد یا در سوراخ کردن
یعنی گاو ز بمیرد یا ز در آمدن میان و عبور نمودن از آب یا از بالاسه که برآید آن ماده گاوی را
منع کند و درین صورت ماده گاوی در آب غرق شود یا از گاو افتاده بمیرد باید که رنج کم باشد
سه ماه بکند تا پاک شود پراشیت در کشتن ماده گاوی ز زگاو برابر است قول اشتر که کیشتر آنکه
اگر در قلبه رانی تا دو سه که سوانی احکام کتب مقرر است گاو بمیرد یا بوقت شام محبت
جمع کردن ماده گاوی آن راه مسدود و بوقت شام بکشد و در صورتی که ماده گاوی را
ز گاو بمیرد گناه نیست و اگر محبت شناختن علامت خود ماده گاوی را داغ میکرد یا
دوران داغ گاو ز بمیرد گناه نیست پراشیت نباید کرد و قول مایس آنکه ماده گاوی را
بر لیسان پوست نار حیل و لیسان بن و موسی و مویخ و زنجیر آهنی نباید بست اگر باغیا
بند بست و یا مثال آن چیز یا گرفته خبردار باشد تا اگر احتیاج شود آن لیسان را
بریده خلاص سازد احسن آنست که ماده گاوی را بر لیسان زربه کاس به بندد و در جائیکه
هموار از چاه و چتر و در و فنو باشد باید بست اگر در لیسان این قسم لیسان این چنین جا بمیرد
گناه نیست و اگر بر لیسان ممنوعه بسته باشد و ماده گاوی بمیرد پراشیت باید کرد و اگر
براسه زینت زنگوله لنگوسه ماده گاوی بسته باشد و بسبب از آن زنگوله بمیرد نصف
کر چه پراشیت بکند و اگر ماده گاوی بسیار در جای تنگ جمع کرده باشد ازین عمر
گاو سه چند بمیرد یا برق و باران بکشد یا در چتر افتاده بمیرد یا شیر و غیره و زنده خورد
باید که خاوند آن پراجا پت بکند تا پاک شود و اگر از بخیری ماده گاوی را بمیرد یا با دست
بکشد یا بوقت شب بسته نباشد از آن رگد زربه ناسته رفته بمیرد یا در خانه عالی بخاید
و اینجا بمیرد باید که مالک پراجا پت بکند تا پاک شود و اگر از رگد زربه ناسته ضروری بود
خبر گرفته باشد دوران وقت ماده گاوی بمیرد باید که نصف پراشیت بکند و اگر ماده گاوی
بگزد و ماده گاوی بمیرد باید که نصف کر چه پراجا پت بکند اگر ماده گاوی در آب افتاده بمیرد

یار و تپیر افتاده بمیرد و شیر و غیره در زنده بکشد بهر خنید در خبر دار بودن این حال شده و باشد
 باینکه نصف کربچه بکند اگر کس از منتر آفت جان خود را ببرد بدو گاو نان را در تملک گذاشته
 برود باید که کربچه بکشد تا پاک شود اگر در علاج کردن بجهت بر طرف شدن بیماری نوزید
 خوراک داد و به دروغن یار است ساختن حمل و قیت که کج شده باشد ماده گاو بمیرد گناه
 نیست صورت علاج کردن نیست زخم می شکافته باشد بهر رگ نشتر زده خون بر می آورده
 باشد یا بجهت آزار سوار مرغ میگرداند باشد اگر راله افتاده و بهیه را خراب کرده باشد و در آنجا
 گاو نان بمیرد یا خانه بخت و ماده گاو در آنجا بمیرد یا باران بشدت تمام باران وقت گاو
 بمیرد گناه بیکس نیست پریشیت نباید کرد اگر در وسیع یا خانه آتش افتاده و در آنجا ماده گاو
 سوخت گناه هیچ کس نیست اگر شخصی چاه یا تالاب بجهت خیرات و ثواب ساخته باشد
 و ماده گاو در آنجا افتاده بمیرد به صاحب چاه و تالاب گناه لازم نمیشود و قول است
 که کشتیرانکه اگر ماده گاو در سبزه نیری در صحرا ماند و مرد یا ماند و درون قلعه رفت و در آنجا
 مرد یا در خرمش آید و آنجا مرد باید که ربع پریشیت سه ماه بکند اگر بوقت آتش گرفتن در
 وسیع خانه ماده گاو را و انکند یا بسته بگذارد و ماده گاو بسوزد و باید که ربع پریشیت سه ماه
 بکند اگر استخوان یا شاخ یا دندان یا دم ماده گاو بشکند باید که پانزده روز آرد و جو شایند
 بخورد و سوسان خیر سه نخورد تا پاک شود و قول است که اگر کشتیرانکه شاخ یا دم ماده گاو بشکند
 یا قدر سه پوست ماده گاو پاره کند باید که ده روز پنج خیر ماده گاو خوراک ساز و تا پاک شود
 هر خنید ماده گاو به شود آینه باید کرد و ماده گاو روز و نیکه بدین روش بکند از آنکه کم قوت باشد
 و الا نه پانزده روز مقرر است اگر از دست شخصی ماده گاو دیگر سبب شده باشد
 باید که ماده گاو در میوش آن از خود بدید بعد از آن هر قسم که پریشیت لازم شده باشد
 بکند و قول است که اگر کشتیرانکه هر قسم مال شخصی را که بکشد یا بکند باید که همان قسم غن
 بدید یا قیت آنرا جواب گوید و قول است که کشتیرانکه اگر کس مال کس را دانه یا ماده
 بکشد و ضایع سازد باید که تسلی نماند مال کرده جان قدر بر او بجهت جرمیه بدید یا اینجا
 هر قسم پریشیت که در کشتن ماده گاو نوشته شد در باب جرمین است اگر جرمین بکشد غنیمت

پراشیت بکند اگر چتری بکشد از برهن رین کم پراشیت بکشد شالیش آنکه در صورتیکه برهن
 دو گانه روز روزه باید گرفت چتری نه روز و بیش شش روز و شود روزه روزی که
 و اگر هر دو سال وزن این اعمال بکند نصف پراشیت بکند و سایر که زن و نذره باشند
 اگر این عمل بکند چهارم حصه پراشیت بکند نهایتش در وقت پراشیت اگر مرد میکرده باشد
 سر خود تر باشد و شب در جاسه ماده گاوان بنجود روزانه با ماده گاوان همراه شده بگردد
 و از پوست ماده گاوانش خود با روزه زن بجاسه سر تراشیدن موی سر خود جمع کرده
 از بالا مقدار دو انگشت قصر کند و جمیع جاد مکان که مردان را موی سر باید تراشیدن
 موی سر خود جمع کرده مقدار دو انگشت قصر کند شخصی را که برع پراشیت باید کرد
 جمیع موی بدن تراشد اگر نصف پراشیت بکند جمیع موی بدن و ریش تراشد اگر ربع
 پراشیت بکند موی بدن و ریش و سر تراشد نهایتش بعد از نگاه دارد و اگر تمام پراشیت
 باید کرد جمیع موی بدن و ریش و سر تراشد و هیچ گاه ندارد و بیان پراشیت قتل ماده گاوان

فصل سب یکم در بیان آنکه هر گناه را که بر نفسی ماه و گاه
 نام گذار و پراشیت آن بر نفسی ماه و گاه باید دانست

در صورت دانسته کردن پراشیت دانسته کشن در صورت نادانسته گناه
 کردن پراشیت نادانسته کشن ماده گاوان نهایتش در اینجا همراه ماده گاوان
 نباید بود و همراه ماده گاوان نباید گشت و شب در جاسه نشن ماده گاوان
 نمی باید بود و پوست ماده گاوان بر خود نباید انداخت اما روزه که حجب است که جمیع
 و پاک و چنان در این و غیره و خیرات و خوراک برابر آن باید کرد و این قسم
 براسه هر چادر بران مقدار است و در هر جا که روزه چنان درین نوشته شود
 چنان درین سه ماه باید دانست

فصل سی و نهم در بیان پریشیت گناه که پریشیت است
 باشد و چنانکه گناه مذکور که در پریشیت آن است
 پریشیت اگر بر ابر بر قبیل آید و گاه باید و افست

اگر بر ابر گناه پریشیت مقرر کرده نوشته شد اینچه نوشته است همانرا باید کرد و آنچه شخصی از
 کسی که جگ نباید گناید جگ بگنازد و باید که سه مرتبه بکند و همین طور نوشته خواهد شد پس
 در باب آن شخص شد که چه حکم باید کرد شخصیکه بر او جگ لازم شده باشد و از هزار روپیه تاده
 روپیه از زلباط و مرد و تاسه کرسی در خانه او جگ نشو و اد او را از او تاسه کرسی از براتیه جگ
 بگنازد باید که سه مرتبه بکند تا پاک شود و اگر کسی بر او کشتن سه جگ بگنازد و باید که سه مرتبه
 کند تا پاک شود و اگر این قسم نامرزه پریشیت نوشته شد همانرا حکم کند و اگر بر گناه پریشیت
 ذکر کرده باشد در آنجا بر ابر قبیل آید و گاه پریشیت حکم باید نموده شود

فصل سی و نهم در بیان پریشیت شخصیکه گاتیری
 نشو و اد او را بر او باشد

بر چنین که گاتیری نشو و اد او باشد از دهن و ده که حقیقه بگنازد بعد از آن از سر نو زمار
 به بد قول جسم را بشمارد که اگر بر چنین و چتری و بیش گاتیری دست نه فراموش کرده باشد باید
 که سر را شیده بست یک روز شبانه روز از دهن و ده که حقیقه بگنازد یکبار بخورد و باشد و هر
 روز پنج مرتبه اطعام مو که بخورد و باشد بعد از آن که روز از سر نو زمار بگیرد و گاتیری حفظ کند

فصل ششم در بیان پریشخت زنا زنگرفتن

اگر بدست مقرر زنا زنگرفته باشد بوقت مقرر در آچاراد عیاسه بتفصیل نوشته شد چنانچه
براسه پسر بر همین بوقت ضرورت تا شانزده سال جایز داشته اند یعنی اگر تا شانزده سالگی
از عمر کم انصاف می رسد بپدری و پسری و عمو پسر بر همین زنا زنگرفته دو ماه مسموم آرد و جو چیره
نخورد و بعد از زنا بگیرد و اگر این کند یک ماه مسموم آرد و جو چیره نخورد و بعد از زنا بگیرد
و اگر تا چهارده سالگی نگرفته باشد پانزده روز شیر امچا بخورد و اگر تا سیزده سالگی نگیرد هشت روز
روغن بخورد و در بین هشت شبانه روز مسموم آرد و جو چیره نخورد و اگر تا دوازده سالگی نگرفته باشد
شش شبانه روز اجابت بخورد و اجابت آلت که اگر عطبلب بر مهند بخورد و الا نه فایده میکند
و اگر تا یازده سالگی نگرفته باشد شبانه روز سه ماه آب چیره نخورد و اگر تا ده سالگی زنا زنگرفته
یک شبانه روز هیچ نخورد و یا بجمعه خشک یک اشومید هر که در غسل میگردد باشد غسل میکند
بجست احتیاج تا پانزده سالگی و چند ماه زنا زنگرفته و شانزده سال درست نشد باید که
سه روزه که چهره گاه داشته زنا بگیرد یا بر آئینه متوقف نگذارد و اگر چهره
زنا زنگرفته و پسر خواهد که زنا بگیرد اول یکسال در بر منه چرب باشد بعد از آن زنا بگیرد و اگر چهره
در غیره خشک زنا زنگرفته باشد بفریه خواهد که زنا بگیرد اول دوازده سال در بر منه چرب نگذارد زنا بگیرد

فصل هفتم در پریشخت و زوی

اگر بر همین از خانه بر همین غله در مسموم آرد و شالی بدزد باید که یکسال روزه که چهره بگیرد پاک
شود و اگر بر همین جنس از خانه چغیری بدزد و شش ماه روزه که چهره بگیرد و اگر بر همین جنس
جنس از خانه بیش بدزد سه ماه روزه که چهره بگیرد و اگر بر همین جنس از خانه شود بدزد
یک ماه روزه که چهره بگیرد و چاند این کند و اگر چغیری مال بر همین بدزد و نه ماه روزه که چهره

نهایتش تندرست باشد باید که آنچه دوده کوزه گنجبر از آن زیاده باشد دانسته بقصد دزدیده باشد و
 اگر این مال نادانسته دزدیده باشد پراشت سه ماه بل پراشت شش ماه قتل مآده گاو بجنب
 و اگر داه و غلام یا خانه زمین و چاه و باولی باب از مال چتری کسی کشیده بگیرد از این
 جمله آنچه ممکن باشد بدزد و قیمت آن را ملاحظه باید کرد اگر قیمت آن دو صد پنجاه پن است یک چارون
 روزه نگا بر دتا پاک شود و جویش آنکه از قیمت مال دزدی دو برابر پراشت باید فرموده اب
 روزه نگا داشتن چاندزین کیماه با اب خیرات یا نقد پن به ابراست خیرات کردن یا نقد پن
 عیوض یک چاندزین می شود و اگر این مال از بر همین باشد برابر دزدی طلاست پراشت آن
 در میان پراشت دزدی طلا نوشته شد و دزدی سرب و غیره خیرات یا نقد پن یک مقرر شد از چندی
 مسطور مدد رکم است ساخت پن که چپه بخت نهایش در جمیع صور تمام دزدی مال را بعبادت
 دزدی واپس داده بعد از آن پراشت بکند اگر قیمت مال سهیل شانزده پن و بست دو پن که آن
 پانزدهم حصه صد و پنجاه پن است باشد ساخت پن که چپه حکم باید کرد و بخت آنکه نصف شانزده پن
 و قیمت سی و سه پن شش یک پن می شود و اب خیرات یا نقد پن برابر دزدی ساخت پن که چپه
 به ابراست اگر خیر نوردنی از قسم طعام آنقدر که یکبار شکم سیر آید از بخورد از آنکه دزد و با آنجا
 مالک و خیر بر رتبه سوری شش پنجه یکبار شود یا همان قسم یکبار بر سیر که بخورد یا بیشتر
 که یکبار نشیند یا گل و پنج شل ادک و غیره یا میوه که همان قدر که یکبار تواند خورد از آنکه
 دزد و باید که شبانه دزد پنج خیر نکرده مآده گاو که شیر و غیره باشد یکبار بخورد و تا پاک شود و اگر مقدار
 خود پاک دو بار دزدیده باشد سه شبانه دزد پنج خیر نکرده بخورد و تا پاک شود و در حدت به واسطه
 پنج خیر نکرده باید بخورد مقدار مال را که دزدیده باشد ملاحظه کرده پراشت موافق آنجا حکم باید
 کرد اگر گاو یا میوه یا درخت یا غله خام یا قند سیاه یا پارچه یا چه نیم یا گوشت آنقدر
 دزد کرد از قیمت آن سه بار طعام شکم سیر تواند خورد باید که سه بار دزدیده دزد پنج خیر نکرده بخورد
 و اگر کسی بخورد شل اصل و غیره و یا قوت و مراد و لب و سن فقره و آهن و روغن و سنگ و غیره
 اقسام آنقدر که طعام بخورد دزد و ظرف دیگر بر طعام خوردن سوا گفتند اختیار نماید پاک شود
 اگر کسی پراشت و سر و چشم و باور و چشم و شکافه و پزندگان و خوشبوی و ادویه و رسیان

آنقدر که از قیمت آن سه بار طعام شکم سیر تواند خورد و در دو باید که شش ساله و ز سوسه شیر او را که
 چیزه نمود و تا پاک شود و تا پریشتت جمع اقسام در وی دستگیر باید کرد و اول مال البصاحب مال
 برساند بعد از آن پریشتت بکشد

فصل بیست و ششم در بیان پریشتت شخصیکه قهر واپس نداده باشد و جگ مکرده باشد

اول باید که قرض تو با او بکشد آن و نیاکان بد به قرض تو با او در جگ کردن قرض نکشید
 در بر وجه چاری شدن قرض نیاکان در کتختاشده او لاونیک به سر ساندن ادا می شود
 اگر کسی این بر سه کار بکشد عذاب هر کدام برابر قتل ماده گاوه است پریشتت آنرا بطریقی که در ابتدا
 پریشتت قتل ماده گاوه چهار قسم نوشته شد بکشد از هر چهار هر کدام که مناسب حال بداند
 بر سه هر کدام گناه یک پریشتت بکشد اگر کسی زده داشته باشد و صحیح البدن باشد فاما
 از کم فرصتی در یک سال از ابتدا سه میسر شدن این هر دو حالت پیش جگ ایسوم جگ
 بکشد و بعد از آن سال شدن باید که بشود از وی جگ بکشد تا پاک شود و اگر یک سال گذشت و ندان
 دیگر هم بعد از آن شخص از سه جگ مسطور تیر سه مکرر باید که از هر چهار پریشتت که در ابتدا
 بیان پریشتت قتل ماده گاوه نوشته شد یک کدام بکشد تا پاک شود و اگر شخص که زده دارد و صحیح البدن است
 و فرصت دارد یک سال و چیزه دیگر گذشت و پیش جگ ایسوم جگ مکرر باید که پریشتت سه ماهه چنانچه
 در قتل ماده گاوه نوشته شد بکشد صورت پریشتت سه ماهه بدین ترتیب است که بعد از سه نیم سال
 سه ماه پریشتت لازم می آید یک سال اول فرصت است از ابتدا سه سال دوم سه ماهه
 پریشتت بکشد اگر یک سال اول و یک ماه گذشت سه روز پریشتت بکشد اگر یک سال دوم و ماه گذشت
 شش روز پریشتت باید کرد علی هذا القیاس اگر چه وجه شخصی جگ مکرر باشد و نمیره خواهد
 که جگ بکشد اول بر سه پریشتت جگ بر تیر پریشتت بکشد بعد از آن دیگر جگ بکشد و اگر تیر پریشتت

نکند آن مقدار زر که بر آن قرار داده باشند خیرات بکنند اگر سپهرن شخصی بامیان برادران
آنکه کلان است کتخاشد و پرستش نیایش بر او لازم شده باشد بجا بیار و باید که در تمام کمال
براهه دیگر روزه روزه چاندان نگاه دارد

فصل بیستم در بیان پریشخت شخصی که خیر نفر و ختنی بفروشد و توابع آن

در فروختن این اجناس برهن را باید که پریشخت بکند بگراں فروختن منع است و در روزین
مال هر چهار بن را پریشخت باید کرد و در فروختن هر چیز که یک پریشخت نوشته شده اگر آنرا
بزد و برابر فروختن آن چیز پریشخت بکند مثلاً اگر در فروختن یک چاندان این نوشته باشد
در روزین دو پریشخت بکند اگر کسی شیر بفروشد چهار سوم روزه دارد و اگر لاکهنگ
و گوشت و عسل و روغن و زرد کند و طلا بفروشد سه چاندان این روزه نگا دارد و اگر شیر
شیر مرغ پنجه و پوری و دوا و غیرات و شیر و مشک و قند سیاه و خر و صدف و غیره
بر روغن و تیل پنجه باشند مثل شیرینی بفروشد روزه پاک نگا دارد و اگر مرغ و غیره
امثال آن بفروشد بر جای پت بکند اگر دوغ بفروشد یک شبانه و زنجیر و نخ و اگر
اگر سوپاری و حبشیه و خرما و انگور و کشمش بفروشد بر جای پت بکند اگر کتشل بفروشد
روزه بار یعنی فاقه بکند و روزی سه پریشخت است که آب و طعام و غیره اکل
و شرب در نیت هیچ نخورد و اگر گلیله و ماربل و حبشیه و تاج و زنگی بفروشد
ربع یک که چیه بکند اگر مشک و غیره خوشبو بفروشد یک که چیه بکند اگر کاغذ
بفروشد غیر از چیزه نخورد و اگر پارچه سفید و سیاه و زرد بفروشد سه روز روزه
دارد یعنی فاقه بکند اگر تیر بفروشد چاندان بکند اگر خرواب و شتر بفروشد
پراک بکند اگر گاو بفروشد دو پاک بکند و اگر چیزه اخیره مقرر کرده بگذرد

بید تعلیم کند چناندر این بکند و اگر بهمان دستور بید انگ تعلیم کند بر یک بکند و اگر بهین نوع
 سرت تعلیم کند یک کرچه بکند و اگر بهین وجه بر آن و اتماس بخواند شانت بن کرچه بکند
 و اگر بهمان روش علوم خفیه خواندنی بخواند کرچه بکند و اگر بهین روش گاتناویت شاستر و اگر به
 تعلیم کند بر یک کرچه بکند قول باریت رکشیر است اگر که قدسیا و کجند و گل و سیوه پنج
 شل او یک و غیره و شیرینی بفروشد سوم کرچه بکند و اگر لاکه نمک و عسل و گوشت و نیل و شیر
 و جوات و روغن زرد و دونه و خوشبو سه و چرم و پارچه بفروشد چناندر این بکند باید در
 که یک که اسم بفروشد بر سه بهمان پریشیت لازم میشود و اگر ششم و قرطاس موس و بچه نوز
 و زده و گاو و خانه و سنگ و یراق بفروشد چناندر این بکند و اگر طعام بخت و گوشت و
 و رگ استخوان و شاخ جانور و ناخن و صدف بفروشد تپت کرچه بکند اگر انگوزه و گویگل
 و زرنج و نیل و سر سه و گیر و لاکه نمک و جواهر و اید و بانس و خیر یک از بانس ساخته و
 ظروف گلی بفروشد تپت کرچه بکند اگر باغ و تالاب و چاه و حوض و اعمال ثواب خود
 بفروشد باید که تا یک سال هر روز سه بار غسل بکند و بر زمین بخوابد و طعام یکبار و در چهارم هر
 روز بخورد و ده هزار گاتیتری هر روز بخواند تا پاک شود و اگر در فروختن کم داده باشد یا در بختن
 زیاده گرفته باشد یا خیر سه زبان در خیر اعلی داخل کرده باشد یا خیر اعلی مثل شک غیر
 فروخته باشد بهمان پریشیت بکند که یک ساله در فروختن باغ و غیره نوشته شد در هر جا که بیان گناه
 هر گناهان صغیره کرده شود و پریشیت آن نوشته باشد اگر آن گناه را دانسته کرده باشد
 پریشیت سه ماه که در قتل داده گاو نوشته شده بکند و اگر آنرا ندانسته کرده باشد بمحله چهار
 پریشیت که در اجتهاد قتل داده گاو نوشته شد یک پریشیت فراخ گناه بکند.

فصل سبب هشتم در بیان پریشیت برادر خود که

پیش از برادر کلان کتخدا شده باشد

باید که کرچه و ات کرچه کرده برادر کلان را بجای کتختا سازد و نیتش برادر کلان بهم اول کرچه
 و ات کرچه کند تا پاک شود بعد از بازن سابق خود از سر نو کتختا بکند و شخصیکه با وجود برادر کلان
 اکتیو تر یا زار گرفته باشد در باب ایهم تبین حکم است اگر کسی پیش دختر کلان دختر خود را کتختا
 بکند شوهر آن دختر را باید که کرچه و دوازده روزه کرده باریان دختر کتختا بشود اگر شوهر نکرده باشد پس
 دختر خود را باید که پاک شود و دختر کلان اول کرچه کند بعد از آن کتختا شود و اگر این قسم کسی را
 پیش از برادر کلان کتختا شده و یا بدختر شخصیکه پیش از دختر کلان کتختا میکند ده باشد کتختا بشود
 تعلیم کند یا نه پیش آن تعلیم بگیرد باید که یکیم ماه شیر و برهی با هم جو شایند و بخورد تا پاک شود اگر
 کسی معلم را زار داده علم بخواند و معلم نزار شده علم تعلیم کرده باشد باید که یکیم ماه شیر
 و برهی جو شایند و بخورد تا پاک شود

فصل ستم و نهم در بیان پریشیخت زنا

اگر کسی زن دیگر زن کند باید که پریشیخت سه ماه مثل پریشیخت سه ماه که در قتل با و گناه
 نوشته شد کند قول گوتم رکعتی اگر که کسی زن برهن زن و باطن بوقتی که از حیض برآمده باشد
 زنا کند یک سال در بر همه چرخ بگذراند تا پاک شود و اگر همان زن برهن خوب فاضل و عابد باشد
 دو سال در بر همه چرخ بگذراند تا پاک شود و اگر شکو و شری باشد سه سال در بر همه چرخ
 بگذراند تا پاک شود و اگر زن نه و چه چتری مراض باشد دو سال در بر همه چرخ باشد اگر
 آن زن پیش باشد یک سال در بر همه چرخ باشد و اگر آن زن زوجه شود و باشد شش ماه
 در بر همه چرخ باشد و اگر همان قسم زن چتری خوب و عابد که از حیض برآمده باشد زنا
 کند دو سال در بر همه چرخ باشد و اگر آن زن سایر چتری باشد شش ماه در بر همه چرخ
 شود و اگر آن زن چتری سپید باشد و زبون نیست ماه بر همه چاری شود و اگر آن زن
 پیش اعلی باشد یک سال و اگر زن شود و باشد شش ماه پریشیخت کند اگر پیش زن پیش
 زنا کند یک سال اگر زن شود و زنا کند شش ماه بر همه چاری شود و اگر شوهر زن شود و زنا کند

ششما و بر مبه چای شود و قول بشت رکعت آنکه اگر کسی زن هم جنس و هم قوم درین
 دانسته زنا کند باید که اگر یکبار کرد باشد نه ماه اگر دوبار کرده باشد یکین سال و اگر سه بار کرده
 باشد دو سال سه ماه اگر چهار بار زنا کرده سه سال پریشیت بکند تا پاک شود و اگر نادانسته کرده باشد
 باشد در هر چهار صورت نصف پریشیت بکند بر سببی که اگر چهار بار دانسته زنا کرده باشد
 یکین سال پریشیت بکند اگر زن بر همین زبان جاہل که محض بواسطه نام او بر همین میگفته باشند
 پوسته که از حیض و سببی گذشته باشد بر همین دیگر نادانسته یکبار زنا کند سه ماه پریشیت بکند
 و اگر بر همین زن همان قسم حشری نادانسته زنا کند و ماه و اگر حشری همان قسم برین حشری
 نادانسته زنا کند و ماه قول دیگر آن آنکه اگر حشری و عیش و نشود بازین هم قوم و هم جنس
 زنا کند باید که پنج چیز آید که گاو که شیر و جغیرات و روغن و سرگین و شاش باشد بخورد و ده
 ماهه گاو یک گاو و نه خیرات بدو تا پاک شود و اگر آنرا نکند یک ماه پرا جایت بکند و اگر برین اعلی
 زن شود زنا کند باید که نصف آن بکند و اگر بر همین بازین شود و دانسته زنا کند باید که یک ماه روزه
 و شایده بخورد و شاش ماهه گاو بخورد و باشد تا پاک شود و اگر نادانسته میکرد و باشد باز
 روز بدین ترتیب بگذراند اگر بر همین زن بر همین نادانسته زنا کند باید که یک کرچه بکند و اگر عیش
 بجماعت چیزه فمیده ترک کند کرچه بکند تا پاک شود و بشرطیکه آن زن بر همین و خیر شود
 باشد اگر بر همین زن خود را از مرد فعلی زاینه شدن از خانه بدر کرده باشد با و دانسته
 زنا کند باید که دو کرچه بکند و بشرط دیگر آنکه این زن از آن بر سه بار فعل بدر کرده باشد
 اگر این زن از آن زاینه از قوم شود و باشد و چهار بار در جا فعل بدر کرده باشد و بر همین دانسته
 بان زن زنا کند باید که غسل کند و یک ماه جو سببی پرا تا پاک شود و اگر آن
 زن از قوم پیش باشد و بر همین بان جماع کند بر چمنان را طعام بخوراند و خودش در چهار
 پیر روز طعام بخورد و تا پاک شود و اگر آن زن از قوم حشری باشد شش روز بر همین را باید
 که هیچ نخورد و یک ادحک جو خیرات بدو تا پاک شود و اگر آن زن از قوم بر همین باشد باید که
 شش ماه روزه بخورد و یک طرف پرا ز روغن و زنجیرات بدو تا پاک شود و اگر این زن زاینه
 پنج بار در جا فعل بدر کرده باشد و بر همین دانسته بان زنا کرده باشد باید که اگر آن زن

از قوم بر همین است قدر سه روز خیرت بدو اگر از قوم چتریت یک کمان بانس و اگر از قوم مش
 است یک پارچه و اگر از قوم شود راست یک سبزه پاز آب خیرت بدو تا پاک شود و اگر سبزه بد
 یک روز و روزه نگا بدو و یک بر همین طعام بخوراند و اگر از این زمان حاصل بماند باید که پیشیت ده است
 بکند شالش آنکه در صورت خیرت کردن یک کمان بانس و دو کمان بانس خیرت بدو و قول کتاب
 چتریت می آید که اگر از بر همین این قسم زن قوم شود و او را ده سبزه بر همین زمان باید که تا سه سال هر روز
 در هر چهارم از روز طعام بخورده باشد سوا سبزه یکبار بخورد تا پاک شود و قول منور که پیشیت که اگر
 بر همین باین قسم زن قوم شود و زن نکند بدو رخ سیرود و اگر بر همین از زن که مذکور سبزه سازد از
 قوم خود خارج میشود مصنف شرح این کتاب میگوید که اعتقد رگناه لازم نمی آید بنا پیش گناه
 قدر سه روز و ده شود و اگر زن زبون بر برن اعلی دانسته زن نکند مثل چتریت زن بر همین
 یا شود بر زن چتریت و او را باید کشت و یعنی و گوش زن باید برید و اگر شود بر زن بر همین نادانسته
 زن نکند پیشیت و دوازده ساله بکند تا پاک شود و اگر شود بر زن چتریت نادانسته زن نکند پیشیت
 و اگر زن پیش نادانسته زن نکند پیشیت شش ساله بکند تا پاک شود و اگر زن که بر همین از حد زیاد
 بد فعل در این شده باشد و شود بر آن جماع کند باید که یک ماه آرد و جو شایند و شاش آرد و گاو
 بخورد تا پاک شود و اگر آن زن پیش جماع کند شایست پن کر چه بکند تا پاک شود و اگر بر همین
 گا در یا صیا و یا رسیان باز یا چار یا زن شخصی که از عمر بانس اوقات بسبزه میکرده باشد مثل
 بانس پور زن نکند باید که دو چاندز این بکند تا پاک شود و اما اگر دانسته یکبار یا بنا زن آرد
 باشد این قسم پیشیت بکند و اگر چتریت یا بنا جماع بکند یکیم چاندز این بکند تا پاک شود و اگر
 پیش زن نکند یک چاندز این و اگر شود یا بنا جماع کند نیم چاندز این بکند تا پاک شود و اگر بر همین
 با زن سلمان یا زن بر و از جماع بکند و دو چاندز این بکند و اگر چتریت و پیش و شود یا بنا جماع
 بکند چتریت یکیم چاندز این پیش یک چاندز این شود و نیم چاندز این بکند در باب زمان بر آن طح
 و مید و بخیل همین حکم است سیده گوشت فروشان را گویند اگر زن از چاندز و قضایان
 و سگ خواران و جو گیان که کد گرفته گدائی کنان میگرداند و دانسته زن نکند پاک باید کرد
 تا پاک شود و اگر بر همین زن آن گا در و صیا و رسیان باز و چار و زن شخصی که از عمر بانس فرست

اوقات گذار کرده باشد زانداوانسته بکند که چرخه چاند این بکند تا پاک شود و تول یاراش
 رکبش آنکه اگر نوانسته زن اینگر زانکند و پیش از انزال کردن خبردار شده جدا شود یک کج
 باید که و تا پاک شود و تول شکرا چارچ آنکه اگر کس نوانسته طعام جو گیان که طرف کند و کس
 گذارنی گمان میگرد بخورد و نوانسته بران آنا کینا رجاع بکند و چاند این بکند تا پاک شود
 و اگر نوانسته مکر طعام آنا بخورد و یا زانکند یکال که چرخه باید کرد و اگر زن چاندانی از کس
 در زنا حاصل نماید که دوازده سال بطرز گریک پریشیت بکند اگر کس بران گذارد و چار و
 ریسمان باز و بر و این گاه فروشان و طاح و تصاب و بصل و در زنا حاصل نمایند باید که
 آن زن را داغ کرده از دیده بدر کند

فصل بیستم در باب پریشیت زنا زاینه

اگر ببرد و هم برن خود یا ببرد و اسل تر از برن خود که از آن کرم گویند زانکند و برن
 صورت پریشیت که مردان را باید که و بکند در پریشیت زنا هم برن برابر است ناعش آن
 براسو چترای و پیش و شود و چترای زن پیش و پیش زن شود و زانکند اگر زن به پریش
 زانکند پریشیت هر کدام علیحد است اگر زن برهن آید و زانکند باید که شود و زانکند و زانکند
 پیچیده میان آتش انداخته بسوزند و زانکند و اسل تر از شیده برهنه نموده و روغن بر بدن
 مالیده و بر خر سفید سوار کرده از دیده بدر کند تا پاک شود اگر چترای زن برهن زانکند چترای
 به برگ و پوست سرکنده پیچیده بسوزند و زانکند و اسل تر از شیده و برهنه نموده بطور صدر
 کرده و زانکند و زانکند تا پاک شود اگر پیش و یا شود و برهن چترای زانکند همین حکم است
 قول دیگر آنکه اگر زن برهن نوانسته چترای و پیش زانکند در صورت زنا بچترای نیم ماه
 در صورت زنا به پیش یکماه آرد و جو شایند و بخورد و شاش ماده گاو میخورده باشد اگر
 این عمل بدوانسته بکند پریشیت ده است آن بکند اگر زن برهن جان قسم پیش و پیش
 که چرخه آن که چرخه باید پاک شود اگر زن چترای نوانسته و بچترای زانکند برهن بکند نیم کج

اگر بناظر چتر می بکند بر آجایت و اگر همین قسم بر پیش جمع شود آن کرچه بکند تا پاک شود اگر زن
 پیش نداد آنسته و بنوازش پیش بر همین برود و جمع شود و ربع کرچه بکند تا پاک شود و اگر چتر می
 جمع شود و نیم کرچه و اگر بر پیش زن بکند بر آجایت بکند تا پاک شود و اگر زن نشود و نداد آنسته و بنوازش
 بشود و جمع شود بر آجایت و اگر بر همین زن بکند شبانه روز روز و اگر چتر می بدفعی بکند سه
 شبانه روز روز و اگر پیش پیش برود و چاندزین یک کرچه بکند تا پاک شود و اگر زن بر همین
 نداد آنسته پیش چتر می برود یک کرچه و یک چاندزین بکند تا پاک شود و اگر زن چتر می
 پیش نشود و نداد آنسته رفته زن بکند یک کرچه و دو چاندزین بکند تا پاک شود و اگر زن چتر می
 نداد آنسته بر پیش جمع شود یک کرچه و یک چاندزین بکند تا پاک شود و بر باب زن که زن
 نداد آنسته بان لوم بکند زیاده از یک کرچه و کم از ربع کرچه نیست مورتش آنکه اگر زن نشود
 بشود و زن بکند یک کرچه و بر سه بر همین ربع کرچه و بر سه چتر می نصف کرچه و بر سه
 پیش ربع کم یک کرچه بکند تا پاک شود و قول کتاب چتر و شتی آن آنکه اگر نداد آنسته بر
 بر همین و زن از بر همین حل بماند پاک بکند و اگر از چتر می حل بماند پاک بکند و اگر از پیش
 حل بماند پاک و چاندزین بکند و اگر از نشود و حل بماند از خانه بدر باید کرد و اگر این حل از زن
 آنسته مانده باشد پیشچت ده بست بکند اگر زن نه حل زن بماند از ده چاندزین بکند
 اگر زن حامله زن کرده باشد تا وضع حل صبر بکند بعد از زاییدن بر پیشچت افعال و همیشه
 بکند و اگر زن بر همین و چتر می و پیش از نشود و زن از حل بماند بر پیشچت بکند و اگر حل مانده
 باشد زن را از خانه بدر باید کرد و اگر زن حامله با هم برین خود جماع زن بکند تا وضع
 حل صبر بکند بعد از زاییدن یکماه آرد و جو شایند و بخور تا پاک شود و اگر زن زانیه از ده
 ضرر و بکبر بر پیشچت بکند راجه را باید که گوش و بینی آن زن ببر و اگر زن بر همین و نشود و بکند
 و صباد و رسیان باز و چهار و شصت که بالن فروخته اوقات گذر میکرد ده باشد جماع
 سه چاندزین بکند تا پاک شود و اگر زن بر همین نداد آنسته و بنوازش بچاندزین و یکس و
 مسلمان و میت و سنگ خوار زن بکند باید که چهار چاندزین بکند تا پاک شود و آنسته با نیا
 جماع کند هشت چاندزین بکند تا پاک شود و اگر زن بر همین نداد آنسته بچاندزین جماع کند

باید که بر روز آرد و جو شایده بخورد و شنبه روز فاقه بآب و طعام نماید و بعد یک شبانه روز
سوی آب خیزد و بخورد و بعد از آن خود حقیر در زمین کزده و از سر گین گاو پر کرده شنبه روز
در آنجا بماند و صبح بخورد و بعد از یک روز سنگه شیمی به مرغ و میوه و گل و طلا در شیر انداخته
بخوشاند و آن شیر بخورد و بعد از آن حیض نه منبسط هر روز یکبار طعام بخورد و و تنبک از حیض پاک
شود و بر همان طعام بخورد و گاو خیرات بدو تاپاک شود و در نیت تار و زکیه پاک میشود
بیرون ریمه بماند اگر از زمان هر چهار برین و آن تنبک کدام بجا نهد و غیره مردم از بون
یکبار جمع شود یکال روزه که چیده دارد و تاپاک شود اگر زن زاینه حامله باشد تا وضع حمل
زبور و لباس فاخره پوشد و با شوهر بخوابد و با اهل قبله یکبار طعام بخورد و بعد از آنکه برایش شربت
یک که که چیده کرده پاک شود طلا یا ماده گاو خیرات بدو و اگر همان زن مکرر این عمل میکند
بجا نهد و غیره یکبار بخورد باید که خود را در آتش بسوزد و تاپاک شود اگر زن زاینه که برین پراشت
لازم شده باشد از روی شوخی برایش شربت نکند و بعد از آنکه بشد یا صورت آلت تناسل
بریشانی او داغ کرده از دیمه و شنبه بدو کند

فصل سی و یکم در بیان پراشت برادر کلان

که برادر خورشید از آن گنجد باشد یا زان گرفته باشد

باید که هر پراشت که برادر خورشید نوشته شد او هم کند قول دیگر آنکه اگر برادر خورشید نوشته شد
بکند برادر کلان را باید که بر آجایت کرده بعد از آن گنجد باشد اگر بر آجایت نکند بشت میگویند
که یک که چیده هم کافیت

فصل سی و دوم در پراشت بر زمین

که نمک بفرود شد یا سوبکیر

اگر بر زمین نمک بفرود شد یا از روی قبرض داده شود میگویند باشد باید که از جلیه پراشت چهار قسم
که در ابتدا بیان پراشت قتل داده گاو نوشته شد یک که دم فرخه حالت قوت خود میکند

فصل سی و سیوم در بیان پراشیخت کشتن چتری و بیش و شود روزن

اگر چه چتری را بکشد هزار آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدو یا سال بطریق قاتل
بر همین براس پراشیخت آواره شده و بگوید اگر بیش را کشته باشد باید که یک سال قاتل
قاتل بر همین آواره شده پراشیخت بکشد یا یکصد آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدو اگر شود
کشته باشد شش ماه پراشیخت بکند یا ده آوده گاو و بگوید اگر بزرگ بین آنهادت بسیار
نمکشته باشد و گاو و نذر خیرت بدو این قسم پراشیخت یا خیرات که نوشته شده در وقت
حکم باید کرد که ناله کشته باشد و مقولان از مردم خوب و اعلی نباشند محض بر
نام چتری و بیش و شود باشد اگر چتری و بیش و شود زندگی بدوش مقرر
خود یا میگذرانند و باشند و آنرا دانسته کسی بکشد در قتل چتری سال و در قتل
بیش یکیم سال و در قتل شود نه ماه پراشیخت بکند اگر چتری و بیش و شود بدوش
مقرر خود از دست میگذرد باشند و آنرا دانسته کسی بکشد در قتل چتری
چهار نیم سال و در قتل بیش دو سال و سه ماه و در قتل شود یک سال و یکیم ماه
پراشیخت بکند بدوش مقرر آنست که نیایش بزرگان و پیر و استاد خود بجا آورده
رحم دل باشد با طهارت باشد درست گو باشد حواس خمسہ زبون ساز و دور
اعمال که خوبی دارین باشد بجای آورده باشد اگر چتری را دانسته بکشد
شش سال و اگر بیش را دانسته کشته باشد سال و اگر شود را دانسته کشته باشد
یک سال پراشیخت بکند و ده آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدو اگر چتری ششتری
یا بیش ششتری را دانسته بکشد در قتل چتری نه سال و در قتل بیش شش سال
پراشیخت بکند اگر شود و اگر که پنج جگ مقرر آئین خود میگذرد باشد دانسته
بکشد سال پراشیخت بکند اگر چتری و بیش و ناله و ناله میاید باشند

و شتر و تری باشند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال پریشیت کند
 آئین قاتلان همانست که در قتل برهنه نوشته شد و اگر چھتری و بیش جگ میکند و
 در انوقت آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال پریشیت کند و اگر چھتری
 و بیش و شتر و تری باشند و جگ میکند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال
 در قتل چھتری شش سال پریشیت کند و یک گاو و یک بز را ده گاو و یک گاو و بز خیرت بد
 و در قتل بیش سه سال پریشیت کند و یکصد ماده گاو و یک گاو و بز خیرت بد و در قتل شتر
 یک سال پریشیت و ده ماده گاو و یک گاو و بز خیرت بد و اگر چھتری و بیش و شتر و تری
 باشند و جگ میکند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال پریشیت کند
 سال پریشیت و یک بز را ده گاو و بز خیرت و در قتل بیش شش سال پریشیت و پانصد
 ماده گاو و بز خیرت و در قتل شتر یک سال پریشیت و دو صد و پنجاه ماده گاو و بز خیرت بد
 و اگر چھتری و بیش و شتر و باین شتر زبیت نمیکند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر
 سمری برده باشند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر سمری سه ماه پریشیت و در قتل
 بیش دو ماه پریشیت و در قتل شتر یک چاند این بکند و اگر دانسته آنرا که بکشد در قتل
 چھتری یک ماه و سواست شتر خیرت بخور و در قتل بیش یک ماه و سواست پنج خیرت ماده گاو و شتر
 و غیره باشد خیرت و یک بخور و در قتل شتر بخور و روز روز و بدو و بعد ده ماده گاو
 و یک گاو و بز خیرت بد و باین جگ میان پریشیت کشتن چھتری و بیش و شتر
 و هر پریشیت و خیرت که نوشته شد براسه برهنه است که قاتل آن برهنه باشد
 اگر قاتل چھتری باشد از پریشیت که در هر صورت براسه برهنه نوشته شده و اگر
 بکند در صورت دوازده سال نه سال پریشیت کند و اگر قاتل بیش باشد از پریشیت
 که در هر صورت براسه برهنه نوشته شده نصف بکند در صورت دوازده سال شش سال
 پریشیت کند اگر قاتل شتر باشد از پریشیت که در هر صورت براسه برهنه نوشته شده
 ربع بکند در صورت دوازده سال سال اگر مورد ها و شکست را که بکشد براسه برهنه
 از جمله چهار پریشیت که در ابتداست قتل ماده گاو و نوشته شده هر کدام که در صورت برابر

حکم کند و بر میان برایش قتل زن اگر بر همین وجهی و بشود
 زن خود را بوقتی که زانیه بشود بکشد باید که براسه پریشانی آن بر همین یک شک و چهری یک
 کمان بلس و بیش یک نزد شود و یک توج بدین قسم پریشانی در صورتی گفته اند که
 زانان مذکور از پرت لوم یا نتیج حاصل شده باشند و ادا انسته آنها را کشته باشد نتیج
 گا در چهار و صیاد و غیره این قسم جماعت گویند و تفصیل پرت لوم در چهار او هیاهو شده
 کلیه است که از مرد و زن و زن و زن برین بهتر است و اگر چه هر سه پرت لوم گویند و اگر
 زانان مذکور که حاصله اند آنها را ادا انسته بکشد در قتل زن بر همین که بر همین باشد ششما
 در قتل زن چهری که چهری باشد چهار ماه در قتل زن بیش که بیش باشد و ماه در
 قتل زن شود که شود باشد یکماه پریشانی بکشد اگر زانان هر چهار برین از عمر بسیاری زانان
 بمنزله فحبه و زانان طواف شده باشند بعد از قتل آنها در سه خیرات باید داد و در سه
 عبارت از شش مشت غله است اگر براسه قتل بر همین شک بد بدتر است اگر بر همین شک
 بگیرد و در کنار چاه بگذارد و تا مردم از آن آب میخوردند باشد و از چهری یک ماهه گا و بد
 براسه پیشانی بر بد و آب بد و براسه شود و می توج بد و اگر زن بر همین چهری و بیش شود
 زانکند و اگر بکشد براسه قتل آن پریشانی ششماه که در کشتن شود و مقرر است
 باید که در یکمده و ده ماهه گا و خیرات بد بد بشرطیکه ادا انسته کشته باشد اگر بر همین
 چهری را که یکبار زاناکرده باشد ادا انسته بکشد ششماه پریشانی بکند و ده ماهه گا و
 خیرات بد بد و اگر زن بیش را که یکبار زاناکرده باشد و آنرا بکشد ده ماهه گا و خیرات بد بد
 اگر زن شود و یکبار زاناکرده باشد و آنرا ادا انسته بکشد یکماه بد بد و پنج خیرات ده ماهه گا و
 که شیر و غیره باشد خیرات دیگر نخورد و اگر بر همین را که یکبار زاناکرده باشد ادا انسته بکشد
 یک سال پریشانی بکشد و اگر زن چهری و بیش و شود و یکبار زاناکرده باشند و آنها
 ادا انسته بکشد در قتل زن چهری سه ماه در قتل زن بیش یکمده ماه در قتل
 زن شود و ربت و دو نیم روز پریشانی بکند و اگر کسی زن بگیا و اگر آن عمر زانگاه
 نداشت باشند و وقتیکه از حیض بدست گذشته باشد ادا انسته بکشد در قتل زن

برهن یکال کرچه بکند یا شاه پریشیت بکند در قتل زن چهری شاه کرچه
 بکند یا سه ماه پریشیت بکند در قتل زن بیش سه ماه کرچه بکند یا یکیم ماه پریشیت بکند
 در قتل زن شود یکیم ماه کرچه بکند یا بست و دو نیم روز پریشیت بکند اگر از زن چهار
 برن در دهرم خود قایم باشند و آنها را دانسته بکند بکشد و قتل زن که برهنش
 سال در قتل زن که چهری سال در قتل زن که بیشانی یکیم سال در قتل زن که شودی
 نه ماه پریشیت بکند اگر این قسم زن را ندانسته بکشد در صورت هر کدام نصف
 پریشیت باید کرد و نایش قتل زن که از نسل آبرو کشید باشند زن این برهن برهن بکند

فصل سی چهارم بیان پریشیت کشتن دیگر حیوانات

اگر از آن قسم جانور که گوشتش نجس و نجس خوری بکند بکشد به تفصیل که نوشته
 میشود پریشیت بکند از آنجا که استخوان دارد مثل بوقلمون و غیره که بر بکشد شاه
 پریشیت بکند و اگر غیر استخوان دارد مثل گس و پس و پشه و مورچه و غیره باریک
 عرابه بکشد شاه پریشیت بکند مثل پریشیت قتل شود اگر بر آید آنها پریشیت
 بکند و ده گاو خیرت بدید پاک میشود و اگر غیر استخوان دارد از باریک عرابه که کشته شود
 پرانیام بکند کافیت و اگر استخوان دارد از هزار گرم کشته باشد در سه خیرت بدید
 قدر سه عبارت از مینت مشت غلات جانور بدیده غیر استخوان دارد بسیار خیرت
 باریک است چهار سده در وزن کشته شود بر قتل یک گرم است و قتیکه صد گرم
 کشته شود بر قتل یک کیست است و قتیکه صد کیست کشته شود بر قتل یک پرند
 است و قتیکه یک پرند کشته شود خاطر را تیره میسازد بر آید قتل یک پرند شش روز
 روز و بار دو درین سه روز آرد و جو شامیده میخورد و باشد تا پاک شود اگر گربه یا
 اسب یا خوک و ناز یا گاو را بکشد یا مرغ و شترک و ابو جانور پرند بکشد بر آید هر کدام
 سه روز سوا شیر خور و دیار بچ کرچه بکند تا پاک شود یا چهار کرده مسافت

در یک روز برود در صورت نیز پاک میشود یا در آب دریا سیر کند ام که باشد غفلت کند
 یا افسوس آب که بوقت سینه یا چهاره گاتیری بخوانند بخوانند تا پاک شود و اینقدر بر آب
 بر آس کشن یک کد ام جانور مذکور باید کرد و اگر کسی که به و گوهر و اسو و غوک و زراغ و
 بشیرک و سنگ و الو اینها نهند راکشته باشد مثل پر الیشت قتل شود و ششماه پر الیشت بکند
 بقول کشت اگر کسی که و اگر به و غوک و اسو و مار و موش و چغندر و سبزه را بکشد یک کجچه
 و دوازده روزه بکند و چتر سیرت بدین نمایش این دو قسم پر الیشت یک ششماه و یکی
 دوازده روزه و قتل این حیوانات و ستم باید کرد که مکر اینها راکشته باشد اگر فیل را
 بکشد پنج گاو و نه سیاه اگر خرا بکشد یک گاو و نه کیسه و اگر بز بکشد یک گاو و نه و اگر
 توج را بکشد یک گاو و نه اگر سارس را بکشد یک گاو و نه سه ساله اگر طوطی را که در مهندوی
 سوانام دارد بکشد گاو و نه دو ساله بدین پاک شود اگر اسب را بکشد پارچه بدین اگر منب و باز
 و غیره جانوران پرند و شکاری و بوز و غیل و ز و غیره پرند گوشت خوار و جمول و اگر کس
 و طاد و ستری و خشکی را بکشد بر آس کشن یک کد ام یک ماده گاو خیرات بدین اگر شیر
 و شغال و غیره جانور و رنده گوشت خوار و آهورا که بکشد یک کد ام یک بچه ماده گاو
 سه ساله خیرات بدین اگر شیر بکشد یک سرخ طلا بدین اگر مار را بکشد اعصاب آهن راست
 کندینه خیرات بدین اگر جانور س از پرند با که آلت تماس ندارد بکشد یک شصت
 و سرب بدین یک پشماره علف شالی که آثر در مهندوی پیاں گویند خیرات بدین اگر کج
 بکشد یک کوزه پر از زوغن زرد بدین اگر دراج بکشد یک درون کج بدین از ابتدا
 کشن فیل هر خیرات که نوشته شده اگر کسی از عمر ننگدستی بدین بر آس هر کد ام سی
 یک کجچه بکند در جای که قدری خیرات نوشته شده است اشارت به شصت غله
 است آثر در مهندوی کجیت گویند از مهند کجیت یک پهل می شود و از چهار پهل
 یک ادک می شود و از چهار ادک یک درون می شود و میگویند که بر اثر قتل جانوران
 هر جا که کجچه نوشته شده اگر کسی از عمر ضعیفی و بیماری یا کهن سالی آثر آن خواند که عبادت
 دیگر کبیر و آن عبادت اینست ریاضت یک سال یا ششماه یا چهار ماه یا سه ماه یا دو ماه

یا یکماه یا بشت چهار روز یا دوازده روز یا شش روز یا سه روز یا یک شب یا روز
 بقدر ارگانه و قوت قاتل دیده که باید که در شکار کشتن مثل اگر خواهد که ازین عبادت
 بکند و ماه سوا سه آرد جو چیزه دیگر نخورد و آرد جو شایسته میخورد باشد و در
 کشتن طوطی یک شب یا روز و زره یا در جمیع این عبادت که نوشته شد خوراک
 از آرد جو باید بخت نمایش درین قتل جانوران اول خیرت باید که اگر ندارد باشد
 که چپه بکند و اگر چپه تواند که ازین عبادت که نوشته شده مطابق گناه و حالت خود
 بکند اگر که همای که در غله و بعضی گلی و میوه دروغن و تیل و نمک و قند سیاه می باشد
 که بکشد بر آس آن دروغن قدر سه بخورد تا پاک شود خوردن دروغن درین محل
 که یکم در سوا سه دروغن چیز دیگر نخورد یعنی پریشیت آنست که پرایه عبادت را گویند
 و حجت یقین را نامند مطلب آنکه عبادت بکند یقین را نداند که بین عبادت از گناه پاک شود
 میگوید که اقسام و حشر و طهور بسیار است نام بنام تا کجا نوشته شود و کلیه آنست که
 هر جانور سه را که نام برده پریشیت نوشته شده بر آس قتل آن جان قسم پریشیت بکند
 هر که ام که نام برده نوشته نشده باید دید که آن جانور مقتول استخوان دارد یا ندارد اگر
 استخوان دارد است در پریشیت آن هشت مشت غله به پاد پاک شود و در بعضی قسم
 قرص کرده یک پن به پاد اگر جانور استخوان دار نیست بر آس پریشیت آن پاد نام
 کافیت قول پاد است که اگر گرس و سارس و سرخاب و کلنگ و طاووس و خر و
 قوچ را که بکشد بر آس هر کدام یکم در صبح و شام در آب آرد سه سته حیا بکند و پاد نام
 بکند تا پاک شود اگر گرس یا پاد یا بنگم یا بوم را بکشد یکم در صبح و شام سه سته حیا پاد نام
 بکند تا نزد غله خام نخورد تا پاک شود اگر گوش یا گربه یا مار خور و کلان یا مار آبی را بکشد
 بر آس هر یک یک بر تن و اطعام بخورد و یک عصای آهن بصورت انش خورد
 خیرات به پاد اگر کسی و باغ و گوه و ماهی و غیره جانور نوک دار بکشد بر آس هر کدام
 یک شب یا روز سوا سه با و بنجان و سرخ چیزه نخورد تا پاک شود و سرخ را در سندی
 گھونجه نامند خوردن با و بنجان در آن روز لازم است اگر آبویان مل گا و یا خوک یا گاو

یا یک یا شغال یا خر یا دیگر جانور در نه بکشد براسه هر کدام سه روز سوا حی و چرخ و خور
یعنی روزه بدار و یک پرست کنیز خیرات بدد تا پاک شود اگر فیل و قوچ و اسب و شتر
و نیند گاو بکشد براسه هر کدام یک شبانه روز روزه بدار و در هر سه سبب حیوان کینه
تا پاک شود اگر خر و یوزنه و شیر و یوز و تیر را بکشد شبانه روز روزه بدار و یا چنبره و جهمان را
طعام بخوراند تا پاک شود مقدار جهمان از سه نفر زیاد باشد یا اینها قول پادشاه است
اگر چه در اینجا از حکم سابق خلاف شده نهایتش حالت و اندازه صاحب گناه و بدیهه کم و
زیاده مطابق نوشته حکم باید کرد

فصل سی و پنجم در بیان پریشیت بریدن اشجار سبز میوه دار و درختیکه گل آن خوشبو دار باشد

درخت که میوه دار باشد و گل که بو نه خور و مثل چنبل و غیره بود و تلخ که نامند
انگور و غیره باشد و سرو که مثل گریج و غیره که بالا سه درخت بلند رود و شش پیچ باشد
بجز باید که صد بار گاتری بخواند و یک روز سوا سه شیر خرسه دیگر بخورد و آن روز چهارده گاو
بکشد و نهایتش اگر برای صرغ بگ بریده باشد معیوب نیست سوا سه آن چهار خیر
و غیره سبز میوه دار و بزرگ صحرائی و انچه در آبادانی باشد اگر ببرد و یک روز شیر
بخورد و خدمت داده گاو بخورد و آن روز سوا سه شیر خرسه بخورد و نهایتش پریشیت بر آید
همانست که از میوه و گل آن بخلاق نفع میرسیده باشد اگر براسه قلبه و غیره آلات
از احت درخت سبز میوه دار بر و عیب نیست اگر درخت چو توده و غیره نشین خلاق
یا درخت خانه یا درخت زیارت گاه یا درخت که برای حدود و دینه مقرر کرده باشند یا درخت
جای سوختن تنی که کسی ببرد باید که از پریشیت صد رده لبست پریشیت بکند در هر پریشیت که خورد
گاتری نوشته شد اگر آن پریشیت شود و بکند باید که حیوض گاتری در دریا سه روز روزه بدار

فصل سی و ششم در بیان پریشخت قیتکه آدمی از قسمه و کوز زمان فاحشه و جانور کے را بگزرد

اگر زن بدکاره یا بوزنی یا خروشترو کلاخ کسی را بدین گمزد یا بدین گمزد باید که در آب درآمده
پرا تا یام کند و یکروز سواسه روغن خیرے نخورد و پاک شود اگر سنگ و شغال و فوک گربه و غیره
جانور گوشت خوار که در آب دانی میباشند کسی را بگزرد باید که در آب درآمده پرا تا یام کند و یکروز
سواسه روغن خیرے نخورد اگر آدم ضعیف و بیمار و پیر را اینجالت روداده باشد براسه او
ماحت نیست پرا تا یام کرده طعام بخورد و قول سمونت آنکه اگر سنگ و شغال و فوک و جانور
و بزد و توج و خروشترو را سوز گربه و موش و بچه و زراغ و آدمی کسی را از ناف پامان تر
گرنده باشد باید که غسل کرده بار پرا تا یام کند و پاک شود و قول آنکه اگر برنجاری
گرمست یا لکن هوتری را سنگ از ناف پامان تر خوب بگزرد باید که برنجاری سه روز گزرت
دور روز و گشتوتری یکروز و وقت شام شیر بخورند تا پاک شوند سواسه آن خیرے نخورند
اگر از ناف بالاتر یا زیر گلو گرنده باشد هر کدام ده بست بسمل آرد و اگر در وین بگزرد باید
عمل کند و اگر در سه بگزرد چهار برابر آن پرا تا یام برین روش نماید باید دانست که هر پریشخت
که نام برین برده نوشته شد آدم آن برین موافق آن عمل نماید هر جا که نام برین برده نوشته
نشده آن براسه برهمین است با حق حشری از آنقدر ریح کم و براسه بیش نصف آن و بر
شود ریح آن که چارم حصه باشد حکم باید کرد قول بید انگر آنکه شود براسه پریشخت
روزه بگزرد و آن خیرات پاک میشود اگر شود یک آدو یک گاو و بز براسه قتل بعضی
جانور دینده و برین اشجار برهمین بدم پاک می شود قول آتش آنکه اگر سنگ برین
در سرد و سه بگزرد باید که براسه که خودش بد یا می شود پوسته باشد رفته غسل کند
و صمد بار گاتیری بخواند تا پاک شود اگر زن برهمین را سنگ یا شغال یا گرگ گرنده باشد

بعد از دین ستاره پاک می شود اگر زن برهنه را در وقتیکه که چپه یا روزه دیگر میکرده باشد بگسلد باید که شب را روزه بدارد و درین سه روز آرد و جوشانیده با روغن بنجورده باشد بعد از سه روز هر چه از روزه که چپه و غیره میکرده باقی مانده باشد بکند اگر زن حائض است و غرض شغال از زنا فایان تر بگردد باید که پنج شب را روزه بدارد و در نیت سوا بی پنج خیر آده گاو که شیر و غیره باشد چیرے بخورد و اگر از زنا فایان تر و از زیر گلو بگذرد و بهت آن پرایشیت بکند اگر دپاسے گز دسه برادر اگر دسه بگز و چهار برادر آن پرایشیت بکند اگر دپاسے گز دغل کافیت اگر زن حائض است بوسی کند یا بلید یا بغاضن زخم کند باید که آنجا را بشوید و بعد غسل نماید بعد از آن آتش بمقابل او شستند که آن مکان را گرم بکند اگر بگسلد برهنه از زنا فایان تر بگردد و گرم یا ریم یا خون از آنجا ظاهر شود باید که بشاش و سرگسین آده گاو غسل کرده شب را روزه پنج خیر آده گاو شیر و غیره بخورد تا پاک شود و اگر از زنا فایان تر و از زیر گلو اینچنین بشود پنج شب را روزه بشود و اگر دسه این قسم بشود پراختی بکند نهائیش اول پرایشیت گز دین سنگ کرده بعد از آن پرایشیت برآدن ریم و غیره بکند اگر از زخم راق ریم و غیره ظاهر شود شب را روزه پنج خیر آده گاو بخورد تا پاک شود براسے چترای میش و شور از پرایشیت که برهنه را حکم باید کرد و دستور یک براسے شود در ربع پرایشیت بحکم بکند

فصل سی و نهم در بیان پرایشیت ازال کبر و جماع و وقوع پرایشیت شخصی که قاربت کند بیان پرایشیت دیگر

اگر هست اگر بے جماع در بیداری قصد ازال زوجه باشد باید که آب مذکور از جنس برداشته میان سینه و مرد و او برساند بعد غسل کند اگر طبیعت ازین عمل قنفر شود این قسم کار کرده بخاطر اندیشیده غسل کند قول خیم آنکه اگر مرد

اینکه بگوید آب منی بر زمین نماند باید که غسل کرده نیز اگر گائیری بخواند و سید پر ایام کند
تا پاک شود اگر نماند نشود نصف آن باید کرد و اگر سایه خود را بقتل در آب ببیند افسوس بگوید
که محلی تنجی نام دارد بخواند تا پاک شود اگر چیزی بنظر آید یا دروغ بگوید یا بوجوب دست و پا را
بسیار بجنباند یا حرف بسیار پیوسته بگوید باید که گائیری بخواند تا پاک شود اگر عطسه نزنند یا
روزی بخوابیده باشد و از خواب بیدار شود یا قتل بیندازد یا دروغ بگوید یا آب بخورد
یا مقصد خواندن علم کند یا چیزی خورده باشد باید که براسه هر کدام از این بگوید تا پاک شود
و اگر طعام خورده باشد بعد از دست و پا براسه شستن چون باید کرد و براسه خواندن علم
پیش از خواندن چون باید کرد اگر عطسه نزنند یا قتل بیندازد یا دروغ بگوید یا دست برسد یا دروغ بگوید
یا به پت حرف نزنند یا آب بر آید چون موجود نباشد بگوشت راست دست برساند اگر کسی بر پیشانی
زبون و منتهی و قاتل گدا بکشد باید که از چهار قسم پیشیت که در حق داده گاو نوشته شد
بطابق و قوت خود یک کدام بکشد تا پاک شود شخصی که حشرات بتید کرده باشد او را هم همین
پیشیت باید کرد اگر شخصی حشرات بتید کرده اوقات گذارد کند او را هم همین پیشیت باید کرد
مثل بشت در باب این دو کس که بتخت بتید نمایند آنست که ترک حشرات بتید کرده
اول اینها دوازده روزه که حصیه بکشد تا پاک شوند و سومی آن که حصیه بکشد تا پاک شوند تا
این قسم پیشیت آن مرد و کس که بکشد که سهوا یک دو بار بتخت بتید کرده باشد
در صورت حشرات بسیار پیشیت بر اقبال داده گاو باید کرد و قولش که در کفیش در باب
شخصی که حشرات بتید کند یا حشرات بتید کرده اوقات گذارد کند یا یکی مردوم که در حق او کرده
باشد نرغوش کرده یکی او را قبول نداشته باشد و شاید که گواهی دروغ سپاده باشد
و شخصی که نام دروغ میگفته باشد آنست که کسان از خانه بر زمین گداوی کرده طعام بخورد
تا پاک شود قولش باریت آنکه اگر کسی در ستی حشرات بتید کند یا از رگزار حشرات بتید
در ستی اوقات گذارد بکشد باید که چهار ماه گداور اوقات بنشیند و هر چهار طرف خودش
بسیروز و چهار ماه برسات در باران باشد و سر برهنه بکشد و چهار ماه زمستان در آب
بسیروز تا پاک شود

فصل سی و هشتم در بیان الیشخت برت لوپ

اگر بر چهار می باز نجام کند باید که خراگشته نیرت جگ بکند تا پاک شود و اما آن جگ در چهار
یا چهار را سه بکند و آتش از خانه نگیرد و درنگام شب یکجائی بکند و یک چشم آن خرابد که کور باشد
اگر این قسم خرنیمسد یا کم بضاعت باشد بر آن جگ بکند قول گوئیم در باب آن بر چهار می
آنکه بعد از نیرت جگ اگر گوشت همان خرابه خود کلاه ساز و لطف سوزج در دست گرفته
هر روز از هفت خانه گدائی کرده تا یکسال اوقات گذار بکند و اعمال قبیحه خود را میکرد و با
بعد از آن که یکسال بدین منط گذشت پاک میشود و اما این قسم یکسال بعد از نیرت جگ و قتی
بگذرانند که باز نبرسم که شر و تری باشد باز نیش شوتری زنا کرده باشد اگر بزن تیرن
شر و تری زنا کنند این قسم سه سال بسر برد و اگر بزن چتری شر و تری ناکند و دو سال بدین
روش بگذرانند اگر آن زنان که بر چهار می بیک کدام آنرا زنا کرده زانیه باشند و زانیه
زنا کرده باشد بعد از نیرت جگ شش ماه بدین منط که نوشته شد بگذرانند اگر زانان مذکور
از حد زانیه زانیه باشند بر چهار می نماند است بیک کدام آنها جماع کرد باید که با پارچه غسیل
بکند و آب خیرات بدین نایش این حکم در باب زنا بر چهار می است و اگر این قسم زن نیش
و بر چهار می نماند است با نجام جماع کرد باید که بر سمنان را طعام بخوراند و خودش یکروز و چهار
پیر و ز طعام بخورد و مقدار بار سه که یک آدم بردارد و جو بادیه گاوان بخوراند و اگر فقیر
زن چتری بوده و بر چهار می با آن جماع کرده باید که سه روز و روزه بدو یک طرف پراز
روغن خیرات بدو اگر آن زن بر سمن باشد شش روز و روزه کر چیده و یک آدوم کا و خیرات
بدو و اگر بادیه گا و جماع کند باید که پرا جایت کند اگر باز ن عقیقه ناکند یک پشته و علف
شالی و یک سرخ سرب خیرات بدو بر چهار می از سرب برن هر کدام که باشد درین
افعال بر سه او پرا یشت سمن است اگر بر چهار می روزانه بخورد و در خواب بر آنکه
جماع کند از نال بکند یا عقیقه نماند است جماع کند از نال کند باید که نیرت جگ بکند مگر آن که

در هر وقت که بر مته چرخ گرفته باشد اگر در آن حالت بر مته چرخ این حرکات که نوشته شد
بکند باید که نیرت جگ بکند اگر بر چهارمی بوقت شب در خواب انزال کند باید که غسل کرده باشد
پیرستش آفتاب بکند تا پاک شود و اگر از بان پرستند این حالت بوقوع آید و بیم موفوق کار کرد
که بر اس بر چهارمی نوشته شد محل آورد اگر سناسی مازن جماع کند باید که ششماه روزه گرفته
نگاه دارد بشش ماه گویند که اگر سناسی جماع کند شصت هزار سال گرم شده در گناه

فصل سی و نهم در بیان پریشیت شخصیکه سناسی دهم گداشته گریخت شود

اگر بر همین بعد از سناسی شدن بنجاید که باز گریخت شود باید که ششماه گریخته کند بعد
انچه در تولد شدن پیرسجای آورد آن رسم بجا آورد و ده گریخت بشود اگر چهره سی بنجاید که ترک
سناسی داده گریخت شود چنانکه این کرده بعد از آن رسومات که در تولد بنجاید
بجا آورد و ده گریخت بشود اگر بیش بنجاید که ترک سناسی داده گریخت شود که چهره کرده بعد
از آن رسومات مسطور بجا آورد و ده گریخت شود قول دیگر آن آنکه بر همین اگر بنجاید که ترک سناسی
داده گریخت شود باید که چهره و سه چاندرین و سه چاندرین دیگر کرده انچه در تولد طفل
بجای آورد بمقدیم رسانیده گریخت شود

فصل چهارم در پریشیت شخصیکه از مکان پریشیت بگریزد و یا در پریشیت سالم ماند

در باب این نه کس که به تفصیل نوشته میشود حکم است که یک چاندرین یا دوتیت گریخته
بکند تا پاک شود شخصیکه بر اس غرق شدن در آب بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریزد
و شخصیکه بر اس سوختن در آتش بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریزد و شخصیکه بر اس

پراشیت بسته باشند و از اینجا بگریز و شخصی که بوقت مردن سنیاسی شده باشد بعد از
نومردن سنیاسی نشود و شخصی که ترک آب و طعام داده مردن خود قرار داده باشد و باز
آب و طعام بخورد و شخصی که بپای پراشیت زهر خورده مردن خود را قرار داده باشد
و شخصی که از جنگ بگریزد و شخصی که بر او پراشیت مینواخته باشد که از کوه افتاده بمیرد
و در اینجا بنفقه شخصی که سوا این انواع که بر اسم مردن در پراشیت نوشته طرز دیگر
قرار داده باشد و آنرا ترک بکند و شخصی که بر اسم پراشیت از کوه افتاده یا در آب آلوده
یا زهر خورده یا در آتش درآمده و امثال آن کار سنی کرده و بتقدیر پیشور سلامت ماند
و نه طرز باید که دوازده روز که هیچ بکند یا که سه شبانه روز که گرفته بخانه خود بیاید

فصل پنجم در بیان پراشیت شخصی که پراشیت
کمان یک پراشیت خورده و متعجب باشد پراشیت شخصی که
زنا را و بشکند و پراشیت بر چاری که یکبار خورده شود

اگر کسی دو پراشیت بخورد و یک کمان لازم شد باید که پراشیت کمان بکند بدین صورت
از هر دو پراشیت فارغ میشود اگر بر چاری ترک گدیه بکند و هفت روز با وجود مندرستی
پرستش آتش بجایبارد باید که آفتون مقرر خوانده هوم بکند تا پاک شود یا هفت روز
روزه بدارد و اگر بر چاری بفرموده پیر خود بکار سنی و خدمت رفته و در آن حالت ترک
گذاشته باشد و پرستش آتش بجایبارد معیوب نیست اگر زنا را شخصی بشکند و آن که
زنا را دیگر بپوشد و کار دیگر یا سر جای زنا را دیگر بپوشد باید که آفتون مقرر خوانده هوم بکند
و بعد از آن زنا را دیگر بپوشد اگر بر چاره چاری چنین بخورد و فی نادانسته بخورد و یا پیش
از آمدن آفتاب بوقت طلوع صبح غسل نکند یا سنی بکند یا روزانه بخوابد یا زن

بیمیند و یا برهنه شده بخوابد و زین که مرده رسوخه باشند بگذرد و یا برپا شود
 و یا پرستش چیزهای را که باید پرستید نکند یا زنا را بشکند و زود زنا را دیگر ننوشیده باشد
 باید که افسون مقرر منون برت خوانده بوم بکند اگر بر چهارمی درخت میوه دار
 برزد یا مار را بکشد یا تخته و توپا نماید باید که کوهها ندی افسون خوانده بر دهن بوم کند
 تا پاک شود اگر بر چهارمی جوامه را یا رجه یا ماده گا و خیرات بکند باید که هشت هزار گایتری
 بخواند تا پاک شود اگر زنا بر چهارمی بشکند و زنا را دیگر ننوشد و طعام بخورد و یا غایط و شاکه
 فرو اندازد باید که هشت هزار گایتری خوانده پرتا یا م بکند تا پاک شود اگر بر همه چهارمی
 غسل یا گوشت نبرد و غیره ماکول اللحم از خانه مردم خوب بخورد باید که که چیه بکند تا پاک شود
 اگر بر چهارمی بیضرائی پیر و معلم بکند باید که برای پیر و معلم سر خود گذاشته انقدر
 عاجزی بکند که حاضران شده از سر تقصیر و بگذرد اگر بر همه چهارمی غسل یا گوشت
 دانسته نکرد بخورد باید که که چیه و پاک بکند تا پاک شود اگر بر چهارمی بیمار شود و علاج
 منحصر بخوردن گوشت یا شیر و غیره ناخوردنی باشد باید که اگر پیر او آنرا نخورده باشد
 پس خورده پیر و الا نه رضای پیر حاصل کرده آنرا بخورد و اگر بر چهارمی ناوانست عمل
 خورده باشد عیب نیست اگر بر همه چهارمی افسون باج سفینه که در بید است بخوانده باشد
 و عمل بخورد عیب نیست ۴

فصل چهل و دوم در پیرایشیت پیر که مرید را بجای خطرناک بفرید

اگر پیر مرید خود را بجهت کار محبوقت شب یا راه خطرناک که از بگذرد و زو یا شیر و اشال
 در آن راه خطر باشد فرستاده مرید را با سه پیش آمد و مرید پیر را باید که سه پر جات
 بکند ۴

فصل چهل و سوم در بیان پریشیت نماز و سبکه شخصه ای حیوب بدروغ گناه و متهم ساز و دوشخصه که بزین روز زنا کند

اگر شخص را بدروغ متهم بکنند آن در دنگورا باید که هر پریشیت که بر اے آن لازم می خنده
باشد ده بست آن بکنند اگر در شخصه سببه باشد یا از شخصه فعل بدی سر زده باشد و غیر
آز ایند استه باشد و یکم از آن سر واقف است آنرا ظاهر کند باید که هر پریشیت که آن شخص
بکند این نماز هم همانقدر پریشیت بکند لازم است که خود را از بیت دور بدارد و نیتش
حیوب او پیش خدای نگوید اگر بر همین بر همین را بگناه است متهم سازد باید که یکماه سوا
آب چیره و دیگر نخورد و بر ریاضت بگذرد تا پاک شود اگر بر همین چهری را ناقص متهم سازد
پانزده روز سواے آب چیره نخورد اگر چهری بر همین را بسبب متهم سازد ده بست
آن را اگر بیش متهم سازد ده بست و چهل بعجل آورد و گناه را سه قسم در اول
بیان کرده کبیره و اوسط و صغیره در همت گناه کبیره پریشیت مذکور یکماه پوره کند
در همت گناه اوسط پانزده روز در همت گناه صغیره هفت غیر روز سواے
آب چیره نخورد و بر اے همت گناه آن بسیار سهل از نیمه کمتر پریشیت باید
فرمود قول شنیده آنکه شخصه که حقارت پیدا کند یا نیکی مردم فراموش کند یا
گواهی دروغ بدد یا از چیزے که بدان را بگذرد اوقات گذرد بر همین می باشد
آز این بر نیم زند یا یک همت دروغ بکنند باید که شش سال از خانه بر همین گواهی
کرده بخورد یا شش ماه سواے ماده گاوان بسر برد تا پاک شود این پریشیت
در صورت آنست که این کار ممنوعه مکرر و بسیار کرده باشد اگر کسی همت
ماحق بکند بر خیر است گوید اما آن شخص را باید که روزه پر اجابت بکند

یا روز رس جب بکند یا نہ سفید اگر ششم دم بکند تا پاک شود اگر شخصہ تمت زودہ کہ بر ذائق
 تمت کردہ بود و نہ راست گو بر آئند از سر پریشیت کہ در باب او نوشته شد یک کلام بکند
 و در ستہ بران بکند و باید کہ یکماہ سوا ح آب خیر سے نخورد تا پاک شود اگر بہ تمت زودہ سال
 گذشت از سر پریشیت سے گو نہ یک گو نہ بنما طرہ نیا در و باید کہ وہ بہت آن پریشیت بکند اگر
 شخصہ شخصہ تمت زودہ را بگناہ بکیرہ تمت نایق کردہ باشد دو ماہ کہ چھ بکند اگر گناہ
 صغیرہ تمت کردہ باشد یکماہ کہ چھ بکند تا پاک شود قول دیگر آنکہ شخصیکہ تمت بکند یکماہ کہ چھ
 و تمت زودہ نیم کہ چھ بکند قول منور کیشتر آنکہ تمت زودہ را باید کہ تا یکماہ شاکل سوہ بکند
 و ہر روز در ششم حصہ باقی روز یکبار طعام بخوردہ باشد تا پاک شود اگر بگویند کہ تمت
 زودہ را براسے چہ پریشیت باید کہ جوایش آنست کہ در ابتدا سے تمت گمان مردم
 و رقی او بدی شود بدین بہت باید کہ پریشیت بکند چنانچہ شخصہ را کرے گزید و گزندہ را
 تحقیق نمیدانند از افسون مار علاج او میکنند پس تمت زودہ را ہم باید کہ پریشیت بکند
 اگر بزین برادر یکبار زادانستہ زنا بکند چنانچہ بکند و اگر دانستہ یکبار زنا کردہ باشد
 یکسال از خانہ برہمن گذری کرد و منجور و باشد

فصل چہارم در بیان پریشیت کہ زن حایض جماع بکند و پریشیت نان حایض یکبار یکبار

اگر کسی زن حایض خود در جنس جماع بکند باید کہ سہ روز زودہ بار و در روز چہارم سوا
 روغن خیر سے دیگر نخورد تا پاک شود بشرطیکہ یکبار زادانستہ جماع کردہ باشد اگر دانستہ
 و مکرر این کار کردہ باشد بہت شبانہ روز زودہ بار و اگر شخصہ زن حلال کہ حایض یا
 حاملہ یا مرد و دہ باشد مکرر و دانستہ جماع کند ات کہ چھ بکند تا پاک شود اگر بزین حایض
 دیدہ و دانستہ با فرط و مکرر جماع کردہ باشد باید کہ سال مثل قتل شود و براسے آن پریشیت

بکند اگر زمان حایض که از یک قبله باشد بکند بر دست برسانند بخل کردن پاک شود
 اگر برهنی حایض برهنی حایض که از قبله دیگر باشد دانسته دست مکرر برساند باید
 که یک شبانه روز سواست پنج چیز آده گاو که شیر و غیره باشد چیزی دیگر نخورد اگر برهنی حایض
 بزرگ شود برهنی حایض دانسته دست برساند باید که برهنی کرچه بکند و شود برهنی ریح شک
 خیرت بد اگر برهنی حایض دانسته بزرگ قوم پیش حایض دست برساند باید که برهنی ریح
 کرچه بزرگ قوم پیش ریح کرچه بکند و اگر بزرگ برهنی حایض دانسته بزرگ قوم پیش حایض
 دست برساند باید که نصف کرچه برهنی و دوی نیز نصف کرچه بکند اگر بزرگ چهارنی حایض
 دانسته بشود برهنی حایض دست برساند باید که چهارنی سه روز و شود برهنی یک روز و زده بار
 اگر بزرگ پیش حایض دانسته بشود برهنی حایض دست برساند باید که اولین سه روز و دوی
 دو روز و زده بار و اگر جمله را نینداند دانسته دست رسانیده باشد بکند بخل کردن پاک
 می شود اگر زن حایض برهنی حایض برهنی حایض برهنی حایض برهنی حایض برهنی حایض
 حیض پاک نشود و چیز نخورد و اگر زن حایض تا دانسته بزرگ حایض برهنی حایض برهنی حایض
 پنجم برهنی حایض دست برساند بعد از غسل کردن پاک میشود اگر بزرگ حایض برهنی حایض
 بزرگ دست زن چنانکه تا زن مرد و بوقتیکه حایض باشد زده و دانسته برهنی باید
 دید که از چهار روز و حیض در کدام روز ساس شده اگر روز اولین است سه روز و زده
 بار و اگر روز دوی است روز و زده بار و اگر روز سیم است یک شبانه روز و زده بار
 اگر روز چهارم است آن روز بعد شام طعام بخورد و زده بار و اگر دانسته باینها
 ساس کرده باشد از جمله چهار روز هر چه باقی باشد آنقدر روز و زده بار و اگر برهنی
 حایض را بزرگ شود برهنی حایض خورد و دست و دهن شسته دست برساند و اگر سگ
 ساس کند باید که دو روز و زده بار و اگر بزرگ حایض خورد و سگ یا خوک ساس کند
 باید که تا شب نشود و چیز نخورد و اگر در وقت چیزی خورد و زن که حایض را سگ یا
 چاندل ساس کند باید که شش شبانه روز آرد و جو شایسته و شاش آده گاو بخورد
 اگر این را نکند اندکس طعام خیرت بد برهنی حایض برهنی حایض برهنی حایض برهنی حایض

و شود روی حائض ہم چیز منجورده باشد و در آنوقت یکدیگر را مساس کنند باید کہ ہمجنی
 کہ چہ کبند و شود روی خیرات بدید اگر ہمجنی طعام منجورده باشد در آنوقت زن حائض
 از آن زمان پایان تر باد و دست برساند باید کہ یک شب بانو در روزہ بدارد اگر از آن زمان بالتر است
 برساند شب بانو در روزہ بدارد

فصل چہم در بیان پریشخت فر و ختن پس و چیز ممنوعہ و غیرہ

آنکس کہ پس خود را فروخته است از جملہ چارگونہ پریشخت کہ در ابتدا سے قتل مادہ گاہ
 پوشتہ شدہ یک کد ام کہ در صورت و حالت موافق باشد بجا آورد و قول شککہ رکعیش
 اگر اگر کسی عبادات خانہ و زیارت گاہ یا اودان و در و آب و باغ و باغچہ و دیوانہ و تالاب
 و منہ آب و اعمال حسنہ و پس و چاہے را کہ بر آب خورندین مردم و غیرہ میسازند بفر
 باید کہ مشقت کہ چہ کبند اگر بوقت ضرورت و احتیاج فروخته باشد و اگر بے ضرورت بفر
 چاندزین کبند اگر کسی دختر و مادہ گاہ بے ضرورت بفر و شد شانتین کہ چہ کبند
 اگر با ضرورت بفر و شد چاندزین کبند اگر زن و پسد را بے ضرورت بفر و شد
 و و چاندزین کبند اگر بفر و شد یک چاندزین کبند اگر کسی یک
 پسد یا یک چاہ یا یک باغ یا یک تالاب یا یک باغچہ داشته باشد آنرا
 بفر و شد باید کہ تا یک سال سہ بار غسل کند و بزین نجواید و ہر روز یک بار

ار چارم پس روز طعام منجورده
 باشد تا پاک شود و از بر پریشخت و زری
 غلہ و جانور و طلا و نقرہ ہر پریشخت
 کہ باید کہ و قبل ازین پوشتہ شدہ

فصل چهل و ششم در پریشیت شخصی که اگر ساینه گان بشود چنانچه بکشد

اگر از شخصه که پر و جدا و بگ نکرده باشد بگ بکشد یا براسه کشن کسی فسون خوانده بگ
بکشد سه کرچه بکشد تا پاک شود اگر کسی بکشد نپاه بیاورد و او با وجود قدرت جاند بدو نگاه اند
باید که کمال سوار و چیرے نمود تا پاک شود اما سواے دزدی کسی که گایتری فرموش
کرده باشد اگر بگ بکشد پراجا پیت سه کرچه بکشد تا پاک می شود اگر از آدم زبون بگ
بکشد سه کرچه بکشد یک از در شمرده تا دوازده روز از روز فوت شدن میت شمرده
بکشد نه کرچه بکشد این قسم شش پریشیت براسه انگس است که یکبار بگ بکشد
یا یکبار شده و بکشد یا یکبار نپاه بدد اگر از جهان شخص شش یا نچنین بعین میاید
پیت میشود پریشیت دوازده ساله باید کرد اگر از شود بگ بکشد از چهار قسم پریشیت
قتل داده گاوشه ماهه پریشیت بکشد اگر دانسته بگ بکشد باشد و اگر ندانسته
بگ بکشد باشد یکماه پریشیت بکشد اگر کسی از شود بکرز دانسته بگ بکشد باید که
چار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و چهار طرف خود آتش سوخته باشد و چار ماه
برسات بر سر ساینه کند در بادن باشد و چار ماه سرد آری شد بعد از آن یکماه در آتش و گاو بخورد تا پاک شود

فصل چهل و هفتم در بیان پریشیت بر هر جن پریشیت در سه شود

اگر بر همین ناوار براسه مال بخت اخلاص بر و میت شود باشد و باید که یک کرچه بکشد
تا پاک شود و اگر بر همین مال دار است و این کار کرده باید که هر چند در باط داشته باشد
بر همان خیرات بدد تا پاک شود اگر در هزار پانایم بکشد پاک شود اما این پریشیت هزار
پانایم و سه بکشد که کمر پر و متالی کرده باشد

فصل چہل و نهم در بیان پراگش شخصیکند
فراموش کند و بعضی خبرها سے کون الی

[illegible]

فصل پنجم در بیان پراشخت شخصیه باور پذیر را
و قصه ترک کنایه کثرت خمر و علم با کثرت یا چوب
زامل ساز و آینه بن بدیه جماع کند و بعضی امور دیگر

اگر کے پیر یا مادر الہیہ را بموجب اس سبب بشرطیکہ ان بموجب اس سبب صلوات

صحت نباشد ترک کند یا مالاب یا باغ را بفروشد باید که برایشیت برابر قتل
 داده گاو بخند اگر کسی دختر خود را بدست آن لوم بفروشد یکماه برایشیت بکشد
 اگر بدست پرت لوم بفروشد سه ماه برایشیت بکشد اگر بر زمین دختر بر زمین یا چهر
 یا پیش را یا دختر سه برن اندک و در چهری و پیش باگشت یا چوب میوه سبب زند
 یعنی نکارت آنها را از اهل بکشد یا بر زمین سوخته می بفروشد یا بر زمین بده جماع
 کند یا بکشد شده از سهان روز آن زن را ترک کند یا بر زمین سوخته می و بده بخورد
 یا بشود رنگ بکشد یا در بحث علم معلم خود از بون سازد یا حقارت بید کرده اوقات بکشد یا
 نیکی شخصی را فراموش کند و قبول نداشته باشد یا گواهی آورد و بدید از پیش که اوقات گذر
 بر زمین بشود یا بر زمین بده یا دروغ بگوید یا به آدم میت و او بکشد یا بدست و غا
 بدید یا کسی را که به پناه آورده باشد بکشد یا از این مایه سوخته اوقات گذر کند یا بر زمین و
 چهری و پیش نکارت و دختر شود را باگشت و چوب و امثال آن را قتل سازد و باید که بر
 هر کدام چهار ماه تا بستان در آفتاب بکشند و هر چهار طرف خود آتش می سوخته باشد
 و چهار ماه بر سات در باران باشد و چهار ماه سراد آب بماند بعد یکماه چوب و شاشن داده و
 بخورد و پاک شود اگر شود نکارت و دختر بر زمین باگشت و چوب ضایع سازد و از باگشت
 و اگر شود نکارت و دختر چهری و پیش را بدان بکشد و اهل کند دست از با بدید کسی شخصی
 که با وجود در کلان کتبی شده باشد و دختر بدید از آن شخص جگ بکشد و کسیکه عذاب
 کند و کسی که نفس از خود درون خود نام خود و بده بلیغ کند یا برین شراب خوار بر زمین جماع کند
 یا کسی که روزه با سه سفره نمیکشیده باشد آنها را باید که برابر قتل داده گاو برایشیت کند
 و اگر بید را خوانده یا بازی و امثال دیگر مشغول گردد و در سبب فراموش شود و باید که
 برابر قتل بر زمین برایشیت بکشد و اگر در خواندن شاستر مشغول شده باشد و در حین
 بید فراموش شود و باید که برابر قتل داده گاو سه ماه برایشیت بکشد یا پیش برن را و دیده از
 جود چهار قسم برایشیت قتل داده گاو یک کدام حکم بکند و قبول بکشد و آنکه اگر کسی را
 مشکلی پیش آید از آن رنگد و سبب فراموش شود و باید که چهارده شب که چیه کرده از سر نو

پیش آچایج رفته سید خواند

فصل نچایم در بیان پریشیت شخصیکه ترک خدمت آتش کرده باشد

اگر اگنوتری از عمر کالی خدمت آتش بگذارد باید که اگر کم از دوماه خدمت ترک کرده باشد
دوازده روزه کرچه بکند و اگر دوماه خدمت نکرده باشد پراک بکند و اگر از ششماه زیاد شده
باشد برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و اگر از بیجری ترک خدمت آتش داده باشد باید که
برای ترک سه روز برآیام بکند و برای ترک بست و دیگر دوازده بار دو تا ترک دوماه شش روز
روزی بار دوازده تا یکسال اگر ترک شده باشد پراک بکند و از آنجا تا نه قدر که باشد
برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و اگر از دوسه ستارت ترک خدمت آتش بکند باید که دوماه
یاسه ماه پریشیت بکند و باریت آنکه اگر اگنوتری از عمر کالی ترک خدمت آتش بکند
برای دوازده روزه روز سه روز دوازده بار و برای یکماه دوازده روز دوازده بار و برای یکسال
دوازده بار و یا شیر خود را که از یکسال زیاد بگذرد چاندین کرده از سرفو اگنوتری بکند اگر دوسال
بگذرد چاندین سوم باین کرده باز اگنوتری بگیرد و اگر سه سال بگذرد یکسال کرچه کرده و یک گاو
خیرات داده از سرفو اگنوتری بگیرد اگر پسر اهل قبیل و خوشا و ندان از تنگی معیشت خود پراک
اوقات گذراند و بیارند و آن شخص با وجود آنکه مسئول است اگر از خوراک آنها خبر دار نشود برابر
بقتل آده گاو پریشیت بکند اگر نادانستد خبر گرفته باشد یک ماه پریشیت بکند

فصل نچایم در بیان پریشیت قتل و پریشیت صیاد

اگر زن را بکشد برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره که از عمر کالی
اوقات گذراند میکرده باشد باید که برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند شخصیکه برای مطیع ساختن مردم
افسون و غیره تدبیرات جاود میکرده باشد باید که برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند اگر بخواهد

باز داید که برابر نقیل آوده گا و پر ایشیت بکنده

فصل پنجاه و دوم در بیان پر ایشیت قمار بازی و مرغ گفتن و مچاری که خلاف قانون عمل و در ابواب دیگر

هفت چیز آدمی را ناپاک میازد اگر آنرا اگر بار بکند بوجبه که نوشته می شود پر ایشیت
بکند بر آخر قمار بازی کیسالی پر ایشیت بکند اگر براسه گفتن کس و گنگ میکرده باشد شمشاه
پر ایشیت بکند اگر آگن هوتری نباشد و غله صحرایی خود جاروب زده آوده قوت سازد
یکصد و چهل و چهار روز پر ایشیت بکند و اگر گرسنه شده بطرز بر مچاری گدائی بکند هفتاد
دو روز پر ایشیت بکند و اگر گرسنه شده در خانه پیر و معلم قامت نماید سی و شش روز
پر ایشیت بکند اگر بر مچاری از یک خانه زیاده بر چهار لقمه گدائی بکند یک روز پر ایشیت بکند
و اگر تقویم خانه نجانه خوانده بگرد و یک روز پر ایشیت بکند و اگر کسه دروغ گوید یا دزدی
بکند یا بر همین نوکری سهل راجه یا با فردوشی اختیار نماید یا بر همین فیلبان و اربابی و
چابک سوار و بنجی و طعیب و دیو لک و نگاهبان سگ و کرناچی و جبهه ریز شود یا بر همین
بشود و تقسیم بکند یا بر همین بداه جماع کند و تدبیر بوز و یا بدست شود یا باغبانی کند یا شیو
رفا صی و ریسایان بازی پیش بگیرد یا زده مقرر کرده تقسیم بکند یا کسه بکند هر
بدید یا دیه و صحرای آتش داده بسوزد یا گواهی دروغ بدید یا پهل و بفر و شد یا آدم
و جانور بفر و شد یا دغا باز باشد همه اینها از اسای یک کار پر ایشیت باید کرد آن
پر ایشیت نیست که هر چه در خانه داشته باشد خیرات بکند تا کیسالی هر روز سله بار
غسل بکند و در چهارم پیر روز طعام میخورده باشد بعد از آن تپت که چوبه بکند آنوقت پاک
شود اگر زگر گرفته خدمت بر همین بکند و در باب او هم همین حکم است اگر این چیزها را کرده باشد
چهره می بکند نه ماه پر ایشیت بکند و اگر پیش بکند شمشاه پر ایشیت بکند اگر شود و بکند سله بار پر ایشیت

فصل پنجم در پریشانی شخصی که خود را مضروب
و بر زمین که بر چهار سو و بر همه که خدمت شود کند

اگر کسی خود را مضروب یا بر زمین خدمت شود و بکند باید که بر بقیل ماده گاوی پریشانی
کند و اگر بر زمین بر کشتی و ریاضه شود که بجای باشد سوار شود و کسی که امانت مردم را بر
نزد یا بر زمین اشیا را مضروب و شد یا کسی که بر زمین دروغ بگوید یا بر زمین
درت بسیار خدمت شود و بکند یا بر زمین از ترک قوم شود و سپهر هم رساند یا بر زمین با
نیک و بد فرقی نکرده همه جا بگردد و همه اینها را باید که تا سه سال در چهارم سپهر روز یکبار
طعام منجوره باشد تا پاک شوند و اگر با قوم از زبان خود مثل جانبدار و غیره
دوستی کند برابر به قتل ماده گاوی پریشانی باید کرد و اگر بموجب دوستی کسی ترک کند
باید که یک شبانه روز خیرست نمود و بعد از آن همه قوم کند تا پاک شود و اگر خدمت جانبدار و غیره
مردم اشغال آن کند برابر به قتل ماده گاوی پریشانی باید کرد و باید

فصل پنجم در پریشانی شخصی که خدمت کند یا بکند

اگر بر زمین بدختر حشری ناکند از ناکند پریشانی که چیده و دوازده روز کرده باز آن دخت
کتفا شود اگر بدختر پیش ناکند بر زمین عمل بکند آن که چیده کرده باز آن کتفا شود
اگر نه آن قسم بدختر شود بر زمین ناکند که چیده و آن که چیده کرده باز آن کتفا شود
چهری بدختر پیش ناکند از ناکند دوازده روز که چیده کرده آن کتفا شود و اگر چیده
آن قسم بدختر شود از ناکند آن که چیده کرده آن کتفا شود اگر پیش بدختر شود از ناکند
ز ناکند دوازده روز که چیده کرده باز آن کتفا شود اگر این سه مرد را فی پیش ازین

کنند ان شده باشد اول بزن محقق خود کند ان شده باز بآن دختر که فعل بد با و کرده باشد
بکنند ان شوند

فصل پنجم در بیان پریشخت جماع که باز زمان طوالین بکند و جماع که با حیوانات بکند

اگر نادر است بزمان طوالین مثل لولی و غیره یکبار جماع کند یا بچووانات جمیع شود و باید که
پرا جابت بکند اگر نادر است بزمان طوالین جماع کرده باشد تا هفت روز یکبار و ده را
چو شایسته قدر سواب بخورد و سواے آن از آب و طعام هیچ نخورد تا پاک شود و اگر
دراسته بکند یا بنا جماع کرده باشد برابر بقتل آده گاو پریشخت بکند تا پیش از هفت
پریشخت براسه بر زمین است برای مختصری ربع از آن کمتر و براسه جیش نسلان آن
دبراسه شود و ربع آن پریشخت حکم باید کرد و قول دیگر که شش سال تا تپ و غیره آنکه
اگر کسی نادر است تا یکبار بزن طوالین جماع کند هشت روز و نگاهار و دهر روز هفت
روزه چنانچه نوشته شد و بعد از سیروز تا یک سال براسه هر یک ماه هشت روز و می شود
و بعد از یک سال آنقدر روز که در سال اول بشود هشت برابر آن براسه هر سال باید افزود
و اگر نادر است بزن طوالین جمیع شود براسه یک روز یک پرا جابت و براسه سه روز سه
پرا جابت و براسه یکماه پنج پرا جابت و براسه شش ماه ده پرا جابت و براسه یکسال
پانزده پرا جابت و براسه سه سال چهل و پنج پرا جابت و بعد از ستور باید افسرد
اگر کسی تمام عمر مشغول لولی مازمی باشد نمیزد که تریک می شود

فصل ششم در بیان پریشخت شخصی که اختیار انشهر
نماید و کشت علم منوعه چو اند و امور منوعه بکند
اگر در انشهر مقرر که برنجی ای اگر گشت و بان پرستیده و سیاسی باشد جا نگردد

و هیچکدام آتش هم اختیار ننمایند باینکه اگر گیسال بدین منطمانده باشد بر جابیت و
 اگر چه بخندد و دو سال گذشته باشد که چندی و آن که چندی بکند اگر سه سال گذشته باشد
 چنانکه این بکند نهایتش این پریشیت در صورتی است که آن شخص برای هر قدر
 آتش هم که مناسب حال او باشد تلاش بکند و باشد بیشتر نشود و اگر آتش هم بیشتر
 می باشد و باشد و بگیرد باید که برابر بقیل آوده گاو پریشیت بکند و سبکه دام طعام از
 خانه دیگر می خورد و باشد و هرگز در خانه خود طعام نمی بخشد باشد با کسی که کتب ممنوعه
 مثل اهل دهر و کتب سحر و جادو با کسی که آن کار را در آرزوی کتب منع باشد
 آن کار بکند یا کسی که بفرستد اینها را باید که برابر بقیل آوده و پریشیت بکند ذات و بدن
 و بدو موافق برن ازان پریشیت حکم باید کرد.

فصل پنجاه و نهم در بیان پریشیت بر همین که از جاس ممنوعه خیرات بگیرد یا در تیرت خیرات بگیرد

اگر بر همین از جای که خیرات نباید گرفت خیرات بگیرد یا که از خانه شخصی که طعام نباید
 خورد طعام بخورد و یا خوراک از اقسام غله ممنوعه بخورد و باید که برابر بقیل آوده گاو
 پریشیت بکند برای این قسم بر همین یک پریشیت دیگر است اگر گواه بطرز هر چه
 از خانه که گاو آن می بخندد بماند و سوا می شیر خیزد و دیگر بخورد و هر روز شش هزار
 گاه تیری میخواند و باشد تا پاک شود بر همین را باید که ذات و افعال و مکان و وقت
 و مال و دیده خیرات بگیرد و از مثل چاندل و صیاد و افعال مثل آنکه آدم را بیت میکند و مکان
 مثل کوزه خمر و پاک و وقت مثل خسوف و کسوف مال مثل شکر و بریش و مفر و شات
 مرده و ماده گاو که در عین را میسدن باشد و بعضی اعضا سے بجز از شکم بیرون و بعضی
 در اندرون باشد غرض از تفصیل این مقدمات آنست که زمین قسم آدم و از شخصی که

انچنان فعل کرده باشد و در آن قسم مکان و در آن قسم وقت و آن قسم مال بگیرد اگر گرفته باشد برایشیت که نوشته شد بکند زمین اگر کسی که بدید بگیرد بهتر آنست که بکند بکند اگر آن قسم داده گاو که نوشته شد از بر زمین بگیرد برایشیت اندک که کم کند اگر مال ممنوعه مذکوره از آدم زبون بگیرد براسه آن برایشیت بسیار باید کرد و براسه آن شخص که این مال گرفته باشد چهار قسم برایشیت دیگر است اگر یک کدام آنها را بکند پاک میشود و روزی چاندین بکند یا هر کار گشت بکند یا فنون ستر مندا بخواند یا صد بار گاتیری بخواند اگر بر زمین از راجه خیرات بگیرد و نایش آن خیرات که از انباید گرفت یا راجه بیت شده باشد یا راجه در کوکبیت یا در خسوف و غیره بدید یا راجه کشن آجن بدید باید که یک ماه شب و روز در آب بماند و در روز یک مرتبه در ششم بخش روز شیر بخورده باشد تا پاک شود اگر جواهر یا پارچه یا ماده گاو در غیر محل یا از آدم زبون بگیرد باید که هشت هزار گاتیری بخواند تا پاک شود و مطلب آنکه در گرفتن متاع سهیل که مالیت آن کم باشد از آدم زبون یا بوقت ممنوعه برایشیت کم باید کرد و قول کتاب شش ترشت آنکه اگر بر زمین مقدار یک خوراک غله از جاسز بون ممنوعه بگیرد یکبار گاتیری بخواند تا پاک شود اگر بر زمین از جاسه ممنوعه یا مال ممنوعه چنانچه نوشته شد بگیرد باید که دل تمامی آن مال را خیرات کرده بعد از آن برایشیت بکند.

فصل نجاه و هشتم در پریشیت شخص که آب و خوراک ممنوعه خورد و باشد و تفصیل خوراک ممنوعه و خورده و خصوصیات دیگر از همان قبیل

اگر چیزی که در ذات نجس است مثل پیاز و نیز زردک و باور همان و نمک آبادانی اگر دانسته بکند بخورد مجوز و چنانچه آن بکند اگر کرد و بسیار و تمام عمر خورده باشد برابر بخورده و شراب برایشیت بکند و اگر نادانسته بکند بخورد و باشد شایسته بین که حجه بکند و اگر نادانسته مکرر خورد و

چاندراين بکند اگر سنياسي اينهار دانسته بخورد چاندراين بکند يک روز روزه بدارد اگر
 بر تهن و چتر و ویش ساگ گل معصوم دگينه که در عورت ساگ سر سوراگويند و کونجی اگر چي
 و باز انجان و بند ليک يعني چورائی و بریش جن و مالاکا ساگ ناری باشد و ساگ خرد و دو
 ساگ ناری کيلي و بخورن و میوه دار و بر دشت ليک بکت و کوه کندن بخورند یا ماهی معصوم
 براسه خود آورده نخسته باشند باید که براسه هر کدام پرا جاپت بکند تا پاک شود و شیر طبعی است
 و کمر اینها را خورده باشند اگر نادانسته خورده باشد یک روز روزه بدارد و سه قسم خوراک بخورد
 خوردگی آنکه بدست رسانیدن شخصی و غیره اعمال داخل شود یک واحد خاص شده باشد
 دوم آنکه آدم زبون مثل مردود و غیره نخسته باشد بطهارت و پاکیزگی نه نخسته باشند
 سوم آنکه آن خوراک از قسم ممنوعه باشد مثل پیاز و سنبل اگر کسی آنها را نادانسته بخورد تبت
 اگر چه بکند اگر دانسته خورده باشد چاندراين بکند اگر کسی نیل یا برگ آن را نادانسته خورد
 باشد چاندراين بکند و اگر دانسته بخورد و چاندراين بکند اگر گل سن یا گل درخت سینبل
 یا جرات که از بدست بر هم زده و دوغ ساخته باشند نادانسته خورده باشد یک شبانه روز
 چتر بخورد اگر دانسته بخورد و دوشبانه روز چتر بخورد اگر کسی شیر و پیاز و زردک گوشت
 بکند براسه دو خورده باشد عیب نیست و اگر کسی اینها را بزور خورامیده باشد معیوب است
 نمايش در هر صورت هشت هزار گایتری بخواند تا پاک شود اگر کسی نادانسته شیر ماده گاوی
 که بچران مرده باشد بخورد و شیر ماده گاوی که یک بچر شیر و ماده گاوی بخورده باشد
 بخورد یا شیر ماده گاوی که از زایدن ده روز بران گذشته باشند یا شیر شتر ماده و اسپاده
 و خرما و شیر میش یا شیر جالور و حمرانی مثل آب و غیره و شیر گاو میش که از زایدن ده روز
 بران گذشته باشد یا شیر زن بخورد یا هر چه ازین شیر ساخته شود مثل جرات و
 روغن و غیره آنرا بخورد باید که یک شبانه روز روزه بدارد و اگر اینها را دانسته بخورد و شتر ماده
 روزه بدارد و قول دیگر آن آنکه اگر شیر میش و خر و شتر زن آن کسی بخورد باید که تبت اگر چه
 کرده زنار از سر نو بگیرد و اگر شیر ماده گاوی که از ده روز گذشته باشد بخورد
 شش شبانه روز روزه بدارد و شیر جمیع جالور این که حجم آنها نه تنگانه باشد و شیر جمیع

جانوران که در لیستان دارند سواست نیز حرام است اگر خبر است دروغن غیره آنچه از شیر
 ممنوعه ساخته باشند کسی بخورد و بیعت شنباز دارد جو جو شامینه بخورد تا پاک شود و سوا
 آن چیز به خورد و بشیر طبع آن ممنوعه را بسیار خورده باشد و اگر شیر ماده گاوی و غیره که
 نجاست میخورده باشد اگر مکرر کسی بخورد و یا نوزده روز روزه بدارد تا پاک شود و شیر ماده گاوی
 بز و گاو میش که از زایدن ده روز بران گذشته باشند حلال است سوا این هر سیر
 که کسی بخورد یک شنباز روزه بدارد تا پاک شود و شیر ماده گاوی و کپله بر جھیری و بطن و شود حرام
 است اگر بخورند از آن گنهگار تر دیگر کسی نیست در چیز ناخوردنی هر جا که برایش در خوردن
 آن نوشته شده باشد برایش آن روز یک شنباز روزه بدارد و اگر گوشت قدید
 و گوشت سگ و گوشت ممنوعه و ماهی ممنوعه ماده است بخورد یک شنباز روزه بدارد و اگر
 دانسته بخورد و شنباز روزه بدارد و اگر گوشت جانور گوشت خوار و گوشت خوک را و
 و گوشت خروس و شتر و آدمی زراغ و خرواسپ شغال و بوزنه و سگ خورده باشد
 بیت که چیه بکند تا پاک شود اگر شاش سرگین جانوران که گوشت آنها حرام کرده شد بخورد
 برایش آن گوشت خوردن آنها گفته شد بکند گوشت هر جانور که حرام است سرگین
 شاش او حرام است هر سه چیز را برابر گوشت ماده گاوی دانست اگر خورده شود و از ده
 روز فاقه کرده بروغن کو که مانند بوم بکند اگر گوشت سگ و شغال و زراغ و خرواسپ بوزنه
 و شپش که جانوران گوشت خوار و خرواسپ و خوک آبادانی را ماده گاوی و آدمی
 خورده شود بیت که چیه بکند و اگر غایط و شاش آنها سواست ماده گاوی و خورده شود بیت که چیه
 بکند اگر گوشت اینها که نام برده شد و گوشت جانور که پنج ناخن داشته باشد دانسته
 بخورد و ما شانت پن که چیه بکند از جمله جانور پنج ناخن دار آنچه حلال است در آچار و حیای
 نوشته شد خوردن آنها معیوب نیست اگر سرگین خور و بوزنه و خوک و گیده و بظنه و رآید
 یا میاس شود آنچه بکند تا پاک شود اگر سرگین و شاش آنها بخورد در صورت دانستن
 شانت پن که چیه بکند و اگر نادانسته خورده باشد پرا بایت بکند اگر گوشت فیض و بگله و
 اگر گس شاش آنها گوشت قدید بخورد و چاند این بکند اگر گوشت جانور که نه و یا لا

و نه ان داشته باشد گوشت جانور که محم او شکافته باشد گوشت شمشیر و ماده گاو
 بسیار بخورد باید که پراشیت شش با به بکند تا پاک شود و در بعضی کتب پراشیت یکبار نشاند
 و این حکم در صورتیکه دیده و دانسته و مکرر بسیار تا مدتی خورده باشد گوشت هر جانور که
 حرام است خون و چربی و مغز و استخوان و آب منی آن نیز حرام است اگر چه گوشت
 و بعضی و چشم و قف و عرق و موس و ناخن آدمی و خون جمیع جانور حرام و حلال و کل
 گوشت خام گوشت ناپخته بز و توج و جابوش نادانسته بخورد یک شبانه روز در
 بار و اگر موس و ناخن جمیع جانور و استخوان ماهی و کیث و روغن برود و طلا در روغن
 انداخته بخورند آن روغن را بخورد تا پاک شود اگر موس و گوس از میان طعام بر آید
 باید دید که آن گوس یا موسی با طعام طبع شده است یا بعد از بر آوردن طعام از دیگر آفتاب
 است اگر با هم طبع شده آن طعام را ترک کند و اگر بعد از بر آوردن طعام داخل شده است
 اندک طعام از گرد و پیش آن دور کرده و اندک خاکستر در طعام انداخته و آنچه
 کرده آن طعام را بخورد و اگر گرم ریزه و کیث و موس و چه و کرمهای ریزه که در آب میبار
 و پروانه و استخوان ریزه خورده شود سه روز روزه بدارد و درین سه روز سرگین
 و شاش ماده گاو بخورد تا پاک شود اگر نادانسته پس خورده گربه و زاغ و موش و سگ
 و اسب و طعامیک در موس و کیث طبع شده باشد خورده شود باید که یک شبانه روز روزه
 بدارد و آن روز بر می در شیر خورند بخورد تا پاک شود اگر ریزه و سگ و گربه و اسب و
 انبار غله و قند سیاه و روغن و غیره چیزهای خورده باشند و آن انبار را بروش که مقرر
 است پاک نموده از آن میان دانسته کسی بخورد باید که ربع یک کرچه بکند و روش
 پاک کردن در آچار و حیاه نوشته شده اگر لیسید و سگ و زاغ و پس خورده
 شود بسیار نادانسته خورده باشد باید که آن کرچه بکند اگر پس خورده سگ بخورد
 یکماه بویسد ماده گاو و پس خورده کلاغ دانسته مکرر بخورد و پانزده روز آرد و جو خشک
 بخورد تا پاک شود اگر بر همین پس خورده بر همین بخورد و دیگر و اگر پس خورده چیتری بخورد
 سه روز و اگر پس خورده بیش بخورد و غیره و اگر پس خورده شود و بخورد و هفت روز روزه

بار درین روز پنج چیز مانده گاوشیر و غیره میخورد و باشد تا پاک شود و اگر آن چیز
 دیگر نخورد تا باشد لحظه دانسته خورده باشد اگر بر همین بار بر همین دیگر در یک طرف طعام بخورد
 یا آجایت بخند اگر بر همین باشد در یک طرف بخورد و چاندزاین بکند تا باشد دانسته و مگر
 باینها خورده باشد اگر دانسته خورده باشد در هر صورت نصف آن پراست
 بخند اگر بر همین پس خورده بر همین بخورد و فسون ما بیا پرت خوانده آب بخورد و اگر پس
 چیتری بخورد شیر بر هیچی و شیر با هم جوشانده تا سه روز بخورد و اگر پس خورده باشد
 بخورد سه روز چیز بخورد و روز چهارم بر هیچی و شیر جوشانده بخورد اگر دانسته
 خورده باشد و اگر دانسته خورده باشد ببت آن پراست بخند اگر پس خورده باشد
 و بار در کلان بخورد و معیوب نیست اگر عمره مادر و خواهر و زوجه و دیگر زنان هر کس که باشد
 بخورد و چاندزاین بکند تا پاک شود قول اگر آنکه اگر بر همین و غیره در وقت کینه ای خود
 یا بوقت که مشکلی پیش آمده باشد پس خورده زن خود یا عمره زوجه خود بخورد و میباید
 اگر پس خورده چاندال و اشال آن بر همین بخورد و چاندزاین بکند و اگر چیتری بخورد و چهار
 شانت پن کوچه بخند و اگر پیش بخورد و شش روز و اگر شود بخورد سه روز و زوجه باردار
 و اگر بر همین در وقت ضرورت در خانه شود بخورد باید که ضد گایتی نبخورد یا اندک
 افسوس کند تا پاک شود و تیل که در چپ داغ باقی مانده باشد و تیل که از مالیدن بدن باقی مانده
 باشد و تیل که بوقت شب از میان کوبه بازار گدشته باشد اگر کسی خورده باشد
 تمام روز روزه بدارد و بعد بوقت شام طعام بخورد تا پاک شود اگر بر همین چیز که از اش
 دیگر مانده باشد یا چیزیکه از دهن دیگر سب بر آمده باشد دانسته بخورد باید که یک
 چاندزاین بکند و اگر دانسته بخورد نصف آن بکند اگر طعامی که مود و گرم آن
 بلخ شده باشد کسی بخورد یا چیزیکه در آن لاکه و نیل داخل شده باشد بخورد یا خنجر
 و چرم را استخوان طعامیکه از بیرون بمیخ برسد و آن طعام کسی بخورد باید که شبان روز
 روزه بدارد اگر طعامیکه مود و گرم بلخ شده باشد یا خون و گوشت جانوریکه کول اللحم
 نباشد در میخ با فند طعام آن میخ و طعامیکه زسنه حامله که حمل انداخته باشد از آن نه

و طعام پس خورده و زوجه دیگر زنان و بویک و سنگ و خاک و ماده گاو و
 طعام میکشد بعد از بختن خشک شده باشد و طعام یک شب بران گذشته باشد و طعام یک
 به نیت و بویا و تر آن بخت نباشند و طعام یک به نیت و بویا بخت باشند و هنوز به نیت
 و بویا نمانده باشد از آن گسری بخورد و باید که یک شبانه روز و روز چهارم و روز پنج و روز ششم
 که سیر و خمرات در دهن و شاش سرگین و غیره باشد بخورد تا پاک شود بشرطیکه نماند
 خورده باشد نهایتش از جمله طعام یک شب بران گذشته باشد خوردن بعضی چیز
 چنانچه داشته اند باید خورد و چنانچه تفصیل آن در آچاراد هیاسه مرقوم است اگر
 کل و آب و گل و میوه و میخ مثل ادک و غیره و مشک و ترب از زمینیکه به نجاست چسبیده
 باشد بخورد ربع کرچه بکشد اگر این چیزها در عین نجاست باشند بخورد نیم کرچه بکشد
 اگر دست کرده پت و چاندال و حایض و پلکس و عورت و مبروس و کتج و آدم و ناخن
 خورده باشد کرچه باید که اگر چیز ممنوعه خورده باشد کرچه باید که بشرطیکه داشته
 خورده باشد و اگر نمانده خورده باشد نصف کرچه بکشد اگر بالاسه برگ گوشت و بیل
 و کشل و منیل و سرور و بیکم بخورد و باید که یک در شکر و پیچنی جوشانیده بخورد تا پاک
 شود بشرطیکه ضعیف باشد و اگر قوی بیکل باشد و روز و روز گزیده گرفت شکر و پیچنی
 جوشانیده بخورد اگر وقت خوردن شود دست برساند طعام ترک کند و اگر وقت
 خوردن کرسمه که در نجاست می باشد آید و او را میس کند طعام را ترک کند اگر در آن
 سر و صورت که نوشته شده طعام را ترک نکند باید که او را زیتقان و دیگر که در طعام
 خوردن بجا نمانده باشد ششانه روز و روز چهارم و اگر طعام را که بدست چپ
 جدا کرده باشند بخورد یا طعام را ایستاده بخورد یا در ظرف شکسته بخورد و باید که
 سانت پن کرچه بکشد تا پاک شود اگر جماعی در بجا نمانده طعام میخورد و زیاده
 از آن میان سیر شده یا همین طور ترک خوردن کرده فرسودا که از آن میان طعام
 میخورد از پیش خود جدا کرده پیشتر گذشته دیگر آن بهم باید که ترک خوردن طعام
 بکشد و نخورد باید که هر کدام سانت پن کرچه بکشد اگر جانوریکه پنج ناخن دارد

بیسر و در چاه بمقتضای در چاه افتاده بمیز و یا غایط و شاش در چاه بسیار افتاده باشد و
 آب آن چاه را بر همین بخور و باید که سه روز و چهل و پنج روز و اگر پیش بخور و شبانه روز و اگر شود
 بخور و چهار پیر روز طعام بخور و پنج خیراده گاوشیر و غیره بخور و تا پاک شود و اگر مرده مذکور در چاه
 برسد و از آن کرم ظاهر شود و آب آنرا بخور و باید که چاندانین و قیت که چیده بکند تا پاک شود و طبع
 دانسته خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد شش روز و روز و اگر از آب آن چاه
 غسل بکند باید که سه بار آب پاکیزه غسل بکند و شبانه روز و روز و اگر پیش بخور و تا پاک
 شود اگر از ظرف یا چاه چاندان آب بخور و بر همین ساعت پن که چیده بکند و چهل و پنج روز
 و بیش نصف پراچایت و شود و ربع پراچایت و اگر نادانسته خورده باشد بر همین سه روز
 چهل و پنج روز و بیش شبانه روز و شود و چهار پیر خیر و بخور و تا پاک شود و باولی که چاندان ساخته
 باشد در باب او نیز همین حکم است که در باب چاه نوشته شده بناتیش همان چاه باولی
 که چاندان زر خود خرج کرده راست کرده باشد در تالاب چاندان عیب نیست و چاه باولی
 که از نزد مسلمان راست شده باشد آب آنرا نباید خورد و تالاب طوفانی کلان و تالاب چهار گوشه
 که از نزد مسلمان ساخته باشند اگر عین آب آن تارانو باشد بخور و دالانه ترک کند اگر ازین
 آب ممنوعه دانسته خورده باشد شبانه روز و اگر نادانسته خورده باشد چهار پیر روز و چهل و پنج
 بخور و تا پاک شود اگر نادانسته از ظرف گاود و چهار و امثال آن آب بخورند بر همین چهل و پنج
 و بیش روزه بر همه کس لگه دارند و شود شبانه روز و روز و اگر نادانسته خورده باشد
 آنچه نوشته شده ده سبت آن بکند اگر از چاه و باولی و تالاب که از گاود و چهار و امثال
 آن راست کرده باشد کس آب بخور و یا در آن آب غسل کند باید که پراچایت بکند تا پاک شود
 و اگر آب که نزدیک خانه چاندان باشد و یا آب که در کوچه یا گذر یا برابری حیرات
 میوزانند بخور و یا آب که از رودی برداشته باشند بخور و یا آب که از حوضی بدر می آید
 باشد آنرا بخور و یا آب که در صحرای بیابان طرسه از آن پر کرده گذاشته باشند بخور و
 باید که شبانه روز و روز و دو پنج خیراده گاوشیر و غیره بخور و تا پاک شود و اگر طعام آب
 و غیره خوردنی را که از صحرای شدن رنگ بدل گردد و بخور و یا چیز که در میدان طلعت

باشد و طبیعت از آن نفرت گزیند بخورد یا چیزی که بخورد که صورت آن بصورت ناخوردنی
 باشد یا چیزی از دست شخصی بخورد که عرق و چرک دست یا اعضای دیگر شخص آن چیز
 رسیده باشد یا چیزی خوردنی را کسی نام بگذارد که پس خورده است و آنرا بخورد یا در ظرفی که
 خوردنی را آورده باشند و سوس شود که خوب شسته اند یا نه شسته اند آنرا بخورد و شسته بود
 بر همین روزه بدارد و چتر می دوزد و پیش گیرد و شود چار پتر پاک شود و اگر چیزی خوردنی
 آوردند و بخاطر سوس بهر سید که آیا پاک است یا چیزی ناخوردنی داخل شده و این را
 بخاطر آورد و بخورد باید که شبانه روز بر حی یا ششک و چینی جوشانده بخورد تا پاک شود درین روز
 سوس آن چیزی نخورد اگر بخاطر کسی رسیده که چیزی ناخوردنی و پس خورده خوراک ممنوعه
 در مدت عمر خورده شده باشد و معلوم نیست که چه چیز است و چه مقدار است تا بر آن
 آن هر کدام برایش بکنیم یک برایش که برای این کار در تمامی عمر کافیت باید که صورت
 آن برایش آیین است اگر بر همین است یکساله که چتر بکند و اگر چتر است نه ماه که چتر
 بکند و اگر پیش است شش ماه که چتر بکند و اگر شود راست سه ماه که چتر بکند و براس کار بکند
 و پاک شدن تمام عمر برایش بکنیم کافیت اگر شیر گاومیش و ماده گاومیش که از آن بکند
 آن ماده روز گذشته باشد یا طعامی که روغن و تیل و شیر و حشرات در آن داخل کرده بخت
 باشد دست بر آن بگذارد یا آب باران که غیر موسم بار و دوزین خشک جمع شده باشد
 و در روز بر آن از بارش گذشته باشد کسی بخورد باید که شبانه روز روزه بدارد و سوس
 پنج چیز ماده گاومیش بخورد تا پاک شود اگر از طرف شاخ جانور و استخوان و دندان
 خر صحره و صدف و کوهی کسی بخورد پنج چیز ماده گاومیش و شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود
 اگر دانسته درین طرف خورده باشد شبانه روز روزه بدارد آب باران که در برسات
 بار و دوزین خشک جمع شود تا سه روز نباید خورد و اگر بخورد شبانه روز روزه بدارد و اگر
 در کسوف و خسوف چیزی بخورد یا چانه این باید که اگر بر همین در شتر و دو که بعد از قرن
 تا دوازده سیکند طعام بخورد و کسوف و خسوف بخورد یا غله پر و هت و سیه خورد
 یا در مجلسی که در محل اول بر تهمنان اینچو اند طعام بخورد یا چانه این بکند تا پاک شود و بر

کسوف چهار پریش از ان پسر که در ان پسر کسوف خواهد شد نباید خورد و در عین کسوف
 و خسوف نباید خورد اگر آفتاب یا ماه تاب گرفته غروب شوند تا روز دیگر که آفتاب و ماه
 نه عیند نباید خورد اگر درین پسر سه وقت که نوشته شد که بخورد چاندزین بکند چاندزین
 برای بر همین است و برای حقیری ربع کم و برای بیش نصف و برای شود ربع چاندزین
 مقرر است میگوید که کسی که مال و نیوی میخواسته باشد غله بریان و جرات و دستور طعام
 بکند آینه بوقت شب بخورد و شب به نیت کار و غسل بکند اگر این کار را که نوشته شد
 بوقت شب بکند صد بار پراپام بکند تا پاک شود و پریشخت گناه سهل و زیون که نوشته
 شده باشد صد پراپام براس آن کافیت سر که و کاجی اگر کسی نادانسته بخورد تا روز
 آفتاب هضم نشود از پریشختش و بویا و غیره اعمال ثواب باز میماند اگر دانسته بخورد و شبانه
 روزه نگاه دارد و در کاجی اگر آله داخل ساخته باشند خوردن آن معیوب نیست صورت
 سابقین آنست که در ظرفیکه کاجی انداخته باشند آبله و دست و مسلم عید از خوردن
 این قسم کاجی معیوب نیست چرک مسکه و عصاره بکند و غیره که از ان تیل برآورده
 باشند و روغ که از ان روغن برآورده باشند نباید خورد و اگر بخورد تنه که ده روغن
 بخورد تا پاک شود اگر که بخند یک شبانه روز و ده بار و روز خانه که بل استخوانی و میکرده باشند
 در خانه که وقتیکه غله فصل نو رسد بخت آن شراره نمیکرده باشند باید که بر همین
 طعام بخورد و شخصی که اگر تنه تری باشد و کچری و شیر برنج و پوزی و پو او رسا دل که
 از نیش که برنج می پزند است آنکه ازین طعام در ان آتش بوم بکند خود بخورد باید که پخت
 بکند و شخصیکه اگر تنه تری نیست اگر طعام مسطور براس آنکه به نیت و بویا و پیران بدید
 خود بخورد باید که شبانه روز و ده درشته باشد و پنج چیز آده گا و که شیر و غیره باشد
 بخورد تا پاک شود اگر در ظرف شکسته یا در ظرف شود و طعام بخورد باید که شبانه روز
 روزه داشته پنج چیز آده گا و که شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود اگر کسی بر برگ
 پیل و گو نفعی و فینده و گو بار و گو نوب معام بخورد چاندزین بکند تا پاک شود اگر بر برگ نوب
 در برگ پاش که سبت طعام بخورد چاندزین بکند از ان پرستند اگر بر برگ نیکو فرنگ

پلاس طعام بخورد و ثواب یا نذر آیین می یابد در کتب دیگر نوشته اند که پلاس آن آهک نیست بلکه نوعی از آهک است که برگ آن بصورت آهک می باشد نهایتش درخت است بصورت انگور و گند و بالاسی درختان بودنی آید که هست را برگ پلاس که آهک باشد طعام نباید خورد و اگر بغیر صورت برگ مذکور بخورد برگ میاکی است برگ آهک هیچ چیز بگیرد آن منع کردن از برگ زردگی آهک است شند کچا نریت و ساگ و شیر و خجرات و دروغ و نمک و دروغن اگر بر دست گرفته براسه خوردن بدستند نباید خورد و اگر خورده شود و بگوید روزی باید داشت خیر سه نباید خورد و در هشت چیز مذکور باید که کچیه و غیره آلات این کار برداشته براسه خوردن بدستند اگر هشت چیز مذکور را اند دست برداشته داده باشند در هشت بخورد شش بار روز خیر سه نباید خورد و تا پاک شود اگر شخصی طعام بخورد و بر زمین گرسنه در پیوسته آن نشسته باشد یا شخصی همراه مردی که طعام نباید خورد طعام بخورد یا جماعتی براسه خوردن نشسته باشد و یک کس در خوردن پیش دستی کند یا کسی مثل بریدن مالیده و غسل کرده و خایله و شاش بکشد یا بر زمین در سوختن آتم شود و طعام بخورد یا بر زمین باشد و در یکجا بنشیند و جمیع امیاری باید که شش بار روز خیر سه بخورد و روزی بداند تا پاک شوند و اگر طعام و خوراک که از بر زمین باشد شود و بخش کرده بدو یا طعام و خوراک از شود باشد و بر زمین بخش میکند نباید خورد و اگر خورده شود یک شش بار روز روز بدارد و باید که طعام هر کس که باشد همان بخش کند اگر هر دو پای و تخته و پشه چوبی گذاشته بخورد و یا در وقت طعام خوردن نصف دهنوتی به بند و نصف دهنوتی بر سر برشته طعام و غیره خوردنی باید و پس سوز کرده بخورد باید که نباتت بین کرچه میکند تا پاک شود و بعد که دشمن نصیرید نباید خورد اگر بخورد یک شش بار روز روز بدارد *

فصل نچاپه نهم در پریشخت بهمان و شش طعام خوردن

اگر بر زمین در غایت بر زمین شده و دو کنگان بخورد شش بر آبیام بخند تا پاک شود و اگر نانه

طعام شراب و در خانه بر زمین میخورد باشد یک روز روزه بدارد و اگر در شراب و خوشحالی
 شل تولد پسگرهائی در خانه بر زمین بخورد سه یا ایام بکند و اگر در شراب و سه بندی کردن
 در خانه بر زمین بخورد شبانه روز روزه بدارد و اگر بر زمین در ایام مذکور بخانه چهری بخورد در
 هر صورت ده بست آن بکند اگر بر زمین در خانه بیش در ایام مذکور بخورد در هر صورت
 ده سی بکند اگر بر زمین در ایام مذکور بخانه شود و بخورد در هر صورت که نوشته شد ده سی
 بکند اگر بر زمین در وقتیکه آتشی که طالب طعام بر در ایستاده باشد آب بخورد
 آن آب بنسب خون است و اگر در آن حالت طعام بخورد چنانچه بکند تا پاک شود اگر
 بر زمین طعام شراب و یکاوش بخورد سه روز روزه بدارد اگر بر زمین طعام یک براس
 نیت مرده در ماه اول میخورد بخورد شبانه روز روزه بکند و از رغن و سدر و بوم
 تا پاک شود اگر بر زمین در نه شراب و ابتدای مینه بخورد و بر آجابت بکند اگر بر زمین در شراب و
 پانزده روز که در اول مردن به نیت مرده یعنی مینه میکند بخورد و ربع کم بر آجابت بکند
 تا پاک شود و اگر بر زمین در شراب و سه بچه بخورد نصف بر آجابت بکند اگر در شراب و دو
 بخورد پنج گلبه بخورد تا پاک شود و آن جمیع برایشیت برای ضرورت است که بوقت
 ضرورت خورده باشد و اگر بے ضرورت بے احتیاج خورده باشد و نه شراب و
 اول چنانچه در و بر او شراب و که از ابتدا می مردن بعد نه روز و ماه اول میکند
 بر آجابت بکند و براسه ایکو دشت شبانه روز روزه بدارد و بر او شراب و سه بچه
 نصف بر آجابت و براسه دو ماه ربع بر آجابت و بر او شراب و ربع کم یک کرچه و
 بر او یک ل ربع کم یک کرچه و براسه شراب و همراه از هفتم و هشتم و نهم و دهم و
 یازدهم سه روز روزه بدارد و برایشیت در خوردن طعام ایام مذکور از خانه بر زمین و
 چهری همانست که نوشته شد اگر از خانه بیش بخورد و برایشیت در روز زیاده روز
 بگیرد اگر از خانه شود و بخورد براسه شراب و نه روز اول دو چادر این بکند برای یک ماه
 اول یک نیم چادر این بکند برای سه بچه یک چادر این بکند و برای دو ماه پاک بکند
 و برای بعد دو ماه تا یک ماه شانت بن کرچه بکند بعد از یک سال عیوب نیست اگر بر زمین

در یک کدام شرادو از جمله شادو که در سال اول بنیت میتہ میکنند و آن شرادو برای مردمان که تفصیل ذیل برده باشند بکنند بخورد جایز است بکنند تا پاک شود و تفصیل انیت چنانکه گشته باشد در آب غرق کنند یا در گزیده باشد بر زمین انداخته باشد بقی زده باشد شیر و غیره جانور دریده باشد از بالای کوه افتاده مرده باشد یا از بلندای دیگر ترک آب و طعام داده مرده باشد یا زهر خورده مرده باشد چنانکه گشته باشند و امثال این موت هر کدام باشد مناعتش اگر برای برایشیت در آتش سوخته باشد یا بروش دیگر بقصد مرده باشد در شرادو این قسم گوشت خوردن معیوب است اگر در شرادو روز پانزدهم بر زمین خوب سجود باید که شش جایز این بکنند اگر در ایام شرادو که از غله خام میکنند سجود بنیت که چوبه بخت در سنگ پاک شرادو بخورد سه روز و زده باز و سنگ پاک شرادو آنست که غله خام بنیت مرده سنگ پاک کرده میدهند مثل کبجری از دشنگرات مکرر

فصل ششم در بیان پریشیت بر بیماری که در شرادو با کمال اول که بنیت میکنند طعام بخورد و تفصیل طعام نهائے ممنوعه غله ممنوعه

اگر نداشتند و طماش شرادو بخورد سه روز و زده کرده پرانیام بکنند و در غن بخورد و اگر نداشتند بخورد که چوبه بخت اگر در امه شرادو بخورد نصف پر اجابت بکنند و در حبیب اق نام شرادو اگر بر بیماری عمل و گوشت بخورد باید که یک که چوبه بخت در جمله شرادو که آندار پاک می نامند بر زمین که طعام می خورد و او را باید که ده بار کاتیری بر آب خوانده آن آب بخورد و سنگ پاک بکنند تا پاک شود و حبیب

شراره های که پیش از تولد اطفال پیش از نام کردن کینه مثل حمل و تولد شدن و غیره اگر بر زمین
 آن طعام بخورد شانت بین که چیه کینه اگر بعد از نام کردن بخورد مثل شراره ستراشی و کینه ای
 و غیره شبانه روز روز بهار و تاباک شود قول دهمم رکبشیر آنکه در شراره و سیمیت شخصی که
 استمعه شده باشد از سر نو زار داده باشد و بر جسم اوون کردن و سوم جگ و ستراشی و نگام
 تولد شدن اطفال و شراره های که در اول مردن به نیت مرده می کنند
 اگر بر زمین طعام بخورد باید که چاندن این بخند اگر قحاج نباشد و ضرورت نیفتد طعام ناده و
 طعام خانه شفته که ترک انگور کرده باشد نباید خورد و شصیکه شرور نمی نباشد و جگ کینه
 طعام جگ آنرا نباید خورد و شصیکه پروتهائی تمام دیده میکرده باشد در جگ او طعام نباید
 خورد اگر زن یا معنی نام و جگ میکرده باشد در آن جگ نباید خورد و اگر آدم مست یا بیمار یا
 خشنه جگ میکرده باشد در آن جگ طعام نباید خورد و اگر جمع متفق شده لشکرک بر میان
 میخورانیده باشند باید که آن طعام نخورند طعام و غله زنمان طوایف نباید خورد و طعامی که
 که پندت منع کرده باشد نباید خورد و غله خانه و دزد و غله خانه شصیکه از رگدز سرود
 اوقات گداز میکرده باشد نباید خورد و غله خانه و دزد و غله خانه شصیکه از رگدز سرود
 نباید خورد و غله شصیکه جگ کرده و مسک باشد نباید خورد و غله قیدی نباید خورد و غله آدم
 سمت زده نباید خورد و غله خواجه سر نباید خورد و غله زن بدکاره نباید خورد و غله مشکه و می
 نباید خورد و نهی است که افعال حسنه خود را از افعال حسنه دیگران زیاده بداند و دیگر
 داخل حساب نماند غله طیب نباید خورد و غله صیاد نباید خورد و غله و سیکه اکثر در غضب آمده
 باشد نباید خورد و غله مرد میکرده پس خورده بخورند نباید خورد و غله جوگی نباید خورد و غله زن که
 زائیده باشد نباید خورد و غله که نوبت مقرر بخورند نباید خورد و غله ماتم داده روز نباید خورد
 برای طعام خوراندن طلبیده باشد نماندش اگر به آداب پسندیده نه پنجه باشد و طعام
 بخوراند نباید خورد و گوشت که به نیت دیوانه پنجه باشد نباید خورد و غله زنیکه شوهر یا سپهر
 یا دیگر محافظ او نباشد و سپهر خورست میکرده باشد نباید خورد و غله دشمن نباید خورد
 غله مسک که گداز باشد نباید خورد و گداز که از گداز کند که خود را زحمت داده و پسر و زن

در آزار دارد و زهر جمع کند و بر ای خوردن آنها صرف ننماید و غله تپت نباید خورد و هر چیزی که دهنش
افتاده باشد نباید خورد و غله غار نباید خورد و پس خورده نباید خورد و غله شخصی که جگ کرده است و
ثواب آنرا بفروشد نباید خورد و غله قاصمان مثل بخت در لیسان باز و غیره نباید خورد و غله جاز
و جمیع بافنده نباید خورد و غله مایه گیر و مایه فروش نباید خورد و غله آنکه نباید خورد و غله مارگیر صبا
و بعلیه اشغال آن مجلس و کول که در کوه و بیابان می باشند نباید خورد و غله چارن نباید خورد
غله زرگر نباید خورد و غله سازنده مایه که بن و غیره نواخته گذر اوقات میکنند نباید خورد و غله
شخصیکه بران جنگ مثل شمشیر و غیره می فروخته باشند نباید خورد و غله شخصی که سنگ بسازد نباید
باشد نباید خورد و غله شرب فروشان نباید خورد و غله گاز و زرگیر نباید خورد و غله شخصیکه جاندار
اوقات گذار میکرده باشد نباید خورد و غله خانه شخصی که بدانست اودنش زنا میکرده باشد
و چیز دیگری نباید خورد و غله شخصی که محکوم زن باشد نباید خورد و غله که در مرزه و بوسی آن تغییر
یافته باشد نباید خورد و غله شخصی که شکم سیر نخوراند نباید خورد و اگر از جمیع این غله و طعام ممنوعه
یک کدام را کسی نادانسته بخورد سه روز روزه دارد و تا پاک شود اگر دانسته خورده باشد که حصه
بکند اگر آب منی و غائط و شاش خورده شود که حصه بکند تا پاک شود و غله شخصی که از جن زبون شده
باشد آنرا گلولگی گویند و غله شخصی که دندان زرد دارد و غله شخصی که باید رنباشته کند و غله برهن
و غله فرو شده سوم بی و غله برهن که سوواگر باشد و غله برهن که بداه زنا و جاح میکرده باشد
و غله برادرش که پیش از برادر کلان کتخته شده باشد و غله برادرش که برادر خور و پیش از کتخته
شده باشد و غله برهنان که بزنان مختلف القوم جاح میکرده باشد و غله آدم زانی که مشغول
اینکار باشد و غله شخصی که مادرش آن پسر را بعد از میوه شدن بهم رسانیده باشد و غله تیرگر
ناید خورد و اگر بخورد و ریخت همانست که در باب خوردن غله مخصوص مردم در ضد است
نوشته شد ثانی اگر دانسته و نهمید و از غله ممنوعه باطل خورده باشد چنانچه این بکند و اگر
غله زن زاییده و آدم تمت زده خورده باشد فی الحال سه بکند و بخندارد و بخورد و غله
پاک نمی شود اگر برهن یکبار غله سوگ و شتر آدم ابتدای مردن نادانسته از خانه شود خورده
باشد صد پرتا یا م بکند تا پاک شود اگر از خانه پیش در آنوقت بخورد و شصت پرتا یا م بکند و برادر

چتری لب پرنایام و برای برهمین ده پرنایام بکند و اگر کرنا دانسته بخورد برای برهمین کند
و برای چتری سه روز و برای پیش پنج روز و برای شوره هفت روز و اگر دانسته بخورد برای
برهمین شانت پن کرچیه برای چتری کرچیه و برای پیش مانتات پن کرچیه و برای شوره
چاندرا این کند و اگر کرنا دانسته بالغورد بخورد برای شوره شاه برای پیش سه ماه و بر
چتری دو ماه و برای برهمین یک ماه پیش بکند

فصل شصت یکم در بیان پریشیت شخص که او زنده و ده غلام کرده باشند و پیر ناخو زنی برده خوراند باشند

اگر کسی برهمین باد و قرو پیر برهمین اید بند برده برده و ده غلام کرده باشند یا مسلمان و
چاندال و دزد و طالع الطريق برده برده باشند و کار و خدمت ناکردنی مثل کشتن ده گاو
و غیره اعمال کنانیده باشند یا پس خورده خورانیده باشند یا پس خورده آنها بر داشته
باشد یا گشت خردشت و خوک و دنبه خورده باشد یا بزبان آنها جاع کرده باشد اگر گیاه
بدین مخط گذشته باشد بر آجابت بکند تا پاک شود اگر یک سال گذشته باشد چاندرا این برگ
بکند اگر بر گنوتری این حال گذشته باشد چاندرا این بکند یا برگ بکند و اگر بر شود و کسب
این حال گذشته باشد پانزده روز آرد و جو شاییده بخورد تا پاک شود اگر گیاه بر شود بدین
روش برآمده باشد ربع کرچیه بکند و اگر از کینال زیاده بر شود و بکند و سه سال پریشیت
بکند تا پاک شود و غله شخصی که پیر نداشت باشد و غله شخصی که اعمال حسنه و عیال خیر میکند
باشد و غله برهمین که سود میگرفته باشد و غله شخصی که گنوتری باشد و در التماس بهوم بشود و
و غیره نکند و غله شخصی که اندک از غله خود بل بشود و بکند و هر روز برای خوردن بخانه و دیگران
میرفته باشد و غله شخصی که کسان را که در قطار گیاهان یافته با سم طعام نمیداد خور و
اگر کسی غله این ها دانسته بکند و چاندرا این باید کرد و اگر طعام سم است

و بر مچا ری بخورد چنانکه تا پاک شود و شخصی که با برین شل و شل شود و روزی او را
 و شکرات و غیره بخند طعام نباید خورد و آنرا اگر از خانه او بگریزد و چنانکه این بکند پاک شود اگر
 در شل و شل بر زمین مایه آنرا که در شل و شل است مردن میخورند و فرات را بر داشته طعام بخورد
 باید که شانتین کرچه بکند اگر غله شخصی که آچار شل و شل و طهارت دیگر نمیکرد باشد
 یا غله شخصی که آچار ناکردنی میگوید باشد بخورد باید که شبانه روز چوبی بخورد تا پاک شود
 اگر این قسم غله یکسال بخورد پاک بکند این جمیع اقسام روزی که در خوردن غله ممنوع
 نوشته شد براسه بر زمین است اگر چه چتری بخورد ربع ازان کم بکند و اگر بیش بخورد نصف آن
 بکند و اگر شود و بکند ربع آن بکند +

فصل شصت و دوم در بیان پریشخت ریزه ذات از بون بکند

کار که از کردن آن ذات زبون میشود اگر دانسته بکند شانتین کرچه بکند و اگر ندانسته بکند
 پر آبایت بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار از ذات خود بر آید و در دیگر ذات داخل شود
 باید که چنانکه این بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار از ذات خود بر آید و در دیگر ذات داخل شود
 آنرا گویند که آن قسم شخص را مردم با هم یکجا طعام نخوراند بلکه براسه طعام خوراندن
 طلب نمایند اگر کاره بکند که از کردن آن غلط تره آورد و تفصیل این کار پیش ازین نوشته
 شده باید که سه روز آرد و جو شایند و بخورد و قل حجم آنکه در کار که ذات آدم زبون بکند
 یکماه آرد و جو شایند و بخورد و یا که چیه ات کرچه بکند در کار که آدمی را اپاتر کند بیت کرچه
 با شانتین کرچه بکند در کار که غلط تره کند بیت کرچه بکند +

فصل شصت و سوم در بیان گناهان که پنج قسم مقرر است

و بیان پریشخت گناه پنج قسم

گناه پنج قسم است یکی که با پاک و از آن کبیره و عظیمه گویند و دوم آنی پاک و سببش است

که گناهان عظیمه را مکر کرده باشد سodom الو پائیکه بشا نشانت که بعضی گناهان برابر
 گناهان عظیمه در شمار آورند و آنرا از وسط گویند چهارم آب پاک و آنرا گناهان صغیره
 گویند پنجم پر کیزک و آن گناهان سبیل خود را مانند برایشیت چهار قسم گناهان اینجا
 نوشته شده اکنون بیان برایشیت گناهان پنج قسم که آنرا پر کیزک گویند اگر بر سبیل خراش
 سوار شود یا بر مهنه غسل کند یا بر مهنه بخورد یا زوانه با منکو حصه جامع کند باید که در آب رفته
 غسل بکند و پرا نیامد بکند تا پاک شود اگر دانسته بر سبیل خرد شتر سوار شده باشد یا در آب
 غسل بکند و اگر بر شتر و خر سوار شود دوبار غسل بکند و اگر به پیر و بزرگ خود در گفتگو با آنها
 گفته باشد یا بر مهنه را با پارچه بسته باشد یا از بر مهنه در مباحثه علمی فایده آوده باشد
 باید که آنها را راضی کند و شبانه روز زوزه بدارد تا پاک شود اگر مکر در مباحثه علمی بر مهنه را
 زبون ساخته باشد باید که او را راضی کرده شبانه روز زوزه بدارد و اگر برای زدن بر مهنه
 چوب برداشته باشد که چوب بکند اگر بر مهنه را بچوب زوده باشد آن که چوب بکند اگر در
 زدن بر مهنه خون بر آوده باشد که چوب و آن که چوب بکند اگر خون بر نیاید و درم شود
 که چوب بکند قول بر سبیت آنکه اگر بر مهنه را بچوب بزند و پوست پاره شود که چوب بکند
 اگر استخوان نلکند آن که چوب بکند و اگر گوشت بریده شود و تپاک بکند اگر بر مهنه را
 بیاماس کرده باشد باید که او را راضی کند و شبانه روز زوزه بدارد و اگر بعد از
 غایط نمودن و شاش نمودن با وجود یک آب موجود باشد عضوهای منافی را با آب
 نشوید و پاک نکند باید که بیرون دهنه با پارچه غسل کند و ماده گاو خیرات نماید تا پاک
 شود اگر در وقت ضرورت یا هنگامیکه آب موجود نباشد این افعال سه زنده
 باید که با پارچه غسل کند و شبانه روز زوزه بدارد تا پاک شود و غسل با پارچه عبارت
 آنست که غسل بکند و پارچه را هم در آب بشوید اگر در آتش غایط و شاش بکند
 باید که تبت که چوب بکند بشوید و در سه شوی این عمل نکرده باشد که مهت در
 روزیکه اعمال مقرری اگر مهت به بشوید و غیره یا شخصی اعمال مقرری هر روز
 مثل غسل و هوم و سندها و تسبیح و غیره بخانیا و در باید که در آن روز هیچ نخورد

و فائده کند تا پاک شود و اگر گریست را لازم است که اگر متمول باشد بکشد و چرکین نباشد و این از
جدا اعمال مقرری گریست است اگر گریست یک کدام اعمال خود را ترک کند باید که بر او هر کدام
برشته بعد از گریستن بخواند تا پاک شود اگر گریست متمول باشد و بیمار نباشد و بدن بشوید
نخند باید که نصف کرچه بکشد تا پاک شود اگر گریست بر او آب بریزد و آب بریزد و آب بریزد
از حیض بر آید غسل بکند چنانکه باید که نصف کرچه بکشد اگر گریست بر او زن داشته باشد
وزن خود بمیرد باید که او را در آتش سوخت و اگر سوخت و بر او آب بریزد و زن گناه لازم است آید
اگر شخصی در هنگام غضب غصه زن خود باین عبارت بگوید که تو بجای ما در خواهر من اشتغال
آن هستی باید که اگر بر چنین گفته است پراچایت بکند و اگر حقیری بگوید نه روز و اگر بیش بگوید شش
روز و اگر شود بگوید سه روز و روز و بار و آن گناه ساقط شود اگر شخصی بگوید غسل بجز و یا نکر
شخصی که خدمت آب بر داری داشته باشد آب موجود نگاه ندارد باید که شبانه روز و بکشد
تا پاک شود اگر حمامی در یکجا حمام متوجه باشد باید که با نهد و قسم طعام کم و بیش نهد و آنرا
که میخورند باید که هیچ چیز طلب کرده نگیرند و دیگر کسی ندهانند و قسم است که یک طعام خوب
و بیشک طعام زن و برون نهد اگر این کار بکند هر سه کس باید که پراچایت بکند تا پاک شود اگر کسی جاس
مقتل شدن و دور یا را بگذرد یا بطرز دیگر بر هم زده آب هر کدام بطرف دیگر جاری سازد
و گنبدائی کنیا را بر هم زده و نگذارد که گنبدائی صورت پذیر شود یا راه هموار را بر هم زده خراب زن
سازد باید که غله از گنبدائی حاصل کرده چاندان بکند تا پاک شود اگر قوس قزح را که اکثر در پیش
برسات بر فلک ظاهر میشود کسی چسبید باید که دیگر کسی نباید اگر بناید شبانه روز و زده بار و یک
کمان بالنس خیرات بدد تا پاک شود و آتش چوب و خاکه بکشد نباید نمود اگر بناید شبانه روز و زده
بار و ده مسلمان و مسک که خیرات نمیداده باشد و آدم ناپاک حرف نباید زد و گفتگو نباید
کرد اگر با نیا هم کلام بشود باید که آن فرد گار و دیو تا با را بنیاطر بیاورد تا پاک شود اگر بر چنین حرف
بزند باید که کبکال پراچیت بکند تا پاک شود و اگر زن خود خوراک و پارچه و مال ندید یا زدی که از
او بگذرد حلال بزین میرسد باشد آنرا بگوید که با و نرسد باید که کبکال پراچیت بکند تا
پاک شود و صورت این پراچیت است که بطرز بر چهارسی بگذرانند نهایش بر او هر یک کار را

سه کار یکسال پریشانت بکند اگر اهل زنا بر بنی زنا مجوز و یا غایط و شاش بکند باید که شنبه
روزه بدارد و اگر در هنگام خوردن طعام یا وقت آب خوردن آب بر بدن بیفتد باید که
کاتیری بنوازد تا پاک شود و تن دیگران آنکه اگر اهل زنا بر بنی زنا آب مجوز و سه پرانایم
بکند و اگر طعام مجوز دشش پرانایم بکند و اگر بنی زنا را غایط و شاش بکند چهار پر خمر
مجوز و اگر در وقت طعام بعد از آنکه از خوردن طعام فارغ شود و بنی آچون برای دست
شستن بر خمر باید که فی الحال غسل بکند تا پاک شود و در یک آن باید که اگر آب
نکند و زنده بگذارد باید که زنده بگذرد و چاره است که بمنزله وزیر باشد سه روز و روزه بدارد
و اگر از کسی که جرمانه نباید گرفت راجحه جرمانه بگیرد باید که سه روز راجحه روزه بدارد و در وقت
که بمنزله وزیر باشد که چپ بکند که کجی که ناخن آدمی بوسیده باشد شیا و دنت که دندان
او زرد باشند باید که شنبه از زرد چپ کرده ناخن یا دندان مذکور را دور بکند آنوقت پاک شود
و از عیب بر سه آید اگر کسی در قطار زرد و دقت و مسلمان طعام مجوز و باید که شنبه از زرد
روزه گرفته پنج چیز داده گا که شیر و غیره باشد مجوز و تا پاک شود اگر پارچه ریسما نیکه
در نیل رنگ کرده باشد بر همین پوشد شنبه از زرد و زده گرفته پنج چیز داده گا و مجوز و تا پاک
شود اگر از سه برن پارچه ریسما نی که در نیل رنگ کرده باشند کسی پوشد از حمر عرق
یا بگذرد و اگر آن رنگ در بدن آن شخص داخل شود باید که تپت که چپ بکند تا پاک شود و اگر
بر همین زراعت نیل بکند یا نیل بپوشد یا از زرد نیل اوقات گذارد بکند تپت می شود
باید که سه که چپ بکند تا پاک شود اگر بزخم چوب نیل و ریمی خون غامر شود باید که چاندن
بکند اگر زن بر سه برن در منفرشات خواب چمری از نیل رنگ کرده باشند
میوب نیست اگر چتری در روز سه شادی نیلگون پارچه پوشد میوب نیست
بیش از باید که روزی بر شب شکران و آماوش نیلگون پارچه پوشد سوا میوب
اگر پوشد جایز است اگر در زخت پیشی و ابریشی رنگ نیل باشد بر سه جمع مرد
پوشیدن آن جایز است اگر بر همین بر پارچه پائی و ها که به اهل و ارباب و غیره و ها که
با کثرت و تحته یا پیته که از چوب و ها که می ساخته باشند بنشیند باید که شنبه از زرد

روزه بار و تپاک شود چتری که از جنگ گرفته باشد یا درخت میوه دار بریده باشد باید که
کمال برایش بگذارد میان آتش و برهن و از میان برهن و ماده گاو و از میان و برهن
و از میان معلوم شد اگر دقتیکه در سبید میگفت باشد و از میان زن و دشوهر
بنگاهم کنجانی نباید گذشت و نباید نشست و اگر بگذرد و یا نشیند چنانچه باید کرد اگر
بوقت سوم از میان آتش و برهن بوقت و دشیدن ماده گاو و میان برهن ماده گاو
و بوقت سید و غیره علم خواندن در میان و برهن که لاجرم هر دو معلوم شد اگر خواهند
بود که بگذرد و چنانچه این بخت اگر خواب بد بیند یا در خواب آفتاب سوراخ شده باشد
باید که اندک طلا در روغن انداخته برهن بدین تپاک شود اگر تنگ شده که کنار دریا
سند باشد و تنگ سیر و سوراخ تنگ سنانان مثل عرب و عراق و خراسان
و ماوراءالنهر در دم و تنگ دیس یعنی تونگسیر و نواحی مین باشد
و تنگ کاله و کلنگ که متصل دریا به شور در میان مشرق و جنوب واقع است و اولیه
از آنجمله است و آنکه هر که در انحصار جنوب است برود باید که زار از سر نو بگیرد اما اگر
برایارت معابد و تیرنه برود و معیوب نیست در مصورت زار از سر نو باید گرفت باید
کرد و مشرق غایب کند و بخاطر خود را از مین اگر ضرورت این کار با واقع شود بر
هر کدام آفتاب یا زوای برهن یا زوای ماده گاو و غیب اگر یا بر داشته بر روی آتش
کرده گرم کند یا آتش را در زیر چارپایی و غیره انداخته خودش بالا برآید باید که پارچه
پاک کرده شبانه در روزه بار و اگر ضرورت برهن بختکاری بکند یک شبانه در روزه
نمشکار که به پیش کرده باشد و برای نمشکار که شود در کرده باشد بر سر روزه در روزه بار
تپاک شود و برهن دقتیکه برهن بر فرش خواب مثل چارپایی و غیره نشسته باشد
یا پایش یا کمر او پوشیده باشد یا حمام خورده دست درهن نشسته باشد یا جوهر
و غیره برای حکومت نشسته باشد یا شکر و میکرده باشد یا در پرستش و توبه و تسبیح و
عبادت مشغول باشد نمشکار نباید کرد اگر کسی در اوقات مذکوره به برهن نمشکار کند
شبانه در روزه بار و اگر برهن برای طعام خوردن یا سبب فلبه داشته باشد برهن

ببرعت در انجام میرفته باشد در آنوقت باو مشک کار نباید کرد اگر چوب براسه سوختن بوم یا گل
در دست بر تهن باشد یا آب و دانه یا گل و زروغن بجهت پرستش دیتاورد دست بر تهن باشد
یا بر تهن بوم میکده باشد درین اوقات به بر تهن مشک کار نباید کرد اگر کسی کند شبانه روز
بداد اگر کسی خود در خیال است که بتفصیل نوشته شد و رک آن کار کرده بر تهن مشک کار کند باید که در صورت
تیر شبانه روز و روز بداد و بیان پریشیت پر کیک با تمام رسیده

فصل شصت چهارم در بیان پریشیت بعضی افعال ذمیمه که از کس صادر شوند

اگر بعضی افعال ذمیمه از کس صادر شود که پریشیت آن نوشته نشده باشد باید که دانایان
سمت ملک و وقت و عمر و قوت آن عاصی متذکر گناه بخاطر آورده بر پریشیت که مناسب
دانند حکم کنند و حکم کردن این را بخاطر آورند که ملک چه قسم است و موسم چیست مثلاً بعضی پریشیت
هست که در آن پریشیت روزانه باید خورد و شب در آب کتان باید بود اگر موسم زمستان باشد این
قسم حکم نباید کرد و موسم نادر گذرانیده حکم باید کرد یا در ملکه واقع است که سردی است مثل
کشیر کابل و غیره باید که از آن ملک بجای رفته آنچنان پریشیت که شبها در آب بود کند
الفصل در کاری که باند کجایان آدم خواهد رفت آنچنان پریشیت حکم کنند مگر در پریشیت آن گناهان
که بجان دادن خلاص می شده باشد دیگر آنکه متمول باشد ریاضت برای چه بکشد عیوض
پریشیت خیرات بکند اگر برضای خودش خواهد کرد ریاضت برای پریشیت بکند اخیت اراد
برای مرد خود و سال پریشیت اثر جوانان کمتر باید کرد براسه زن و بیمار نصف پریشیت
باید گفت اگر متمول نباشد در جای که خیرات بجای فیصل باید داد اگر چه بکند در جائی که
افسون بید باید خواند شود روزی چهل خیرات بدیند یا روزه بدارد اگر محرم در خارج باشد
عیوض بر آن روزه دیگر باید گفت غرضیکه کتاب را بخاطر آورده و جمیع خصوصیات که گفته

نوشتۀ شد بلا حقه نمود برایش حکم کند تا جان آن آدمی ضایع نشود رعایت این خبر
بسیار لازم است اگر برای کاری یک برایش نه نوشته باشد و کار را کرده باشد
باید که نصف برایش حکم بدو اگر آن کار را دانسته باشد و بسیار کرده باشد برایش
آن دو چهل حکم باید کرد اگر برای برایش عظیمه یک برایش نوشته باشد همان برایش
برای گناهان صغیره نوشته باشد باید که اندازه گناه صغیره بخاطر بیادرد که به مقدار است نصف
گناه میشود و در مقابل گناه عظیمه سوم حصه شود و هفتاد برایش حکم کند صورت
برایش که از خود فرض کند هر قیاس آنست مثلا خمیدن به موجب و خمیازه به یکایک در
این خبری و صد از ان گشتان به موجب برآوردن منع است و بی مقرض قصر نمودن کتیر
محبوب است بلکه تصریحش تا بعد از گفته اند که اگر کسی بکند در خانه او پسر نشود و در آب
دریا سبب شود غسل نماید کرد و اگر خلاف آن بکند عیب است و برای اینها برایش
نه نوشته است باید که برای هر کدام صد برآید و برای این قسم خبر با سه دیگر که از
جمله گناهان صغیره باشند و در کتاب برایش آن نوشته باشد صد برآید حکم کند
خود سی و نوزده گناه آنست که اگر با دانسته یکبار کرده سهل است اگر دانسته بسیار کرده
است اگر مکرر دانسته کرده گناه آنست که دیگر آنست که مثلا اگر بر زمین براس زدن بر زمین چوب
برآورد و بر آجایت بکند و اگر حقیری برای زدن بر زمین برآورد و بر آجایت بکند و اگر بر آجایت
سه بر آجایت دگر شود بر آجایت چهار بر آجایت باید گفت و براس کار سهل صد برآید
حقیر است مثلا اگر یکبار به موجب خنده کرده باشد پنج یا شش برآید حکم کند اگر خنده به موجب
از حد زیاد کرده باشد صد برآید حکم کند غرض اندازه گناه خوب بود برایش حکم باید کرد

فصل شصت و پنجم در بیان کردن شخص که برایش حکم میگردد باشد

اگر شخص همایونیک که اسم گناه از پنج گناه عظیمه که در آرد سی و شش برایش
نموده باشد باید که اصل قبضه جمع شده روز قضا ریتا که چوتنه و غیره باشد و قسقه پنجم

از روز بماند در از خانه و و میهد بر کند یک دانه و یا یک زن دیگر از قبیل یک کوزه پر از آب بپیمد
 او برده رسانیده بیاورد و شکر و و غیره هر چه براسه فروه میکنند بر او و بکنند اگر این شکر آرد
 از دانه بماند بهتر است یک شبانه روز ماتم او بداند هر روز دست دانه آب و طعام براسه او
 میفرستاده باشد و اگر حرف نیاید زود با او بکشد و طعام نباید خورد و حصه میارشد با و نباید
 داد و نمانش نان با و باید داد اگر کسی با و نماند حروف زود با و باشد شبانه روز و زود
 بدارد و گاهی تری بخواند اگر آن مرد و بعد از آن خراج نمودن قبضه شده و بعد از آن بیاورد و در پیش
 که در گذشته بیاورد باید که جمیع اهل قبیله بکشد و بکشد آب رفته با آن شخص غسل میکنند
 و یک کوزه پر از آب کرده او را بپیمد گرفته بماند بیاورد قبضه بماند بیاورد بپیمد بپیمد دست با
 کوزه مذکور رسانیده دست با آن شخص برسانند بعد از آن رغن بپیمد و بعد از آن دانه و گاو
 خیرات بدد و درین صورت آن شخص از سر نو پاک می شود و در گناهان که برایش است آن مرد و
 بعد مردن پاک می شود اگر شخصی گناه او سب و صغیره کرده باشد و برایش است آن نکند در باب
 آن شخص نیز در جمیع امور همین حکم است که تفصیل نوشته شد اگر بعد از آن خراج کردن برایش
 کرده بیاورد او را نباید گفت و حصه غیره بهیچ چیز با و نباید داد اگر زن پتیت شود براسه
 او هم همین حکم است نمانش براسه زن آن پتیت نان و پارچه زبون باید داد و نزد یک
 خانه خود یک خانه خورد و عیله را با و ساخته بدد و محافظت او بکنند گناه اگر زن آن بکنند
 براسه آن گناه عظیمه است محل بنید از دوشوهر را بکشد و بعد درون زبون زنا بکند این هر
 سوائے آن پنج گناه عظیمه مخصوص زنان است و گناهان عظیمه صغیره آنجا نوشته شده
 اگر زن آن بکشد برایش است آن زن را نیز باید کرد و زنی که به پیروشاگرد شوهر زنا کند او را از
 خانه بدد باید کرد و نان و پارچه و جاسه بودن با و نباید داد و شخصیکه اطفال را بکشد و شخصیکه
 زن را بکشد و شخصیکه آدمی با و پناه آورده باشد او را بکشد و شخصیکه نیکی مرزوم موثر
 بکند هر چند برایش است بکند با و نباید بود و با و نماند رفاقت نباید کرد و با و نماند حرف نباید زد و با و
 میگوید که شخصی که بعد از آن خراج کردن برایش است که در و بیاورد بعد از آنکه غسل کرد و سب و
 آب گرفته بماند بیاورد چنانچه پیش ازین نوشته شد باید که اول آن شخص اندک گناه

سبز و نفیس و دوست گرفت سباده گاو نباید اگر ماده گاو بقتض خود آمد و آن علف را بخورد
مردم قبیله با دوست برسانند و او را پاک دانند و اگر ماده گاو علف مذکور را نخورد باو
باید گفت که از سر نو برای پراشیت برود

فصل ششم در بیان آنکه شخص گناه کرده و خواهد که خودش پراشیت آن خفه کند

شخصی که عالم و دانای بهیست باشد و از آن گناه سرزند و خواهد که از دوسه سمرت
پراشیت را خوانده پراشیت بکند متقو زینت و پاک منی شود باید که گناه خود را به حضور
مخلوق بگوید و ذکر کند بر پراشیت که دانایان برای او مقدر کنند آنرا بسیار و پاک شود
اگر از گناه سرزند و آنرا پوشیده دارد گناه زیاده می شود باید که همین که گناه سرزند
بپا چو غسل کرده و همان قسم بپا چو تری پیش تپد و دانایان این فن آمده و یک گاو را
دیک ماده گاو خیرات کرده گناه که کرده است به تفصل و شرح بگوید و از آن گفت
پراشیت را شنیده و از سر نو غسل کرده پراشیت بکند نایتش را آب پاک انقدر خیرات
کرده استغفار نماید و در استغفار پراشیت گناهان کبیره ازین قدر چیره زیاده خیرات

فصل ششم در بیان آنکه برای حکم کردن پراشیت کس

در مجلس که برای استغفار پراشیت برود باید که مذکور حاضر باشند و آناسه رک سید
و حجه سید و تمام سید و آناسه میانه و آناسه نیاسه شایسته و آناسه نکست
و آناسه دهرم شایسته و چهارمی و گریست و بان پرست عجب حکم او اگر چه
مذکور نباشند که لازم است که باشند از آن کمتر جایز نیست و آناسه رک سید

و جبید و سام سید و اناسی و هر م شاستر و شمش شاستر برای ضرورت
 بوقتیکه کسی بهم نرسند یک کس که در حقیقت شاستر را خوب میدانسته باشد کفایت
 اگر گویا کسی کرده پراشیت استفسار نماید و بر همین را که پراشیت میداند باشد
 با دنگو بدین هم بر آن گنگار می شود و کسیکه و هر م شاستر خوانده باشد و گنگار
 پراشیت گنگاه بگوید گنگاه گنگار از گردن آن پراشیت زایل می شود و نایتش آن گنگاه
 در مده آن با خوانده نایت میشود اگر چه تری و پیش و شود و گنگاه گنگار استفسار پراشیت
 پیش بر همین پسندت بنایند باید که خودش با ناکش و نایت از دست بر همین دیگر صورت
 پراشیت گفته بفرسید نایتش بشود و پراشیت تو هم و تسبیح حکم نماید که دعوی آن خیرات
 مقرر سازد بر همین ناوار و جا بل که چپ و چاند از این حکم کند بر همین فاضل تسبیح تو هم ام کند

فصل شصت و نهم در بیان آنکه شخصی گنگاه در خفیه کرده و نخواهد که پراشیت از او خفیه کند

پوشیده نماید اگر گنگاه کسی شل زنا و غیره فاش نشده باشد و خواهد که در خفیه پراشیت
 آن مکنه منظور است و آن پراشیت از پیله برت گویند اگر خود را مانع سحر است باشد
 سحر را دیده هر چه باید که در بخت و اگر خود سحر است بنیاد باید که پیش و اناسی سحر است رفته
 از دین روش استفسار نماید که در مسافت بعید از بر همین فسلان گنگاه واقع شده است
 پراشیت از استفسار نموده است بدین منظور و صورت لباس پراشیت از دیر رسیده خود
 بکند نایتش در خفیه تسبیح و هم میتوان کرد و اگر شود و زیان میخوانسته باشد که بدین روش
 پراشیت کند بجای تو هم تسبیح و خیرات بدینند یا صد یا انام بکند تو هم و تسبیح نیز شود
 و زن می تواند کرد و اگر آن باغ و تالاب نوسازند در آنجا تو هم و تسبیح میکنند منع نیست
 بدین حساب و پراشیت نیز تو هم و تسبیح می تواند کند و وقتیکه در خفیه پراشیت میکرد باشد

خوراک از شیر یا از آرد و جو یا از براسه غلیظه مدت مقرر نیست شش ماه یا یک سال یا کمتر
 برانداخته گناه پراشیت بکند چنانچه در گناهان پنج گناه عظیمه اند همچنان در پراشیت غلیظه
 یک پراشیت کفایت است و آن اینست که شش روز روزه داشته و آب غوطه زده افسون
 آگهی مرشمن می خواند باشد بعد از آنکه ماده گاو شیر را در خیرات بزد و اگر قائل بر همین باشد
 پاک می شود تا گناه دیگر چه رسد اگر هر شش روز یک سال در زیر آب بخواند و بر پاک غوطه
 بزند سه بار افسون نکور خواند و باز سر را در دو بازو دم گرفته غوطه بزند سه بار افسون نکور
 بخواند و باز سر را در دو دم گرفته باز غوطه زده سه بار افسون نکور بخواند همین دستور
 شش سال روز بگذرانند هر گناه که نداشتند کرده باشد از آن پاک می شود و گناه شخصی که از آن
 محل بهم رسانیده باشد اگر هر روز گایتری و شش روز پراشیت یا یک ماه میگردانده باشد پاک شود
 بشرطیکه بران گناه خلایق مصلح نباشند شرط دیگر آنست که اگر قدرت دادن ماده گاو نداشت
 باشد این پراشیت بکند قول گوتم که بیشتر آنکه اگر صاحب گناهان عظیمه نداشتند آنکه
 گناه کرده باشد باید که یک ماه روزه دارد و بر روز نامکن باشد پراشیت یا یک ماه میگردانده باشد و تنه
 پراشیت یا یک ماه خواند و افسون آگهی مرشمن بخواند بدین دستور در یک ماه پاک میشود قول بود و حایک
 هر قسم آب پاک که گناه صغیره باشد اگر کسی کرده باشد باید که از دیه رود و بمشرق
 یا شمال کرده در کنای آب زمین پاکیزه سموده خودش غسل کرده بارخت طاهر تا صفت روز
 هر روز صبح صد بار و دو بهر یکصد بار و وقت شام یکصد بار و وقت شب یکصد بار آگهی مرشمن
 افسون میخواند باشد و خوراک یک کف دست هر روز از آرد و جو یا از بدین صورت دراز
 روز پاک می شود اگر دوازده روز بدین روش بگذرانند و یا پاک که گناه عظیمه باشد پاک
 می شود اگر گناه عظیمه نداشت کرده باشد بست دیگر و بدین روش بگذرانند هر قسم که گناه
 بزرگ باشد از آن پاک می شود و نیتش اگر شتر و قری و یا چارچ را نداشت کشته باشد
 براسه آن بست دیگر و بدین روش بگذرانند و اگر شتر و قری و یا چارچ را نداشت کشته باشد
 در میان رفتن یک بسید از سر تا پا سه بار بخواند بعد از آن سه بار پاک بکند بدین روش
 پاک میشود اگر بر تن عالم را کشته باشد باید که از دیه رود و بمشرق و یا شمال رفته هشت بار

افسون آگه مرکب نخواند و از روغن جوم سیکرده باشد پاک میشود بعد از آن سه روز روزه بدارد
 و اگر سحر کرده باشد باید که سه روز روزه بدارد و افسون خوانده هر روز چهل و چهار دفعه
 روغن در آتش جوم سیکرده باشد بدین غلط پاک می شود اگر جوم که کهنه اند می کنند
 روغن کهنه از گناه انداختن محل و اعلام کردن پاک می شود و اگر یک لک بار افسون
 روز سه در آب بخواند از گناه و زوسی طلاع پاک می شود و اگر گزلیک باشد بر خاک تری نشیند
 بر سر در و سه خود خاک تری پاشیده باشد اگر یک لک بار روز سه در آن حالت بخواند
 پاک میشود و اگر گزلیک هزار بار و گاو بد و هزار بار افسون سهر شیر کهنه بخواند پاک شود
 و اگر قدرت بر دادن این قدر مادی و گاو نداشته باشد در عوض آن هزار بار قدر روغن و
 کعبه در جوم بنشیند تا پاک شود اگر نادانسته طلا و دیده باشد تا یک ماه هر روز شانزده بار
 سهر شیر کهنه بخواند باشد خوراک از آرد جو و شامبده سازد پاک میشود و اگر از آن
 زانیه ناکرده باشد از افسون آبی یا مادانی یا کتاب یا بال کلبان یا بتو شربشاک
 یا بتو زیاده و یک کدام بخواند پاک میشود این جمیع افسون در جبهه مسواست اگر از یک کس
 گناه عظیمه هم گناه صغیره سر زده باشد باید که بطرز سه که در بالا نوشته شده در آب در
 بسته پنج روز افسون آگه مرکب نخواند پاک میشود باین گناهان کبیره بصورت خفیه تمام شود

و در میان زهر ایشیت گناهان صغیره که بر ایشیت بطریق خفیه بکشد اگر صد پرنایام
 بکند از گناه صغیره پاک می شود و ناگناه است که بر آن بر ایشیت نوشته شد هر سه
 گناه صغیره که سر زده و مردم از آن خبر دارند و آن گناه از صد پرنایام پاک میشود و بخوان
 گناه عظیمه که آن گناه بر خلایق ظاهر نباشد از چهار صد پرنایام پاک میشود و گناه آپ پاک
 از سه صد پرنایام پاک می شود و آن پاک از دو صد پرنایام پاک می شود و اگر پاک
 بر خلایق ظاهر شده باشد هر روز پرنایام که بر آن پاک مسواست یک چهارم
 باید که در آن گناه از قسم یک یک باشد بر آن از صد پرنایام کمتر کافیت اگر چهار
 پرنایام و ده او کار بکند از پرنایام قتل بر زمین خند می شود و اگر از رگوز زبان
 که عبارت از حرف زدن است و چشم که عبارت از دیدن است و گوش که مطلب از

از شنیدن است و غنی که عبارت از بوییدن است و دل که عبارت از چیره شدن بر نفس
 گزاینده است گناه از قسم برگیرند بجهت برآیند بر آید که بر او بر کرامت کند پاک میشود
 اگر بر همین باری شود حجاج کرده باشد یا غله شود خورده باشد باید که تا هفت روز در
 بهشت بر آید پاک شود اگر آنچه خورده باشد آنچه چیره آید گویند که از باس
 ما خوردنی بگیرد یا امید چه خورده باشد امید چه آید گویند که بخش باشد یا بر هیچ چیز
 یا فروختنی فروخته باشد مثل عسل و گوشت و سنگ و لاکه روغن و تیل و غیره و شکر
 مکر این کار کرده باشد باید که تا دوازده روز هر روز دوازده بر آید پاک می شود
 سواست پاک و آب پاک هر قسم گناه که کرده باشد اگر تا نوزده روز هر روز دوازده
 بر آید پاک می شود و اگر گناه از قسم آب پاک باشد تا شش روز هر روز دوازده
 بر آید پاک می شود اگر گناه از قسم آب پاک باشد تا یک سال دوازده بر آید پاک می شود
 یک سال پاک می شود و میگوید که در هر وقت بر قدر بر آید پاک که نوشته شد اگر همان قدر
 بر آید پاک در کمتر مدت بکشد و میشود و شش اش آنکه در هر وقت نمک و غیره نوشت
 تا دوازده روز هر روز دوازده بر آید پاک می شود و چهل و چهار بر آید پاک می شود
 در کمتر از دوازده روز که در میان نوزده پاک می شود اگر از تریج که افسون است
 تا یک سال بخواند باشد هر قسم گناه صغیره و کبیره کم و بیش هر قدر که کرده باشد
 از آن پاک میشود اگر تا دوازده غایب و شش و آب منی خورده باشد باید که سوّم بار
 کوفته شیر آنرا بگیرد و بالا سر آن او نگارد خوانده بخورد پاک شود اگر تا دوازده غایب
 و شش و آب منی یا سیر و پاز خورده باشد یا گلی معطر یا گوشت منب یا گوشت
 سرخ آردانی یا گوشت رنگ یا گوشت سفید خورده باشد باید که تا هفت روز در
 افسون شده و قی خواند بر آید پاک می شود بعد از آن افسون است
 خوانده آب بخورد پاک شود اگر چیره از کور خورده باشد یا چیره از قتی گرفته باشد
 که روز اگر افسون سمند می خواند پاک شود سمند می خواند آب است اگر
 در وقتیکه حال سمند نگردد باشد در آن وقت غایب یا شش یا آب منی بخورد

باید که تا یکماه گدائی کرده بخورد تا پاک شود و اگر گناه از قسم برگیرد است باشد خوار و روزانه
 بکند و آید بشب از گدازدن سستند صیاست وقت پاک میشود اگر گناه از قسم برگیرد است
 در دل بگذراند یا بر زبان جارید از گدازدن سستند صیاست شام و بجا آوردن نرانا یا ص
 در همان وقت سستند صیاست پاک میشود اگر برهن غله شود و خورده باشد یا دروغ گفته باشد
 یا روزانه جماع کرده باشد یا بوسه شراب بر ماغ رسیده باشد باید که بوقت شام
 بیرون دیده رفته کنار آب سستند صیاست پاک میشود هر قسم گناه که برگیرد است باشد از خواندن
 افسون شوکر یا رنیک یا جپ گاتیری پاک میشود اگر چنانکه از کسب مترید
 و آن خلایق نمیدانستند باشد بخواندن گاتیری یک لک بار پاک میشود و همان شصت
 پاک و آن پاک از خواندن گاتیری ده هزار بار پاک میشود و همان قسم آب پاک از
 خواندن گاتیری یکبار بار پاک می شود و همان قسم برگیرد از خواندن یکصد بار گاتیری
 پاک می شود اگر برهن راکشته باشد آن گناه را خلایق میدانستند باشد باید که یک کثور
 گاتیری بخواند تا پاک شود و اگر کسر خورده باشد و حردم آنرا میدانستند باشد شصت بار
 گاتیری بخواند پاک می شود اگر طلا و زویده باشد و حردم میدانستند باشد چنانکه یک
 گاتیری بخواند پاک میشود اگر کورتیک باشد و حردم میدانستند باشد شصت بار گاتیری
 بخواند پاک میشود این چهار قسم برپا نیست بر چهار گناه عظیمه است که نادانست
 کرده باشد اگر روز و رات و آنک ایچادس و اگر شش کیصد و بست یکبار بخواند از
 حبس گناهان تمام پاک می شود و ناگناهی که خلایق بران مطلع نباشند و بر
 همین قسم گناه آب پاک شود و یکبار افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه این
 شصت و یکبار افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه آب پاک می شود و یکبار افسون
 مذکور بخواند و کل هر چهار قسم افسون که از آن پاکتر و بزرگتر و دیگر افسون نیست
 این است اگر چه بیشتر و یو کورت مشهور و قی مرت سا کوشا ندی
 یادانی در گاتیری ایچی شنگ پیستوم سام بیهرتی
 بشارت سام ریوت گاتیر پرش برت بمباش ریو برت

اولنگ بار بهیت باک سوکت مدو مت سوکت شت رودر انتر بر شت
 تر سو پر ن صابر ت گو سوکت اشو سوکت اندر شد هی ترا چیه دوه
 رختنتر گنیر برت بر مت بامد هیه خواندن اینها آدم را پاک میازد اگر اینها را خواند
 اراده یار کردن واقعات زندگی با ماضیه داشته باشند آن نیز حاصل شود اگر بخاطر سوس که درین
 مکرده ام گنا سه سر زده باشد گاتیری بخواند که بخت بهوم کند پاک می شود در تینش
 است اگر سوس از رگد ز گنا عظیمه که صاپاک را گویند باشد باید که یک الگ گاتیری
 بخواند و هر بار قدری کنج در آتش بهوم میکرده باشد اگر از رگد زات پاکت و آت پاکت
 و ادب پاکت باشد بر سه اولین هفتاد و پنج هزار و بر سه دویسی پنجاه هزار و بر سه سوسی
 بست و پنج هزار کافیت یک پر ایشیت برای سوس که از هر گناه سرزدن بخاطر سوس
 است که بروز نور ناشی ماه بشاکه هفت یا پنج بر همین اطلبیده از غسل و کنج سیاه مزوج
 به نیت دهر مراجع بهوم کند و در باب هر قسم گنا سه که سوس کرده باشد از آن
 پاک شود و اگر بهوم کند از دادن کشاجن و آن از جمیع گنا آن که بخاطر گناهینده باشد
 پاک شود اگر بل ما و گا و بد بهمین حکم دارد این خیرات آن بر همین را بدید که نا خوانده
 و جاهل باشد یا شود و روزن اب بدید چرا که شود و روزن را خواندن انشون بید منع است
 اگر هر روز کنج صبح بدید و کنج دست برساند و کنج غسل کند و کنج بهوم کند و کنج
 بخورد پاک میشود اگر در هر ماه ده روز که دو اشخی و دو چتر دخی و یک اماوش و یک
 پور ناشی و دو ششی و دو وادشی باشد یا یکال روزه بار دو و درین روز با چتر سه نخورد
 از هر قسم گنا سه که کرده باشد بشیر طیکه آن گناه خفیه باشد و مردم مطلع نباشند
 پاک می شود قول اتر که پیشتر آنکه روز ایکاوشی اس دو ششی هر در دریا سه
 که چهره سمندر باشد یا اسه شیش ناگ میخواند و روز ایکاوشی سدی کاتک از
 خواب بیدار میشود هر کس که گنا بان صغیره اند که کرده باشد درین روز و از پیشتر
 سیر کند یا گنا بان نه کوره پاک میشود شخصی که درام خلاوت برسد کرده باشد و بل
 بشود و اگر کرده باشد خشکین نباشد حلیم باشد از گنا بانیکه دانسته کرده باشد و گنا

که از قسم پر که رنگ باشند پاک می شود طلا و ثوبید پنج قسم است هر پنج برابر جایز است از
پیش معلم بخواند بعد از خواندن معنی آن بسید بعد بسید تنگوار و دمام منجوانده باشد با فسون
سید تسبیح میگردد باشد بسید شاکر تعلیم میگردد باشد اگر روزانه با بخورد و شب در آب با
و نیز اگر گاهی تیری بخواند سوسای قتل بر زمین مگر گناه است که کرده باشد بشرطیکه از گناه مذکور
خلایق آگاه نباشد از آن گناه پاک میشود اگر گشتن بر زمین بخاطر گذر آینه باشد باید که
از آرد جو تا بهفت روز بدستور یک نوشته میشود خوراک سازد تا پاک شود و صورتش
این است که مقدار یک کف دست برود دست آنچه که گنج آرد جو خام بگیرد و فسون
خوانده آنرا با آب فرو برد و از آن جمله چیزی که نگذارد و نه بهر کسی بد بدیدین روش
بعد از بهفت روز پاک میشود بر او گناه معصیه که بخاطر گذر آینه باشد سه روز اینچنین
باید کرد اگر سه روز بے هیچ گناه این قسم نماید شعور بفراید آیین پراشیخت
که بطور خفیه بکند تمام شد

فصل شصت و نهم در بیان ترتیب روزه

که واجب نوشته شد و ذکر نمود آرد

شخصی که روزه میدارد و اقتدر کارها که نوشته میشود باید که در خود جمع سازد و تفتیکه باین صفات
نماید آنرا روزه گرفته نماند در برقه چرخ باز یعنی جماع کند شریر نباشد رجم دل باشد
حلیم باشد خیرات در اول و آخر روزه بدیدارش گوید ترش رو نباشد باز از انگشت دزدی
نکند شیرین زبان باشد حواس خسته ضبط نماید غفلت نکند بگو حرف نزنند از آب طعام
چیزی بیخ نخورد یعنی اکل و شرب مطلقا نکند و در مطالعه بید مشغول باشد هر چه که لازم
آن روزه باشد بجا آورد و خدمت پیر و معلم بجا آورد و با طهارت باشد غصه نکند
بے شعور و بیخبر نباشد هیچ وجه براسی هیچ کار دروغ گوید و کسی را نزنند

بیان روزه سانت پن که چیه که چیه از ازا گویند ترتیب گرفتن روزه نکرده است
 که روز اول روزه هیچ نخورد و وقت شب شام و سرگین و شیر و خجرات و روغن و گاو
 گرفته و در بجه را در آب جوشانیده آن آب بگیرد و این بهر شش چیز را مخرج ساخته بخورد
 روز دوم شبانه روز هیچ نخورد و شبانه روز بدین روش که گذشت یک سانت پن که چیه
 میشود و مقدار وزن شیر و غیره آینه خواهد شد چنانچه (از) روزه بهر جمله که چیه روش
 که در سانت پن که چیه روز دوم میگذرانند درین روزه بهمان دستور روز اول بگیرند
 یعنی چیزهای نخورد و خپا بچه در آنجا روز اول باید گذرانند و در بخار روز دوم بگذرانند یعنی پنج چیز
 ماده گاو و آب جوشانیده با در بجه بخورد بدین دستور که در روز گذشت یک بر تبه که چیه
 می شود و پنج چیز ماده گاو که پنج گویند گوشت از این قسم ماده گاو آن باید گرفت شام
 از ماده گاو سرخ و سرگین از ماده گاو سفید و شیر از ماده گاو زرد و خجرات از ماده
 گاو و روغن از ماده گاو سیاه اگر این هر پنج چیز از ماده گاو بگذرانند و در هر جا و در
 هر کار که پنج گویند مطلوب باشد ترتیب همین است که نوشته شد و مقدار وزن پنج گویند شام
 هشت باشد و سرگین شانزده باشد و شیر دوازده باشد و خجرات ده باشد و روغن نود
 هشت باشد آب جوشانیده با در بجه چهار باشد اگر پنج گویند برای پرستش دیوتا مطلوب باشد
 و بسیار بخوراید باید که مانند همین وزن هر کدام را کم و زیاده بگیرد دیگر آنکه شام را گاو
 خوانده باید آورد و سرگین را فسون کند و در او شیر را فسون آبهای و خجرات را
 فسون دود گیر آلهای و روغن را فسون محسن و کرم و آب و در بجه را فسون یون
 خوانده باید آورد و پنج گویند که در روز با بخورد باید که اندک از آن در آتش اندازد و با در بجه
 که هفت شاخ داشته باشد و درست باشد پنج گویند از آن برداشته در آتش اندازد
 در و فکله به میان آتش اندازد و فسون آید و آتی میخوانده باشد آنچه باقی ماند روز را
 بخورد و از آنکار در وقت میخوانده باشد و مخرج از در بجه نگیرد باید که در انگشت یا
 چیزهای دیگر در آن بناید و طرف که در آن پنج گویند انداخته بخورد و از هر یک گل
 سینلو فریاد برک و حاکم باند و از طرف طلا و از طرف مس بخورد و یا کف دست

گرفته اند و بر جمیع مرتبه بخور و اگر نوشته هر روز بهین قدر بهین قسم پنج گویه بخور در روز چهارم هیچ
 نخورد از اجتنابی شانت پن که چیه گویه تذوق با دال رکبیشتر آنکه شانت پن که چیه آشت که
 در شش روز هر روز یک جواز پنج گویه آب و ریجه همان قدر که نوشته شد بخور در روز اول
 شاش روز و دیم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن روز ششم
 آب و ریجه بخور و بنفتم شب و در صبح بخور و وقتیکه هفت روز بدین صورت گذشت یک
 سانت پن که چیه میشود و میگویند که در هر دو صورت شانت پن که چیه میشود و بر آ
 ضعیف و ناتوان و در روزه حکم باید کرد و شخصی که ماهیت روز تواند آورد و با و هفت روزه
 باید گفت بیان روز هفت سانت پن که چیه باید که روز اول شاش روز
 و دیم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن ماده گاو بخور در روز ششم
 آب و ریجه بخور در روز بنفتم شش روز صبح بخور و هفت روز که بدین روش گذشت یک
 ماه گویه شانت پن که چیه شود و در زن و ترکیب پنج گویه همان است که در بالا نوشته شد و قول
 جمیع دکن رکبیشتر آنکه ما شانت پن که چیه در این روزه روز می شود و صورتش آنست که روزه
 اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر و سه روز دیگر خجرات و سه روز
 دیگر روغن ماده گاو بخور و بنفتم در زن هر کدام بر سه هر روزه و ترتیب آوردن همان
 که در بالا نوشته شد و قول با دال رکبیشتر آنکه ما شانت پن که چیه در لب و دیگر روز
 میشود صورتش اینست که سه روز اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر
 و سه روز دیگر خجرات و سه روز دیگر روغن ماده گاو بخور و سه روز دیگر آب که با ریجه
 جوشانیده باشند بخور و در شش روز دیگر هیچ نخورد و مقدار زن هر کدام که باشد بر سه
 هر روزه و از آن همانست که بالا نوشته شد بیان روز هفت سانت پن که چیه
 باید که در روز اول شاش و در روز دیگر سرگین و در روز دیگر شیر و در روز دیگر خجرات و در
 روز دیگر روغن ماده گاو بخور و در روز آب و ریجه بخور و در روز دیگر هیچ نخورد و چهار
 روز که بدین روش گذشت آنست که شانت پن که چیه میشود و مقدار زن هر کدام و ترتیب
 از آن همانست که بالا نوشته شد بیان روز هفت سانت پن که چیه باید که روز اول

برگ دها که روز دوم برگ گولر روز سوم برگ نیلوفر روز چهارم برگ بیل روز پنجم برگ
 در آن آب جوشانیده آب بخورد پنجم روز که بدین روش بگذرد یک پرن کرچه می شود و اگر
 سه روز روزه بدارد روز چهارم هر پنج خیر که نوشته شده جوشانیده آب آنرا بخورد یک
 پرن کرچه می شود بیان روز هفتم کرچه کرچه روز اول شیر گرم روز دوم
 روغن گرم روز سوم آب گرم بخورد روز چهارم هیچ نخورد و فیکه چهار روز بدین روش
 بگذرد آنرا تپت کرچه گویند بیان روز هفتم کرچه کرچه اگر بار گولر یا
 میوه بیل را یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آنرا آچهل کرچه گویند اگر میوه
 شری پهن یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آن روز را شری کرچه نامند و اگر میوه نیلوفر
 تا یکماه جوشانیده آب آنرا بخورد یکم کرچه نامند اگر آمل را تا یکماه جوشانیده آب آنرا
 میخورد باشد شری کرچه نامند اگر برگ را جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد
 پترن کرچه نامند اگر بنج جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد مول کرچه نامند
 اگر کل را جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد پیشپ کرچه نامند اگر تا یکماه آب خالص
 تنها میخورد باشد آنرا تومی کرچه نامند و اگر این هر سه چیز مسطور را دور زیجا کرده
 جوشانیده می خورد باشد روز سوم هیچ نخورد آنرا شانت پن کرچه گویند و قل
 منور که شتر آن که در صورت تپت کرچه آنکه سه روز آب گرم بخورد سه روز دیگر
 شیر گرم بخورد سه روز دیگر روغن گرم بخورد سه روز دیگر از باد گرم خوراک سازد
 و سقنه که دوازده روز بدین منط بگذرد یک تپت کرچه می شود مقدار آب هر روز
 سه پل شیر و بی روغن یک پل در هر روز که مقدار وزن آب نوشته باشد
 سه پل اعتبار باید کرد بیان روز هفتم کرچه کرچه که روز گرم
 روز دوم شیر گرم روز سوم روغن گرم بخورد سه روز دیگر با دو گرم بخورد و شش روز
 که بدین منط بگذرد آن را حیاتیت کرچه نامند مقدار وزن هر کدام همین است که نوشته
 شد و عبارت از باد گرم آنست که آب را جوشانیده بخار آن بخورد و اگر هر چهار چیز
 مسطور سه روز بخورد آنرا شیت کرچه نامند بیان روز هفتم کرچه کرچه

و آن را به سه جابج کر چیه نوشته شد روز اول یکبار طعام بخورده و دوم تمام روز
 چیزی نخورد و وقت شام طعام بخورد و روز سوم اگر بے طلب روزانه یا شب بدین
 یکبار بخورد و روز چهارم شبانه و روز پنجم بخورد و چهار روز که بدین منظم بگذرد آن را پادگر چیه
 نامند نهایتش درین روزها روزیکه باید خورد و خوراک بدین بد بخورد برای شدت بی چیز بے با بخورد
 و مطلب از بے طلب آنست که از زن خود و نوکر خود هم طلب ننماید اگر اینها برضای خود
 سازند بخورد و الا نه فاقه کند چنان روزی که چیه و آن را راز چیه
 که چیه نامند باید که سه روز اول یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر وقت
 شب یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر روز یا شب هر وقت که بے طلب بدین یکبار
 میخورد و باشد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و وقتیکه دوازده روز بدین و شتر
 بگذرد آنرا یک کر چیه نامند مقدار خوراک که در پادگر چیه و کر چیه باید بخورد و سه روز
 اول که روزانه می خورد و باشد هر روز پانزده لقمه و سه روز دیگر که شب میخورد
 هر شب دوازده لقمه و سه روز دیگر بے طلب میخورد و هر روز بست و چهار لقمه بخورد
 قول اینست و مقدار خوراک روزی که چیه آنست که سه روز اول هر روز بست و شش لقمه
 و سه روز دیگر هر روز بست و دو لقمه و سه روز دیگر هر روز بست و چهار لقمه بخورد و سه روز
 دیگر هر دو صورت هیچ نباید خورد مقدار یک لقمه باید که برابر بقیه مرغ باشد یا لقمه
 که به آسانی در دهن برود و در دهن در آرد و آن محنت نباید کشید و دهن بسیار و اگر
 نشود این قسم کر چیه دوازده روز را پادگر چیه کر چیه نامند قول اینست که پادگر چیه
 از سه روز میشود و بر این چهار قسم برین مختلف است اگر بر همین پادگر چیه کند هر سه
 اکل و شرب هیچ بخورد و اگر چیه می کند در هر سه روز بے طلب یکبار میخورد و باشد
 و اگر بیش کند در هر سه روز وقت شب یکبار می خورد و باشد و اگر شود بگذرد در هر سه
 وقت صبح یکبار میخورد و باشد مقدار خوراک و لقمه همان است که نوشته شد
 صورت روزی که از سه روز و دو کر چیه و آن را نصف کر چیه نوشته شد
 سه روز اول هر روز یکبار بے طلب بخورد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و

شش روز که بدین منظم بگذرد آنرا روزی که چرخه نامند صورت اردو که چرخه دیگر
هم هست و آن اینست که یک روز بوقت شام بخورد و یک روز بوقت صبح بخورد و روز
دیگر اگر بے طلب بدین بخورد و روز دیگر هیچ نخورد و شش روز که بدین طرز بگذرد
آن را روزی که چرخه نامند مقدار خوراک و اعتدال است که نوشته شد صورت پرما
که چرخه که از دوازده روز میشود اول نوشته شده صورت دوم براسه پرما است که چرخه
دوازده روز بقول کثرت یکیشتر است که یکبار یک روز بخورد و روز دوم بوقت
شب بخورد و روز سیوم اگر بے طلب بدین بخورد و روز چهارم شب بخورد و روز
پنجمه شش روز گذشت باز روز از سر نو بگیر و همان ترتیب بیمار روز دیگر بگذرد
وقتیکه بداند روز بخورد و یک بار چرخه می شود بیان روز
شش که چرخه که آن را بخورد و سال و پیر کهن سال و بیمار
حکم باید کرد و روز اول صبحی یکبار بخورد و روز دوم بوقت شب بخورد
روز سیوم بے طلب اگر بدین بخورد و روز چهارم صبح بخورد و روز که بدین
روش گذشت باز روز از سر نو گرفته چهار روز دیگر همان دستور بگذرد و وقتی که است
روز بدین منظم گذشت یک شش که چرخه می شود در جای که که چرخه و چاندرا این هر دو
براسه پرما است یک کس در یک کار حکم باید کرد و باید که اول که چرخه بگذرد بعد
چاندرا این بگذرد نهایتش در آنجا دستور که چرخه اول حکم بگذرد بدین وجه روز
اول یکبار بخورد و روز دیگر بوقت شب و روز دیگر بے طلب بخورد و روز
دیگر هیچ نخورد براسه برهن و چتر می و پیش در که چرخه و چاندرا این تسبیح مقرر است
اگر شود روزی که چرخه و چاندرا این بگذرد تسبیح حاجت نیست بیان خور و آن
در که چرخه روزی که در آنجا دستور که روزانه باید خورد و صبحی بود که آن
بخورد و تسبیحی مونک و روغن بادام و جو و کنجد و نمک سیندها و میوه خوردنی
پنج چیز براسه ممنوعه نمک مکرر و برنج باریک و سفید اول ساک را گویند و روز
بود که آن هر صبح بخورد و شب دیگر بوقت شب بخورد و روز دیگر بے طلب

هر وقت بدست خواه شد و روز هفتم بخورد و روز دیگر هیچ نخورد و روزانه خواب
 بخند راست بگوید و مجرم بد حرف نزنند و قول گویم آنکه در هر چه و آن صورت دوم است
 و روز و جود با نام افسون بپسید است آنرا خوانده هفتم میگوید باشد و اگر با آب
 دست برساند افسون مقرر خوانده دست برساند هر روز سه بار شش و نوبتی خوانده اند
 آب بر سر افتاند افسون معتد خوانده که آنرا هر روز بر ن گویند ترین بکنند
 بعد از دوازده روز از شیر مرغ بوم بکنند بعد بر همان راه طعام بخوراند اگر کسی بخورد که
 در همین کرچه دوازده روز از گناهان کفایت پاک شود باید که روزانه به نشیند مگر براس
 پرستش آید و قضاے حاجت شبها می نشسته باشد و اگر درین حالت روز و جود و
 می خوانده باشد ثواب بسیار حاصل می شود اگر این طرز که گویم نوشته یک کرچه
 که دوازده روز به چاییت باشد بخند بچاییت دو پر چاییت رسمی می شود بخت آن که
 جاگید و لیکه هفتم خواندن افسون بپسید نوشته است ترتیب خوردن دوازده و اشن
 دستور سابق ترتیب روز و اثن کرچه سه روز اول هر صبح یک
 کفایت یک گرده طعام بخورد و بخورد و روز دیگر وقت شب هر شب است و دو لقمه بخورد
 سه روز دیگر که بے طلب بدست هر روز است و چهار لقمه سه شبانه روز دیگر هیچ نخورد
 دوازده روز که بدین روش گذشت است کرچه می شود قول جم آن که سه روز اول در
 اثن کرچه هر روز یک لقمه بخورد و در روز بدست سه که در صورت اول نوشته شد
 بخوراند صورت این است اثن کرچه روز به صورت اول سخت است و آنانی آدمی دیده یک
 کدام حکم باید که در میان روز و کرچه اثن کرچه تا بخت دیگر روز هر شب
 یکبار شیر خورده باشد میان روز و پر اثن دوازده روز را کفایت و
 شرب هیچ نخورد میان روز و سوم کرچه مگر در عصر که بخورد و یک
 روز غله خام بخورد و یک روز دوغ بخورد و یک روز آب بخورد و روز ششم هیچ نخورد و شش
 که بدین روش بخورد و یک سوم کرچه می شود در هر روز مقدار وزن چیز که براس
 خوردن مقرر است صرف همین قدر بخورد که سد رمق باشد قول ما و آل رکشته در

صورت سوم که چهل و یک روز و عصاره که پنجاه روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در
بخور در روز چهارم و پنج بخور و یک پارچه خیرات بدو در چهار روز یک سوم که چهل و یک روز
در آخر جمیع روز پانزده سال را طعام باید خوراسند همان روز و نواست
که چهل و یک روز اول عصاره که پنجاه روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در
بدین روش گذشت یک نواست که چهل و یک روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در
در نوبت دیگر و نیم سال و بخور در روز یکم و در نوبت دیگر و نیم سال و بخور در روز یکم و در
با و پنج بخور و همان روز و نواست که چهل و یک روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در
موضوع نماید بدین روش که روز پانزده لقمه در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
روشن کند تا روز پانزده لقمه برسد و از پانزده لقمه که نماید بدین روش که
روز پانزده لقمه در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
روشن تا روز پانزده لقمه برسد و از پانزده لقمه که نماید بدین روش که
مقدار هر لقمه باید که برابر به بیضه طاووس باشد معنی چاندن این آنست که بر دشتی که ماه
می افتد هر لقمه بنظر می آید از روزی که ماه کم می شود صورت دیگر چاندن این آنست
که از کاشن بچهل و یک روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
دوازده لقمه بدین ترتیب کم کرد و هر روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در روز یکم و در
پنج بخور و چون پانزده لقمه بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
یک لقمه افزوده بر دوازده لقمه بنظر می آید از روزی که ماه کم می شود صورت دیگر چاندن این آنست
چندین لقمه بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
بچهل و یک روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
روز یک چاندن این لقمه بدین ترتیب کم کرد و هر روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در روز یکم و در
نصف ماه که بچهل و یک روز و نیم سال و بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در
آیا و باید که در وقت که تمام آن که به هر لقمه با افسون بید یا سو یا نمنه خوانده خورده باشد
در میان آب اگر که بدو و بروغن جوهر میگردانند و بخور در روز یکم و در روز یکم و در روز یکم و در

اینست اطعام که از گدائی حاصل شود متوجع نوزده شکسته آرد و جو باگ سبز خربارت ماده گاد
 پنج اردی و غیره میوه آب شیر برنج از اولین آخرین پاکیزه است شالاش آن که از
 خشک برنج لطام گدائی خوب است و از لطام گدائی خوب است و از ساقه برنج و زرد
 خوب است علی بن القیاس اگر شیر باروغن بخورد براسه مقدار لقمه و استن یک طرف
 خود سازد و آنرا هر کرده میخورد و باشد برابر به تخم کلاوس مقدار لقمه بیش ازین گفته
 شده باز میگوید که دو مقدار دیگر است یکی آنکه بر آب تخم مرغ باشد و دیگر آنکه
 برابر به آنکه سبز باشد هر سه مقدار درست است توانائی و حالت خورنده را ملاحظه
 کرده بیک کدام حکم باید کرد صورت دیگر چنانند این نیست دو صد و چهل لقمه را در
 عوض یکماه که سی روز باشد به روش که بنواهد بخورد خواه هر روز برابر خواه کم و بیش
 به ترتیب که بنواهد بخورد و خواه یکروز فاقه کند و روز دوم خوراک دو روزه بخورد و خواه
 هشت لقمه هر روز بوقت دوپیر میخورد و باشد خواه چهار لقمه در روز چهار لقمه بوقت
 شب میخورد و باشد علی بن القیاس بعضی گفته اند که دو صد و بیست و پنج لقمه در یکماه
 جایز است بجهت آنکه روز آموش فاقه گفته اند و این را حتی چنانند این بگویند
 و شش چنانند این نیز گویند و این چنانند این را در باد سون هم می تواند کرد و این
 ماس آن را گویند که از هر روز و هر بار پنج که خواهد ابتدا کرده به سی روز تخم کندنی روز
 که بگذرد یک سارن ماس می شود و صواب چنانند این نیست که بچند لقمه می برد
 صورت روزه که هر چه چنانند این باید که هفت روز هر روز شیر بر چار پستان یکماه و
 میخورد و باشد و هفت روز دیگر هر روز شیر پستان یکماه گاو می خورده باشد
 و هفت روز دیگر هر روز شیر و پستان یکماه گاو میخورد و باشد و شش روز
 دیگر شیر یک پستان یکماه گاو میخورد و باشد روز دیگر فاقه کند
 بین او شش روز بگذراند قول بعضی از کفیه آن که سوبان و چند این در
 بست و چهار روز می شود صورتش آن که از کثرن چتر حتی شروع نموده شکل و ادبش
 ختم کند و ترتیب خوراک بست و چهار روز مذکور این است که روز اول شیر چار پستان

یکماده گاه هر روز میخورد باشد و روز دیگر شیر لپتان یکماده گاه هر روز میخورد
 باشد و روز دیگر شیر و لپتان یکماده گاه میخورد باشد و روز دیگر شیر یک لپتان
 یکماده گاه میخورد باشد و روز دیگر آن کنند بدین وجه که سه روز شیر یک لپتان
 یکماده گاه و سه روز شیر و لپتان یکماده گاه و سه روز شیر لپتان و سه روز شیر
 چهار لپتان میخورد باشد این قسم برای ضعیف و بیمار حکم باید کرد و ششصد
 پست که چنانکه باید که هر روز یکبار غسل کند و شخصی که دیگر قسم کرده و چنانکه این پرک
 و پرا بابت کند باید که هر روز سه بار غسل کند یعنی گفته اند که شش بار غسل کند باز در
 روز سه بار در شب نهم سه بار در شب یازده بار چوب کشیدنی غسل کند و این ترتیب اندازد
 قوت شخصی که روزه میگیرد حکم باید کرد یعنی گفته اند که غسل دو بار کافیت و بر زمین بخوابد
 و اگر خوابد یا چوبه غسل کرده آن پارچه را متغیر و یا همان طور نیز نگاه دارد تا بوقتی که خود بخود
 خشک شود و یا پوشاک از یک پارچه سازد و آفتون بپوشد که گاه مرخص و شد و حیوانی
 و دیوگیرت و غیره باشد می خوانده باشد و اگر آنرا نمی داند باشد گاتیری بخواند
 و به آفتون مایا هرت هم میگرداند باشد و اگر آنرا نمی داند باشد هر چه باید کرد
 یا او کار خوانده و هم و غسل جسیع کار یا بخند اگر بر هر هفته گاتیری خوانده و هفته بخورد باید که
 بر سه هفته آچون میگرداند باشد و گفته اند که بر سه هفته گاتیری خوانده و هفته بخورد باید که
 اول سه مرتبه باشد بعد از آن روزه بگیرد و اگر روزه بر سه هفته آفتون میگیرد و در آخر
 نیست سه مرتبه است این احتیاج نیست اگر بر سه هفته آفتون میگیرد و در آخر
 یک روز پیش از روزه گرفتن بوقت شام سروریش و برهوت و ابر و غیره موهای جمع اعضا
 سوا که کل سر و موهای شکم و موهای عضو نانی تراشیده و نیز لبست ناخن برشته
 که همیشه قطع می کنند قطع بکنند بعد از آنکه و سرگین ده گاه و گل و آب بدن را خوب مالیده
 غسل کند بعد از پنج گشته بدن را مالیده باز سه بار آب غسل کند باز بوقت شب مسواک
 کرده و گنا بان خود را ذکر کرده و از روزه بگذران گناه عظیم اند و میناک شده شکایت روزه
 گرفتن یعنی نیت روزه بخت اگر این عمل بر بدن و به رفته کرده میاید خوب است اگر زبان

برای پراشیت روزه بگیرند آنها را سر نباید تراشید و قلیکه جمیع امور همین ترتیب بکنند
 اگر سواے زن دیگر سے در روزه پراشیت مومن نگاه دارد باید که ده بست پراشیت بکنند
 ده بست خیرات بدید راجه وزن و برهن و سناگ را سر تراشی منع است اگر از دنیا بماند
 یا قبل ماده گاوی از نا واقع شود برائے آن پراشیت بکنند باید که راجه و برهن و سناگ سر
 تراشد وزن جمیع مو سے سر را یکجا بکند و از بالا مقدار دو انگشت قصه کند قول جوال کشید
 اگر در ابتدا سے و انتهای جمیع روزه با وضو بیابرت خوانده بر و عنجوم بکنند و در آخر
 روزه شرا و بکنند و اندک کے طلا و ماده گاوی خیرات بدید اگر در آشنای روزه شکر آنت
 یا کسوت و امثال آن چیز نے بمیان در آید برائے آن جدا غسل بکنند و خیرات بدید در
 روزه تیل بریدن و سر نباید مالید و برگ قبول نباید خورد و و صندل و غیره خوشبو سبب
 نباید کرد و نباید مالید و سواے این هر چه از مالیدن و بوسیدن آن قوت بنظر بیامیز
 باید و نباید مالید و بوس نباید کرد اگر شش روزه را شروع کرد و از روزه هوا و موس
 بالضرر نرسا شد آنرا ترک کرد تا زمانیکه زنده است بمنزله جائز ال اشت و بعد از مرگ
 سگ شده عالم خواهد بدین بصورت سگ وجود خواهد گرفت برائے گنا هے که
 پراشیت آن نوشته باشد اگر چنانچه این بکنند تجزیه لوک می رود و از کرچه و ات که چپ
 و چاندر این گنا هان ساقط می شوند آدمی پاک می شود بر اندازه گناه آدمی و حالت پری
 و جوانی و خورد سالی و قوت آدمی روزه را حکم باید که و از یک کرچه آدمی پاک می شود
 و از دویم کرچه پراشیت بجای آید و از سه کرچه مپاک می شود و پاک جمیع گنا هان دور
 میکند و لا برگ کرچه چاندر این آدمی را پاک می سازد

فصل مقادیم در بیان خیرات که از رکگذر

آن از پراشیت خود خلاص می شود

میگویند که هر چهار پراشیت برابر است و آن هر چهار نیست روزه یک کرچه خواندن
 ده هزار گاتیتری و یک شب در آب با نذیک ماده گاوی برهن خیرات بدید بصورت چهار

برابر است و براسه پاک ساختن هر چهار برابر اند از هر چهار یک کدام را که خواهم بکنم
مثال دیگر آن که در جای که پریشیت دوازده سال باید کرد سه صد و شصت پراجاپیت
اگر تقیسه بکنم پراجاپیت در دوازده روز می شود اگر سه صد و شصت پراجاپیت نتوانست کرد
سه صد و شصت ماده گاوه بر بهمنان خیرات بدید و اگر این قدر ماده گاوان نباشند
در عوض ماده گاوان سه صد و شصت فشک خیرات بدید اگر معده و رنیا شد کیصد هشتاد
فشک در عوض ماده گاوان بدید و اگر این قدر و سبب نداشت یا شد در عوض
ماده گاوان نوزده فشک بدید و اگر این را هم نتواند داد سه صد و شصت روز و رات بماند
و اگر آنرا نتواند کرد سی و شش لک گایتری بخواند دل در یکی جانوشته است که در
عوض دوازده سال پریشیت که بر بهمن انا دالت کشته باشد یک کرو گایتری بخواند
و در نجاسی و شش لک گایتری نوشت مطالب آنست که بران دوازده فوت در بونی آدم یک
که اسم حکم بکنم در آب پاک دو صد و هفتاد پراجاپیت می شود و اگر آنرا نتواند دو صد و هفتاد
ماده گاوه بدید در آب پاک که کیصد و شصت پراجاپیت میشود اگر آنرا نکند یک صد و هشتاد
ماده گاوه بدید گنا بانی که در تمام عمر سواست قتل بر بهمن کرده باشد دو رتوند اگر شش
سال که هیچ بکنم گنا بان مذکور پاک نمی شوند اگر آنرا نکند کیصد و هشتاد ماده گاوه بماند
خیرات بدید پاک شود و اگر مالدار نباشد سیزده لک گایتری بخواند در جای که پریشیت ساله
باید کرد نود و کر چه بکنم اگر نود و کر چه نکند ماده گاوه خیرات بدید پاک می شود و در جای که پریشیت
سه ماه باید کرد هفت نیم کر چه بکنم اگر آنرا نکند هشت ماده گاوه خیرات بدید و در جای که
پریشیت بچاه باید کرد و نیم کر چه بکنم اگر آنرا نکند سه ماده گاوه خیرات بدید و عوض یک
کر چه بکند و گاوه مقرر است عوض یک چاندین سه پراجاپیت مقرر است اگر چاندین
نتواند کرد سه پراجاپیت بکنم اگر آنرا نکند آدم غریب سه ماده گاوه خیرات بدید و متول
هشت ماده گاوه خیرات بدید و عوض یک چاندین متول را هشت ماده گاوه و ادلی و سب
است یا در عوض چاندین پت پیکاماده هشت ماده گاوه و عوض آت کر چه
بکند هفت و نیم پراجاپیت مقرر است اگر آنرا نکند هشت ماده گاوه خیرات بدید و عوض

یک پراجاپت یک ماده گا و خیرات بد بد و عوض سانت پن کر چھپه و ماده گا
 باید و عوض پراک سه ماده گا و عوض تپت کر چھپه سه ماده گا و عوض کر تپت کر چھپه
 سه ماده گا و باید و نوشتر که در خوراک هر سه روزه مقدار یک لقمه برابر یک
 نوشته باشد عوض آنها این مقدار ماده گا و باید و اگر یک لقمه مقدار یک کف
 خوراک مقدر کرده باشد در جاس که سه ماده گا و نوشته است دو ماده گا و
 بد بد میگوید که یک پراجاپت بشش روزه برابر است و ات کر چھپه ده لبت است
 در جاس که مقدار خوراک را سد رمق مقدر کرده باشد اگر یک کف دست خود پر کرده
 بخورد اولی است زیاده بر یک کف دست جایز نیست در جاس که براسه پراشیپت
 قتل ماده گا و سه روزه و خیرات ده ماده گا و یک گا و نر گفته باشد اگر یازده و
 و نیم پراجاپت بکند آن برابر است در عوض آن روزه که یک ماه شیر خورده باشد
 در نیم پراجاپت می شود و عوض یک پراک سه پراجاپت مقدر است عوض یک پراک
 یک تپت کر چھپه سه کر چھپه می شود و عوض یک کر چھپه و یک تپت کر چھپه یکیم سانت پن
 کر چھپه مضر است در پراشیپت دوازده سال در چاندرا این و پراک و کر چھپه و ات کر چھپه
 و پراجاپت یکصد و بیست روزه بکند اگر آن را نکند سه صد و شصت ماده گا و بد بد و
 اب پاک از روزه هاسه مذکور نود و نوزده بکند و گنا هاسه را که برابر اب پاک نوشته
 باشند در آن گناه از روزه هاسه مذکور شصت روزه بکند در پراشیپت یک سال از روزه
 مذکور سی روزه بکند در پراشیپت قتل ماده گا و که سه ماهه است سه چاندرا این بکند و در
 پراشیپت که یک ماهه باشد یک چاندرا این بکند اگر این روزه هاسه که در ابتدا هر یکصد و
 هشت روزه براسه پراشیپت دوازده ساله نوشته شده عوض یک روزه سه ماده گا و
 خیرات بد بد براسه ثواب و پاک شدن برابر است مشکا براسه یک چاندرا این ماده گا و
 و بجاسه سه چاندرا این نه ماده گا و و عوض شصت روزه یکصد و هشتاد و ماده گا و و عوض
 سی روزه نود ماده گا و خیرات بد بد علی هذا القیاس در گناه بر یک رنگ پراجاپت را که
 مقدر نماید اگر گناه قسم بر یک رنگ را مقدر نکند چاندرا این باید فرمود اگر کر چھپه

روزه تواند کرد و براس روز دیگر فتنه ساز نباشد و غسل داشته باشد بر زمین را
طعام بخوراند و عوض یک سانسیت بین که چپه هر روز ولست برش بر زمین را طعام بخوراند
این روش نیز پاک است و براس یک که چپه هر روز بر زمین را طعام بخوراند و عوض یک سانسیت
هر روز ولست و چهار بر زمین را طعام بخوراند و هر روز که می شده باشد
آفت در روز هر روز این مقدار بر زمین اگر در هر روز به تفصیل نوشته شد بخوراند
مثلاً یک که چپه که در روز می شود و تا در روز پنج بر زمین را طعام بخوراند
که چپه شصت بر زمین می شود یک چاند این را سی روز می شود تا یک ماه هر روز است چنان
بر زمین را طعام بخوراند که چپه بر زمین هفت صد و ولست نفر می شود عوض یک سانسیت
و در روز بر زمین را طعام بخوراند اگر شصت گنایه کرده باشد و محض براس ثواب چاند این
بجای از یک چاند این خرد پاک می شود اگر دو صد چاند این بکند ده کنی از آبا و
اجداد گذشته و ده کسی از اولاد آئینده پاک می سازد اگر تا یک سال هر ماه
چاند این بکند چپه هر روز که محض براس ثواب یک که چپه بکند
مال بسیار می یابد شصت شود او غیره که بشمار دست می آید و هر چه را از جا بگذارد
شصتند و عاقله خیر بر زبان زانده گفتند که هر کس که این کتاب را بخواند یا بگوید
تسبیح کند یا در خانه نگاه دارد در دین نیکبخت می شود و در آخرت بزرگ شوک
می رود و هر کس که این را خواند علم یا مال می خواسته باشد می یابد اگر داری عمر
بخوابد عمرش افزاید جاگد و لکینه خیر این سخنان را شنیده آیین باو گفتند ۴۴

خاتمه

تا کثیر رساله است به زبان سنسکرت در فقه هندو و از تالیفات و گیانیته و جوگی
که اگر چه اقوال مالکیه و لکیه سمرتی را مقدم نموده بطریق شرح آن اقوال نوشته
فاما در تعبیر و توضیح اکثر اقوال و مسائل و از اقوال دیگر سمرتی آنچنان سعی نموده
نموده که رساله مذکور را خود مجموع نوشته شود و توان گفت نه صرف شرح مالکیه سمرتی

این مجموعه قیامین بنمود در تمامی خطه هندیستان سند است بنجرانیکه اکثر
مراحم و قواعدی بر رواج لعل می آرد و با استثنای اینکه جمیع توابع در صوبه
بنگاله اکثر تغییرات خلاف و گمانیشور بنموده تالیفات خود را در آن صوبه بنیاد فقه
قرار داده و در متعلقه و آچیتی مشربذریعه ببا و حقیقتی و در چهاراشطه
(بهمی) نیککنه بصیبت بذریعه میوکله و در کرناٹک (مدراس) دیو ندجبت
بذریعه سمرتی چندرکا بعض تغییرات خود را مروج ساخته —

بهر کیف در اقطاع مالک که بالفعل حکومت آن بنا بر صوبه مغربی و شمالی
و آوده و پنجاب متوسط معروف است و نیز در قسمت بهار متعلقه صوبه بنگاله
خود متاکشرا و در توضیح بعض مسائل آن و تقریر دیگر قواعد بطور ضمیمه آن ویرتند
مولفه متر مشرجول علیه است و بنود این مالک پیر و استغنا پندان بنارس
متاکشرا لاله لال بهاری سکھینه لدراسی هرراسی متوطن بهوج پور منصفانات بنجر
قنوج (شاه آباد) متعلقه به صوبه اگره (اکبر آباد) بو قون پندت سوتجاشنکر
ساکن منجهولی توابع سرکار گورکله پور سابق متعلقه صوبه آوده و در شنه هجری بعد
شهنشاه محمد اوزنگ زریب بهادر عالمگیر بزبان فارسی ترجمه ساخته ترجمه اش
ترجمه لفظی نیست زیرا که ترجمه بهجو رساله سنسکرت لفظ بلفظ در زبان فارسی
سریع الفهم نمی توان کرد مگر در آن مطالب اصلی بنویسی او کرده و از مشروح
سنسکرت متاکشرا هم استمداد نموده را قلم الحروف را چون این ترجمه فارسی
متاکشرا بهر سید در سعی اشاعت آن مصروف گردید تا مرد میگرد سنسکرت
و اگر نرسی و بهاکها حارث نمی دارند و فارسی می دانند از اصول فقه بنمود
اگاه شوند و اگر چه در محنت غلطی کتابت و مقابله نسخه بات متفرقه محنت و مش
ادفات آفند را فدا که در ترجمه آرد و می شد مگر بقول **س** مکن نام نیکو بزرگان
هنان به عمل نموده اشاعت همین ترجمه مرتبه لاله لال بهاری سکھینه را ترجیح دادیم
تفصیل نسخه بات این ترجمه که را قلم بهر ساینده اینست —

(الف) مورخہ اسٹودی چھٹھ روز شنبہ سببت ۱۹۱۶ بظہر مہدی و سنگھ
 ولد برجال ابن رتن لال چودھری پرگنہ چھٹھ۔ بذریعہ لالہ بازہا درولدہ رتن لال
 شری واستودیائے انوڈھار میسار جھوہر رئیس لکھنوکڑہ محمد علیخان —
 (ب) مورخہ بجا دون بدی تیج روز شنبہ سببت ۱۸۹۶ سیزوہ اجڑا دلین
 نوشتہ رام پرتاب عرفت جھیا جی و بقیہ نوشتہ لالہ موک چند از کتاب خرنڈی
 کہ نہایت غلط و بد خط نزد ایشان بود و این سالہ بذریعہ بابو برج بھوکھن لال
 سپرنڈنٹ دفتر وثیقہ لکھنوسابق رجسٹرار عدالت عالیہ صوبہ آودھو رئیس الہ آباد
 محلہ درمیدہ پان راقم راہم رسیدہ —

(ج) بلاتاریخ بذریعہ مشفق منشی لالتا پرشاد شری واستودی کھرے رئیس
 دزمیدار گویال پور ضلع فیض آباد مترجم عدالت ضلع کھیری —
 (د) مورخہ کنوار سدھی دہلی سببت مقام بنارس از کتب خانہ جناب غنیمتی منشی
 ہونمان پرشاد شری واستودی و سر وکیل عدالت عالیہ صوبہ مغربی و شمالی —
 (ه) بلاتاریخ کہ بذریعہ لالہ رام لال شری واستودی و سرزمیدار کٹاویغہ رئیس
 محلہ امین آباد بعد تیاری نقل زیر طبع ہم رسید —

این نسخہ مطبوعہ ۴۴ تا صفحہ ۴۵ و بعدہ از صفحہ ۴۵ تا صفحہ ۲۰۱ نسخہ (الف) و از صفحہ ۲۰۱ تا
 ۴۴ نسخہ (ب) نقل کردہ شدہ و در فقراتی کہ اشتباہ رود و بمقتباد دیگر نسخہ جات
 و از اصل سنسکرت درست نمودہ شدہ و باہر الگہن سببت اصل نقل نسخہ زیر طبع
 اختتام یافت بالاخر راقم الحروف را بحق بابو شری رام شری واستودی و سر
 ایم اے بی ایل وکیل ہائی کورٹ مغربی و شمالی و پروفیسر قانون کنگا لالہ شری
 لازم است کہ در تصحیح برپون طبع محنت شاقہ گزارا فرمودند و راقم کالی پرشاد
 شری واستودی و سر وکیل دینی دیال سنگھ متوطن قصبہ شہزاد پور
 پرگنہ کرا ضلع الہ آباد وکیل عدالت صدر آودھو

مقام لکھنوکڑہ مقبول گنج *